

راه همدلی

علی غضنفری

بسم الله الرحمن الرحيم

انسانیت انسان به اعضاء و جوارح و اندام ظاهری او نیست، که اگر آدمیت به اینها باشد می‌بایست بسیاری از موجودات دیگر در رتبه انسان‌ها قرار گیرند و حال آنکه در میان انسانها هم، انسان‌نماها کم نیستند.

اگر آدمی به چشم است و زبان و گوش و بینی چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

پس ممیز انسان از غیر او، به جسمانیّت وی نیست. آنچه انسان را از سایر موجودات تمییز می‌دهد، کمال اخلاقی فردی و اجتماعی اوست.

از آنجا که یکی از برجسته‌ترین اوصاف خُلق اجتماعی انسان، همدلی وی با سایر انسانها است، در پی آن شدم تا راه‌های ایجاد این ظرفیت مهم را با استفاده از قرآن و سنت برشمرم. و البته قبل از ورود به بحث لازم دانستم کوتاه سخنی در تعریف همدلی و نیز حقوق مومنان بر هم و لزوم همدردی آنان با یکدیگر داشته باشم.

واژه‌هایی مانند همانند، هم‌وطن، هم‌شهری، همدم، همراه، همیار، هم‌نشین، هم‌پا، هم-دست و... و حتی همسر در واقع پیش‌وند «هم»، به معنای باهم بودن و مانند هم بودن است. این پیش‌وند در همدل نیز به معنای داشتن احساس قلبی مشابه در باره مسأله‌ای به قصد حلّ آن است. بنابراین همدلی را می‌توان به توانایی درک تجربه ذهنی فرد دیگر و گذشت از خواست و حقّ خود و همراهی با او برای رفع مشکل پیش آمده، تعریف کرد. مثلاً همدلی با همسر یعنی درک احساس قلبی همسر، همدلی با جامعه یعنی درک خواسته آنان و همدلی با حاکمان جامعه یعنی پذیرش گرایش سیاستمداران و ... تا مراحل بحرانی را به‌خوبی پشت سر بگذارند.

همدلی آثار مثبت بسیاری چون خروج از تنهایی که گاه جنون آور است، پیشگیری از رفتارهای ناخوشایند با ایجاد احساس آرامش و امنیت و درک مثبت، اعتماد به نفس، تصمیم صحیح‌تر، دور شدن از تعارض‌ها و سوء تفاهم‌ها، احترام متقابل، افزایش سعه صدر و در نتیجه تحکیم روابط دارد.

لازم به یادآوری است که به نظر می‌رسد کمال همدلی خصوصیت ویژه انسان باشد. چون انسان اجتماعی و دارای احساس قوی نسبت به اطراف خود است. لذا گاه نگران می‌شود و رفتار همدلانه از خود نشان می‌دهد. این رفتار می‌تواند به موقعیت و تجربه انسان بستگی داشته باشد، مانند آنچه در زندگی مشترک زن و شوهر دیده می‌شود. هرچه آنان موقعیت ممتازتری داشته باشند و یا از تجربه بیشتری برخوردار باشند، احتمال واکنش منفی از رفتار یکدیگر در آنها کمتر خواهد بود. نیز می‌تواند حاصل آینده نگری برای رهایی از پیامدی منفی باشد که این هم نوعی فرصت طلبی مثبت و یا منفی تلقی می‌شود و اهداف و نیات آنان مشخص کننده نوع آن است.

در مسیر ایجاد و ثبات همدلی، آگاهی نسبت به احساس خود لازم است تا بهتر بتوان احساس افراد دیگر را درک نمود. صادق بودن و عدم تظاهر به همدلی و یا استفاده ابزاری نکردن از آن برای رسیدن به هدف خاص نیز ضروری است. ایجاد احساس ترحم و بروز آن نیز آفت ترحم است. این همان نکته‌ای است که همدلی را از همدردی جدا می‌سازد. چه اینکه دلسوزی و ترحم به دیگران، همدلی محسوب نمی‌شود. علاوه بر این در همدردی هم عقیده بودن با دیگران لازم نیست. بلکه کافی است احساس آنان درک شود. یعنی اینکه بتوان خود را جای دیگران گذاشت. مانند همدردی با مصیبت دیده. مثنوی، همدلی مرغان و پرندگان با حضرت سلیمان علیه السلام را چنین به نظم آورده است:

چون سلیمان را سراپرده زدند جمله مرغانش به خدمت آمدند

هم‌زبان و محرم خود یافتند پیش او یک یک بجان بشتافتند

جمله مرغان ترک کرده چیک چیک با سلیمان گشته افصح من اخیک

هم‌زبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان

پس زبان محرمی خود دیگرست همدلی از هم‌زبانی بهترست

غیرنطق و غیر ایما و سجل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

جمله مرغان هر یکی اسرار خود از هنر وز دانش و از کار خود

با سلیمان یک بیک و می نمود از برای عرضه خود را می ستود

از تکبر نه و از هستی خویش بهر آن تاره دهد او را به پیش

چون ببايد برده را از خواجهای عرضه دارد از هنر دیباجهای

چونک دارد از خریداریش ننگ خود کند بیمار و کر و شل و لنگ

نوبت هدهد رسید و پیشه‌اش و آن بیان صنعت و اندیشه‌اش

چون همدلی توأم با گذشت از حق خود است، ضروری است با حقوق انسان آشنا شویم.

حقّ

انسان‌ها ویژگی‌های مشترک بسیاری دارند که گاه ناخودآگاه بروز می‌یابند. یکی از این خصوصیات، واکنش در برابر ادراکات خود از اطراف است. این انفعال همواره مثبت است مگر زمانی که حبّ و بغض‌های نفسانی چیره شود و آتش خودخواهی شعله گیرد و حس بی‌خیالی و یا انتقام جای آن بنشیند.

«ابوبصیر» می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدایت گاهی محزون می‌شوم و غمناک می‌گردم، بدون اینکه علتی برای آن بشناسم؟ آن حضرت در پاسخ ابوبصیر می‌فرمایند:

إِنَّ ذَلِكَ الْحُزْنَ وَالْفَرْحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِمَّا إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُرُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا
عَلَيْكُمْ لَأَنَا وَأَنْتُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۱

این ناراحتی و شادی از ناحیه ما به شما می‌رسد، وقتی بر ما غم یا سروری وارد می‌شود، همین بر شما نیز داخل می‌گردد، چرا که ما و شما از نور خدای متعال هستیم.

«جابر جعفی» می‌گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم، جانم به فدای تو، گاهی بدون علت محزون می‌شوم به طوری که این حزن را اهل خانه و یا دوستانم از صورتم می‌یابند، علت

^۱ - بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۴۲.

چیست؟ حضرت در پاسخ جابر و بیان علت حزن او، به محزون بودن مؤمنین دیگر اشاره کرده و می‌فرماید: نَعْمَ يَا جَابِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طِينَةِ الْجَنَانِ وَ أُجْرِي فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ، فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ، فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنٌ، حَزَنْتَ لِأَنَّهَا مِنْهَا.^۱

بلی ای جابر، خدای متعال مؤمنین را از گِلِ بهشت سرشت و از نسیمِ روحش در آنها جاری ساخت و لذا مؤمن، برادر پدری و مادری مؤمن است، بنابراین اگر روحی از این ارواح در هر شهری از شهرها محزون شود، این هم محزون می‌شود چون از همان است.

آری مؤمنان از یک طینت خلق شده‌اند و اساس روان آنان واحد است، لذا همان طوری که با به درد آمدن عضوی از اعضای فرد واحد، تمام اعضای وی متأثر شده، لذات جسمانی بی‌معنا گشته، میل آدمی به اکل و شرب از حال طبیعی خارج شده و هیچ عضوی خود را جدای از عضو ناراحت ندانسته، تا حدی که هر قدر درد شدیدتر شود بقیه اعضاء و مخصوصاً اعضای قریبه نیز متألم می‌شوند. به همان صورت با ناراحت شدن عضوی از اجتماع، دیگران نیز سخت متأثر می‌گردند. علاوه بر حدیث آغاز بحث که به همین معنا نظر داشت به روایات ذیل نیز اشاره می‌کنیم.

قال رسول الله ﷺ: الْمُؤْمِنُونَ فِي تَوَادِدِهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا الشَّتْكَى مِنْهُ بَضْعَةٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى.^۲

مثل مؤمنین در دوستی و ترحم نمودن و مهربانی کردن، همانند جسم است، وقتی عضوی از اعضای بدن به درد آید، اعضای دیگر با شب بیداری و تب او را همراهی می‌کنند.

قال الصادق عليه السلام: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ بَنُو أَبِي وَ أُمِّ، وَ إِذَا ضُرِبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ، سَهَرَ لَهُ الْآخَرُونَ.^۳

مؤمنین برادر پدری و مادری هستند، و اگر رگی از مؤمنی زده شود، دیگران برای او شب بیداری می‌کنند. ناگفته نماند انسان از روح خدای متعال حیات گرفته‌است. «وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»^۴ و در مقیاسی وسیع‌تر، آدمیزادگان همگی، جامعه‌ای واحده را تشکیل می‌دهند و حزن هر کدام در دیگران نیز مؤثر است. فردوسی شاعر حماسی‌سرا در ابیات ذیل به همین معنا

^۱ - همان، ج ۷۴، ص ۲۶۵.

^۲ - همان، ج ۶۱، ص ۱۵۰.

^۳ - همان، ج ۷۴، ص ۲۶۴.

^۴ - حجر، ۲۹؛ ص، ۷۲.

نظر دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

البته شدت این حزن، به اندازه ناراحتی حاصله در جامعه ایمانی نیست. زیرا، چه بسا آدمی حزن واراده بر دیگری را که تابع مرام و آیینی منسوخ شده و یا اساساً باطل می‌باشد، ناشی از عقیده ناقص او بداند و به همین علت، وی را به شخصه مسئول بلای نازله بر خودش بشمارد و به همین قدر از او فاصله گیرد، ولی در این صورت هم به خاطر هدایت نشدنش و هلاکت او، حزین خواهد گشت و متأثر خواهد شد.

نمونه‌ای از همدلی اجتماعی

در زمان امام صادق علیه السلام در مدینه قحطی آمد، مردم به هیجان افتادند و در پی اندوخته‌ای بیشتر بودند، و البته همین هم بر دامنه قحطی و آثار آن افزود. امام صادق علیه السلام از غلام خود پرسیدند، آیا اندوخته‌ای فراهم شده است؟ غلام که احساس می‌کرد جواب مثبت وی امام را خوشحال می‌کند گفت: بلی، به قدر یک سال در خانه گندم داریم و مشکلی از نظر تهیه نان احساس نمی‌کنیم.

امام علیه السلام بر خلاف انتظار غلام، به وی دستور دادند که همه گندمها را به بازار ببرد و به مردم بفروشد! غلام که حیران شده بود، عرض کردند آقا دیگر توان خرید نداریم و نمی‌توانیم غذا تهیه کنیم، (همه می‌خرند ما چگونه بفروشیم).

امام فرمود: مردم قوت خود را چگونه تهیه می‌کنند. غلام گفت روزانه نانسان را تهیه نموده و گاهی گندم و جو را با هم مخلوط می‌کنند. حضرت فرمود: گندمها را بفروش و از فردا روزانه نان تهیه کن، چرا که وقتی مردم محتاجند و ما توان رفع احتیاجشان را نداریم، باید با آنان همراهی کنیم تا همسایه ما بگوید اگر من نان جو می‌خورم، امام صادق علیه السلام هم نان جو می‌خورند.

بی‌تردید در میان مکاتب و آیینها، هیچ دینی همانند اسلام به جامعه و اصلاح امور آن نمی‌اندیشد. اسلام با عناوین پرارجی چون ایثار و از خودگذشتگی، رعایت حقوق اجتماعی و از جمله حق مؤمن، حق همسایه، حق والدین، حق اولاد و بیان دهها حق دیگر، و جهاد و شهادت برای حفظ آرمان جامعه و... عالی‌ترین ملکات فاضله را در آدمی

خلق نموده است.

قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ.^۱
آنکه صبح کند بدون اینکه به امور مسلمانان همت گمارد، مسلمان نیست.

آنچه در این مجموعه به یاری خدا دنبال می‌شود، موانع و اسباب همدلی در دو فصل است. امیدوارم این جهد ناچیز مورد توجه ذات باریتعالی قرار گرفته و ما و شما خواننده گرام را مشمول عنایت ویژه پیامبر مکرم و اولاد طاهرینش خاصه امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه گرداند. ان شا الله تعالی

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۳۹.

موانع همدلی

برای کسب مراحل فضیلت و ایجاد ملکه فضایل، در مرحله عمل و پس از دانش کافی و اراده لازم، سه مرتبه بایستی طی شود اولین مرحله **تخلیه** است. در آغاز بایستی ظرف دل را از معاصی و گناهان و شبهات اعتقادی و عملی خالی ساخت، ظرف پر از گناه جایی برای فضیلت ندارد، و اگر داشته باشد، به سرعت فضیلت را متعفن می‌سازد. **أَلْقُوبُ كَالْأَوَانِي فَإِذَا كَانَتْ مَمْلُوءَةً بِالْمَاءِ لَا يَدْخُلُهَا الْهَوَاءُ.**

برای تحقق این مرتبه بایستی اولاً: گناه را شناخت، ثانیاً: ریشه‌ها و عوامل آن را جستجو کرد، ثالثاً: درمان مناسب تهیه دید، و رابعاً: آن درمان را بکار برد. این چهار حالت همان حالاتی هستند که در درمان بیماری‌های جسمی نیز به کار می‌روند. مرحله دوم **تصفیه** است. بعد از بیرون نمودن سموم و آفات گناهان، بایستی دیواره‌های دل را لای‌روبی کرد و از رسوبات پاکسازی نمود چراکه بقایای گناه میل انسان را به گناه تقویت می‌کنند. در مرحله پایانی پس از طی دو مرتبه قبل، نوبت به زینت دادن دل و مصفا کردن آن به عطر فضایل می‌باشد که اصطلاحاً آن را **تحلیه** نام می‌نهیم.

در این مجموعه به همین جهت، فصل اول را به موانع همدلی اختصاص داده‌ایم و از ابلیس که زمینه ساز اصلی رذائل و عامل اصلی ایجاد زمینه میل به زشتی هاست، آغاز کرده‌ایم تا با شناخت این موانع دل را برای همدلی آماده سازیم.

ابلیس

همدلی موجب اتفاق و اتحاد انسانها می شود. بی شک اتفاق جامعه از مهمترین راههای توجه به خداست و این امر بر ابلیس سخت گران است. او را بشناسیم و ایزاهای فریب او و نیز شیوه عمل و قدرت مانور وی را دریابیم و به راههای مصونیت از وی چنگ زنیم.

ریشه واژه «ابلیس» به معنای کهنگی و یا سکوت به خاطر ترس و یا حزن است، و ابلاس به معنای تحیر همراه با وحشت استعمال می شود. «شیطان» به موجودی خبیث و منفور اطلاق شده و اسم جنس بوده و شامل هر موجودی اعم از جنی یا انسی می شود. اگر «نون» آخر این واژه جزء کلمه باشد، از «شَطَن» مشتق شده است و به معنای ریسمان طویل یا به معنای دور ماندن از نیکی ها می باشد ولی اگر زائد بوده باشد و از «شیط» اشتقاق یافته باشد، به معنای هلاکت است.

مقتضای استثناء در آیه شریفه ۵۰ از سوره کهف: ^۱، این است که شیطان از فرشتگان باشد و بر این اساس عبارت «کان من الجن» به این معناست که او فرشته ای مخفی بوده است. حضرت امیر علیه السلام نیز در روایتی او را فرشته دانسته است: «ما کانَ اللهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرٍ أَخْرَجَ مِنْهَا مَلَكًا» ^۲

ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد درحالیکه مرتکب عملی شده که فرشته ای را بخاطر آن عمل از بهشت اخراج کرده است.

ولی این دلایل قابل توجیه است چه اینکه او در بهشت دنیا با ملائک قاطی شده بود و به همین جهت قرآن کریم او را با ملائک ذکر می کند، علاوه بر این می توان گفت اطلاق ملک در بیان حضرت امیر علیه السلام چه بسا مجازی باشد.

تفسیر دیگر در این باره این است که شیطان از جنیان بوده و به علتی از جمله رفع نزاع بین آنها، در بهشت خاصی جای گرفته و در صف ملائک قرار گرفته بود. دلیل این تفسیر، خلقت ناری شیطان است، و می دانیم جنیان از آتش خلق شده اند. «وَخَلَقَ الْجَانَّ

^۱ - «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ وَبئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ^۱ روایاتی نیز این تفسیر را تأیید می‌کند، که از جمله آنها: قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانُوا يَحْسَبُونَ أَنَّ إِبْلِيسَ مِنْهُمْ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ»^۲

ملائک خیال می‌کردند ابلیس از آنهاست ولی در علم الهی او از آنها نبود.

این تفسیر مطابق ظاهر آیه شریفه کهف است چه اینکه بنابراین مراد از واژه «جن» در «کان من الجن» معنای اصطلاحی آن است نه معنای لغوی یعنی اختفاء.

شیخ طوسی دیدگاه سومی مطرح نموده است. بنابر این نظریه، ملک و جن یک حقیقت واحد دارند که مرتبه بالای آنها ملک و بقیه افراد آنان جن می‌باشند، بنابراین همان‌طور که انسان‌ها دو دسته‌اند و صالح و طالح دارند، موجودات مخفی نیز دو دسته از یک صنف هستند، صالحان آنها ملائک و طالحان آنها جن می‌باشند.^۳

به هر حال^۴، ابلیس در بهشت تا واقعه خلقت آدم علیه السلام، به قدر شش هزار سال عبادت نمود که البته معلوم نیست سال زمینی مراد است یا غیر آن.

قال علی علیه السلام: «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَجَهْدَهُ الْجَهِيدَ وَكَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الآخِرَةِ، عَنْ كَبِيرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»^۵

از آنچه خداوند در مورد ابلیس انجام داده عبرت بگیرید، زیرا او اعمال طولانی و کوشش‌های فراوان خود را در اثر تکبر از بین برد، او خدا را شش هزار سال عبادت نمود که معلوم نیست از سال‌های دنیا است یا آخرت، ولی با اندک تکبری همه را نابود ساخت.

او در عبادت بسیار جدی بود بدان حد که ملائک وی را «عزازیل» یعنی خدا عزیز کرده می‌شناختند، گاهی ملائک را جمع می‌کرد و شیوه عبادت رابه آنها می‌آموخت، بنا به نقلی روزی که ابلیس فهمید یکی از بندگان خدا بزودی از رحمت او دور خواهد شد، هزار سال آن بنده را نفرین می‌کرد و نمی‌دانست خود او خواهد بود، ملائک به حضورش می‌رسیدند و می‌گفتند: ما را دعا کن تا بنده مطرود نباشیم. وقتی آدم خلق شد، و همه

^۱ - رحمن - ۱۵

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

^۳ - تفسیر تبیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

^۴ - ر. ک: ما و ابلیس اثر مولف.

^۵ - نهج البلاغه - خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

فرشتگان امر به سجده شدند همه به سجده افتادند، مگر ابلیس که از سجده ابا کرد و سر برتافت و به توجیه، سخن آغاز کرد.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ، قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ، قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱

ما شما را آفریدیم و سپس صورت‌بندی نمودیم، بعد به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه چنین کردند مگر ابلیس که سربرتافت، خدا به او فرمود: وقتی فرمان سجده دادم چه باعث شد که روی برتابی؟ شیطان گفت: من از او برترم، من از آتش و او از خاک است.

عامل اصلی ترک سجده ابلیس کبر او بود، خبث طینت از سوئی و از طرف دیگر سابقه عبادتش و نیز مدح و تقدیس ملائک او را متکبر نموده بود و خود را از همه آنها برتر می‌دانست. کبر نفسانی در ابلیس مانند هر نوع معصیتی که به شکلی بارز می‌شود و گناهانی دیگر را می‌آفریند، آشکار شد، و فرمان حق را پاسخ منفی داد.

سؤال مهمی اینجا مطرح می‌شود و آن اینکه چرا آن همه عبادات ابلیس، نتوانست به کمک وی بشتابد و راه سعادت را برای او هموار نماید و مانع سقوطش شود؟ آیا مگر نه این است که حسنه باید حسنه بیافریند کما اینکه رذیله موجب رذایل دیگر می‌شود؟

پاسخ این سؤال واضح است. عبادات ابلیس بسیار بود، چه از نظر کمی و یا از جهت برخی کیفیات، او تقدیس‌های زیاد و زیبایی می‌نمود، اما هیچکدام با بینش و اعتبار نبود، او عاشق عبادت بود و آن را هدف می‌دانست درحالیکه عبادت صحیح عبادتی است که وسیله قرب الهی شود نه اینکه هدف غائی گردد. و لذا بعد از ابای از سجده، باز به خداوند عرضه داشت، مرا از سجده معاف کن تا بیشتر عبادت کنم، اما هرگز، او امتحان داده و مردود شده بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابلیس بعد از اباء از اطاعت فرمان حق به خداوند عرضه داشت:

«يَا رَبِّ وَعَزَّتْكَ أَنْ أَعْفَيْتَنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ لِأَعْبُدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبْدَكَ قَطُّ مِثْلَهَا» ولی خداوند به او فرمود: «أَتَى أَحِبُّ أَنْ أَطَاعَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ»^۲

خدایا به عزت تو سوگند! اگر مرا از سجده بر آدم معاف نمائی، چنان عبادتی از تو کنم که احدی مثل آن تو را عبادت نکرده باشد. خدا فرمود: من دوست دارم به آنچه می‌خواهم اطاعت شوم.

^۱ - اعراف - ۱۱ و ۱۲.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۰.

به هر حال او از سجده نمودن ابا کرد و گفت: من از آتش و او از گل است. و طبعاً منظور او این بود که آتش بهتر از گل می‌باشد، او با این استدلال، قیاس را پایه‌ریزی کرد. چیزی که بعدها باعث گردید در شرایع دینی ملل تأثیر گذارد و حتی کسانی در اسلام بر موضوعات مختلف بخاطر شباهت جزئی آنها با هم، احکام واحد بار می‌کردند، امام صادق علیه السلام از این عمل نهی می‌کرد و به «ابوحنیفه» از فقهاء اهل سنت می‌فرمود:

«اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقْسِ الدِّينَ بِرَأْيِكَ، فَإِنَّ أَوَّلَ مَنْ قَاسَ إِبْلِيسُ، إِذْ أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالسُّجُودِ فَقَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱

از خدا بپرهیز و بترس و مطابق نظر خود در دین قیاس نکن، اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود، زمانی که خداوند متعال او را امر به سجود نمود و وی گفت: من از او برترم، من از آتش و او از خاک است

این سخن از شیطان: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» که در دو جای قرآن کریم آمده است خود حکایت از کبر ابلیس می‌نماید که او حتی در بیان استدلال هم تکبر خود را بارز و آشکار می‌کند و با پیش انداختن خود می‌گوید: «من از او برترم».

از سوی دیگر علاوه بر بطلان اساس قیاس جز در موردی که علت بار شدن حکم بر موضوع بیان شده باشد، نوع این قیاس نیز صحیح نیست و هیچگاه آتش برتر از خاک نمی‌باشد. چه اینکه حیات از خاک است و آتش می‌میراند، خاک بذل می‌کند و آتش می‌خورد، خاک خاضع و فروتن است و آتش به بالا شعله می‌کشد و....

به هر حال خودداری شیطان از سجده موجب کفر او شد.

«وَأَذِّنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۲

هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که ابا کرد و تکبر ورزید و از کافران شد.

و به این جهت از درگاه رحمت الهی رانده و از باغ بهشتی (نه بهشت موعود که کسی از آن خارج نمی‌شود) اخراج گردید. «قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَايَكُ رَجِيمًا»^۳

اما عدالت خداوند اقتضاء می‌کند جزای عمل هر کسی را عطا فرماید. و او با اینهمه سابقه طاعتش از خداوند درخواستی نمود و خدا نیز حاجت او را بی‌پاسخ نگذاشت. درخواست

^۱ - بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۱۳.

^۲ - اعراف - ۱۲ و ص - ۷۶.

^۳ - بقره - ۳۴.

^۴ - ص - ۷۷ و حجر - ۳۴.

او این بود که بتواند تا قیامت در دل آدمی‌زادگان که باعث هلاکت وی شدند، نفوذ کند و خدا تا روزی خاص به او اجازه عطا فرمودند.

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ وَقْتِ الْمَعْلُومِ»^۱

شیطان گفت: خدایا مرا تا روز برانگیخته شدن انسانها از قبور مهلت ده، خدا فرمود: تو تا روزی مشخص مهلت داده شده‌ای.

ابلیس که عذاب دردناک قیامت را در پیش روی خود احساس کرد، سوگندی عظیم یاد نمود که بنی‌آدم را فریب دهد و در دل هرکس بخواهد نفوذ کند مگر کسانی که اراده الهی بر مصونیت آنها تعلق گرفته و او می‌دانست در مقابل این اراده توان استقامت ندارد.

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»^۲

شیطان گفت: به عزت تو، همه را گمراه خواهم ساخت، مگر بندگانی از آنها که تو خالصشان نموده‌ای.

شیوه عمل ابلیس

به گوشه‌ای از طرفندهای ابلیس برای اغوای بنی‌آدم توجه کنید:

۱- وسوسه نفس

نفس آدمی دارای دو قوه غضب و شهوت است که همواره آدمیان را به سوی رذایل غضبی و شهوی که تمامی گناهان را دربر می‌گیرند، سوق می‌دهد و در مقابل این دو، عقل متعادل واقع شده است که همیشه با آن دو در حال نزاع بوده و هر کدام غالب شوند، فرمانده تن محسوب می‌گردند.

ابلیس از بیرون قوای نفسانی را وسوسه و راه معصیت و لغزش را عیان می‌سازد و آن را زیبا جلوه می‌دهد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...»^۳

ای فرزندان آدم، شیطان شما را فریب ندهد آنگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.

«فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وَّرَىٰ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِحِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ، وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»^۴

۱- ص ۷۹ تا ۸۱.

۲- ص ۸۲ و ۸۳.

۳- اعراف - ۲۷.

۴- اعراف - ۲۰ و ۲۱.

سپس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه که از اندامشان پنهان بود، آشکار سازد، و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر برای اینکه اگر بخورید، فرشته می‌شوید و یا جاودانه در بهشت خواهید ماند، و برای آنها سوگند یاد نمود که من خیرخواه شما هستم.

حضرت امیر علیه السلام وسوسه‌های ابلیس را چنین شمرده است.
«أَلْفِتَنُ ثَلَاثٌ، حُبُّ النِّسَاءِ وَهُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ وَشَرْبُ الخَمْرِ وَهُوَ فَخُّ الشَّيْطَانِ، وَحُبُّ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ وَهُوَ سَهْمُ الشَّيْطَانِ»^۱

فتنه‌ها سه دسته‌اند: عشق به زنان که شمشیر شیطانند، شرابخواری که دام و تله شیطان است و عشق به پول که تیر شیطان است.

لازم به ذکر است، وسوسه شیطانی قابل درک و فهم بوده و تبعات آفریده شده از آن که کدورت، تیره شدن دل و نیز سنگینی روان می‌باشد آن را از الهام که حالت فرح و انبساط روانی ایجاد می‌کند متمایز می‌سازد.

۲ - غافل نمودن انسان

بیدار بودن انسان کافی است تا عقل خویش را بکار گیرد و فریب‌های نفس را به کناری نهد و نسبت به آنها بی‌توجه باشد، لذا ابلیس می‌بایست اول این حالت بیداری را بگیرد و آدمی را غافل نماید تا بتواند سوگندش را عملی سازد.

«اسْتَحُوذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...»^۲

شیطان بر آنها مسلط گشت، و یاد خدا را از خاطر آنها برد.

۳ - ایجاد آرزوهای طولانی

ایجاد آرزوهای بزرگ می‌تواند آدمی را برای رسیدن به آن خواسته به انواع دناائتها بکشاند، ابلیس را کافی است که آرزو را در ذهن آدمی بارور کند، و به آن نمایش خاص بدهد، این انسان است که خود در پی آرزو رفته و معاصی را بر خویشتن هموار می‌کند.

«إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ»^۳

کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، به حق پشت نمودند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۴۰.

^۲ - مجادله - ۱۹.

^۳ - محمد صلی الله علیه و آله - ۲۵.

«يَعِدُّهُمْ وَيَمْتَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»^۱

شیطان به آنها وعده‌های دروغ می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد، درحالی‌که جز نیرنگ و فریب به آنها وعده نمی‌دهد.

در مورد آیه شریفه: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ وَاللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲

آنان که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود آمرزش می‌طلبند، و کیست جز خداوند که گناهان را ببخشد، و نیز آنان بر گناه عالمانه اصرار نمی‌کنند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی این آیه نازل گردید و اهل گناه را امیدوار به بخشش توبه نمود، ابلیس ناراحت شد و تمامی یاران خود را با صدائی بلند فراخواند و به آنها گفت: این آیه نازل شده چه کسی مأمور آن می‌شود، هر کدام نقشه خود را برای مقابله با آن بیان کردند. همه طرفندهای آنان مورد پذیرش ابلیس واقع نشد و او بی‌اثر بودن آنها را، متذکر می‌شد. شیطانی به نام «وسواس خناس» گفت: من چاره این مشکلم، ابلیس پرسید: طرح تو چیست؟ گفت: فرزندان آدم را با آرزوها فریب و به آنها وعده توبه بعد از گناه می‌دهم، هنگامی که مرتکب شدند، یاد خدا و توبه را از دل آنها می‌برم، شیطان گفت: تو تنها چاره این آیه‌ای.^۳

۴ - تزئین دنیا

یکی از قدم‌های مهم شیطان این است که چهره واقعی دنیا را زیر زینتها مخفی سازد و خواهش‌های دنیوی را تزئین نماید. شیطان در محاجه‌اش با خداوند می‌گوید:

« قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ »^۴

شیطان گفت: پروردگارا چون مرا گمراه ساختی، من نعمت‌های زمین را در نظر آنان زینت می‌دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت.

توجیه اعمال زشت آدمی و زینت دادن گناهان و لغزشها نیز از طرفندهای شیطان است. گاهی نسان فعل حرام را واجب تصور می‌کند و به نیت وجوب انجام می‌دهد و عمل حرام را به قصد تقرب به خدا اتیان می‌کند. قرآن کریم بارها به این نکته اشاره فرموده است:

^۱ - نساء - ۱۲۰.

^۲ - آل عمران - ۱۳۵.

^۳ - بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۱۹۷.

^۴ - حجر - ۳۹.

«فَلَوْ لَا إِذَا جَاءَهُمْ بِأُسْنَا تَضَرَعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱
چرا وقتی مجازات ما به امت‌های پیشین رسید تسلیم نشدند؟ بلکه دل‌های آنها قساوت یافت و شیطان اعمالشان را در نظرشان نیک جلوه می‌داد.

«وَعَادَا وَ تَمُودَا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ»^۲

ما اقوام عاد و تمود را هلاک کردیم، و مساکن ویران شده آنها بر شما آشکار است. شیطان اعمال آنها را بر ایشان آراسته کرد و آنان را از راه خدا با اینکه می‌دیدند، بازداشت.

۵ - حرکت گام به گام

ابلیس برای فریب آدمی قدم به قدم پیش می‌آید و از لغزش‌های کوچک شروع می‌نماید. و شترزدی را از تخم‌مرغ دزدی آغاز می‌کند. و لذا هیچگاه کسی که مثلاً عمری در پی طاعت و عبادت بوده‌است در آغاز وادار به زنا نمی‌نماید. چون می‌داند از آن نتیجه‌ای نمی‌گیرد و بلکه مقاومت انسان را سخت‌تر خواهد کرد. لذا او برای رساندن انسان به این گناه، از تخیل گناه آغاز می‌کند و به تدریج با چشم‌چرانی و خلوت با نامحرم و... آدمی را قدم به قدم در مسیر خود قرار می‌دهد.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...»^۳

ای مؤمنین! از قدم‌های شیطان پیروی نکنید، هرکس فرمان گام‌های شیطان برد، شیطان او را به فحشاء و منکر امر می‌نماید.

۶ - وادار به اصرار بر معصیت

سوگندهای ابلیس همواره با تاکیدهایی همراه است،

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ثُمَّ لَأَتَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۴

شیطان گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو در برابر آنها کمین می‌کنم، سپس از پیش

^۱ - انعام - ۴۳.

^۲ - عنکبوت - ۳۸.

^۳ - نور - ۲۱.

^۴ - اعراف - ۱۶ و ۱۷.

رو و پشت سر، و از طرف راست و چپشان به سراغشان می‌روم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. «لَأَقْعُدَنَّ»، ابتدا و انتهای کلمه موکّد به «لام» و «نون» تاکید شده است. «لَأَتَيْنَهُمْ»، این کلمه نیز به همان صورت با دو تاکید آمده است. «مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ...» طرق وسوسه را تاکید می‌کند بدین صورت که از چهار طرف آدمی را در محاصره خود قرار می‌دهد و اگر از راهی دفع شد و آدمی را قوی دید از راه دیگر و به شیوه دیگر وارد می‌شود.

امام باقر علیه السلام در تفسیر جهات اربعه می‌فرماید: او پیش رو را برای او نیک جلوه می‌دهد و او را وادار به جمع اموال پشت سر می‌نماید، امور معنوی را مملو از شک و تردید می‌کند و لذات مادی را تزئین می‌نماید. این تفسیر منافاتی با تفسیر اوّل نداشت و هر کدام شیوه‌ای از کیفیت عمل شیطان را بیان می‌دارد. لازم به ذکر است بیان نکردن جهت بالا و پائین از سوی ابلیس شاید به این جهت باشد که اکثر فعالیت‌های آدمی به چهار جهت اصلی است و او از راه کارهای عادی انسان و نه امور خارج از عادت، آدمی را اغوا می‌کند.

۷ - تشکیک اعتقادی

هدف اصلی ابلیس کافر نمودن بنی آدم است و او از گناهان اخلاقی به عنوان مقدمه‌ای برای ویران کردن پایه‌های اعتقادی استفاده می‌کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابلیس به حضرت عیسی علیه السلام گفت: آیا خدای تو می‌تواند زمین را در تخم مرغی بگنجاند بدون اینکه تخم مرغ تغییر هیأت دهد؟ حضرت به وی فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَعَلَا لَا يُوصَفُ بِالْعَجْزِ، وَالَّذِي قُلْتَ لَا يَكُونُ»^۱

خدای متعال توصیف به عجز نمی‌شود ولی آنچه که گفتی امکان عقلی ندارد.

۸ - تغییر سیاست بر حسب شرایط زمانه

سیاست‌های ابلیس مطابق دگرگونی زمانه دائماً در حال تغییر است، و در هر زمانی نوعی از معاصی را ترجیح می‌دهد. روزی خبر از برخی آلات موسیقی و بازی‌های امروزی نبود، اما اینک موسیقی و قمار در جهان، خیل عظیمی از خلائق را فریب داده است به طوری که ساعتها و بلکه حساس‌ترین لحظات زندگی را در شبانه روز با آن سپری می‌کنند و برخی آن را جزء جدانشدنی زندگی خود می‌دانند و حتی عده‌ای آن را، راه رسیدن به کمال می‌شمارند.

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۲.

پیشگویی گناهان و معصیت‌های آخرالزمان در بیانات معصومان علیهم‌السلام گواه این مطلب است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «سَتَكُونُ فِتْنٌ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيَمْسِي كَافِرًا إِلَّا مَنْ أَحْيَاهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْعِلْمِ»^۱

فتنه‌هایی بزودی پیش خواهد آمد که آدمی صبح مؤمن باشد و شب را به کفر به سر برد مگر آنکه خداوند به وسیله علم او را زنده گردانیده باشد.

قدرت مانور شیطان

گستره عملیات شیطان بسیار وسیع است و افراد تحت امر او هم بسیارند.

قال الباقر عليه السلام: «إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ خَلِيَ عَلَى جِيرَانِهِ مِنَ الشَّيَاطِينِ عَدَدَ رِبْعَةٍ وَ مَضَرَ، كَانُوا مُشْتَغَلِينَ بِهِ»^۲

وقتی مؤمن می‌میرد، تعداد بسیاری از شیاطین به قدر طایفه ربیعه و مضر از ریشه قبایل عرب که اطراف او اجتماع کرده و به وسوسه او مشغول بوده‌اند، او را رها می‌سازند و اطرافش را ترک می‌گویند.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الشَّيَاطِينَ أَكْثَرُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الزَّنَابِيرِ عَلَى اللَّحْمِ»^۳

کثرت شیاطین برای فریب مؤمن از کثرت زنبوران بر گوشت بیشتر است.

اغوای اقوام گذشته و نیز فریب جمعیت چند میلیاردی کنونی، گستره میدان عملیاتی ابلیس و شیاطین او را نشان می‌دهد. قرآن کریم در مورد فریب خوردن همه قوم سبا جز عده‌ای اندک به وسیله ابلیس می‌فرماید:

«وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ ابْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۴

به یقین، ابلیس گمان خود را در مورد آنها محقق یافت و همگی جز گروهی اندک از او پیروی می‌کردند.

قرآن کریم نیز به صراحت می‌فرماید: اگر فضل و رحمت خدا بر بندگان نبود، تمامی آنها مورد اغوای ابلیس قرار می‌گرفتند.

«...و لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^۵

اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی‌گشت و از فریب شیطان رهائی نمی‌یافت، ولی

^۱ - کنز العمال، ج ۳۰۸۸۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۱۱.

^۴ - سبا - ۲۰.

^۵ - نور - ۲۱.

عوامل مصونیت

راه مصونیت از وسوسه‌های ابلیس تقویت نفس به قوی نمودن عقل در مقابل شهوت و غضب و در نتیجه از بین رفتن ظرفیت اغوا و حذف بستر مناسب برای ابلیس است. باید دانست شیطان جز بندگان خود را فریب نمی‌دهد، آنانکه بنده خداوند هستند، خدا یاور آنهاست و او مانع از اغوای آنها شده و در بزنگاه‌های حساس راه را به آنها الهام خواهد کرد.

«إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ»^۱

همانا بر بندگانم سلطه نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

در اخبار و احادیث از مواردی چون اعتبار و تفکر، خوف واقعی، دعا و استغفار، به‌عنوان اسباب مصونیت از ابلیس سخن به‌میان آمده است.

قال علی عليه السلام: «الْأَعْتَابُ يُفِيدُ الْعِصْمَةَ»^۲ عبرت گرفتن از مدرکات، موجب عصمت است

قال الباقر عليه السلام: «تَحَرَّرَ مِنْ أِبْلِيسَ بِالْخَوْفِ الصَّادِقِ»^۳ به وسیله خوف واقعی از خداوند ترسی که حاصل اعمال انسان است، از ابلیس دوری بجوی.

قال علی عليه السلام: «أَكْثَرُ الدُّعَاءِ تَسْلَمُ مِنْ سُورَةِ الشَّيْطَانِ»^۴ بسیار دعا نما تا از شراره فریب شیطان در امان بمانی.

علاوه بر آنچه گذشت، اعمال صالح می‌تواند در نفس انسانی ایجاد ملکه کند و همانند مانعی عظیم و دژی پولادین در مقابل وساوس ابلیس بایستد، البته ایجاد ملکه نفسانی در هر عمل تنها همان عمل را قلعه غیرقابل نفوذ شیطان قرار می‌دهد و توان اغوای در خصوص آن را از شیطان سلب می‌کند. لذا چنین نیست که اگر انسانی ملکه راستگویی یافت، گناه دیگری مرتکب نشود، وی می‌بایست سایر ملکات را نیز در خود ایجاد نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله لِأَصْحَابِهِ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِشَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدَ الشَّيْطَانُ عَنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدَ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ؟ قَالُوا بَلَى. قَالَ: الصَّوْمُ يَسْوَدُ وَجْهَهُ، وَالصَّدَقَةُ تَكْسِرُ ظَهْرَهُ،

۱ - حجر - ۴۲.

۲ - غررالحکم.

۳ - بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۱۶۴.

۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۹.

وَالْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْمُوازِرَةُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَالْأَسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتَيْنَهُ»^۱.

آیا شما را خبر دهم به چیزی که اگر شما انجام دهید، شیطان از شما به قدر فاصله مشرق و مغرب دور شود؟ اصحاب عرض کردند: بلی، حضرت فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می‌کند، و صدقه کمر او را می‌شکند، و عشق به خداوند و معاونت در عمل صالح ریشه و اساس او را قطع می‌نماید، و استغفار رگ حیات او را می‌برد.

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالصَّدَقَةِ فَبَكَّرُوا بِهَا فَإِنَّهُ تَسْوَدُ وَجْهَ إِبْلِيسَ»^۲

بر شما باد صدقه و صبح را با آن آغاز کنید که صورت ابلیس را سیاه می‌گرداند

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۸۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۸.

دشمنی نفس

دو قدرت همیشه در کمین انسان هستند تا او را از مسیر صحیح فطری خارج سازند، این دو عبارتند از: نفس درونی و شیطان بیرونی.

از مانعیت ابلیس برای ایجاد همدلی سخن گفتیم و اینک نوبت نفس درون است که این هم با تقاضای خاص خود مانعی مهم بر سر راه همدلی است. نفس برای ابلیس زمینه‌ها را فراهم می‌آورد و شیطان راه فریب را معین می‌کند. و البته تا نفس مسیر را هموار نکند، شیطان را قدرت و توان دخالت نخواهد بود.

پس در واقع دشمن اصلی انسان نفس اوست و به همین جهت آیات و روایات بسیاری به آن پرداخته و خطر آن را گوشزد نموده‌اند.

قال رسول الله ﷺ: «أَعْدَىٰ عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱

بدترین دشمن تو نفس تو است که در دو سوی تو می‌باشد.

ویژگی‌های نفس

نفس دارای دو قابلیت در وجود انسان است، می‌تواند در سیر الی‌الله نقش ایفا کند و یا آدمی را به قعر آتش روانه نماید. حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِنَّ النَّفْسَ لَجَوْهَرَةٌ ثَمِينَةٌ مَنْ صَانَهَا رَفَعَهَا وَمَنْ ابْتَدَلَهَا وَضَعَهَا»^۲

نفس انسانی گوهری گرانبها است. هرکس آن را از معاصی بازدارد، بلندش می‌سازد و هرکس وی را به خود واگذارد، خوارش نماید.

نفس همیشه خوب و بد هر عملی را درک می‌کند و اگر رها شود و تحت بندگی عقل قرار نگیرد، همیشه و همه جا به بدی فرمان می‌دهد.

قال علی علیه السلام: «إِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ لَأَمَارَةٌ بِالسُّوءِ فَمَنْ أَهْمَلَهَا جَمَحَتْ بِهِ إِلَى الْمَأْثِمِ»^۳

این نفس انسان را به بدی فرمان می‌دهد، هرکس عنان آن را آزاد گذارد، او را به سوی گناه می‌کشاند.

خیانت به امانت، خدعه و نیرنگ از دیگر خصوصیت‌های نفس آزاد می‌باشد. همان حضرت نیز می‌فرماید:

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۴.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ، فَمَنْ أَيْتَمَنَهَا خَانَتْهُ وَ مَنْ اسْتَنَامَ إِلَيْهَا أَهْلَكَتُهُ وَمَنْ رَضِيَ عَنْهَا أوردته شرَّ المورِدِ»^۱

این نفس، انسان را به بدی و گناه فرمان می‌دهد، هرکس او را امین شمارد به وی خیانت می‌کند و آن کس که به او مطمئن باشد، هلاکش می‌کند، و هرکس از او خشنود گردد، او را به بدترین جایگاه بکشاند.

شهوت نیز بازوی نفس در ورود به مهلکات می‌باشد.

قال علی عليه السلام: «ما من معصية الله شيء الا يأتي في شهوة فرحيم الله امرء (رجلاً) نزع عن شهوته وقمع هوى نفسه»^۲

هیچ گناهی نیست مگر اینکه با تمایلات و غرائز انسانی سازگار است. بنابراین خدا رحمت کند کسی را که از شهواتش خودداری و هواهای نفس را ریشه کن سازد.

از خصیصه‌های مهم نفس این است که گاه خود را به مردگی می‌زند، کینه‌ها و حقد‌ها را در خود نگه داشته و رسوب می‌دهد و بدین وسیله صاحب خود را که به ظاهر عمری در اصلاح و تربیت آن کوشیده‌است می‌فریبد، به طوری که در بزنگاه حساس و امتحان مهم، آن رسوبات در غلیان غضب بالا می‌آیند و چهره واقعی نفس هویدا می‌شود.

به همین جهت است که نفس را به اژدها تشبیه نموده‌اند، این موجود در سرما، بی‌حس می‌شود به طوری که دست‌زدن با وی و بازی کردن با او آسان می‌گردد اما به محض اینکه حرارت آفتاب را حس نمود، همه‌چیز را می‌بلعد، مولوی می‌گوید:

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم و بی‌آلتی افسرده است^۳

نفس به سگ نیز، تشبیه شده است. گاهی تعداد زیادی از سگ‌ها در کنار هم چون گوسفند می‌خوابند، اما به محض اینکه بوی لاشه‌ای به مشام آنها رسید، روی سگی خود را آشکار می‌نمایند. مولوی نیز می‌گوید:

صد چنین سگ اندرین تن خفته‌اند چون شکاری نیستشان بنهفته‌اند

خصلت دیگر نفس این است که همانند سایر اعضای انسان (اعضای مادی) به استراحت نیاز دارد و لذا تحمیل کار و فعالیت بیش از حد توان بر او صحیح نیست. حضرت امیر عليه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ النَّفْسَ حَمْضَةٌ وَالْأَذْنَ مَجَاجَةٌ فَلَا تَحْيِرَ (تُحِبُّ) فَهَمَّكَ بِالْأَلْحَاحِ عَلَى قَلْبِكَ فَإِنَّ لِكُلِّ

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵ به ترتیب فیض و ۱۷۶ به ترتیب صبحی.

^۳ - مثنوی، دفتر سوم.

عُضْوٍ مِنَ الْبَدَنِ اسْتِرَاحَةً»^۱

نفس از شنیدن تنفر دارد و گوش بیرون می‌ریزد شنیده‌ها را، پس نفس خود را مجبور به قبول چیزی مکن که هر عضوی استراحتی دارد.

لزوم تزکیه نفس

آثار جاویدان نفس زکیه و غیر زکیه در قیامت، اهمیت تزکیه نفس را آشکار می‌سازد. اگر آدمی اندکی به تجسم گناهان خود در قیامت، وحشت و اضطراب حشر و نشر، عذاب‌های جهنم و یا نعمت‌ها و ثواب‌های بهشت، توجه کند؛ در دنیا چیزی را با تزکیه نفس معاوضه نخواهد کرد.

قال علی عليه السلام: «أَيُّهَا النَّاسُ تَوَلَّوْا مِنْ أَنْفُسِكُمْ تَأْدِيبَهَا وَأَعْدِلُوا بِهَا عَنْ ضَرَاوَةِ عَادَاتِهَا»^۲
ای مردم، خود مسئولیت تربیت نفس خویش را به عهده بگیرید و آن را از کشش عادت‌ها بازدارید.

و در جای دیگر فرموده است:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنْ إِصْلَاحِ نَفْسِهِ»^۳

عاجزترین مردم کسی است که از اصلاح خود عاجز باشد.

البته تهذیب و تزکیه نفس برای کسانی که رهبری معنوی جامعه را برعهده دارند، لازم‌تر است. چه اینکه رهبر و حاکم بایستی نسبت به زیردستان خود روانی سالم‌تر داشته باشد تا قادر به هدایت جامعه گشته و آن را از مفساد بازدارد.

قال علی عليه السلام: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ»^۴
کسی که خود را امام مردم می‌داند، قبل از تعلیم دیگران باید نفس خود را تعلیم دهد.

و نیز همان حضرت می‌فرماید: «كَيْفَ يَهْدِي غَيْرَهُ مَنْ يُضِلُّ نَفْسَهُ؟ كَيْفَ يَنْصَحُ غَيْرَهُ مَنْ يَعْشُّ نَفْسَهُ؟ كَيْفَ يَعْدِلُ فِي غَيْرِهِ مَنْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ؟»^۵

چگونه دیگری را راهنمایی کند در حالیکه خودش گمراه است؟ چگونه به کسی پندی دهد در حالیکه خودش آلوده است؟ چگونه در مورد کسی به عدالت رفتار کند در حالیکه به خودش ستم روا می‌دارد؟

عوامل تهذیب

عامل تهذیب نفس و تزکیه آن را می‌توان دوری‌گزینی از مظاهر دنیوی و مطامع نفسانی

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۵۱ به ترتیب فیض و ۳۵۹ به ترتیب صبحی.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - نهج البلاغه، حکمت ۷۰ به ترتیب فیض و ۷۳ به ترتیب صبحی.

^۵ - غرر الحکم.

چون شهوت جاه و مقام، شهوت پول و شهوت جنسی یا غضب و عداوت خلاصه نمود. و البته این دو یعنی شهوت و غضب، از قوای نفس بوده و ایجاد حالت اعتدال در آنها، همان تحقق بخشیدن به تزکیه نفس می‌باشد. در اخبار و احادیث عواملی که نقش بیشتری در تزکیه روان دارند، مطرح شده‌اند، به نمونه‌هایی از آنها توجه کنید.

۱- پرهیز از دنیاگزینی

دنیاطلبی با همه زیرمجموعه‌ها و مظاهرش آفت نفس می‌باشد و موجب فساد و تباهی انسانیت انسان است.

قال علی علیه السلام: «أَفَةُ النَّفْسِ أَوْلَاهُ بِالدُّنْيَا»^۱

آفت نفس، دل سپردن به دنیاست.

و راه اصلاح نفس بستگی تام به دوری گزیدن از دنیا دارد.

قال علی علیه السلام: «سَبَبُ صِلَاحِ النَّفْسِ الْعُزُوفُ عَنِ الدُّنْيَا»^۲

کناره‌گیری از دنیا، موجب اصلاح نفس است.

۲- قناعت و میانه‌روی

افراط در معیشت اقتصادی و چشم و هم‌چشمی، عامل تباهی نفس انسانی و تقویت روح شیطانی است و از این رو قناعت و اقتصاد موجب تقویت نفس الهی و تزکیه آن می‌شود. حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند:

«إِذَا رَغَبْتَ فِي صِلَاحِ نَفْسِكَ فَعَلَيْكَ بِالْاِقْتِصَادِ وَالْفُنُوعِ وَالتَّقَلُّلِ»^۳

هرگاه میل به اصلاح نفس خود داشتی، به میانه‌روی و قناعت و کم‌چیزی، روی آور.

۳- مذمت نفس

خودبزرگ‌بینی و حس برتری نسبت به دیگران، یعنی عجب و کبر از بدترین بیماری‌های نفس بوده و مخرب‌ترین پیامدها را بر روان انسانی وارد می‌کند، و از این رو مذمت نفس در کارها و بیان نقاط ضعف برای خود، قدمی در راه اصلاح نفس می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «مَنْ ذَمَّ نَفْسَهُ أَصْلَحَهَا، مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَّحَهَا»^۱

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

آن کس که نفس خود را مذمت کند، اصلاحش کرده، آن کس که نفس خود را ستایش کند آن را نابود نموده است.

۴ - همنشینی و همدلی با خوبان

در اخبار و احادیث از همنشینی با خوبان و بدان به عنوان عامل تزکیه و فساد نفس یاد شده است و این به واسطه تأثیر زیاد دوست در روان انسان است، حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرمایند:

«فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ وَالْخُلُقُ أَشْكَالٌ فَكُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»^۲

معاشرت با کم خردان موجب فساد اخلاق و معاشرت با عقلا موجب اصلاح اخلاق است. اخلاق را روش هائی است و هرکس طبق خوی و عادات خود عمل می کند.

لذا کسی که در مسیر تهذیب نفس قدم برمی دارد سزاوار است معاشرت خود را با اهل دنیا جز در موارد وجوب شرعی و لزوم عقلی قطع نماید و از هم صحبتی با عاصیان بپرهیزد.

قال علی علیه السلام: «يَنْبَغِي لِمَنْ أَرَادَ إِصْلَاحَ نَفْسِهِ وَأَحْرَازَ دِينِهِ أَنْ يَجْتَنِبَ مُخَالَطَةَ (أَبْنَاءِ) الدُّنْيَا»^۳

سزاوار است آنکه میل به اصلاح نفس خویش دارد و می خواهد دین خود را حفظ کند، از اهل دنیا دوری گزیند.

۵ - پرهیز از غفلت

شیطان لحظه ای از بنده خدا غافل نمی شود تا بلکه او را وسوسه کند و بر انسان است که از او غافل نشود.

قال علی علیه السلام: «مَنْ أَصْلَحَ نَفْسَهُ مَلَكَهَا، مَنْ أَهْمَلَ نَفْسَهُ أَهْلَكَهَا»^۴

هرکس نفس خود را اصلاح کند، مالک آن شده است. آنکه نفس را رها نماید، هلاکش ساخته است.

همان یک لحظه کافی است تا نفس بیراهه ای را طی کند که بازگشت از آن به آسانی ممکن نباشد.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۸۲.

^۳ - غررالحکم.

^۴ - غررالحکم.

«مَنْ رَخَّصَ لِنَفْسِهِ ذَهَبَتْ بِهِ فِي مَذَاهِبِ الظُّلْمَةِ»^۱

کسی که نفس خود را رها کند، نفس او را به کوره راه‌های گمراهی پرتاب خواهد کرد.

۶- پرهیز از توجه به غیر

یکی دیگر از عوامل تهذیب نفس، دوری از تجسس در امور دیگران است. حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ، وَأَرْتَبَكَ فِي الْأَهْلَكَاتِ، وَمَدَّتْ بِهِ شَيْطَانُهُ فِي طُغْيَانِهِ، وَزَيَّنَتْ لَهُ سَيِّئَ أَعْمَالِهِ»^۲

آنکه توجهش را از خود بازداشته و به غیر نظر کند، در تاریکیها متحیرانه می‌ماند، و در مهلکه‌ها غوطه‌ور می‌گردد، و شیاطینش او را در مسیر طغیان پیش می‌برند، و اعمال ناشایست را در نظرش جلوه می‌دهند.

۷- توجه دائمی به خود

راه دیگر مبارزه با نفس دقت و توجه بر احوال نفس در طول شبانه‌روز است، این توجه بایستی شش مرحله (مشارطه، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، معاتبه، معاقبه) را به ترتیب طی کند. ابتدا بایستی با نفس شرط بست و از وی خواست که مرتکب رذیله‌ای نشود، در پی شرط بستن و عهد گرفتن، می‌بایست در طول روز از آن مراقبت کرد و در مواقع لازم پند و اندرز و بیم داد.

اواخر شب و گاه خفتن، هنگام محاسبه نفس است آیا خطائی انجام داده است؟ اگر خطائی از وی سر زده است، بایستی او را مؤاخذه کرد و سخت مورد نکوهش و عتاب قرار داد و سپس با چشاندن چیزی تلخ و یا منع از لذتی شیرین، وی را عقاب نمود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِأَكْبَسِ الْكَيْسِيِّنَ وَأَحْمَقِ الْحُمَقَاءِ؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ: أَكْبَسُ الْكَيْسِيِّنَ مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَحْمَقُ الْحُمَقَاءِ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَنَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِيَّ»^۳

آیا شما را خبر دهم به زرتگ‌ترین زرتگها و احمق‌ترین احمقها؟ اصحاب عرض کردند: بفرمائید و آن حضرت فرمود: زرتگ‌ترین زرتگها کسی است که خود را محاسبه کند و برای بعد از مرگ فعالیت نماید و احمق‌ترین احمقها کسی است که از هوای نفس پیروی کند و آرزوهای بی‌اثر نماید.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ به ترتیب فیض و ۱۵۷ به ترتیب صبحی.

^۳ - بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۶۹.

امام کاظم علیه السلام، در همین باره فرموده است:
 «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَزَادَ اللَّهَ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ»^۱
 از ما نیست کسی که هر روز خود را محاسبه نکند. اگر عمل نیکی انجام داده از خداوند طلب زیادت نماید و اگر گناهی مرتکب شده از خدا غفران طلبیده و به سوی او بازگردد.

۸ - بستن راه وسوسه

دین اسلام به مقتضای خاتمیت و اکملیت آن، تمام حوائج و غرائز انسان را در نظر گرفته است. و از آنجا که یکی از راه‌های وسوسه نفس، تحریک غرائز است، می‌بایست با طی مسیری که اسلام برای اطفاء غرایز معین نموده است، این راه را بر شیطان بیرونی بست.

ازدواج مشروع، امرار معاش از طریق صحیح و تدارک مأكولات و مشروبات حلال و... از جمله ارضاء شرعی غرایز محسوب می‌شوند.

۹- ترس از مقام خدا

یکی از راه‌های مهم مبارزه با نفس، توجه به عظمت خدای متعال و دریای وسیع لطف او به بندگان و ترس از مقام حضور وی در دنیا و مقام حکومت او در قیامت است.

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۲

و کسی که از مقام الهی خائف و خویش را از هوای نفس بازدارد، بهشت جایگاه اوست.

۱۰ - موعظه

وعظ به خود، و یادآوری ناپایداری حیات دنیوی و همچنین بیان اذکار و اوراد و مخصوصاً قرائت قرآن، راهی دیگر برای مبارزه با نفس و عاملی مهم برای تهذیب آن می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «مَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ»^۳

کسی که از جانب نفس خود موعظه می‌شود و وجدان او را پند دهد. خداوند حافظ و نگهدار او از ارتکاب معاصی می‌باشد. حافظی از جانب خداوند دارد.

^۱ - تحف العقول مترجم، ص ۴۶۲.

^۲ - نازعات - ۴۰ و ۴۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۶۷.

افراط و تفریط

عدل، شیرین‌ترین مفهومی است که بشر شناخته است، و از اولین روزی که بشر خود را شناخت و تا قیامت و نیز در آن رستاخیز عظیم، وصفی که هیچگاه زیبایی و صفای خود را از دست نمی‌دهد، عدالت است. دین اسلام که اکمل ادیان و شرایع است، اهمیتی غیرقابل توصیف به عدل داده است به حدی که روح سراسر اعتقادات و فروع عدل می‌باشد و هر کجا بدور از عدل باشد مردود شمرده شده و دستور به پرهیز از آن صادر شده است. در میان همه اوصاف الهی، وصف عدل جزء اصول دین یا مذهب شمرده شده و در سراسر آیات قرآن نکوهشی بی‌مانند از نقطه مقابل آن یعنی «ظلم» دیده می‌شود. رسول مکرم اسلام یک لحظه عدل را برتر از هفتاد سال عبادت دانسته است. «عَدْلٌ سَاعَةٌ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً قِيَامٌ لَيْلَهَا وَصِيَامٌ نَهَارَهَا»^۱

یک لحظه عدل از هفتاد سال عبادتی که شبها با نماز و روزها با روزه توأم باشد، بهتر است.

و امام صادق علیه السلام، عدل را شیرین‌تر از عسل و چون آب گوارا بر لب تشنه معرفی نموده است. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهْدِ، وَاللَّيْنُ مِنَ الزَّبْدِ، وَأَطْيَبُ رِيحًا مِنَ الْمِسْكِ»^۲

عدالت شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره و خوشبوتر از مشک است.

«الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الْمَاءِ يُصِيبُهُ الظَّمَانُ»^۳

عدالت شیرین‌تر از آبی است که به لب تشنه رسد.

حضرت امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۴

بدانید خداوند زمین را در پی مرگ آن زنده می‌کند، ما آیات خود را بر شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید.

می‌فرمایند: «يُحْيِي اللَّهُ تَعَالَى بِالْقَائِمِ بَعْدَ مَوْتِهَا، يَعْنِي بِمَوْتِهَا كَفَرَ أَهْلِهَا، وَالْكَافِرُ مَيِّتٌ»^۵

خدای متعال زمین را بعد از مرگش به وسیله حضرت قائم عجل الله تعالی فی فرجه، زنده می‌کند، یعنی وقتی زمین به واسطه کفر اهلیش مرد، چراکه کافر، می‌ت محسوب می‌شود.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۲.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۷.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۴۸.

^۴ - حدید - ۱۷.

^۵ - تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۴۲.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۱

او زنده از مرده و مرده را از زنده بیرون آورد و زمین را بعد از مردنش حیات می بخشد، و شما را در قیامت چنین از قبرها خارج می کند.

فرموده اند: «لَيْسَ يُحْيِيهَا بِالْقَطْرِ، وَلَكِنْ يَبْعَثُ اللَّهُ رِجَالًا فَيُحْيُونَ بِالْعَدْلِ فَتُحْيَا الْأَرْضُ لِأَحْيَاءِ الْعَدْلِ وَلَا قَامَةً حَدِّ فِيهِ أَنْفَعُ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْقَطْرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا»^۲

نه اینکه به سبب باران زنده می کند بلکه مردانی را برمی انگیزد که عدل را احیاء می کنند و زمین به واسطه احیاء عدل زنده می شود، چراکه اقامه حدود الهی در زمین از چهل روز باران برتر است.

سخن از عدل و بیان اهمیت آن بدون اشاره به آئینه تمام نمای عدل و تنها مجری عدالت بعد از ارتحال نبی مکرم صلی الله علیه و آله، یعنی وجود مقدس حضرت امیر علیه السلام ممکن نیست.

آن حضرت در لحظات آغازین حکومت خود به جای بذل و بخشش و اعطاء امتیاز، در مورد آنچه که عثمان به ستم بخشیده بود، فرمودند: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءُ وَمَلَكَ بِهِ الْأُمَاءَ لَرَدَدْتُهُ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقٌ»^۳

به خدا سوگند، اگر عطایای بیهوده بخشیده شده از بیت المال را بیابم به صاحبانش باز می گردانم، گرچه زنانی با آن تزویج شده و یا کنیزانی خریداری شده باشند، چراکه عدالت گشایش می آورد و آنکه عدالت بر او سنگین است، تحمل ستم سنگین تر خواهد بود.

تبعات افراط و تفریط

آنچه گفته شد اهمیت اجرای عدالت در حق دیگران و در جامعه بود، اما مهمترین بخش عدالت، اجرای آن در حق خود است.

قال علی علیه السلام: «غَايَةُ الْعَدْلِ أَنْ يَعْدِلَ الْمَرْءُ فِي نَفْسِهِ»^۴

نهایت عدالت این است که آدمی در کار خود عادل باشد.

رعایت عدالت در مورد خود به این است که آدمی هرگز جانب افراط و تفریط نیپماید و همواره در حد وسط بین آن دو باشد. قرآن کریم در تعریف امت اسلام می فرماید آنان در همه امور، امتی وسط هستند. امتی که در تمام مراحل زندگی فردی و اجتماعی، جانب

^۱ - روم - ۱۹.

^۲ - التهذيب - ج ۱۰، ص ۱۴۶.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

^۴ - غررالحکم.

اعتدال را رعایت می‌کند، نه پس می‌افتد و نه به پیش می‌تازد، نه کند می‌گردد و نه تند می‌شود.

«وَكذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»^۱
همانطور که قبله شما میانه است، شما را نیز امتی میانه قرار داده‌ایم تا گواه بر مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد.

امام علی علیه السلام نیز فرموده است: «كُلُّ تَقْصِيرٍ بِهِ مُضِرٌّ وَكُلُّ إِفْرَاطٍ لَهُ مُفْسِدٌ».^۲
هر تفریطی به زیان او و هر افراطی به ضرر او می‌باشد.

اصولاً پس افتادن یا پیش‌رفتن تنها بخاطر سرپوش گذاشتن بر قبائح و مفسد دیگر است. و لذا حضرت امیر علیه السلام آن را از ویژگی‌های جاهل شمرده است و می‌فرماید: نادان همیشه یا افراط می‌ورزد و یا تفریط می‌کند. «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرِطًا».^۳
چراکه مقتضای عقل، عدالت و پرهیز از جوانب انحرافی آنست.

قال علی علیه السلام: «الْعَاقِلُ مَنْ وَضَعَ الْأَشْيَاءَ مَوَاضِعَهَا وَالْجَاهِلُ ضِدُّ ذَلِكَ»^۴
عاقل کسی است که هر چیز را در جای خودش قرار می‌دهد و نادان عکس آن عمل می‌کند.

نتیجه این انحراف نیز به نفع جاهل نبوده و تنها بر ندامت و حسرت او می‌افزاید. امام علی علیه السلام می‌فرماید: نتیجه تفریط پشیمانی است. «ثَمَرَةُ التَّفْرِيطِ النَّدَامَةُ».^۵ و نیز فرموده‌اند: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفْرِيطَ فَتَنْقَعُ الْحَسْرَةُ حِينَ لَا تَنْفَعُ الْحَسْرَةَ».^۶
از تفریط بهره‌ی که موجب افسوس می‌شود زمانی که افسوس بی‌فایده است.

مهم‌ترین پیامد این انحراف توجه به آراء خود و نفاق و دورویی از سوئی و دوری از همدلی از سوی دیگر خواهد بود.

مصادیق افراط و تفریط و اعتدال

هر فعلی، سخنی، و حتی عقیده‌ای، حد اعتدال و دو جانب افراط و تفریط دارد. در این قسمت از بحث، به توضیح این سه حالت در اعتقادات و برخی از اعمال و افعال

۱ - بقره - ۱۴۳.

۲ - نهج البلاغه، حکمت ۱۰۵ به ترتیب فیض و ۱۰۸ به ترتیب صبحی.

۳ - نهج البلاغه، حکمت ۶۷ به ترتیب فیض و ۷۰ به ترتیب صبحی.

۴ - غرر الحکم.

۵ - نهج البلاغه، حکمت ۱۷۲ به ترتیب فیض و ۱۸۱ به ترتیب صبحی.

۶ - بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۹۵.

می‌پردازیم.

۱- افراط و تفریط در اعتقادات

پافراتر گذاشتن و کوتاه آمدن در عقاید و مبانی اساسی دین، خارج از حدودی که هر کدام دارند، در واقع به معنای نپذیرفتن آن عقیده است. وسعت ابواب مختلف اعتقادات بحثی وسیع می‌طلبد، ما فقط به نکته‌ای در باره افراط و تفریط در امامت حضرت مولی‌الموحدین علیه السلام می‌پردازیم.

وجود ذی‌جود شخص دوم اسلام و تلاش طاقت‌فرسای او در صدر اسلام به حدی بود که دو دسته در مورد وی بیراهه رفتند. دسته‌ای مغلوب حسادت شدند و او را آنقدر پائین آوردند که سبّ او را واجب و باعث استجاب دعا می‌دانستند و او را حتی مسلمان نمی‌شمردند. و دسته‌ای دیگر چون او را بشر عادی ندیدند، غلو کردند و او را تا به مرز الوهیت پیش بردند. آن حضرت خود به توصیف این دو دسته می‌پردازد و می‌فرماید:

«هَلَكَ فِي رَجُلَانِ، مُحِبٌّ غَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالَ»^۱.

دو کس در مورد من هلاک شدند دوست غلو کننده و دشمن هرزه زبان.

و در جای دیگر ضمن بیان این نکته، بندگان را به سوی اعتدال در این زمینه دعوت می‌کند. «سَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانِ، مُحِبٌّ مَفْرُطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ وَمُبْغِضٌ مَفْرُطٌ يَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَى غَيْرِ الْحَقِّ، وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالاً، أَلْتَمَطُ الْأَوْسَطُ فَأَلْزَمُوهُ»^۲.

بزودی دو گروه درباره من هلاک می‌گردند، دوستدار افراط‌کننده که محبت افراطی به من وی را به غیرحق بکشاند، و دشمن تفریط‌کننده‌ای که بخاطر دشمنی قدم در راه باطل گذارد، بهترین مردم در مورد من کسانی میانه این دو دسته هستند، از آنها جدا نشوید.

در صلوات مرویه از امام زین‌العابدین علیه السلام در ماه شعبان در توصیف پیروان آل بیت علیهم السلام آمده است: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»^۳.

هرکس از اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پیش افتد از دین خارج و آنکه عقب ماند هلاک و هر آن کس که ملازم و همراه آنها باشد بدانها ملحق شده است.

۲- افراط و تفریط در عبادت

انجام همه فرائض و واجبات، و نیز مستحبات، در حد توان و به قدر وسع و مطابق

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳ به ترتیب فیض و ۱۱۷ به ترتیب صبحی.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

^۳ - مفاتیح الجنان - اعمال ماه شعبان.

وضعیت زمانی و مکانی و سایر شرایط، اعتدال در عبادت است و لذا هرگونه کوتاهی در این باره و یا تحمیل فشار در انجام مندوبات، جانب تفریط و افراط این عبادت می‌باشد. رسول الله ﷺ به حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: «یا علیّ انّ هذا الدین متین فأوغلّ فيه برقی ولا تبعض الی نفسک عبادة ربک، انّ المنبت یعنی المفرط لا ظهرا ابقى ولا أرضا قطع». آن حضرت در پایان این وصیت زیبا می‌فرماید:

«فَاعْمَلْ عَمَلًا مَنْ يَرْجُو أَنْ يَمُوتَ هَرَمًا، وَأَحْذَرْ حَذَرَ مَنْ يَتَخَوَّفُ أَنْ يَمُوتَ غَدًا»^۱

ای علی، این دین متین و سنگین است، در او با نرمی وارد شو، عبادت پروردگارت را مبعوض خود مگردان زیرا کسی که در راندن مرکوب زیاده‌روی کرده، نه مرکوب را سالم گذاشته و نه مسافت را پیموده است. پس چنان عمل کن که تا پیری راه زیادی است و لذا خود را ضعیف منما تا درمانده نشوی، و نیز چنان از معاصی پرهیز کن که فردا می‌میری.

امام ششم علیه السلام می‌فرماید: مشغول طواف بودم و عرق از من سرازیر بود، پدرم بر من گذشت و فرمود: «انّ الله اذا احب عبدا ادخله الجنة ورضی عنه بالیسیر»^۲.

خداوند اگر بنده‌اش را دوست بدارد، او را وارد بهشت می‌کند و از عمل اندک او راضی می‌شود.

افراط و تفریط در عبادت هلاکت‌زاست. قصور در انجام واجبات و ترک آنها، عاقبت سوئی به دنبال دارد، و افراط و زیاده‌روی نیز چشم آدمی را نسبت به حقایق دیگر می‌بندد. گفته شده «خواجه ربیع» به حضرت امیر علیه السلام در مورد جنگ با خوارج گفت: من در حقانیت این جنگ مشکوک هستم. اگر ممکن است مرا بجائی بفرست که شبهه‌ای نداشته باشد.

گروهی از متصوفه که ریاضت آنها با سرزنش خود همراه می‌باشد و به «ملامتیه» مشهورند، برای پرهیز از ریا در عبادات، افعال و حرکات شنیع و قبیح و حرام را به خود نسبت می‌دهند تا دیگران آنها را ملامت کرده و به این وسیله مورد پوزخند واقع گردند. آنان به تصور خود نفس خویش را با این شیوه به کنترل درمی‌آورند. این نیز از مصادیق بارز افراط در نیت عبادت شمرده می‌شود.

۳ - افراط و تفریط در طلب دنیا

افراط در دنیاطلبی و عشق به دنیا سرآمد تمامی لغزشها و موجب هلاکت حتمی است.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۸۳.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱، ص ۸۲.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: سرچشمه بلاها عشق به دنیاست. «رَأْسُ الْأَفَاتِ أَلْوَلَهُ بِالدُّنْيَا»^۱ ترک دنیا و عدم استفاده از نعمت‌های الهی و به عبارتی رهبانیت در اسلام جایز نیست و عملی نامشروع است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: گوشه‌گیری و رهبانیت در امت من مشروع نیست. «لَيْسَ فِي أُمَّتِي رَهْبَانِيَّةٌ»^۲

حد میان این دو یعنی بهره‌گیری و استفاده از دنیا برای رسیدن به نعمت اخروی ممدوح آیات و روایات می‌باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می‌فرماید: «أَعْظَمُ النَّاسِ هَمًّا الْمُؤْمِنُ يَهْتَمُّ بِأَمْرِ دُنْيَاهُ وَأَمْرٍ آخِرَتِهِ»^۳

باهم‌ترین انسانها، مؤمنی است که هم به امور دنیا و هم آخرتش اهتمام می‌ورزد.

در همین باره کار بسیار مورد نکوهش جدی قرار گرفته است.

قال الصادق علیه السلام: «مَنْ بَاتَ سَاهِرًا فِي كَسْبٍ وَلَمْ يُعْطِ الْعَيْنَ حَقَّهَا (حَظَّهَا) مِنَ النَّوْمِ، فَكَسْبُهُ ذَلِكَ حَرَامٌ»^۴

آنکه شب را برای کسب معیشت به بیداری سپری کند و حق چشم و بهره او را از خواب ندهد، چنان کسی از او حرام است.

و نیز اینکه دست به سیاه و سفید روزگار نزنند و از کار و فعالیت بازماند نیز به سختی مورد ملامت است، همان امام همام در این باره فرموده است: «اسْتَعِينُوا بِبَعْضِ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ وَلَا تَكُونُوا كُلُّوًّا عَلَى النَّاسِ»^۵

از دنیا کمک و یاری گیرید و خسته و درمانده بردوش مردم نیفتید.

راه میانه و اعتدال بین این دو، در روایت امام کاظم علیه السلام تبیین شده است. «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۶

چنان برای دنیای خود تلاش کن که گویا مرگی نیست و چنان از آن برحذر باش و برای آخرت خویش فعالیت نما که گویی فردا خواهی مرد.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۵.

^۳ - کنز العمال، ح ۷۰۲.

^۴ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۸.

^۵ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۸.

^۶ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۹.

در زندگی روزمره نیز هم اسراف و هم اقتار مذموم است. هدر دادن سرمایه و تهیه آنچه که مورد نیاز زندگی نیست و یا بیش از حد نیاز است و حتی دور ریختن باقیمانده آب لیوان اسراف شمرده شده است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پائین‌ترین مرتبه اسراف هدر دادن باقیمانده لیوان است. *أَدْنَى الْإِسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنَاءِ*^۱

همچنین سختگیری بر اهل و عیال و تحمیل فشار بر آنها زمانی که درآمد آدمی کفاف زندگی راحت‌تری می‌دهد، مشروع نیست. رسول خدا در این باره می‌فرماید: از ما نیست کسی که به وی توسعه داده شده و او بر عیال خود سخت می‌گیرد. قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ»^۲

«عبدالله بن ابان» می‌گوید از امام رضا علیه السلام، مقدار نفقه عیال را پرسیدم، حضرت فرمودند: «ما بَيْنَ الْمَكْرُوهَيْنِ، الْإِسْرَافُ وَالْإِقْتَارُ»^۳

حد وسط دو عمل ناپسند یعنی اسراف و اقتار.

۴ - افراط و تفریط در انفاق

هر چند اعطاء کلّ اموال در راه خداوند ناپسند نیست، اما مراعات سایر جوانب مسأله لازم است. لذا فرمانی که اسلام بشدت بر آن تاکید می‌ورزد، اعتدال در انفاق است. خدای متعال خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۴

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن و ترک انفاق منما، و نیز بیش از حد هم دست خود باز ننما، تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار باز مانی.

در سبب نزول این آیه آمده است که: حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در منزل بودند، سائلی آمد و تقاضای کمک کرد، حضرت چیزی برای اعطاء نداشت. سائل پیراهن او را طلبید و آن حضرت لباس خود را انفاق نمود و چون لباس دیگری نداشت، نتوانست به مسجد رود، تأخیر او باعث شد برخی طعنه زنند و بگویند خواب مانده یا در منزل سرگرم شده و نمازش را فراموش نموده است. آیه فوق نازل گردید و اعتدال در انفاق را مطرح نمود.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۰۳.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۶.

^۳ - تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۹.

^۴ - اسراء - ۲۹.

قرآن کریم در وصف «عبادالرحمن» می‌فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^۱

بندگان خاص خداوند آنها که چون انفاق کنند، نه اسراف روا میدارند و نه سخت‌گیری می‌کنند، بلکه در میان این دو راه اعتدال را طی می‌نمایند.

«ولید بن صبیح» می‌گوید: روزی خدمت امام صادق علیه السلام بودم. فقیری از وی تقاضای کمک کرد و آن حضرت چیزی به وی اعطاء فرمود، دومی آمد و باز حضرت چیزی مرحمت کرد، سومین فقیر آمد و حضرت به وی گفت: خداوند تو را وسعت عنایت کند. سپس به من فرمودند: اگر مالی داشته باشی و همه را در راه خدا خرج کنی در شمار سه کسی قرار می‌گیری که دعایشان مستجاب نمی‌شود.^۲

۵- افراط و تفریط در محبت

افراط در محبت، چشم و گوش آدمی را می‌بندد و قدرت تجزیه و تحلیل وقایع را از او سلب می‌کند به طوری که وی، حق را تنها در قامت و گفتار محبوب می‌بیند و می‌شنود. قال علی علیه السلام: «عَيْنُ الْمُحِبِّ عَمِيَّةٌ عَنْ مَعَايِبِ الْمَحْبُوبِ وَأُذُنُهُ صَمَاءٌ عَنْ قُبْحِ مَسَاوِيهِ»^۳ چشم عاشق از دیدن عیوب معشوق نابینا و گوش او از شنیدن زشتیهایش کراست.

تفریط نیز دوستان را متفرق می‌نماید. همان امام همام فرموده است: آنکه با دوستانش مناقشه کند، رفقاییش کم می‌شود. «مَنْ نَاقَشَ الْإِخْوَانَ قَلَّ صَدِيقُهُ»^۴

اعتدال بین این دو را نیز از بیت ذیل که منسوب به همان حضرت است، ببینید:

«أَحِبُّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغْضُكَ يَوْمًا مَا»^۵

در دوستی تند نرو، شاید روزی دوست امروز، دشمن تو شود و اسرار تو را فاش نماید و نیز در دشمنی افراط منما، چه بسا که وی روزی دوست تو گردد و افراط تو در عداوت باعث ندامت تو شود.

به هر حال محبت و عشق می‌بایست از حد متعادل خود خارج نشود

اندازه نگه‌دار که اندازه نکوست هم سزای دشمن است و هم لایق دوست

^۱ - فرقان - ۶۷.

^۲ - دو نفر دیگر عبارتند از: کسی که همسرش را نفرین می‌کند در حالیکه اختیارش در دست اوست و کسی که در خانه‌اش نشسته و بدون اینکه حرکتی کند از خداوند طلب رزق می‌نماید. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۴.

^۳ - غررالحکم.

^۴ - غررالحکم.

^۵ - تحف العقول مترجم، ص ۲۱۹.

نفاق

نفاق از ریشه (نفق) به معنای کانال‌های زیر زمینی برای مخفی شدن است، و منافق نیز خود را در حجابی مخفی می‌نماید تا شناخته نشود و بتواند با بهره‌گیری از همین ابزار، اتحاد انسان‌ها را از بین برده و حسّ همدلی را نابود نماید.

تا سیزده سال پس از بعثت پیامبر اکرم، مسلمانان در نهایت ضعف بودند، شکنجه می‌گشتند، به شهادت می‌رسیدند، در شعب ابی طالب محاصره می‌شدند، و یا مجبور به هجرت به نقاط دور دستی چون حبشه و جلاوی وطن می‌گشتند، و آنان در نهایت به مدینه مهاجرت کردند.

از همان لحظات آغازین ورود پیامبر اسلام به مدینه که ابهت اسلام آشکار شد، عده‌ای مانند «عبدالله اَبی» که قصد حکومت بر مدینه را داشتند موقعیت خود را متزلزل دیدند و چون نتوانستند مستقیماً به مقابله با پیامبر اسلام ﷺ برخیزند، در خفاء به مخالفت پرداختند.

بعد از جنگ بدر در سال دوم هجرت حکومت محدود اسلامی در مدینه شکل گرفت. عده‌ای که تمایلی به اسلام نداشتند و آن را مخالف مطامع خود می‌دیدند و از سوئی توان مقاومت در برابر اعتقاد راسخ مسلمانان را در خود نمی‌دیدند، به ظاهر مسلمان شدند و در صفوف مسلمانان قرار گرفتند. آنان در هر لحظه‌ای که فرصتی بدست می‌آوردند بر اسلام می‌تاختند.

البته ناگفته نماند که آنچه که بیان شد معنای نفاق اصطلاحی است. و باید دانست نفاق معنایی وسیع داشته و هرگونه دو روئی عملی را شامل می‌شود. بنابراین هرکس ظاهر و باطن او در هر امری برابر نباشد به اندازه همان مقدار از نابرابری، دارای ریشه‌های نفاق است. بر همین مبنا بسیاری از گناهان چون ریا، شرک خفی، خیانت و... از انواع مختلف نفاق محسوب می‌شوند.

با توجه به این مقدمه، نفاق به دو بخش کلی تقسیم می‌شود که عبارت است از:

۱- نفاق اعتقادی

این نوع نفاق، همان نفاق اصطلاحی است. بنابراین نوع نفاق، منافق کسی است که خود را مومن به آرمانی می‌داند و در ادعای ایمانش کاذب می‌باشد. دو خبر ذیل از حضرت

امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ که نفاق را برادر شرک و یا آن را با کفر دوقلو شمرده است، به این نوع از نفاق اشاره دارند. «النِّفَاقُ أَخُو الشِّرْكِ»^۱ «النِّفَاقُ تَوَامُ الْكُفْرِ»^۲.

منافقان برای ضربه زدن به اسلام، با ایمان ظاهری به اسلام در پی نابودی همدلی و همگرایی و ایجاد اختلاف در جامعه ایمانی می‌شدند، البته آنها غالباً از نیرنگشان بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تنها استعداد خدادادی خود را که بایستی در مسیر هدایت قرار می‌گرفت برباد دادند، و مصداق کاملی برای «خسر الدنيا والآخرة» شدند.

۲ - نفاق عملی

این نوع از نفاق، هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را شامل می‌شود. بنابراین بسیاری از گناهان فردی و اجتماعی چون تمسخر و تحقیر دیگران، وعده کذب، خیانت در امانت، دو زبانی، مال اندوزی و ریا نفاق عملی محسوب می‌شوند. روایات ذیل به این نوع از نفاق نظر دارند:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ما زاد خُشُوعَ الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ عِنْدَنَا نِفَاقٌ»^۳

اگر خشوع ظاهری بر خشوع قلب زیادتر باشد، نزد ما نفاق محسوب می‌شود.

قال علي عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَشَدُّ النَّاسِ نِفَاقًا مَنْ أَمَرَ بِالطَّاعَةِ وَ لَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَ نَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ لَمْ يَنْتَهَ عَنْهَا»^۴

منافق‌ترین مردم کسی است که امر به معروف کند و خود بدان عمل ننماید و نهی از منکر نماید و خود مرتکب می‌شود.

تشبیه منافقان

قرآن کریم در سوره بقره، منافقان را به دو چیز تشبیه می‌کند. در تشبیه اول می‌فرماید: منافقان همانند کسانی هستند که آتش بیفروزند تا در شب ظلمانی راه را از بیراهه تشخیص دهند و به مقصد برسند. ولی خداوند آن شعله را خاموش ساخته و در تاریکیها رهایشان سازد.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الذِّی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۶.

^۴ - غرر الحکم.

ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»^۱

آنان اگر عمل خود را اصلاح می‌کردند و عقیده خویش را خالص می‌نمودند به وسیله این دو سلاح، خورشیدی تابناک می‌ساختند و در راه هدایت هیچ تزلزلی نمی‌یافتند. قرآن در تشبیه دیگر، زندگی منافقان را به شبی تاریک و بارانی در بیابان تشبیه کرده که ناگهان برقی می‌جهد و صدای مهیب رعد فرا می‌رسد و انسان بی‌پناه و هراسان هم از یافتن راه ناامید است و هم از رعد آسمان و باران پرپشت در امان نیست.

«أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ»^۲

این دو تشبیه بی‌ارتباط باهم نیستند چرا که در مثال اول شخص منافق و در مثال دوم محیط هراس آور او که با رعب و وحشت همراه است تشبیه شده است.

اوصاف منافقان در قرآن

در دو سوره بقره و منافقون اوصافی برای اهل نفاق ذکر شده است. بیان این اوصاف برای شناسائی ماهیت اهل نفاق لازم است.

۱- ظاهر آراسته

منافق برای باقی ماندن بر نفاق خود می‌بایست ظاهر دینی خود را حفظ کند او با اهل دین چون دینداران پر سابقه عمل می‌کند و باطن خود را در لوای ایمانی قوی مخفی می‌نماید.

«اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳

منافقان سوگندهای خود را سپر قرار داده تا مانع راه خدا شوند، آنها اعمال زشتی مرتکب می‌شوند. به طوری که مؤمنان فریفته ظاهر آراسته و سخنان جذاب آنها می‌شوند و با دقت مطالب آنها را پی‌گیری می‌نمایند.

«وَإِذَا رَأَوْهُمْ تَعْجَبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ...»^۴

هنگامی که آنها را می‌بینی، قیافه آنها تو را متعجب می‌سازد و اگر سخن گویند، چنان جذاب می‌گویند که به

۱- بقره - ۱۷.

۲- بقره - ۱۹.

۳- منافقون - ۲.

۴- منافقون - ۴.

۲- دروغ

دروغگوئی وصف ذاتی منافق است، به طوری که بدون آن نفاقی محقق نمی‌شود. آنها نزد مؤمنان، خود را مؤمن می‌خوانند و هنگامی که با دوستان خود می‌نشینند به ایمان مؤمنان تمسخر می‌کنند.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»^۱

و هنگامی که با مؤمنان برخورد می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم، و آنگاه که با رؤسای خود می‌نشینند می‌گویند: ما با شما هستیم و به آنها تمسخر کرده‌ایم.

قرآن کریم به این وصف منافقان تصریح نموده و می‌فرماید:

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۲

هنگامی که منافقین نزد تو می‌آیند می‌گویند: ما شهادت به رسالت الهی تو می‌دهیم، البته خداوند می‌داند تو حتماً رسول او هستی و نیز شهادت می‌دهد که منافقان دروغ می‌گویند.

۳- دوزبانی

از مصادیق بارز نفاق دوزبانی است. این گناه منشأ بسیاری از معاصی چون ریا، نمّامی، تهمت، غیبت، و... می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَدَحَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنُ فِي وَجْهِهِ وَ اغْتَابَهُ مِنْ وَرَائِهِ فَقَدْ انْقَطَعَ مَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْعِصْمَةِ»^۳

کسی که برادرش را در حضور وی ستایش کند و در خفاء غیبتش نماید، عهد بین آنها قطع شده است.

قال الباقر عليه السلام: «بئس العبد عبدٌ يكون ذا وجهين و ذا لسانين، يطرى أخاه شاهداً و يأكله غائباً إن أعطى حسده و إن ابتلى خذله»^۴

چه بد بنده‌ای است دو رو و دو زبان، برادرش را در حضور وی بستاید و در غیابش از او بدگوئی کند. اگر برادرش ثروت یا مقامی بدست آورد بر او حسادت ورزد و چنانچه گرفتار شود او را تنها گذارد.

^۱ - بقره - ۱۴.

^۲ - منافقون - ۱.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۶.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۲.

قال رسول الله ﷺ: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ دَالِعًا لِسَانَهُ فِي قَفَاهُ وَ آخِرُ مَنْ قَدَامِهِ يَلْتَهَبَانِ نَارًا حَتَّى يَلْهَبَا جَسَدَهُ، ثُمَّ يُقَالُ: هَذَا الَّذِي كَانَ فِي الدُّنْيَا ذَا وَجْهَيْنِ وَ لِسَانَيْنِ يُعْرَفُ بِذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۱

شخص دو رو و دو زبان روز قیامت به صحنه محشر می‌آید در حالیکه یک زبانش از پس سر آویخته و زبانی از پیش روی او، و هر دو زبان چون آتش افروخته، شعله‌ور باشند، تا این دو آتش همه پیکرش را در کام خود بگیرد، آنگاه درباره وی ندا شود: این همان کسی است که در دنیا دو رو و دو زبان بود، و بدین صفت در قیامت شناخته خواهد شد.

۴ - سوء ظن

دیگر از صفات منافقان بدبینی آنهاست. بنابر مثل عربی که می‌گوید: خیانتکار همواره مضطرب است (الخائن خائف) آنها همیشه نگران هستند و کوچکترین حرکتی را بر علیه خود به حساب می‌آورند و گاه از سایه خویش هم هراس دارند.

«... كَانَهُمْ خُشْبٌ مُسْنَدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ...»^۲

گوئی آنها (منافقان) چوب‌های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده‌اند، آنان اجسامی بی‌روان و هیكل‌های تو خالی بوده، هر فریادی که بلند شود، از آن هراس داشته و بر ضد خود می‌پندارند.

۵ - تکبر

کبر از اوصاف بارز منافقان است. آنها راه دیگران را نادرست و تنها مسیر خود را می‌پسندند و لذا همیشه خود را عقل کامل دانسته و بر همه خلاق برتر می‌پندارند.

قرآن کریم این وصف منافقان را چنین بیان فرموده است:

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّأُ رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»^۳

هنگامی که به منافقان گفته می‌شود: بیائید تا رسول خدا برای شما استغفار کند. سرهای خود را به مسخره و تکبر تکان دهند و از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»^۴

و هنگامی که به آنها گفته می‌شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: تنها ما اصلاح‌کننده‌ایم.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ...»^۱

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۳.

^۲ - منافقون - ۴.

^۳ - منافقون - ۵.

^۴ - بقره - ۱۱.

و هنگامی که به آنها گفته می‌شود: مانند سایر مردم، ایمان آورید. می‌گویند: آیا چون سفیهان ایمان آوریم؟!

۶ - توطئه برای تضعیف دین

منافقان صدر اسلام، به شیوه‌های مختلف سعی داشتند اطراف پیامبر را خالی کنند و یاران او را به بهانه‌های مختلف متفرق نمایند، آنها به صراحت می‌گفتند: به کسانی که با پیامبر ارتباط نزدیک دارند یاری نرسانید تا پراکنده گردند.

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ»^۲

منافقان کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند یاری نرسانید و انفاق نکنید، تا از اطراف وی پراکنده شوند، آنها نمی‌فهمند خزائن آسمانها و زمین نزد خداوند است.

۷ - جلسات سری برای توطئه

جلسات شبانه برای تصمیم‌گیری‌های مهم از اوصاف دیگر منافقان است. این جلسات هم موجب هماهنگی آنها و دوری از تکروی می‌شد و هم آنها را در تصویب طرهای جدیدشان و شیوه اجرای آنها یاری می‌داد.

«... وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ»^۳

آنها هنگامی که با رؤسای خود خلوت می‌کنند می‌گویند: ما با شما هستیم، ما تنها مؤمنان را مسخره می‌کنیم.

در سال ششم هجری در مراجعت از غزوه بنی‌مصطلق، دو نفر از مسلمانان از مهاجر و انصار به هنگام برداشتن آب از چاه درگیر شدند. آنها اطرافیان خود را به یاری طلبیدند. «عبدالله ابی» سرکرده منافقان به یاری شخص انصاری شتافت و گفت اگر به مدینه برگردیم ذلیلان (مهاجران) را بیرون خواهیم کرد. وقتی سپاه اسلام به مدینه رسیدند، فرزند عبد الله جلوی راه پدر را گرفت و گفت: اجازه نمی‌دهم وارد مدینه شوی تا بفهمی عزیز کیست و ذلیل کدام است مگر اینکه پیامبر خدا اجازه دهد. پیامبر ﷺ دستور مدارا فرمودند. این آیه در همین باره نازل شده است.

«يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۴

۱ - بقره - ۱۳.

۲ - منافقون - ۷.

۳ - بقره - ۱۴.

۴ - منافقون - ۸.

آنها می‌گویند: اگر به مدینه برگشتیم، عزیزان مدینه ذلیلان را بیرون می‌نمایند، در حالیکه عزت خاص خداوند و رسول او و مؤمنان به آنهاست ولی منافقون نمی‌دانند.

توطئه منافقان در بدست‌گیری حکومت مدینه بعد از خروج پیامبر و سپاه اسلام برای غزوه تبوک نیز یکی دیگر از برنامه‌های براندازی منافقان است. پیامبر خدا برای مقابله با این توطئه، حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام را در مدینه باقی گذاشتند.

«أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۱

آیا راضی نیستی تو برای من همانند هارون برای موسی باشی مگر اینکه بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

توطئه مسجد ضرار و ساختن دینی ساختگی در مقابل دین الهی با ایجاد پایگاهی برای اجتماع آنان، از بزرگترین مکرهای منافقان بود.

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ...»^۲

کسانی که مسجدی ساختند، برای زیان وارد نمودن به مسلمانان و تفرقه افکنی بین آنها و کمینگاه برای کسانی که مجاهده و مبارزه با خدا و رسول او از قبل نمودند.

مبارزه منفی

منافق تا زمانی که نفاق خود را آشکار ننموده و با قوانین اسلامی خود را هماهنگ می‌کند، حکم یکی از مسلمانان دارد. وی همانند هر مؤمن دیگر در دنیا احترام دارد و پس از مرگ، بدنش تشییع می‌گردد، برآن نماز خوانده می‌شود، در قبرستان مسلمانان دفن شده و مؤمنان برای وی دعا می‌نمایند. اما اگر نفاق او آشکار شد و دست به اعمالی علنی در ضدیت با اسلام زد هر چند مهدورالدم نبوده و قتل او به واسطه ایمان زبانش جایز نیست اما در وقت مرگ، بایستی به شیوه‌ای با جنازه او رفتار شود که موجب عبرت سایر منافقان گردد.

بنابر آنچه که از مطالعات تاریخی سال‌های آغاز اسلام و نیز بررسی سبب نزول برخی آیات قرآن بر می‌آید، پیامبر اجازه تعدی به هیچکدام از منافقان را نمی‌داد و اگر یکی از آنان از دنیا می‌رفت پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او نماز می‌خواند و بر قبر وی می‌ایستاد. اما با نزول آیه ذیل وضعیت دگرگون شد.

^۱ - کنز العمال، ح ۳۶۴۸۸.

^۲ - توبه - ۱۰۷.

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَا تُوَاوَهُمْ فَاسِقُونَ»^۱

بر هیچکدام از منافقان بعد از مرگشان نماز مخوان و بر کنار قبر آنها برای دعا و طلب آمرزش نایست، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و در حال فسق از دنیا رفتند.

بعد از نزول این آیه، منافقانی که پرده خویش را دریده و کفر باطنی خود را آشکار ساختند، عملاً از دایره مسلمانان خارج شدند. بنابراین آیه شریفه، مسلمانان حق نماز بر مرده آنها و دعا و استغفار برایشان ندارند.

علائم نفاق

از جمله نشانه‌های نفاق عبارتند از: دروغ، خلف وعده، خیانت در امانت، تعدی در خصومت، قساوت قلب، خشکی چشم، اصرار بر معاصی، حرص و طمع.

قال رسول الله ﷺ: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ، وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصَلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا. مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ»^۲

چهار چیز در هرکس باشد منافق است، اگر یکی از آنها هم در وی باشد خصلتی از نفاق را داراست مگر اینکه آن را ترک گوید. آنها عبارتند از: دروغ در سخن گفتن، خلف وعده هنگام ملتزم شدن، شکستن عهد بعد از بستن آن، فجور و فسق در خصومت.

قال الصادق عليه السلام: «أَرْبَعٌ مِنْ عِلَامَاتِ النِّفَاقِ: قِساوَةُ الْقَلْبِ وَ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ الإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ وَ الْحِرْصُ عَلَى الدُّنْيَا»^۳

چهار چیز از علائم نفاقند: قساوت دل، خشکی چشم، اصرار بر گناه، حرص بر دنیا.

مرحوم کلینی در کافی با نقل روایتی نماز منافق را به تصویر کشانده است. امام سجاد علیه السلام در این روایت می‌فرماید:

«... وَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ اعْتَرَضَ... وَ إِذَا رَكَعَ رَبَضَ وَ إِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَ إِذَا جَلَسَ شَعَرَ...»^۴

چون به نماز ایستد صورت از قبله برمی‌گرداند، وقتی برکوع می‌رود بدون اینکه بایستد همانند گوسفند خود را بر زمین افکند و در سجده چون کلاغی که دانه برچیند نوک بر زمین می‌زند، و هنگام نشستن چون سگ بر سر دم نشیند و کامل قرار نگیرد.

^۱ - توبه - ۸۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۷۶.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۶.

اثر نفاق

نفاق از بدترین امراض روانی است، روح منافق به واسطه اندک ارتباطی که با مؤمنان دارد شقاوت محض را کسب نکرده و لذا همیشه در آزار و عذاب وجدان می‌باشد، وی مؤمنان را در نعمت سرمدی آخرت می‌نگرد و جائی برای خودش در آن عرض وسیع مشاهده نمی‌نماید. اینک به برخی تبعات دنیوی نفاق توجه کنید.

۱- چشم و گوش کور و کر

نفاق جلو چشم را می‌گیرد و مانع شنیدن می‌شود و بر عقل انسان سایه انداخته و حجاب دل شده و قدرت درک را مختل می‌سازد.

«صَمُّ بَكْمٍ عُمَىٰ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ»^۱

آنها کر، گنگ و کور بوده و لذا اصلاح نمی‌شوند.

۲- دل بیمار و سیاه

نفاق مرضی روانی است و لذا روان منافق بیمار بوده و همان بیماری وی را به سوی اعمال منافقانه دیگر سوق می‌دهد.

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...»^۲

دل منافقان نوعی بیماری دارد، خداوند بر بیماری آنها می‌افزاید.

۳- قلب مهر خورده و سیاه

منافق پس از مدتی که از اعمال منافقانه‌اش گذشت قابلیت بازگشت را از دست داده و قلب وی ممه‌ور می‌شود.

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»^۳

اعمال ناروای منافقان بدین جهت است که آنها ایمان آورده و سپس کافر شدند، لذا بر دل‌های آنها مهر زده شده و آنان حقیقت را نمی‌فهمند.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: بیماری نفاق قلب منافق را سیاه می‌کند.

«إِنَّ النِّفَاقَ يَبْدُو لَمْظَةً سَوْدَاءَ فَكَلَّمَا أَزْدَادَ النِّفَاقِ عَظُمَا أَزْدَادَ ذَلِكَ السَّوَادِ، فَإِذَا اسْتَكْمَلَ النِّفَاقُ أَسْوَدَ الْقَلْبُ»^۴

^۱ - بقره - ۱۸.

^۲ - بقره - ۱۰.

^۳ - منافقون - ۳.

^۴ - کنز العمال، ح ۱۷۳۴.

نفاق در آغاز نقطه‌ای سیاه است که هرچه بر آن افزوده شود سیاهی زیاد شده و اگر نفاق کامل گردد تمام قلب را سیاه می‌نماید.

۴ - محروم از دعا و استغفار

دعای خوبان و اولیاء شایسته الهی و نیز فرشتگان، نفعی به حال منافقان ندارد. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۱

به حال آنها فرقی ندارد که برایشان استغفار کنی یا نه، خداوند هرگز آنها را نمی‌بخشد و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌نماید.

در سوره توبه نیز خدای متعال به پیامبرش می‌فرماید: حتی اگر هفتاد بار هم برای آنها استغفار کنی بهره‌ای نخواهند برد.

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...»^۲

ای پیامبر چه آمرزش برای منافقان خواهی و یا نخواهی، اگر هفتاد بار برای آنها آمرزش خواهی، خداوند آنها را نمی‌آمرزد.

۵ - محروم از رحمت در قیامت

علاوه بر اخباری که در جایگاه اخروی منافق بیان شد، آیاتی نیز در مورد معذب بودن منافقان در قیامت وارد شده است. به دو نمونه ذیل توجه کنید.

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»^۳

خداوند به مردان و زنان منافق و همچنین کفار، وعده آتش دوزخ داده، آنها در آن جاودانه خواهند ماند، همان برایشان کافی است. خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب دائمی برای آنهاست.

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا»^۴

منافقان در پائین‌ترین درکات جهنم قرار دارند، و هرگز یابری نخواهند داشت.

^۱ - منافقون - ۶.

^۲ - توبه - ۸۰.

^۳ - توبه - ۶۸.

^۴ - نساء - ۱۴۵.

ریا

ریا از عناوین قصیدیه می‌باشد و متعلق به نیت عمل است و اینکه این گناه را به خود عمل نسبت می‌دهند، تسامحی است چه اینکه عمل ریائی و غیر ریائی هیچ فرقی در کم و کیف عمل ندارند، اختلاف این دو تنها در نیت آنهاست.

بنابراین عملی که برای خدا صورت گرفته باشد، چه مخفی و یا آشکارا صورت پذیرد و حتی به قصد اعلام به مردم به عنوان اشاعه حسنات، امر به معروف، پرهیز از موضع تهمت و... صورت پذیرد، عملی مخلصانه و بدور از ریا است. و اگر عملی لغیرالله صورت گیرد چه علنی شود و یا مخفیانه باشد برای اینکه بگویند او اعمالش را در خفاء انجام می‌دهد و یا به هر قصد دیگر، ریائی است.

اخبار و احادیث زیادی در این خصوص وارد شده است که ریاکار باطن و ظاهرش مختلف است.

قال علی ع: « الْمُرَائِي ظَاهِرُهُ جَمِيلٌ وَ بَاطِنُهُ عَلِيلٌ »^۱

ریا کار ظاهرش زیبا و باطن وی بیمار است.

و نیز همان حضرت می‌فرمایند:

« مَا أَقْبَحَ بِالْإِنْسَانِ بَاطِنًا عَلِيًّا وَ ظَاهِرًا جَمِيلًا »^۲

چه زشت است برای انسان که درونی بیمار و برونی زیبا داشته باشد.

منظور از ظاهر در این روایات، حرکات و سکنات یا پندار و اقوال آدمی است. مراد از باطن چتری است که عمل زیر سایه آن صورت گرفته و رنگی است که تمام عمل بدان رنگ ملون شده است، آیا چتر الهی و صبغه خدائیسست و یا غیر آن؟ و لذا مراد، تنها ظاهر پیراسته و نمای نیک عمل نیست. چه اینکه عمل به ظاهر جمیل هم اگر به قصد ریا باشد، قطعاً ریا محسوب می‌شود.

با این بیان که از حقیقت ریا گذشت، دو نکته مهم قابل توجه است.

مسأله اول

خوش آمدن از عمل نیک ریا نیست، چه بسا آدمی عمل شایسته‌ای انجام می‌دهد و از

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

اینکه خداوند چنین توفیقی به او مرحمت فرموده است شادمان است.

«زراره بن اعین» از کبار اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌گوید: از امام باقر العلوم علیه السلام، پرسیدم: کسی عمل نیکی انجام می‌دهد و دیگری آن را می‌بیند و این از آن جهت که عملش را دیده‌اند شاد می‌گردد، حکم این مسئله چیست؟ حضرت فرمود:

« لا بأسَ ما مِن أَحَدٍ إِلَّا وَهُوَ يُحِبُّ أَنْ يَظْهَرَ لَهُ فِي النَّاسِ الْخَيْرُ، إِذَا لَمْ يَكُنْ صَنَعَ ذَلِكَ لِذَلِكَ »^۱

باکی نیست، کسی نیست مگر اینکه دوست دارد خوبیهایش آشکار شود، البته در صورتیکه عملش را برای این انجام نداده باشد.

مسأله دوم

گاهی ابلیس مؤمنان را وسوسه می‌کند که فلان عمل را به قصد ریا انجام داده‌ای و او مجبور به تکرار می‌شود تا بلکه به زعم خودش، عمل خالصانه‌ای انجام دهد. برخی دهها بار نماز خود را تکرار می‌کنند و هر بار شک می‌کنند که خضوع لازم وجود نداشته و شائبه ریا دارد، به محض اینکه کسی او را می‌بیند، عمل خود را باطل شده می‌انگارد، و چه بسا بسیاری از اعمال نیک و مستحبات را بخاطر اینکه مبادا ریا باشد ترک می‌کند. باید دانست چنین خیالاتی از ابلیس برای این است که او را از کارهای خیر باز دارد و دل او را به دست تردید بسپرد. حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در وصف مؤمنان می‌فرماید:

« لا يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ رِيَاءً وَ لا يَتْرُكُهُ حِيَاءً »^۲

عمل خیر را ریائی انجام ندهد و آن را بخاطر حیاء ترک ننماید.

بنابراین اطاعت شیطان در به هم زدن عبادت و یا هر عمل دیگری در این موارد، خود گناه و بمنزله اطاعت از شیطان است.

دزد می‌آید نهان در مسکنم گویدم من پاسبانی می‌کنم

با تعریفی که از ریا گذراندیم چنین حالتی ریا نیست و بلکه اخلاص محض است. به عبارت دیگر همین که در خیال آدمی وارد شود که مبادا ریا باشد، بزرگترین نشانه بر اخلاص نیت است و قطعاً یکی از عالی‌ترین مراحل اخلاص می‌باشد.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: به رسول خدا عرض کردیم: « يا رَسُولَ اللَّهِ الرَّجُلُ مِمَّا يَصُومُ

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۹۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۶.

وَيُصَلِّيَ فَيَأْتِيهِ الشَّيْطَانُ فَيَقُولُ: إِنَّكَ مُرَاءٍ، فَقَالَ رَسُولَ اللَّهِ: فَلْيَقُلْ أَحَدُكُمْ عِنْدَ ذَلِكَ، أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ»^۱

ای پیامبر خدا، کسی از ما نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، شیطان بسراغش می‌آید و می‌گوید: تو ریا کاری فلان عمل را ریائی انجام دادی؟ حضرت پاسخ فرمود: او در آن حال به خدا بگوید: پناه می‌برم از اینکه کسی را شریک تو گردانم و من می‌دانم که کسی را شریک نگرفته‌ام و برای نادانسته‌ها از تو طلب غفران می‌نمایم.

علائم ریاکار

در اخبار و احادیث برای ریاکار علائمی ذکر شده‌است که از مجموع آنها شش نشانه زیر به دست می‌آید.

- ۱ - نشاط در اعمال، وقتی که کسی عمل او را می‌بیند و می‌شنود.
- ۲ - کسالت و دل‌تنگی از عمل وقتی که تنهاست و کسی او را نمی‌بیند و صدایش را نمی‌شنود.
- ۳ - خوشحالی درونی از ستایشش و طبعاً اعمالی انجام می‌دهد که امکان ستایش از سوی دیگران داشته باشد.
- ۴ - تکمیل و تزئین اعمالی که نزد دیگران ستوده شود، او چنین اعمالی با بهترین شکل ممکن انجام می‌دهد.
- ۵ - بیان ایراد اعمال دیگران و بی‌توجهی و بی‌رغبتی به شنیدن و دیدن آن اعمال و یا پرهیز از ستایش آنها.

۶ - تلاش لفظی و عملی در طرح عمل خود و تحسین آن.
قال علی عليه السلام: «لِلْمُرَائِي أَرْبَعُ عَلَامَاتٍ، يَكْسَلُ إِذَا كَانَ وَحْدَهُ وَ يَنْشَطُ إِذَا كَانَ فِي النَّاسِ وَ يَزِيدُ فِي الْعَمَلِ إِذَا أَثْنِيَ عَلَيْهِ وَ يَنْقُصُ مِنْهُ إِذَا لَمْ يُثْنِ عَلَيْهِ»^۲

ریا کار چهار حالت دارد: در انجام طاعتش اگر تنها باشد کسل و اگر در جمع باشد با نشاط است، چون تقدیر و تشکر از او بعمل آید، بر عملش می‌افزاید و اگر مراتب تشکر از او کاسته گردد او نیز از عمل نیکش کم می‌کند.

این علائم، نیز همگی به نیت آدمی مربوط هستند و به هیچ وجه آشکار نمی‌گردند و لذا علائم ریا چون خود ریا، باطنی است و کسی جز خداوند و ریاکار از آن آگاه نیست.

توصیه به عمل مخفیانه

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳.

^۲ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۱۸۰.

با اینکه ریا مربوط به عمل نیست اما اعمال ظاهری بیشتر می‌توانند در معرض ریا قرار گیرند و لذا برترین انسانها آنانند که اعمال نیک آنها مخفیانه صورت گیرد و بهترین اعمال، مخفی‌ترین آنهاست. قال رسول الله ﷺ: «أَعْظَمُ الْعِبَادَةِ أَجْرًا أَخْفَاهَا»^۱ امام رضا علیه السلام در بیان مقدار اجر عمل مخفی می‌فرماید: آنکه حسنه‌ای را مخفی می‌دارد معادل هفتاد حسنه پاداش دارد. «الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ تَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً»^۲ امام ششم علیه السلام می‌فرماید: کسانی که حسنات مخفیانه داشته باشند، خداوند آنان را مخفیانه وارد بهشت می‌کند.

«إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ نَظَرَ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ إِلَى قَوْمٍ لَمْ يَمُرُوا بِهِ، فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ وَمِنْ أَيْنَ دَخَلْتُمْ؟ قَالَ: يَقُولُونَ، إِيَّاكَ عَنَّا فَإِنَّا قَوْمٌ عَبَدْنَا اللَّهَ سِرًّا فَأَدْخَلَنَا اللَّهُ الْجَنَّةَ سِرًّا»^۳ چون قیامت فرا رسد، خازن بهشت رضوان به گروهی برخورد می‌کند که از وی نگذشته‌اند و وارد بهشت شده‌اند، می‌گوید: شما کیستید؟ و از کجا داخل شدید؟ می‌گویند: ما را به حال خود بگذار - با ما کاری نداشته باش - ما مردمی هستیم که خدای را مخفیانه عبادت کردیم، و او ما را مخفیانه به اینجا آورد.

معیار کلی در اخفاء و اظهار عمل این است که اعمال واجب، علنی و اعمال مستحبی، در خفاء صورت گیرد، اعمالی چون نماز واجب، خمس و زکات و سایر انفاق‌های واجب و... برای تشویق دیگران آشکار و در مقابل دیدگان مردم صورت پذیرد و اعمالی مانند نوافل، انفاق‌های مستحب، احسان و مستحبات دیگر حتی المقدور مخفیانه باشد.

قال الصادق علیه السلام: «ما كان مِنَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ وَأَعْمَالِ الْبِرِّ كُلِّهَا تَطَوُّعًا، فَأَفْضَلُهَا ما كانَ سِرًّا، وَ ما كانَ مِنْ ذَلِكَ وَاجِبًا مَفْرُوضًا فَأَفْضَلُهُ أَنْ يُلْعَنَ بِهِ»^۴ صدقه، نماز، روزه و همه اعمال نیک مستحبی بهتر است مخفیانه آورده شود و هر کدام از اینها واجب باشد، بهتر این است که علنی اتیان گردد.

عواقب ریاکار

برخی از عواقب دنیوی و اخروی ریا برای ریاکار در آیات و احادیث عبارت است از:

۱ - مشرک است.

یکی از اقسام توحید، توحید در عبادت و اطاعت است و آنکه عملی برای غیر انجام دهد،

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۱.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۱۱.

^۴ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۴.

به همین قسم از توحید مشرک شده است.

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا »^۱

ای پیامبر، بگو من بشری هستم مثل شما تنها امتیازم این است که به من وحی می‌رسد، همانا پروردگار شما خدای یکتا است، هرکس به‌لقاء پروردگارش امیدوار است، می‌بایست عمل نیک انجام دهد و کسی را در عبادت خداوند شریک نکند.

تفسیر این آیه شریفه از رسول خدا ﷺ سؤال شد، حضرت فرمود:

« مَنْ عَمِلَ عَمَلًا مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مَرَاءَةً النَّاسِ فَهُوَ مُشْرِكٌ »^۲

کسی که یکی از دستورات خداوند را به خاطر مردم انجام دهد، مشرک است.

حضرت امیر علیه السلام نیز ریا را شرک اصغر معرفی فرموده است.

« إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ، قَالُوا وَ مَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ؟ قَالَ: الرِّيَا »^۳

بیشترین چیزی که برای شما از آن ترسان هستم، شرک اصغر است. عرض کردند: شرک اصغر چیست؟ فرمود: ریا.

۲ - منافق است.

ریا نفاق است و ریاکار دو چهره متفاوت دارد. قال رسول الله ﷺ: « مَنْ زَادَ خُشُوعَ

الْجَسَدِ عَلَى مَا فِي الْقَلْبِ فَهُوَ خُشُوعُ النَّفَاقِ »^۴

کسی که خضوع ظاهرش از درونش بیشتر باشد، منافق است.

تنها تلاش ریاکار حفظ ظواهر خویش است و در خفاء به کاری دیگر مشغول است.

گرچه گرچه حج اکبر کند هم به حرم صید کبوتر کند

قرآن کریم به ریای منافقان چنین اشاره فرموده است:

« إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَأُّونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا »^۵

منافقان می‌خواهند خدا را فریب دهند در حالیکه او آنها را فریب می‌دهد. آنها چون به نماز می‌ایستند با کسالت می‌ایستند و در برابر مردم ریا می‌کنند، و خدا را جز به قدر محدودی یاد نمی‌کنند.

^۱ - کهف - ۱۱۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۹۷.

^۳ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۱۷۹.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۶.

^۵ - نساء - ۱۴۲.

۳ - مبعوض خداوند است.

قال رسول الله ﷺ: «أَبْغَضُ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مَنْ كَانَ تَوْبَاهُ خَيْرًا مِنْ عَمَلِهِ: أَنْ تَكُونَ ثِيَابَهُ ثِيَابَ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَمَلُهُ عَمَلَ الْجَبَّارِينَ»^۱

بدترین بندگان نزد خداوند کسی است که لباس ظاهرش از کردارش بهتر باشد. لباس او لباس انبیاء و عمل او، عمل ستمگران باشد.

۴ - اعمالش مورد قبول واقع نمی‌شود.

ریاکار به عمل خودش سپرده می‌شود.

قال الصادق عليه السلام: «إِيَّاكَ وَالرِّيَاءَ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ عَمِلَ لَهُ»^۲

از ریا بهره‌یز که هرکس عملی را برای غیر خدا انجام دهد، خداوند او را به همان واگذار می‌کند.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْمَلِكَ لَيَصْعَدُ بِعَمَلِ الْعَبْدِ مُبْتَهَجًا بِهِ فَإِذَا صَعِدَ بِحَسَنَاتِهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ اجْعَلُوهَا فِي سَجِينٍ إِنَّهُ لَيْسَ إِيَّايَ أَرَادَ بِهِ»^۳

فرشته عمل بنده‌ای را بالا می‌برد و از آن مسرور است ولی چون آن حسنات را بالا برد، خدای متعال فرماید: آن را در سَجین که دیوان عمل گنهکاران است قرار دهند زیرا آن بنده عمل را برای من بجا نیاورده است.

آن حضرت نیز در خبری طولانی که مضمون آن چنین است، فرموده است: حافظین عمل، عمل بنده را بالا می‌برند و آن عمل آسمان‌های هفتگانه را می‌شکافد تا اینکه در آسمان هفتم، فرشته‌ای می‌گوید: بایست و این عمل را به صورت صاحبش بزن، من مَلِك «حجاب» هستم و مانع هر عملی می‌باشم که برای غیر خداوند صورت پذیرفته باشد.^۴

و در روایت دیگر آمده است: خداوند به ملائک می‌فرماید: او مرا در این عمل قصد نکرده است، لعنت من بر او باد و ملائک می‌گویند: لعنت تو و لعنت ما بر او باد. «عَلَيْهِ لَعْنَتُكَ وَ لَعْنَتُنَا»^۵

و همچنین فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَقْبَلُ عَمَلًا فِيهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ»^۶
خداوند عملی که ذره‌ای در آن ریا باشد، نمی‌پذیرد.

^۱ - کنز العمال، ج ۷۴۸۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۶.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۸۷.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۲.

^۵ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۱۲.

^۶ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۴.

قرآن کریم انفاق ریائی را به پاشیدن بذر بر قطعه سنگی که قشری نازک از خاک آن را فرا گرفته است، تشبیه کرده است، طبعاً این لایه خاک با اولین باران شسته می‌شود.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۱

ای مؤمنین، بخشش‌های خود را با منت‌گذاری و آزار باطل نکنید، همانند کسی که مال خود را برای ریا انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان نمی‌آورد. کار او چون قطعه سنگی است که بر آن قشری نازک از خاک باشد و بذرهایی در آن افشاندن شود و رگبار باران به آن برسد و همه خاکها را بشوید، و آن را صاف و خالی از خاک و بذر رها نماید، آنها از کارشان چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند کفار را هدایت نمی‌کند.

۵ - اجرش را باید از غیر خدا طلب کند.

آنکه برای غیر خدا عملی را انجام می‌دهد، طبعاً باید هم از او مزدش را طلب کند.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْمُرَائِيَّ يُنَادِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَا فَاجِرُ يَا غَادِرُ يَا مُرَائِي، ضَلَّ عَمَلَكَ وَبَطَلَ أَجْرَكَ فَخُذْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»^۲

ریا کار در قیامت خوانده می‌شود: ای فاجر، ای مکار، ای ریا کار، عملت ضایع و مزد تو تباه شد، اجر خویش را از کسی که برای او کار کرده‌ای طلب نما.

چه بسا آدمی خود را به زحمتی می‌اندازد و مشقتی را بر خود تحمیل می‌کند و راه طاعتی را هموار می‌نماید ولی به واسطه ریا همه را به باد می‌دهد، چون ظرف شیری که قطره‌ای خون در آن بچکد.

قال رسول الله ﷺ: «رَبِّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَرَبِّ قَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهَرُ»^۳

چه بسا روزه داری که بهره‌اش از روزه فقط گرسنگی و تشنگی باشد و چه بسا نماز گزاری که بهره‌اش از آن بی‌خوابی باشد.

خدای متعال خالص است و جز خالص را نمی‌پذیرد و شریکی ندارد که عمل شراکتی را پذیرا باشد. و اگر عملی شراکتی محقق شود، او شریک خوبی است چراکه تمام عمل را به شریکش واگذار می‌کند.

^۱ - بقره - ۲۶۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۳.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۳.

قال الصادق عليه السلام: « يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ فَمَنْ عَمِلَ لِي وَ لغيري، فَهُوَ لِمَنْ عَمَلُهُ غَيْرِي (فَهُوَ لِمَنْ عَمِلَ لَهُ) »^۱

خدای متعال می‌فرماید: من بهترین شریک هستم، پس هرکس عملی برای من و غیر من انجام داده، همه‌اش برای غیر من باشد.

میرزا جواد آقا ملکی در المراقبات می‌نویسد: یکی از بزرگان سی سال در صف اول نماز بود، روزی مقداری تأخیر کرد و در صف دوم جای گرفت و در خودش احساس خجلت کرد که مردم او را در صف دوم می‌بینند، با همین خیال فهمید که عمری ریا کرده و لذا همه نمازهایش را قضاء کرد.

۶ - حسابش سخت می‌باشد.

قال رسول الله عليه السلام: « أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَنْ يَرَى النَّاسَ أَنْ فِيهِ خَيْرًا وَ لَا خَيْرَ فِيهِ »^۲

معدب‌ترین انسانها در قیامت، کسی است که مردم او را اهل خیر بدانند و در او خیری نباشد.

و نیز فرموده است:

« إِنَّ النَّارَ وَ أَهْلِهَا يَعْبُونَ مِنْ أَهْلِ الرِّيَاءِ، فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ تَعِجُّ النَّارُ؟ قَالَ: مِنْ حَرِّ النَّارِ الَّتِي يُعَذِّبُونَ بِهَا »^۳

آتش و اهل آن از ریاکاران صیحه می‌زنند، عرض کردند: آتش چگونه صیحه می‌زند؟ فرمود: از حرارت آتشی که ریاکاران بدان معذبند.

آن حضرت در مورد قرائت قرآن به نیت خودنمایی می‌فرماید:

« مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ يُرِيدُ بِهِ السَّمْعَةَ وَ التَّماسَ شَيْءٍ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ وَجْهُهُ عَظْمٌ لَيْسَ فِيهِ لَحْمٌ وَ زَجَّ الْقُرْآنُ فِي قَفَاهُ حَتَّى يُدْخِلَهُ النَّارَ وَ يَهْوَى فِيهَا مَعَ مَنْ يَهْوَى »^۴

هرکسی که قرآن را بخاطر ریا و شهرت تلاوت کند، و یا به وسیله آن به غیر از خداوند تقرب جوید و در برابر قرائتش چیزی را انتظار داشته باشد، پروردگار عالم را در قیامت در حالی ملاقات می‌کند که صورتش استخوانی بی‌گوشت باشد و همواره قرآن بر قفای او زند تا داخل آتشش نماید و او با سقوط کنندگان در آتش، در آن سقوط نماید.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۵۳ و تتمه روایت در بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۹۸.

^۲ - کنز العمال، ح ۷۴۸۵.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۷.

^۴ - عقاب الاعمال، ص ۶۵۹.

۷ - بهشت بر او حرام است.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ مُرَاءٍ وَ مُرَائِيَةٍ»^۱

خداوند بهشت را بر هر مرد و زن ریا کار حرام فرموده است.

۸ - و در نهایت جهنم جایگاه اوست.

قرآن عذاب «ویل» را برای اهل ریا و ریاکاران در عبادت بیان می کند.

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ هُمْ يُرَأَوْنَ»^۲

وای بر نمازگزاران، آنهاکه در نماز خود سهل انگاری می کنند، آنها که ریا می نمایند.

علاوه بر آن به روایتی در همین زمینه توجه کنید.

قال الصادق عليه السلام: «يُجَاءُ بِعَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ صَلَّى فَيَقُولُ: يَا رَبِّ صَلَّيْتُ ابْتِغَاءَ وَجْهِكَ

فَيَقَالَ لَهُ: بَلْ صَلَّيْتُ لِيُقَالَ مَا أَحْسَنَ صَلَاةَ فُلَانٍ، إِذْهَبُوا بِهِ إِلَى النَّارِ»^۳

بنده ای را در قیامت می آورند که نماز خوانده و می گوید: خدایا برای تو نماز خوانده ام، به وی گفته می شود: بلکه

نماز خواندی تا بگویند نماز فلانی چه زیباست، به وسیله همان و با همان نماز وارد آتش شو.

نگهداری عمل

تأثیر ریا تنها منحصر به گاه شروع عمل نیست بلکه اگر در آغاز عملی مخلصانه صورت

پذیرد و بعد از انجام عمل و حتی در پی گذشت چندین سال، قصد آن عمل تغییر کند و

خلوص آن از بین رود ثواب عمل کم و کمتر می شود تا حدی که گاه به صورت رذیله در

نامه عمل ثبت می گردد. بنابراین قبولی هر عمل مخلصانه ای منوط است به اینکه تا

صاحبش در قید حیات است اخلاص آن را حفظ کرده باشد. امام علی علیه السلام می فرماید:

سالم سازی عمل از خود عمل شدیدتر و سخت تر است. «تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ»^۴

و امام باقر علیه السلام فرمودند: نگهداری عمل از خود عمل شدیدتر است. «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ

أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ». راوی پرسید: ابقاء در عمل چیست؟ و ما الإبقاء على العمل؟ امام

علیه السلام فرمود: «يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَ يُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَتُكْتَبُ لَهُ سِرًّا، ثُمَّ

يَذُكَّرُهَا فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذُكَّرُهَا فَتُكْتَبُ وَ تُكْتَبُ لَهُ رِيَاءً»^۵

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۰۶.

^۲ - ماعون - ۴ تا ۶.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۱.

^۴ - غرر الحكم.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۹۲.

کسی برای خدای متعال بخششی می‌کند و برای او عمل نهران نوشته می‌شود، سپس عمل نیک خود را به زبان می‌آورد، و آن عمل را به عنوان عمل آشکاری می‌نویسند. وی باز هم عمل خود را به زبان می‌آورد، تا آن را محو کرده برایش ریا می‌نویسند.

گویند: شخصی مهمان حاکم شد، نمازی بسیار نیکو خواند و جز به اندک، دست به طعام دراز ننمود، چون به منزل بازگشت، غذا طلبید، پسرش گفت: مگر در دربار غذا میل ننموده‌ای؟ گفت آری و لکن کم خوردم تا بکار آید، پسر گفت: نمازت را نیز دوباره بخوان چون بی‌ثمر بوده و بیفایده بکار ناید.

تعصب

تعصب معادل واژه «حمیت» است، این لغت از ریشه حَمَى مشتق شده و به معنای حرارت حاصله از چیزی در لغت استعمال می‌شود. در اصطلاح علم اخلاق، حمیت به دفاع سرسختانه و جانبداری شدید از سخن یا عملی چه از خود صادر شده باشد و چه از غیر، اطلاق می‌گردد. بنابراین، دل بستن و مقید شدن به چیزی و حمایت بی‌دریغ و اصرار و لجاجت در یاری او و یا تاکید بیش از اندازه برای اثبات آن، حمیت و تعصب شمرده می‌شود.

امام سجاد علیه السلام در پاسخ سؤال از تعصب می‌فرمایند: «أَلْعَصَبِيَّةُ الَّتِي يَأْتُمُّ عَلَيْهَا صَاحِبُهَا أَنْ يَرَى الرَّجُلَ شِرَارَ قَوْمِهِ خَيْرًا مِنْ خِيَارِ قَوْمِ آخَرِينَ وَلَيْسَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَلَكِنْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ أَنْ يُعِينَ قَوْمَهُ عَلَى الظُّلْمِ»^۱

تعصبی که صاحبش گنهکار شمرده می‌شود این است که آدمی بدان قوم خود را از خوبان قوم دیگر بهتر بداند، ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست، کمک کردن قوم خود با اینکه ستمکارند در ستمشان تعصب غیر جایز می‌باشد.

تعصب مذموم

دفاع از ظالم و ستمگر و نیز معاونت در ظلم و ستم به معنای اعم و لجاجت در آن تعصب مذموم است، و چنین تعصبی همان تعصب جاهلیت می‌باشد و قرآن کریم در آیه شریفه‌ی «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ...»^۲ به خاطر آور هنگامی که کفار در دل‌های خود تعصب جاهلیت داشتند.

به مذمت آن پرداخته است. این آیه که در پی واقعه حدیبیه نازل شده است نظر به تعصب مشرکان دارد و می‌فرماید: آنها بخاطر تعصب و حمیت جاهلی مانع ورود پیامبر و یاران او به مکه برای انجام مراسم حج شدند. واقعه حدیبیه در سال ششم هجرت روی داد، این رویداد مهم برای مسلمانان آثار مثبت بسیاری داشت. بستن عهدنامه با مشرکانی که تا دیروز اسلام را به رسمیت نمی‌شناختند، رو شدن چهره منافقانی که به خاطر ترس از جان خود حاضر به همراهی پیامبر و رفتن به مکه نگردیدند، استوار شدن

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۸.

^۲ - فتح - ۲۶.

مقام پیامبر به عنوان رهبر جامعه اسلامی، بیعت رضوان اصحاب با پیامبر که به بیعت شجره نیز شهرت دارد، پیشگویی فتح قلعه‌های خیبر توسط مسلمانان، قرار داد جواز ورود یاران پیامبر در سال آتی به مکه، از آثار و برکات حدیبیه است. بنابراین هر چند مسلمانان آن سال به حج رفتند و در مقابل تعصب مشرکان که می‌گفتند اجازه نمی‌دهیم قاتلین پدرانمان به مکه آیند، قرار گرفتند، ولی پایه‌های حکومت دینی خود را محکم نمودند. به هر حال آیه شریفه، علت منع مسلمانان در آن سال از حج را تعصب و نخوت جاهلی مشرکان می‌داند تعصبی که به واسطه باطل بودن مرام مشرکان و لجاجت آنها بر آن مرام از نوع تعصب مذموم شمرده می‌شود و لذا هر گونه لجاجت بر امور باطل از نوع تعصب مذموم است.

دختر «واثله بن الاسقع» می‌گوید: پدرم از رسول خدا ﷺ از تعصب پرسید: حضرت در پاسخ فرمودند: «أَنْ تُعِينَ قَوْمَكَ عَلَى الظُّلْمِ»^۱

اینکه قبیله خود را با اینکه ظالمنند یاری نمائی.

عوامل تعصب

از عوامل تعصب، کبر و غرور است. پیشوای متعصبان در این زمینه، ابلیس می‌باشد که از اطاعت امر الهی به سجده سرباز زد و خود را برتر شمرد، و با اینکه می‌دانست صاحب حق نیست بر آن لجاجت ورزید.

حضرت امیر علیه السلام در مذمت ابلیس می‌فرماید: «أَمَّا إِبْلِيسُ فَتَعَصَّبَ عَلَى آدَمَ لِأَصْلِهِ وَطَعَنَ عَلَيْهِ فِي خَلْقِهِ فَقَالَ: أَنَا نَارِيٌّ وَأَنْتَ طِينِيٌّ»^۲

ابلیس در برابر آدم به اساس خویش تعصب ورزید و آفرینش آدم را مورد طعن قرار داد و گفت: من آتشی و تو خاکی هستی.

آن حضرت در جای دیگر همان خطبه، ابلیس را پیشوای متعصبان معرفی فرموده است. حضرت بعد از بیان آیات منع سجده او می‌فرماید: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا ابْلِيسَ اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِيَّةُ فَافْتَخَرَ عَلَى آدَمَ بِخَلْقِهِ وَتَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِأَصْلِهِ فَعَدَّوْا لِلَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَسَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ، الَّذِي وَضَعَ آسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ»^۳.

^۱ - سنن ابو داوود - ۵۱۱۹.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

فرشتگان همه به سجده افتادند، مگر ابلیس که تعصب وی را فرا گرفت و بر آدم بخاطر خلقت خود فخر فروخت و تعصب پیشه ساخت، این دشمن خدا، پیشوای متعصبان، و سر سلسله متکبران است. او اساس تعصب را پایه ریزی کرد.

امام صادق علیه السلام نیز غرور ابلیس را مایه تعصب باطل او معرفی فرموده است: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَحْسَبُونَ أَنَّ ابْلِيسَ مِنْهُمْ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْهُمْ، فَاسْتَخْرَجَ مَا فِي نَفْسِهِ بِالْحَمِيَّةِ وَالْغَضَبِ فَقَالَ: خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»^۱.

ملائک خیال می‌کردند شیطان از آنهاست ولی در علم خداوند او از آنها نبود، تا اینکه شیطان خود به سبب تعصب و حمیتش، باطن خویش را آشکار نمود و گفت: مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.

جهالت و نادانی عامل دیگری برای تعصب، و شاید مهمترین عامل آن باشد و توصیف تعصب به «جاهلیه» در قرآن کریم گویای این مهم است. بی‌تردید کسی در محیط مکه در صداقت پیامبر صلی الله علیه و آله شبهه‌ای نداشت، ولی آنچه عرب را وامی‌داشت تا از پیامبر خدا دست بکشد و در مقابل او بایستد، جهل او بود. ابوجهل خود می‌گفت: ما چهل سال پیامبر را راستگو می‌پنداشتیم، در ایام جوانی به صداقت او اطمینان داشتیم، حال چگونه در سن چهل سالگی که عقل آدمی کاملتر می‌شود او را دروغگو بخوانیم. ولی وقتی به وی می‌گفتند: چرا ایمان نمی‌آوری؟ می‌گفت: آن وقت دخترکان قریش در مورد من چه می‌گویند!!

قرآن کریم بارها اطاعت بی‌چون و چرا و کورکورانه مردم را از پدرانشان و تعصب ورزیدن بر حقانیت آنها را مورد اشکال قرار داده است. «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»^۲.

مشرکان می‌گویند: بلکه ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و ما نیز به پیروی آنها هدایت شده‌ایم.

این دسته از متعصبان هر جا پیامبرشان وحی خدا را به آنان ابلاغ می‌کرد، به وی می‌گفتند: «... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^۳.

ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم.

قرآن این رسم باطل را مذمت می‌نماید و آدمی را به سوی تعقل و تفکر سوق می‌دهد. «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

^۲ - زخرف - ۲۲.

^۳ - زخرف - ۲۳.

كَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ»^۱.

هنگامی که به مشرکان و کفار گفته شود به سوی آنچه که خدا نازل فرموده و به سوی پیامبر بیائید، میگویند، آنچه را از پدرانمان یافتیم ما را بس است، آیا اگر پدران آنها چیزی نمیدانستند و هدایت نیافته بودند، باز از آنها پیروی می‌کنند؟

حضرت امیر علیه السلام اطاعت کورکورانه از پدران را چنین مورد نکوهش قرار داده است: «أَلَا فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ، مِنْ طَاعَةِ سَادَاتِكُمْ وَكِبْرَائِكُمْ، الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسْبِهِمْ وَتَرَقَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ وَالْقَوُّ الْهَجِينَةَ عَلَى رَبِّهِمْ وَجَاحَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا صَنَعَ بِهِمْ مُكَابِرَةً لِقَضَائِهِ وَمُغَالِبَةً لِأَلَانِهِ، فَانْتَهَمُ قَوَاعِدُ آسَاسِ الْعَصَبِيَّةِ وَدَعَائِمُ أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ وَسُيُوفُ اعْتِرَازِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۲.

زندهار، زندهار از اطاعت بزرگتران و رؤسایان رؤسای کفر، آنها که به واسطه مقام خود تکبر کنند و خود را بیش از نسب خویش شمارند، و اوصاف ناپسند را به خدا نسبت می‌دهند و به انکار نعمت‌های خدا پرداخته تا با قضای او ستیز کنند و نعمتهایش را نادیده گیرند، همانها پایه تعصب و ارکان فتنه و شمشیر تفاخر جاهلیت هستند.

سومین عامل که لازم است از آن صحبت شود عشق و محبت زیاد است، دوستی بیش از حد به چیزی علقه آفرین است و آدمی را تحت سیطره همان قرار می‌دهد. او دیگر همان را می‌پسندد که معشوق می‌پسندد، با چشم او می‌بیند و با گوش او می‌شنود، و لذا حواس خود را کاملاً در حصار او محدود می‌گرداند و از توجه به اطراف غافل می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيَصِمُّ»^۳.

عشق و علاقه زیاد به چیزی انسان را کور و کر می‌کند.

قال علي عليه السلام: «مَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَعْمَى (أَعشى) بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِحَةٍ وَيَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ»^۴.

کسی که دیوانه وار به چیزی عشق ورزد، همان چیز نابینایش می‌کند، و قلبش را بیمار می‌سازد. او با چشمی معیوب می‌نگرد و با گوشی غیر شنوا می‌شنود.

عامل چهارم در ایجاد تعصب، قصد فریب و اغوای مردم است، برخی حق را شناخته‌اند ولی تنها بخاطر فریب مردم و اغوای آنها، و مانع شدن از هدایتشان، تعصب را به عنوان حربه کاری بکار می‌برند. حضرت امیر علیه السلام در خطبه غراء قاصعه می‌فرماید: من در احوال

^۱ - مائده - ۱۰۴.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۴.

^۴ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ به ترتیب فیض و ۱۰۹ به ترتیب صبحی.

جهانیان دقت کردم و کسی را نیافتم تعصب بخرج دهد، مگر برای اغوای جاهلان. «وَلَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ إِلَّا عَنْ عَلَّةٍ تَحْتَمِلُ تَمْوِيَةَ الْجُهْلَاءِ أَوْ حُجَّةً تَلِيطُ بِعُقُولِ السَّفَهَاءِ»^۱

من در احوال عالمیان تفکر کردم، و کسی را ندیدم در مورد چیزی تعصب بخرج دهد جز اینکه میخواهد حقیقت را بر جاهلان مشتبه سازد و یا در اندیشه سفهاء نفوذ کند.

تبعات تعصب

تعصب، انسان را در کانال خاصی قرار می‌دهد و امکان هدایت را از او سلب می‌نماید چه اینکه شرط هدایت، نیاز انسان است و متعصب خود را نیازمند احساس نمی‌کند و بلکه مرام خویش را برتر می‌شمارد. او اشیاء را به رنگ خاصی می‌بیند و صداها را به صورت دیگر می‌شنود. و تا او این عینک بر چشم و سمعک بر گوش دارد، ظرف هضم حق را از دست داده است، وی باید خود را آزاد از آنها نماید تا راه هدایت وی هموار گردد. انسان-ها را چون خود ببیند و با آنان همدل شود. اخبار و احادیث ذیل، سرنوشت متعصب را چنین بیان کرده اند:

قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَى عَصَبِيَّةٍ»^۲.

از ما نیست و بر دین ما نمرده است کسی که با تعصبش عمرش تمام شود و توبه نکرده باشد.

امام صادق عليه السلام از قول آن حضرت نیز نقل فرموده است:

«مَنْ تَعَصَّبَ أَوْ تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ»^۳.

کسی که تعصب ورزد یا برایش تعصب برزند، رشته ایمان را از گردنش باز کرده است.

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می‌فرماید: شخص متعصب در قیامت با اعراب جاهلیت محشور می‌شود. او که در دنیا عمل آنان را پذیرفته و به راهشان رفته، در قیامت هم همراه آنان محاکمه خواهد شد.

«مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ»^۴.

هرکس در دلش به اندازه دانه خردلی تعصب باشد خداوند او را با اعراب جاهلی محشور می‌کند.

و امام صادق عليه السلام در همین باره فرموده است: «مَنْ تَعَصَّبَ عَصَبَهُ اللَّهُ بِعِصَابَةٍ مِنْ نَارٍ»^۱

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

^۲ - سنن ابو داوود - ۵۱۲۱.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۸.

^۴ - همان.

تعصب ممدوح

لجاجت در اثبات مطلب درست، شایسته نیست و تاکید و اصرار آدمی برای اثبات عقیده خود یا هر عقیده‌ای که به صداقت آن اطمینان دارد مذموم است و چه بسا آدمی را به تاریکی‌های ظلمانی بکشاند.

قال علی عليه السلام: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ»^۲

مرکبی سرکش‌تر از لجاجت و ستیزه جوئی نیست.

انسان می‌بایست افکار و عقاید خود را در باره هر چیزی، کلی ننگارد، و جایی را برای امکان خدشه و ایراد باز گذارد. دستور به بیان «ان شاء الله» در پی اراده‌ای که متعلق به آینده است همین مطلب را متذکر می‌شود. زیرا چه بسا خواست خداوند غیر خواست بشر باشد و طبعاً در این موارد خواست خدا محقق می‌شود.

ولی تعصب در اموری که جزء ارزش‌های دینی محسوب می‌شوند نه تنها مورد نکوهش نیست بلکه پسندیده و ممدوح است. انسانی که عقیده‌ای با تفکر و تدبیر به دست آورده است نبایست هر لحظه او را در معرض تاخت و تاز عقاید فاسد و بظاهر مزین قرار دهد، بلکه می‌بایست با استفاده از برهان و دلیل کافی در اثبات عقیده خویش بکوشد.

داستان شکمبه در صدر اسلام از سیاه‌ترین صفحات تاریخ جاهلیت عرب است که به وسیله مشرکان و شخص ابوجهل رقم خورده است. به این واقعه حزن انگیز به نقل از امام صادق عليه السلام توجه کنید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و لباس‌های نو پوشیده بودند. مشرکان شکمبه شتری را بر او افکندند و لباس‌های او را آلوده ساختند. فقط خدا می‌داند که پیامبر چقدر از این عمل آنها ناراحت گردید. حضرت نزد ابوطالب آمد و فرمود: عمو موقعیت مرا در میان خود چگونه می‌بینید؟ ابوطالب گفت: برادرزاده چه شده است؟ حضرت واقعه را برای ابوطالب نقل کرد. ابوطالب حمزه را خواست و به او گفت: شکمبه را بیاور، سپس شمشیرش را برگرفت و با پیامبر و حمزه به مسجد رفت. سران قریش گرداگرد کعبه

^۱ - همان.

^۲ - غرر الحکم.

اجتماع کرده بودند، آنان وقتی آثار غضب را در چهره ابوطالب دیدند خود را جمع نمودند، ابوطالب به حمزه گفت: شکمبه را بر سبیل همه بمالد، او تا نفر آخرشان را چنین کرد، ابوطالب به پیامبر خدا رو کرد و گفت: این موقعیت توست در میان ما.^۱ در مورد اسلام آوردن حضرت حمزه رضی الله عنه آمده است: او در زمان انداختن شکمبه بر پیامبر، مسلمان نبود، ولی بسختی از پیامبر خدا دفاع کرد. وی به ابوجهل گفت: اکنون که تو برادرزاده‌ام را دشنام می‌دهی، من هم دین و عقیده او را یافته‌ام اگر می‌توانی مرا از آئینم جدا کن.

همان شب، وی متحیر بود که چه کند و از خدا خواست اگر دین جدید بر حق است قلب او را متمایل به دین برادر زاده‌اش نماید. صبحدم به حضور پیامبر رسید و شهادتین را بر لبان جاری ساخت و اعلام حمایت از پیامبر خدا نمود.

امام سجاده علیه السلام می‌فرماید: «لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيَّةٌ غَيْرَ حَمِيَّةِ حَمَزَةَ ابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَذَلِكَ حِينَ اسْلَمَ غَضَبًا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ السَّلَا (السَّلَى) الَّذِي أَلْقَى عَلَى النَّبِيِّ»^۲

هیچ حمیتی به بهشت نمی‌رود مگر حمیت حمزه بن عبدالمطلب، زمانی که در داستان شکمبه‌ای که بر سر پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ریختند، به حمایت از او خشم کرد و مسلمان شد

بنابراین، دفاع از حق و حریم آن، دفاع از آئین خدای متعال و از مقدسات دین، دفاع از عرض و آبروی خود و مؤمنین، دفاع از جان خود و دیگران نه تنها حرام نیست بلکه لازم و واجب بوده و ترک آن نوعی بی‌غیرتی و سستی می‌باشد.

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «خَيْرُكُمْ الْمُدَافِعُ عَنْ عَشِيرَتِهِ مَا لَمْ يَأْتُمْ»^۳.

بهترین شما کسی است که از عشیره‌اش دفاع کند مادامی که گناه نکند.

^۱ - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۹.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۷.

^۳ - سنن ابوداود - ۵۱۲۰.

خشکه مقدسی

خدای متعال خالق بشر است و به حوائج او از همه کس آشناتر می‌باشد، او قوانینی وضع نموده که بندگان را از شقاوت بازشناسند و در مسیر سعادت حرکت نمایند. تبعیت از قوانین الهی متضمن سعادت فرد و موجب دلگرمی جامعه است. پس افتادن از این قوانین، انسان را از کاروان ترقی باز می‌دارد و پیش‌افتادن بر آن نیز گامی دیگر از خطوات شیطانی و راه فریبی است برای دسته‌ای که پس افتادن آنها ممکن نیست.

اولین خشکه مقدس ابلیس است. عبادت شش‌هزار ساله او چنان عبادت بود که ملائک شیوه عبادت را از او می‌آموختند. اما در مقابل یک دستور از ناحیه حق بازماند. خداوند با آزمایش او به سجده در مقابل آدم، بینش شیطان را ظاهر ساخت، او که در عبادت شهره آفاق بود، تصور می‌کرد کاری بس مهم انجام می‌دهد ولی در این سنجش، عبادت بدون مُخ او و اعمال بی‌روح وی عیان گشت، و چون به همین مقدار خویشتن را راضی ساخته بود، باز هم از خدا عبادت بی‌بینش خواست اما به وی عطا نگردید چه اینکه ارزش عبادت به بینش است نه قیام و قعود و حفظ ظواهر.

«إِنْ أَعْفَيْتَنِي مِنَ السُّجُودِ لِأَدَمَ لَأَعْبُدَنَّكَ عِبَادَةً مَا عَبْدَكَ أَحَدٌ قَطُّ مِثْلَهَا»^۱

اگر مرا از سجده آدم عفو کنی، تو را عبادتی کنم که احدی قبل از من چنان عبادتی نکرده باشد.

پس و پیش افتادن انسان از دستورات خاندان عصمت و طهارت در صلوات مرویه از امام سجاد علیه السلام چنین نکوهش شده است:

«الْمُتَّقِدِمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ»^۲

پیش‌افتادگان از ائمه از دین خارج و عقب‌ماندگان از آنها در هلاکتی سخت و ملازمانشان به آنان ملحق هستند.

پس‌افتادگان از دین به واسطه دوری آنها از آئین، غالباً نمی‌توانند ضربه‌ای به دین وارد نمایند ولی پیش‌افتادگان چون با قالب دینی وارد می‌شوند، پیشانی پینه بسته دارند، و ظاهرالصلاح گشته‌اند، بسادگی در دل توده انسان‌های عادی جای گرفته و به موقع خود سخت‌ترین ضربات را بر پیکر دین وارد می‌کنند. و متأسفانه تاریخ ما مملو است از ضرباتی که دینداران دروغین در قالب دین بر دین وارد نموده‌اند، ضرباتی که تحقق آن از

^۱ - بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۲۵۰ و ج ۲، ص ۲۶۲ و ج ۱۱، ص ۱۱۹ و ۱۴۵.

^۲ - مفاتیح الجنان - اعمال مشترکه ماه شعبان المعظم.

دست بی‌دینان هرگز امکان نداشته است.

عده‌ای از مسلمان‌ها عبادات خود را قبل از دستور پیامبر بجای می‌آوردند. قرآن کریم از عمل آنها نهی کرد. «یا ایها الذین آمنوا لا تقدّموا بین یدئ اللّهِ ورسولِهِ واتّقوا اللّهِ انّ اللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»^۱

ای مؤمنین چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمارید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

البته دایره این آیه بسیار گسترده‌تر از این بوده و هرگونه پیشی‌جستن از اولیاء دین «کاسه از آش داغتر شدن» را شامل می‌شود و از آن نهی می‌فرماید.

در این مبحث نگاهی داریم به نمونه‌هایی از اعمال برخی مقدس‌مآب‌های عصر پیامبر و آثار مخربی که در جامعه اسلامی خلق کرده‌اند. تاریخ گوشه‌هایی دردناک از خشکه مقدسی برخی از آنان را ضبط نموده است که توجه به آنها عظمت روح پیامبر و گستره حلم او را آشکار می‌سازد. اینک به نمونه‌هایی از این موارد توجه کنید.

۱ - در یکی از ماه‌های مبارک رمضان، پیامبر خدا به مسافرت رفتند. آن حضرت در منطقه «کراع الغیم» روزه خود را افطار نموده و به اصحاب دستور افطار دادند، همه افطار کردند جز عده‌ای قلیل که گفتند: مگر می‌شود روزه را افطار کرد، ما بر روزه خود می‌مانیم تا بهره بیشتری نزد خدا داشته باشیم!^۲

۲ - در جاهلیت عرب، ازدواج با همسر پسرخوانده، بعد از اینکه پسرخوانده از دنیا رفته باشد یا زنش را مطلقه نموده باشد، جایز نبود. پیغمبر اسلام برای اینکه این خرافه را بشکند، دستور یافت با همسر مطلقه «زید بن حارثه» که پسرخوانده پیامبر بودند، ازدواج کند. کوردلان بر پیامبر خرده گرفتند و او را متهم ساختند تا اینکه این آیه نازل گشت. «ما کانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیْمَا فَرَضَ اللّهُ لَهُ، سُنَّةَ اللّهِ فِی الذّٰیْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ اَمْرُ اللّهِ قَدْرًا مَّقْدُورًا»^۳

هیچگونه جرمی بر پیامبر در آنچه که خداوند بر او واجب کرده نیست، این سنت الهی در مورد کسانی که پیش از این بوده‌اند، جاری بوده است. و فرمان خدا روی برنامه‌ای دقیق است.

۳ - در سال ششم هجری پیامبر مکرم عزم حج نمود، مشرکان مانع این حج شدند و

^۱ - حجرات - ۱.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۵.

^۳ - احزاب - ۳۸.

معاهده حدیبیه امضاء گشت پیامبر خدا فرمودند: آنانکه با خود قربانی نیاورده‌اند هم‌اکنون از احرام خارج شوند و کسانی که قربانی آورده‌اند تا رسیدن قربانی‌ها به مکه صبر کنند. دسته اول از احرام خارج شدند و با زنان خود همبستر گشتند، عده‌ای آنان را ملامت کردند که شما خجالت نکشیدید با اینکه رسول خدا در حال احرام است از احرام خارج شدید، پیامبر فرمود: من خود چنین گفته‌ام، من هم اگر قربانی نیاورده بودم، از احرام خارج می‌شدم. آن حضرت به «عمر ابن خطاب» که محرم بود فرمود قربانی آورده‌ای؟ عمر گفت: خیر، حضرت فرمود: چرا با تقصیر از احرام خارج نمی‌شوی؟ عمر گفت: بر من گوارا نیست بر احرام باقی نمانم و تو بر احرام باشی!

۴ - شبی رسول خدا ﷺ برای نماز عشاء تأخیر نمود، پیامبر خدا که چه بسا برای تفهیم وقت نماز عشاء تأخیر فرموده بود، مورد اعتراض خشکه مقدسه‌ها قرار گرفت، عمر در خانه پیامبر کوبید و گفت: زنها خوابیدند، بچه‌ها بخواب رفتند! پیامبر ناراحت شدند و فرمودند: شما نمی‌بایست مرا اذیت کنید و فرمان به من دهید. وظیفه شما شنیدن و اطاعت است.

«لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُونِي وَلَا تَأْمُرُونِي وَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْمَعُوا وَتَطِيعُوا»^۱

۵ - در واقعه حنین هنگامی که رسول خدا ﷺ مشغول تقسیم غنائم بود، شخصی نزدیک آمد و گفت: «ای محمد به عدالت تقسیم کن» حضرت خطاب به او فرمودند: «وَيَحْكَمَنَّ مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ»^۲

۶ - روزی آن حضرت مالی اندک را تقسیم می‌نمود، مردی سیاه‌چهره، بلند قامت سرتراشیده در حالیکه آثار سجود بر پیشانی‌اش بود وارد گشت و گفت: «ای محمد، به خدا سوگند به عدالت رفتار نکردی!» حضرت ناراحت شد به حدی که رنگ وی سرخ گشت و فرمود وای بر تو چه کسی به عدالت رفتار می‌کند اگر من نکنم! «وَيَحْكَمَنَّ مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ». اصحاب گفتند: بگذار او را به درک واصل کنیم، حضرت فرمود: آن وقت مشرکان می‌گویند من اصحابم را به قتل میرسانم!^۳

۷ - عمر بن خطاب در زمان حکومت خود متعه حج و متعه زنان را برداشت، او گفت: این

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۶.

^۲ - کنز العمال، ح ۳۱۶۱۰.

^۳ - کنز العمال، ح ۳۱۵۸۷. این روایت در هفت جای دیگر از این کتاب وارد شده است.

دو در عهد رسول خدا حلال بوده‌اند، و من مصلحت می‌دانم حرام نمایم.

«مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أَنَهَى عَنْهُمَا وَأَعاقِبُ عَلَيْهِمَا»^۱

دو متعه‌اند که در زمانه رسول خدا حلال بودند و من تحریم نمودم و هرکس مرتکب شود، عقاب می‌کنم.

۸ - روزی عمر برای نماز صبح دیر به مسجد آمد. مؤذن نزد وی رفت و متوجه شد بخواب رفته است. اذان گو با صدای بلند گفت: «الصلوة خیر من النوم» یعنی نماز از خواب بهتر است. عمر از خواب برخاست و گفت: این چیز خوبی است همین را در اذان بجای «حی علی خیر العمل» بگوئید.

وی این عبارت را در اذان و اقامه نماز مانع جهاد می‌دید و خیال می‌کرد وقتی نماز از هر چیزی بهتر باشد کسی به جهاد نمی‌رود و لذا نمازی که اُس و اساس دین است با خواب که حالت جسمانی و مادی انسان می‌باشد مقایسه کرد و آن را از خواب برتر دانست!

بعد از پیامبر

خشکه مقدسی بعد از ارتحال پیامبر به واسطه دور بودن از منبع فیض بیشتر نمایان شده است که به گوشه‌ای از موارد بسیار آن توجه کنید.

۱ - اسامه بن زید بعد از خیبر برای ارشاد و تبلیغ به یکی از روستاهای آن وادی رفت. همه جز یک نفر به نام «مرداس بن نهیک» گریخته بودند وی دین اسلام را پذیرفته بود ولی اسامه او را از پای درآورد و شهید کرد. پیامبر بسیار از این موضوع ناراحت شد. اسامه با خود پیمان بست که هرگز قائل لا اله الا الله را نکشد و بر وی شمشیر نکشد. وی در زمان خلافت حضرت امیر علیه السلام به آن حضرت گفت: اگر به من بگوئی دست در دهان نهنگ بگذاری می‌گذارم ولی با گوینده لا اله الا الله جهاد نمی‌کنم.

۲ - خوارج نهروان اهل عبادت و راز و نیاز در دل شب بودند و پیشانی برخی از آنها از شدت عبادت پینه بسته بود. آنان در لباس دین، راه خلافت حضرت امیر علیه السلام و فرزندان او را سد نمودند و مهلک ترین ضربات را بر پیکر دین وارد ساختند و چرخه ترقی و تکامل بشریت را تعطیل نمودند. آنها که یار علی بودند، چنان شدند که تنها راه نجات را در دوری از علی یافتند، آنکه به علی نزدیک بود کافر و مهدور الدم و هر آنکه از علی دور می‌بود هر چند اهل کتاب و یا مشرک بوده باشد، اهل نجات می‌شمردند.

^۱ - مستدرک الوسایل، ج ۱۴، ص ۴۸۳.

آنان از سوئی عبدالله بن خباب و زن آبستن او را به جرم دوستی با علی به قتل رساندند، وی قرآنی به گردن آویخته بود و با همسر حامله خود از کنار خوارج می‌گذشت. آنها او را گرفتند و گفتند: آنچه در گردن داری ما را امر می‌کند که گردنت را بزنیم، چراکه تو اهل هدایت نیستی، تو اشخاص را دوست داری.

ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: گروهی از خوارج با فردی مسیحی بر سر درخت خرمائی چانه می‌زدند، نصرانی گفت: از خود شما باشد. خوارج گفتند: بدون بهاء قبول نمی‌کنیم. نصرانی جواب داد: عجیب است، امثال «عبدالله خباب» را به قتل می‌رسانید و درخت خرمائی را بدون بها نمی‌پذیرید!^۱

۳ - سپاه اسلام در فتح مصر، در ناحیه‌ای که امروز «فسطاط» نامیده می‌شود خیمه زدند. روز حرکت سپاه، «عمرو عاص» به یکی از فرماندهان گفت: کبوتری برفراز خیمه تو آشیانه کرده و تخم گذاشته است، اگر خیمه را جمع کنیم کبوتران آزار می‌بینند و از نابودی تخمهایشان اذیت می‌شوند، بهتر است این خیمه برپا بماند و یک نفر از سپاهیان باقی باشد تا وقتی که کبوتران بچه‌های خود را بردند، خیمه را جمع کند!

۴ - ابن ملجم، برای بشهادت رساندن حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام شب قدر را انتخاب می‌کند تا بالاترین عبادت برای او محسوب شود و چون شمشیر خود را بالا می‌برد، قرآن می‌خواند و خود را مأمور فرمان خدا قلمداد می‌کند، «إِنِ الْحُكْمُ لِلَّهِ

۵ - سی‌هزار نفر بر قتل فرزند پیامبر در کربلا اجتماع کردند در حالیکه همه خود را مسلمان می‌دانستند و بسیاری نیز حافظ قرآن و شب‌زنده‌دار بودند و برخی سالها در رکاب علی عَلَيْهِ السَّلَام مبارزه می‌کردند و گاهی بر سر نجاست و طهارت خون پشه‌ای مجادله می‌نمودند.

۶ - هارون الرشید خلیفه عباسی زمانی که وارد مدینه شدند، نزد قبر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت و خطاب به قبر گفت: چه کنم برای جلوگیری از اختلاف! مجبورم! دستور دهم فرزندان موسی بن جعفر را زندان کنند!

باطن نه ظاهر

جریان خشکه مقدسی همانطور که دریافتیم، جریانی بسیار مخرب بود، صف‌کشیدگان در

^۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۲۸۱.

این جریان با پرچم دین به جنگ دین می‌شتافتند و به همین جهت توانستند از همان آغاز تاکنون، ضربات کاری بر اسلام وارد کنند و تازه هر ضربه‌ای را برای خود فوزی و نعمتی بحساب آوردند. اینان در لباس دوست بدتر از دشمن عمل می‌نمودند و گاهی خود به عمل خویش آگاه نمی‌شدند و جاهلانه، خبیثانه‌ترین حرکات را که جز دشمنان کسی را خوشحال نمی‌کرد، می‌آفریدند. پیامبر مکرم ﷺ همواره از دست اینان گله‌مند بود و می‌فرمود: «قَصَمَ ظَهْرِي عَالِمٌ مُتَهْتِكٌ وَجَاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ، فَأَلْجَاهِلُ يَعْشُ النَّاسَ بِتَنَسُّكِهِ وَالْعَالِمُ يُغْرَهُمْ بِتَهْتِكِهِ»^۱

دو صنف کمر مرا شکستند، عالم بی‌عمل و جاهل عابد. جاهل با عبادتش مردم را فریب می‌دهد و عالم با تهتکش خلاق را به خطا می‌کشاند.

حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرمود: بر شما باد پرهیز از خشکه مقدسها و علماء فاجر، که آنها فتنه هر فتنه‌گاهی هستند. «إِيَّاكُمْ وَالْجَهَّالَ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ وَالْفَجَّارَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُمْ فِتْنَةٌ كُلِّ مَفْتُونٍ»^۲

بلی به ظاهر اشخاص نمی‌توان نگرست، قیام و قعود اگر توأم با شناخت نباشد، حرکاتی بی‌روح است.

قال علی علیه السلام: «لَا تَغْتَرَنَّ بِكَثْرَةِ الْمَسَاجِدِ وَجَمَاعَةِ أَقْوَامٍ أَجْسَادُهُمْ مُجْتَمِعَةٌ وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى»^۳
کثرت مساجد و جماعات شما را فریب ندهد و به کثرت مسجدها و تعداد زیاد نمازگزاران مغرور نشوید، اقوامی هستند که ظاهرشان با هم و قلوبشان مختلف است.

حضرت امیر علیه السلام نیمه‌های شب همراه کمیل از خانه بیرون آمدند. صدای قرائت قرآن شخصی را شنیدند که با سوز دل تلاوت قرآن می‌کرد، وقتی به این آیه شریفه رسید.

«أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أُنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ...»^۴

آیا آن کس که شب را بطاعت خدا و بقیام و قعود می‌پردازد و از عذاب آخرت ترسان و به رحمت خدا امیدوار است و آنکه شب و روز در کفر و نافرمانی است مساوی هستند؟

کمیل بشدت تحت تأثیر قرار گرفت و آهی کشید، حضرت علت را پرسید: کمیل عرض کرد: از صدای پرسوز این قاری متأثر شدم، ای کاش موئی در بدن او بودم، تا همیشه

^۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۱۱.

^۲ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۰.

^۴ - زمر - ۹.

صدایش را می‌شنیدم. حضرت فرمود: آه مکش و چنین آرزو نکن. کمیل علت را نفهمید که چرا مولایش چنین تأثیری را مورد نکوهش قرار می‌دهد. در پایان جنگ نهروان و کشته‌شدن خوارج حضرت و کمیل در میان کشتگان می‌گشتند و به کشته‌ای رسیدند. حضرت به کمیل فرمود: این همان کشته‌ای است که آرزو می‌کردی موئی در بدن او باشی، کمیل به درگاه خداتوبه کرد، حضرت فرمود: خواب در حال یقین، بهتر است از نماز در حال شک.

امام صادق علیه السلام در تقسیم عبادت و اینکه هرکسی شأنی از عبادت را دارد، مسلمانی را مثل می‌زند که زحمات زیادی کشید تا همسایه نصرانی او ایمان آورد و وقتی مؤمن شد سحرگاه به خانه او رفت او را وادار به وضو کرد، و به مسجد آمدند، نماز صبح خواندند، تازه مسلمان خواست برود، مسلمان مانع شد و گفت: تعقیبات هم بخوانیم. و همینطور تا ظهر و عصر و مغرب و عشاء او را معطل نمود، و بعد از نماز عشاء از هم جدا شدند. صبح روز بعد مسلمان سراغ همسایه‌اش رفت ولی او از آمدن به مسجد ابا کرد. بلی او با زحمت همسایه‌اش را مسلمان کرد ولی با بی‌تدبیری او را از اسلام خارج نمود.

پس!

آنچه اهمّیت دارد عبادت تنها نیست، قیام و قعود نیست، صیام و قیام بدون روح، وزر و وبال است، مهم روح عبادت است. مهم وجود بینش و درک صحیح از عبادات می‌باشد. مهم این است که عابد فریب زر و زور و تزویر دنیا نخورد و طاعتش را آلوده نکند. ملکی به خدا عرضه کرد فلانی خیلی زحمت عبادت می‌کشد ولی ترقی نمی‌کند و مقامش بالا نمی‌رود. حضرت حقّ او را به صورت بشری نزد عابد فرستاد تا احوال او را از نزدیک ببیند. فرشته جز قیام و قعود و عبادت و شب بیداری از عابد چیزی ندید و باز بر حیرتش افزوده شد که با اینهمه ورع و طاعت چرا ترقی نکرده و در پیشگاه حقّ، بالا نرفته و مقام قرب را نیافته است. روزی با وی به صحبت نشست، عابد در میان صحبت‌هایش گفت: این همه سبزه و علف اینجاست، حیف اثری ندارد، کاش خدا خری داشت تا این علفها را بخورد. ملک فهمید عبادتش عالی است اما تعقل ندارد. متأسفانه جریان خشکه مقدسی در زمانه ما بشدت ریشه دوانیده است و خوارج هر چند خود نابود شدند و جز حدود هشت نفر، اثری از آنها باقی نماند، اما روحیه آنها با شدت هر چه تمامتر ترویج می‌شود.

قال رسول الله ﷺ: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ، سُفْهَاءُ الْأَحْلَامِ، قَوْلُهُمْ مِنْ خَيْرِ أَقْوَالِ أَهْلِ الْبَرِّيَّةِ، صَلَاتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِكُمْ، وَقِرَائَتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ قِرَائَتِكُمْ، لَا يُجَاوِزُ إِيْمَانُهُمْ تَرَاقِيهِمْ (حَنَاجِرِهِمْ) يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»^۱

در آخرالزمان گروهی می‌آیند جوان عقل و با خیال‌های سفیهانه و بچه‌گانه، سخنان آنها بهترین سخنان مخلوقان است و نمازشان از نماز شما وقرائت قرآن آنها از قرائت شما بیشتر می‌باشد. ولی ایمان از گلوی آنها پیش نرفته و چون تیر که از کمان می‌گریزد، آنها از دین گریزانند.

وقتی خوارج جمعی تائب و بقیه هلاک شدند، امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که امت محمد صلی الله علیه و آله را از این جماعت نجات داد و راحت ساخت. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرَاخَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْعَصَابَةِ»^۲ حضرت امیر علیه السلام فرمود: «لَوْ لَمْ يَبْقِ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ إِلَّا ثَلَاثَةٌ لَكَانَ أَحَدُهُمْ عَلَى رَأْيِ هَؤُلَاءِ، إِنَّهُمْ لَفِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ»^۳

اگر جز سه نفر از امت پیامبر نماند، یکی از آنها بر رأی آنان خواهد بود، آنها خوارج در صلب مردان و رحم زنانند.

^۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۲، ص ۲۶۷.

^۲ - کنز العمال، ح ۳۱۵۴۹.

^۳ - کنز العمال، ح ۳۱۵۴۹.

جدال

جدل در لغت به معنای تابیدن طناب و محکم نمودن آنست و در اصطلاح به معنای تحکیم و تقویت سخن در مناظرات برای غلبه بر حریف می‌باشد. جدال بر دو گونه است:

۱ - جدال احسن

مباحثه‌ای که بر پایه اصول معقول و پایدار برای اثبات حق صورت گیرد، جدال احسن نام گرفته است. این قسم از جدال، شیوه‌ای از انواع صناعات منطقی برای پیروزی بر دشمن است.

در سوره نحل این نوع از جدل، یکی از سه راه تبلیغ دین شمرده شده است.

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...»^۱

با حکمت و اندرز نیکو و مناظره مستدل، مردم را به سوی خدا دعوت نما.

همه انسانها از نظر روحی در یک حد نیستند، برخی سریع الفهم و عده‌ای کند فهم هستند، گروهی خوش ذوق و دسته‌ای کم مبالا می‌باشند و... و از باب فرمایش رسول خدا ﷺ که فرموده‌اند: «نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۲

ما به اندازه عقل مردم با آنان سخن می‌گوئیم.

برخی استعداد قوی دارند، تشنه حقیقت هستند و هر کجا آن را بیابند رهایش نمی‌کنند، اینها را بایستی با حکمت و برهان به سوی حق دعوت کرد.

عده‌ای دیگر که عموم جامعه را تشکیل می‌دهند، جولان فکری محدودتری دارند، قدرت عقلانی آنها غالباً در حد درک محسوسات بوده و با برهان و استدلال عقلی آشنایی ندارند، اینها از راه بیم و نوید و بیان مواعظ و عبرت‌های تاریخ، به سوی حق دعوت می‌شوند، در مورد این عده استدلال خشک و چوبین کارساز نیست.

دسته سوم معاندین هستند. آنان ادعائی بر خلاف دعوت حق مطرح می‌کنند و بدون اینکه برهانی بر آن اقامه نمایند همواره آن را از روی لجاجت تکرار می‌کنند، راه دعوت این عده، نخست خلع سلاح آنهاست، با آنها باید به مناظره نشست و بعد از گفتن سلاح، با دلایل قطعی آنها را محکوم ساخت. این همان جدال احسن می‌باشد، پس جدال احسن

^۱ - نحل - ۱۲۵.

^۲ - بحار الانوار، ج ۱، ص ۸۵ و ۱۰۶ و ج ۲، ص ۲۴۲.

نه تنها جایز بلکه از جمله سه راه دعوت خلاق به حق شمرده می‌شود.

۲- جدال غیر احسن

چنانچه از آیه دریافتیم جدال راهی برای بیان واقعیات است، طبیعی است برای بیان حق، بایستی از مسیری سالم بهره گرفت، لذا بهره‌گیری از کذب، افتراء، تهمت، شهادت زور، و... برای رسیدن به آن و به تعبیر دیگر بهره‌گیری از باطل برای رسیدن به حق، صحیح نیست، چنین سیری مصداق همان اصطلاح مادی‌گرایان است که هدف وسیله را توجیه می‌کند» یعنی مهم هدف است و باید به هدف رسید حال از هر راهی که می‌خواهد صورت گیرد. اسلام با این تز به شدت مخالف است و هیچگاه برای رسیدن به هدف، همه ابزارها را مشروع نمی‌شمرد، بلکه تاکید اسلام بر انجام وظیفه است خواه به هدف برسد یا نه.

نکته مهم دیگری که در تفسیر آیه لازم است بیان شود این است که در این آیه شریفه موعظه حسنه ذکر شده است و حسنه در مقابل غیر حسنه است، پس موعظه به دو قسم تقسیم شده است: موعظه حسن و غیر حسن، مراد از موعظه حسن موعظه‌ای است که قلب مخاطب را بر باید و بر دل او بنشیند و موعظه غیر حسن به موعظه‌ای گویند که آن حد از بلاغت را نداشته و به خاطر عامل نبودن واعظ و یا عدم شرایط دیگر بر دل ننشیند ولی در این آیه شریفه جدال احسن مطرح شده و احسن وصف عالی (افعل التفضیل) است، وصف تفضیلی این واژه «حسن» است که در مقابل غیر حسن قرار می‌گیرد، لذا جدال در آیه شریفه به سه قسم تقسیم شده است: جدال احسن، جدال حسن و جدال غیر حسن.

این شیوه تقسیم بندی حاوی نکته‌ای مهم است و آن اینکه:

موعظه حسنه در دعوت کافی است ولی در مورد جدال، تنها احسن آن راه ارشاد است و جدال حسن کفایت نمی‌کند.

علت این امر، ویژگی خاص جدال در برابر موعظه است چراکه موعظه غیر حسن اگر تاثیر نکند چه بسا از تبعات سوء مصون بماند ولی جدال غیر احسن ممکن است مخاطب را به سوی باطل سوق دهد. او که می‌بیند مناظره کننده بر هر کوی و برزن می‌زند و از هر راه و بیراهه‌ای وارد می‌شود تا کلام خود را به کرسی بنشاند، به شک و شبهه می‌افتد و در اصل و اساس ادعای مخاطبش تردید جدی می‌یابد.

وقتی جدال کننده کذب، افتراء و تهمت، سب و شتم، مکابره و عناد را برای اثبات ادعای خود بکار می‌برد، آیا تشکیک جدی در اعتقاد وی و آنچه را که ادعا می‌کند پیش نمی‌آید؟ و آیا این سؤال به ذهن مخاطب خطور نمی‌کند که: اگر حق هستی چرا چنین بر آن اصرار می‌ورزی؟

بر این اساس و به‌خاطر اهمیت جدال، قرآن کریم حتی جدال حسن را نپذیرفته، و برای بیان حق، تنها جدال احسن (نیکوتر) را پیشنهاد فرموده است.

مصادیق جدال غیر احسن

یکی از مصداق‌های واضح جدال غیر احسن، جدال و گفتگو از مسئله‌ای بدون علم و آگاهی و دلیل کافی از آن و با صرف شنیده‌ها و گفته‌ها و یا اعتقادات خرافی گذشتگان است. قرآن کریم بارها از چنین نوعی از جدال نهی فرموده است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^۱

کسانی که در آیات خداوند بدون اینکه دلیلی بر آنها آمده باشد، مجادله می‌کنند، در دل‌هایشان جز غرور چیزی نیست و هرگز به مقصود خود نخواهند رسید، پس به خدا پناه بر که او شنوا و داناست.

«وَالَّذِينَ يَحاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ حُجَّتْهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»^۲

آنکه بعد از پذیرفتن دعوت خدا درباره او محاجه می‌نمایند، دلیل آنها نزد خدا باطل است و غضب و عذاب شدید برای آنهاست.

جدال قریب و دیگر کفار در مورد معاد و رستاخیز، بارها در قرآن کریم آمده است.

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^۳

و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»^۴

کفار گفتند: فقط همین دنیاست، گروهی می‌میرند و گروهی می‌آیند، و جز روزگار چیزی ما را هلاک نمی‌کند،

^۱ - مؤمن - ۵۶.

^۲ - شوری - ۱۶.

^۳ - یس - ۷۸.

^۴ - جاثیه - ۲۴.

آنها به این سخنان آگاهی ندارند و فقط گمان می‌کنند.

جدال بنی‌اسرائیل در بسیاری از زمینه‌ها و از جمله در مورد ذبح گاو و بیان بهانه‌هایی که حاجتی به آنها نبود، از موارد جدال‌های مطرح شده در قرآن کریم است. بهانه‌هایی چون «يُبَيِّنُ لَنَا مَا هِيَ» چگونه گاوی باشد؟ «يُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا» چه رنگی داشته باشد؟ «إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا» این گاو برای ما مبهم شده و غیر آن. همچنین تعابیری چون «أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا» آیا ما را مسخره می‌کنی؟ «أَدْعُ لَنَا رَبِّكَ» از خدای خودت بخواه، «الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» اکنون حق را گفتی، حاوی مجادله‌هایی است که از روح سرکش بنی‌اسرائیل سرچشمه گرفته است تا به آن حد که آنان احتمال مسخره‌گی را در کلمات پیامبرشان پذیرفته‌اند، خدای را به عنوان رب موسی و نه رب العالمین می‌دانسته و دستور پیامبرشان را تنها بعد از اعمال لجاجتشان حق می‌شمارند و... این بگو مگوها همه از انواع جدال‌های مذموم شمرده می‌شوند.^۱

امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرماید.

«إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَذْبَحُوا بَقْرَةً وَأَمَّا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى ذَنْبِهَا (فَشَدَّوْا) فَشَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»^۲

خداوند به بنی‌اسرائیل امر فرمود که گاوی را ذبح کنند و آنها فقط به دم وی احتیاج داشتند، ولی لجاجت کردند و خدای بر آنها سخت گرفت.

از دیگر مصادیق جدال، سؤال بیجاست، سؤالاتی که گاه بر تکالیف انسان می‌افزاید. جدای از نمونه‌ای که در مورد ذبح گاو بنی‌اسرائیل گذراندیم، به نمونه‌های ذیل توجه کنید: وقتی دستور حج صادر شد، شخصی به حضور پیامبر رسید و گفت: این دستور برای یک سال است یا همه ساله حج واجب می‌باشد؟ حضرت پاسخ نفرمود. ولی وی همچنان اصرار می‌کرد، در نهایت حضرت فرمودند: وای بر تو چرا این همه اصرار می‌ورزی؟ نمی‌دانی اگر در جواب تو بگویم آری، همه سال بر تو واجب می‌گردد، مادام که چیزی نگفته‌ام اصرار نوزید، دستوراتم را در حد قدرتتان انجام دهید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ...»^۳

^۱ - بقره - آیات ۶۷ تا ۷۴.

^۲ - تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۴ و تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۴۷.

^۳ - مائده - ۱۰۱.

ای مومنین از چیزهائی سؤال نکنید که اگر بر شما آشکار شود، ناراحتتان می‌کند.

حضرت زکریا بعد از رویت مراتب و مقام حضرت مریم علیها السلام از خداوند طلب فرزند کرد ولی وقتی به وی بشارت فرزند داده شد، از سن زیاد خود و همسرش تعجب نمود و نشانه خواست، نتیجه تعجب وی این شد که باید سه روز برای جبران صدور چنین حالتی از او روزه بگیرد و با احدی سخنی نگوید.

«... قَالَ آيَتِكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا...»^۱

نشانه این است که سه روز جز با اشاره و رمز با احدی حرف نزن.

نمونه دیگر از جدال غیر احسن جدال «ابن صوری» از علمای یهود با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، او بعد از آزمایشات متعدد و سؤالات مختلف از پیامبر و درک حقانیت او، از آن حضرت پرسید: نام فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟ حضرت فرمود: «جبرئیل». ابن صوری با شنیدن این نام مقدس گفت: او دشمن ماست چراکه دستورات سختی در مورد جنگ و جهاد آورده است ولی «میکائیل» همواره دستورات ساده می‌آورد، اگر فرشته تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردم!! قرآن کریم این واقعه را در آیه شریفه ذیل مذمت فرموده است.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»^۲

به آنها که می‌گویند جبرئیل دشمن ماست و ما به تو به این جهت که وی فرشته توست ایمان نمی‌آوریم بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد دشمن خداست، او به فرمان خداوند قرآن را به قلب تو نازل کرده، قرآنی که کتب پیشین را تصدیق و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

از دیگر مصادیق جدال غیر احسن جدال در مسائل سیاسی بین احزاب و گروهها است، گاهی شدت علاقه به چیزی، موجب می‌شود چشم انسان از نظاره نقاط ضعف مسدود شود، به طوری که آدمی نتواند حقایق و واقعیات را ببیند.

قال علی علیه السلام: «مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعَشَى (أَعْمَى) بَصَرَهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ»^۳

کسی به چیزی عشق بورزد نابینایش می‌کند و دلش را بیمار می‌سازد.

عشق و علاقه به مقام، ریاست، زر و زور و در یک کلمه دنیا، چشم انسان را در یک سو

^۱ - آل عمران - ۴۱.

^۲ - بقره - ۹۷.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ به ترتیب فیض و ۱۰۹ به ترتیب صبحی.

نگه می‌دارد به طوری که چیزی غیر آن را نه اینکه ببیند و کتمان کند، بلکه اصلاً نمی‌بیند.

به هر حال مؤمنان می‌بایست از هر نوع مرء و جدالی که حاصل آن برتری دادن به گروهی و تضعیف شخصی و یا دسته‌ای دیگر است، اجتناب ورزند و خود را مصداق بدترین از بدترین خلائق قرار ندهند، رسول خدا ﷺ در سفارش خود به مولی الموحدين علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

«يَا عَلِيُّ شَرُّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ، وَشَرٌّ مِنْ ذَلِكَ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ»^۱

بدترین مردم کسی است که آخرتش را بدنیای بفروشد و بدتر از او کسی است که آخرتش را برای دنیای دیگری بفروشد.

مرء

جدال و مرء به یک معناست الا اینکه مرء به نوعی از جدال می‌گویند که بعد از آشکار شدن حق صورت گرفته باشد و لذا مرء نوعی لجاجت است که همیشه مذموم می‌باشد بر خلاف جدال که سه صورت داشت و یک قسم آن ممدوح بود.

یکی از پیامدهای بسیار مخرب مرء، ایجاد خشونت و نزاع و زایل شدن هیبت انسان و در نهایت نفاق بین دوستان و زوال همدلی است.

قال الهادی علیه السلام: «المرء يفسد الصداقة القديمة، ويحلل العدة الوثيقة، وأقل ما فيه أن تكون فيه المغالبة، والمغالبة أسوأ أسباب القطيعة»^۲

لجاجت و مرء دوستی دیرینه را به هم میزند و گره‌های محکم را از هم می‌پاشد، و کمتر چیزی که از آن حاصل می‌شود کشمکش و مبارزه حریف است و آن عامل اساسی قطع دوستی است.

پیامبر خدا ﷺ با ورع ترین انسانها را کسی می‌داند که با اینکه به حق است از مرء پرهیزد.

«أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا»^۳

با تقواترین مردم کسی است که لجاجت را ولو اینکه بر حق باشد رها کند.

و آن را نشانه ایمان حقیقی می‌داند.

«لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا»^۱

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۹.

^۳ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۷.

بنده‌ای حقیقت ایمان را در خود تکمیل نمی‌نماید مگر اینکه مرء را ترک کند هر چند حق باشد.

و حضرت امیر علیه السلام پرهیز از مرء را مایه حفظ آبرو می‌شمارد، مفهوم این آیه این است که مرء زوال آبرو را به همراه دارد.

«مَنْ ضَنَّ بِعَرُضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ»^۲

کسی که به آبروی خود علاقه دارد از مباحث لجاجت انگیز با مردم بپرهیزد.

امام رضا علیه السلام مرء را چه با عالم و یا جاهل نهی نموده است.

«لَا تُمَارِينَ الْعُلَمَاءَ فَيُرْفُضُوكَ وَلَا تُمَارِينَ السُّفَهَاءَ فَيَجْهَلُوا عَلَيْكَ»^۳

با علماء مرء نما که تو را ترک و طرد می‌نمایند و با سفهاء چنین مکن که در حق تو نادانی و سفاهت می‌کنند.

مرء با عالم موجب دور شدن از وی و بی‌بهره گشتن از فیض علم اوست و مرء با نادان موجب افزایش خشم و غضب او و آزار و اذیت وی می‌شود.

یکی از محرماتی که در زمان محرم شدن برای حج و یا عمره باید ترک کرد، مرء و جدال می‌باشد، بنابراین سوگند خوردن در بگو مگوها از محرمات احرام بوده و برخی شقوق آن چه راست باشد یا دروغ، موجب کفاره می‌گردد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۸.

^۲ - نهج البلاغه، حکمت ۳۵۴ به ترتیب فیض و ۳۶۲ به ترتیب صبحی.

^۳ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۳۷.

ظلم

قریب به سیصدبار واژه «ظلم» و مشتقات آن در قرآن کریم وارد شده است، خدای متعال در آیات بسیاری این صفت را از خود نفی می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

خداوند هیچگاه به مردم ستم نمی‌کند، این مردمنده که به خود ظلم روا میدارند.

خدای متعال عدل محض است و از او هیچگونه ظلمی چه در دنیا و چه در آخرت، صادر نمی‌شود. تأمل در پدیده‌هایی چون سیل، زلزله، صاعقه، بلاهای دیگر سماوی، و نیز وجود حیوانات درنده آبی و خشکی، نوزادان معیوب و ناقص الخلقه، اختلاف در طبیعت و سرشت آدمیان، تفاوت‌های مرد و زن، هیبت‌های مختلف و اشکال و رنگ‌های گوناگون آنها، و تمام ممیزات موجودات از هم، ما را متوجه این مهم می‌کند که آنچه مربوط به فعل خداوند است، شرّ نیست و از خیر محض، شرّی صادر نمی‌شود. و آنچه شرّ شمرده می‌شود مربوط به افعال خداوند نمی‌باشد بلکه حاصل آزادی انسان در محقق کردن خواسته‌های خود است. اوست که با قوای انتخابگرش، شرایطی را خلق می‌کند که باعث دگرگونی در نظام اعتدال می‌شود و به جای ایجاد همدلی، کدورت خلق می‌کند.

جدای از عدل الهی و سلب ظلم از او، خداوند متعال برای برقراری پرچم عدالت در جامعه، امر به عدل و نهی از ظلم نموده است.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۲

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان امر می‌کند، و از فحشاء و منکر و ستم نهی می‌نماید، خدا به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید.

او که خود از صفت ظلم بدور است. دوست دارد بندگان هم از آن دور باشند.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۳

آنانکه ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک آلوده نکردند، امنیت و هدایت خاص آنهاست.

^۱ - یونس - ۴۴.

^۲ - نحل - ۹۰.

^۳ - انعام - ۸۲.

و به عدل و قسط قیام نمایند و متمایل به چپ و راست نگردند. «یا ایها الذین آمنوا کُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ...»^۱

قرآن کریم به صراحت می‌فرماید: امنیت انسان همانند امنیت جانی، مالی، عرضی، و امنیت روانی انسان و همچنین امنیت در قیامت و نیز هدایت او به راه خدا، تنها زمانی محقق می‌شود که دو رکن مهم یعنی ایمان و پرهیز از ستم وجود داشته باشد و بدون هر کدام از این دو رکن امنیت و هدایتی نیست.

انواع ظلم

ظلم بندگان به سه دسته کلی قابل تقسیم است. این سه دسته عبارتند از:

۱ - ظلم به خداوند

خدای را آنگونه باید شناخت که هست، نه آنگونه که نیست، علماء علم کلام برای حضرت ربّ جلیل، با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم ویژگی‌هایی برشمرده‌اند. اوصافی چون علم، قدرت، حکمت، خلق، رزق، سمع، بصر و... را اثبات و نیز اوصافی چون جسمانیت، محدودیت، شریک، اولاد و... را نفی و سلب نموده‌اند، بنابراین اگر صفتی از صفات ثبوتی خداوند نفی گردد و یا وصفی سلبی، اثبات شود درک بشر از خدا ناقص شده و محدود می‌گردد و این ظلم به او شمرده می‌شود.

افتراء به خدا بستن و تکذیب او به تکذیب آیات و نشانه‌هایش از زیر مجموعه‌های این معصیت بزرگ است. «... مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا...»^۲. این عبارت نه بار در قرآن کریم تکرار شده است.^۳

نسبت فرزند به خدا از معاصی غیر قابل توصیفی است که متأسفانه گروهی از جمعیت کره زمین بدان آلوده بوده‌اند.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ»^۴

یهود و نصارا گفتند: خدا برای خود فرزندی برگزیده است، منزّه است او، بلکه هر آنچه در آسمانها و زمین است از آن او بوده و همه در مقابل او خاضعند.

^۱ - نساء - ۳۵.

^۲ - انعام - ۲۱.

^۳ - انعام - ۲۱ و ۹۳ و ۱۴۴، اعراف - ۳۷، یونس - ۱۷، هود - ۱۸، کهف - ۱۵، عنکبوت - ۶۸، صف - ۷.

^۴ - بقره - ۱۱۶.

و برآستی این زشت‌ترین توصیف است و اگر از این سخن آسمانها متلاشی و زمین شکافته و کوهها فرو ریزد، زیاد نیست.

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا، تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا»^۱

گفتند: خدای رحمن فرزندی برای خود برگزیده است، برآستی چیزی زنده گفتید، نزدیک است بخاطر این سخن آسمانها متلاشی، زمین شکافته و کوهها به شدت فرو ریزد.

نسبت شرک که صدها بار، قرآن به آن پرداخته است و حدود دویست بار بدان تصریح می‌نماید از مصادیق ظلم به خدا محسوب می‌شود.

«أَيُّ شَرِّ كُوفٍ مَّا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ»^۲

آیا چیزهائی شریک او قرار میدهید که چیزی نمی‌آفرینند و خودشان مخلوق هستند.

۲ - ظلم به بندگان

هر انسانی حقی در حیات دارد که این حقوق را خالق او معین فرموده است. و طبیعی است که تعدی به حقوق وی ظلم و ستم شمرده می‌شود. جان هر انسانی، مال و ثروت او، عرض و آبرویش، حریم‌های سه گانه وی را تشکیل می‌دهند. و لذا تعدی به هر کدام از این سه حق، گناه کبیره شمرده شده و پایمال شدن حق‌الناس و در نهایت نادیده انگاشتن حق خدا محسوب می‌شود.

هر نوع آزار جسمانی، قتل و ضرب و جرح و نیز سرقت اموال، دزدیدن حقوق، غصب اموال، حبس حقوق و سلب امنیت اقتصادی و نیز عرض انسان و هرگونه تعدی به این حریم و به هر شکل، معصیت است. در این رابطه، غیبت، تهمت، فتنه‌گری، حقد و کینه، مکر و حيله، فساد جنسی، قذف، چشم چرانی، تجسس، تحقیر، آزار، دروغ گفتن، عیبجوئی، شماتت، افشاء اسرار، غضب و... تحریم شده‌اند.

۳ - ظلم به خود

روان آدمی و اعضاء و جوارح وی بر او حقوقی دارند، رعایت این حقوق عدل و تجاوز به آن ظلم است. امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خود که از گنجینه‌های اخلاقی شیعه

^۱ - مریم - ۸۸ تا ۹۰.

^۲ - اعراف - ۱۹۱.

است، حقوق زبان، گوش، چشم، پا، دست، اندام گوارشی و تناسلی را بیان فرموده است.^۱

پیامدها

قرآن کریم به صراحت، عذاب جهنم را برای ستمکاران معین فرموده است. «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ، مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُئُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ»^۲

خیال نکن، خداوند غافل از اعمال ظالمین است، بلکه کیفر آنها را برای روزی قرار داده که چشمها در آن از حرکت بازمانده، گردنها کشیده، سرها به آسمان بلند کرده و حتی پلک چشمها از حرکت باز ایستد و دلهايشان از امید خالی گردد.

در این آیه، هفت عذاب برای ستمکار بیان شده است.

۱ - ایجاد ترس و وحشت در دنیا برای ظالمان، چرا که خدا از کردار آنان غافل نیست و

عذاب آنها را برای زمان سخت تری به تاخیر انداخته است.

۲ - تمام اعمال ظالم در پیشگاه حق ثبت است.

۳ - چشم، قدرت دیدن عذاب جهنم را ندارد و از حرکت باز می ماند.

۴ - چشمها به یک سو خیره می شوند.

۵ - برای دیدن آنچه که تاکنون ندیده اند، گردن هایشان را بلند می کنند.

۶ - تحیر به قدری است که اصلاً پلکها به هم نمی خورد.

۷ - قلبها فرو می ریزد، چون آنچه که قبلاً به باد تمسخر گرفته بودند اکنون می بینند.

ما در این بحث عواقب وضعی و تکلیفی ظلم را به جهت تأثیر بسیار آن در زوال همدلی مورد بررسی قرار می دهیم.

آه مظلوم

یکی از مهمترین عواقب ظلم، آه مظلوم است، مظلومی که به وی ستمی جانی یا مالی و یا عرضی شود، و کسی را یارای کمک به خود نبیند و یا نتواند مظلومیت خود را افشاء کند، آنگاه قطرات اشک از چشمش جاری شود و بدون اینکه دست به اقدامی زند، گاه غروب شعاع خورشید به آسمان که نماد قدرت لایتناهی خداوند است، بنگرد و با اشک چشم و سوز دل بگوید: خدا!!!، همین کافی است تا بنیان ظالم را برچیند و چنان عبرتی

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۳۱.

^۲ - ابراهیم - ۴۲ و ۴۳.

به وی نمایان کند که ظلمت ظلمش دنیا را در برابر او ظلمانی گرداند.
قال رسول الله ﷺ: «اتَّقُوا دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ فَإِنَّهَا تَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ كَأَنَّهَا شَرَارَةٌ»^۱
از نفرین مظلوم بترس که آن همانند پاره‌ای آتش به سوی آسمان می‌رود.

سایر پیامدها

اثرات ذیل را می‌توان به عنوان پیامدهای دیگر ظلم برشمرد.

۱ - برگشت ظلم به خودش

سیره الهی و سنت خداوند این است که هر ستمی را به همان صورت جزا دهد.

قال علیؑ: «مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ بئراً أَوْ قَعَهُ اللَّهُ فِيهِ»^۲

کسی که برای برادرش چاهی حفر کند، خدای او را در همان خواهد انداخت.

امام علیؑ نیز می‌فرماید: کسی که شمشیر ستم کشد، خود به آن کشته می‌شود. «مَنْ

سَلَّ سَيْفَ الْبَغِيِّ قُتِلَ بِهِ»^۳

۲ - عقوبت سریع

حضرت امیرؑ در این باره می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَالْبَغِيَّ فَإِنَّهُ يُعَجِّلُ الصَّرْعَةَ وَيَحُلُّ بِالْعَامِلِ

بِهِ الْعَبْرَ (الغیر)»^۴

بر تو باد دوری از ستم که افتادن را نزدیک و اندوه آور است.

۳ - انتقام حتمی

انتقام مظلوم از ظالم حتما در دنیا صورت می‌پذیرد.

قال رسول الله ﷺ: «لَوْ بَغَى جَبَلٌ عَلَى جَبَلٍ لَجَعَلَ اللَّهُ الْبَاغِيَّ مِنْهُمَا دَكَّاءً»^۵

اگر کوهی به کوهی ستم کند، خداوند، کوهی که ستم کرده است در هم می‌کوبد.

ولی اگر ظالم به واسطه برخی مصالح چون احسان زیاد، صلح رحم، اکرام والدین، تکریم

علماء، سادات و ریش سفیدان و... موجبات راحتی دنیوی را برای خود فراهم کرده باشد

و یا اینکه قبل از انتقام مظلوم از وی به علت دیگری هلاک شود، بالاخره انتقام از ذریه او

^۱ - کنز العمال، ج ۷۶۰۱.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۱.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۳۴.

گرفته خواهد شد.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ فِي وَكْدِهِ»^۱
کسی که ستمی به کسی روا دارد خود یا اموالش و یا اولادش به همان ستم گرفتار میشوند.

۴ - سلب نعمت

امام علی عليه السلام می فرماید: ظلم، نعمت را زایل می کند. «بِالظُّلْمِ تَزُولُ النِّعَمُ»^۲
و نیز می فرماید: ستم، نعمت را سلب می کند. «الْبَغْيُ يَسْلُبُ النِّعْمَةَ»^۳

۵ - کاسته شدن عمر

قال علی عليه السلام: «مَنْ جَارَ قُصِمَ عُمُرُهُ»^۴
آنکه ستم کند عمرش کم می شود.

۶ - سختی حساب

قرآن کریم عذاب ظالمان را چنین به تصویر کشیده است:

«... اَنَا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَمَّ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي
الْوُجُوهُ، بئسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا»^۵

ما برای ستمگران آتش آماده کرده ایم که سراپرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است و اگر آب بخوانند، آبی
برایشان آورند که چون فلز گداخته، صورتها را بریان کند، چه بد نوشیدنی و چه بد جایگاهی است.

یاری مظلوم

یاری رساندن به مظلومان، بر کسانی که صدای استغاثه آنها را می شنوند لازم است و لذا
در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده است که: اگر قصد یاری ندارید در جایی قرار
نگیرید که مظلومیت را ببینید و یا صدای استغاثه مظلوم را بشنوید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ شَهِدَ رَجُلًا يُنَادِي يَا مُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۶
کسی که شاهد دادخواهی مسلمانی باشد و به وی پاسخ ندهد، مسلمان نیست.

حضرت امیر عليه السلام در وصیت خود به امام حسن و حسین علیهما السلام می فرماید: دشمن ظالم و

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - کشف - ۲۹.

^۶ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۲۸.

یاور مظلوم باشید. «كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْمًا وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا»^۱

کمک به ظالم

یاری رساندن به ظالم چه بسا از خود ظلم بدتر باشد. زیرا ظالم با یاری دیگران ستم روا می‌دارد و اگر یاران دست از یاری ظالم بردارند، بساط ستم برچیده می‌شود. اخبار و احادیث نیز همانند آیات قرآن کریم به طور گسترده به این مهم پرداخته‌اند که گزیده‌ای از آنها در این مقوله آورده شده است.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَصُحْبَةَ الْعَاصِينَ وَمَعُونَةَ الظَّالِمِينَ»^۲

بیرهیزید از مصاحبت گنهکاران و یاری ستمکاران.

پذیرش امور ستمگران مانند قضاوت، امور اجرائی، و نیز امور نظامی و هر منسب دیگر مشروع نیست و از مصادیق بارز کمک در گناه محسوب می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ تَوَلَّى عِرَاقَةَ قَوْمٍ أَتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَيَدَاهُ مَغْلُوتَانِ إِلَى عُنُقِهِ فَإِنْ قَامَ فِيهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَطْلَقَهُ اللَّهُ، وَإِنْ كَانَ ظَالِمًا هُوِيَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»^۳

کسی که ولایت ظالمین را بر عهده گیرد، روز قیامت در حالیکه دو دستش به گردنش بسته شده، آورده می‌شود، حال اگر مطابق حکم خدا اقدام کرده باشد خداوند او را آزاد می‌کند ولی اگر ستم روا داشته، او را در آتش جهنم خواهد انداخت، و آن بد جایگاهی است.

بقاء ظالم موجب ظلم است و آنکه بقاء آنان را دوست داشته باشد، ظلم را دوست دارد.

قال الصادق علیه السلام: «وَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَ الظَّالِمِينَ فَقَدْ أَحَبَّ أَنْ يُعْصِيَ اللَّهَ»^۴

کسی که حیات ظالمین را بخواهد، دوست دارد عصیان خدا شود.

تبعات کمک به ظالم

عواقب کمک به ظالم همان آثار و عواقب ظلم و بلکه شدیدتر از آن است چرا که ظالم به کمک معاونانش به ظلم می‌پردازد و به جای رحم و مودت و همدلی در جامعه کدورت می‌آفریند. لذا کمک کننده به ظالم:

۱ - از اسلام خارج است.

^۱ - نهج البلاغه، نامه ۴۷.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۶.

^۴ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۴.

عن رسول الله ﷺ: «مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ لِيُعِينَهُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ ظَالِمٌ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلَامِ»^۱
کسی که با ظالم به قصد یاری وی، در حالیکه بداند او ظالم است راه رود از اسلام خارج شده است.
۲ - شریک ظالم است.

قال علي بن أبي طالب: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالرَّاضِي بِهِ وَالْمُعِينُ عَلَيْهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَةٌ»^۲
ظالم، همکار او و نیز راضی به عمل او هر سه در ظلم شریکند.

۳ - مأیوس از رحمت است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَعَانَ ظَالِمًا عَلَى ظُلْمِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَى جِبْهَتِهِ مَكْتُوبٌ آيسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۳

کسی که ظالم را در ظلمش یاری رساند، روز قیامت در حالی میآید که بر پیشانی‌اش نوشته شده از رحمت خدا مأیوس است.

۴ - آتش در انتظار اوست.

«وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»^۴

و تکیه بر ستمگران نکنید که موجب می‌شود آتش شما را در برگیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و یاورى نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید. (ظالمان توان یاری شما را ندارند).

بنابر آنچه که از این آیه شریفه استفاده می‌شود، یاری ظالم و رکون در مقابل او، به مثابه افروخته کردن گدازه‌های آتش است. و طبعاً همین تجسم اعمال اوست. یعنی یاری ظالم و رکون در برابر او به افروختن گدازه‌های آتش ظلم، موجب می‌شود، همان آتش که تجسم معاونت است معاون را با ظالم در کام آتش فرو برد.

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُهُمْ، مَنْ لاقَ لَهُمْ دَوَاءً، أَوْ رَبَطَ لَهُمْ كَيْسًا، أَوْ مَدَّ لَهُمْ مَدَّةَ قَلَمٍ، فَاحْشُرُوهُمْ مَعَهُمْ»^۵

چون قیامت شود، منادی حق ندا می‌دهد، کجايند ستمکاران و کمک‌کاران آنها، و آنانکه برای آنها دوائى ليقه کرده‌اند یا سرکیسه‌ای را برایشان بسته‌اند یا قلمی را برای آنها نوک کرده‌اند، همه آنها را با ظالمان یکجا محشور کنید.

^۱ - کنز العمال، ج ۷۵۹۶.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۱۲ و وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

^۳ - کنز العمال، ج ۱۴۹۵۰.

^۴ - هود - ۱۱۳.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۲ و عقاب الاعمال، ص ۵۹۳.

فقر مالی و معنوی

تمام خلایق در آفرینش و در بقاء محتاج به خالق هستند و تنها او غنی محض است.

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ »^۱

ای مردم شما همگی نیازمند به خدا و تنها او بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد است.

روزی، همه موجودات عدم محض بوده‌اند، و هیچ وجودی جز خدا وجود نداشت. خداوند لباس وجود را بر قامت هستی پوشاند و او در همه آنات این وجود را به آنان افاضه می‌کند، و لذا هم علت موجد و هم علت مبقیه سراسر گیتی خداوند است.

همچنین همه انسان‌ها به اندازه فاصله آنان از معبود، فقیرند. این قسم از فقر، فقر معنوی نامیده می‌شود. فقر دیگر که همان معنای اصطلاحی فقر است، فقر مادی است و همین نوع از فقر، مورد بحث ماست.

مذمت و ستایش فقر

احادیث، گاهی به شدت فقر را مذمت کرده‌اند و زمانی مورد ستایش قرار داده‌اند. به برخی از این دو دسته روایات توجه کنید.

الف - مذمت فقر

فقر در روایات به شدت مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است. نمونه‌هایی از این نکوهش‌ها را در عناوین ذیل ببینید.

- فقر کفر است.

قال رسول الله ﷺ: « كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا »^۲

فقر قریب به کفر است.

علامه مجلسی رحمه‌الله می‌گوید: این روایت که فقر را شدیداً مذمت نموده است، از مشهورات بین اخبار شیعه و سنت است.

- فقر مرگ بزرگ است.

قال علیؑ: « الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ »^۳

^۱ - فاطر - ۱۵.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۰.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۹ به ترتیب فیض و ۱۶۳ به ترتیب صبحی.

فقر مرگ بزرگتر است.

- فقر از قتل بدتر است.

قال رسول الله ﷺ: «أَلْفَقْرُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ»^۱

فقر از قتل بدتر است.

و حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرماید: اگر انسان کشته شود و بمیرد بهتر از اینست که فقیر

باشد. «أَلْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ»^۲

- بلائی بدتر از فقر خلق نشده است.

قال رسول الله ﷺ: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ خَلَقْتُكَ وَابْتَلَيْتُكَ بِنَارِ نَمْرُودَ، فَلَوْ ابْتَلَيْتُكَ بِالْفَقْرِ وَرَفَعْتُ عَنْكَ الصَّبْرَ فَمَا تَصْنَعُ؟ قَالَ إِبْرَاهِيمُ يَا رَبِّ أَلْفَقْرُ أَشَدُّ إِلَيَّ مِنْ نَارِ نَمْرُودَ؟ قَالَ اللَّهُ: فَبِعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَشَدَّ مِنَ الْفَقْرِ»^۳

خدای متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی رساند و فرمود: ای ابراهیم، تو را خلق کردم و به آتش نمرود مبتلا نمودم صبر کردی اگر تو را به فقر مبتلا می‌کردم و صبر را از تو می‌گرفتم چه می‌کردی؟ ابراهیم عرض کرد: آیا فقر برای من از آتش نمرود بدتر است؟ خدا فرمود: به عزت و جلالم در آسمان و زمین چیزی بدتر از فقر خلق نکرده‌ام.

- فقر دین را ناقص می‌کند، تشویش اندیشه ایجاد می‌کند، بدبینی می‌آورد.

حضرت امیر علیه السلام در نصایح خود به فرزندش محمد، فقر را موجب نقص در دین و

تشویش خاطر دانسته‌است و آن را عامل بدبینی انسانها از یکدیگر می‌شمارد و می‌فرماید:

« يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقُصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهُشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ»^۴

فرزندم، از فقر بر تو می‌ترسم، از آن به خدا پناه بر، چرا که فقر دین انسان را ناقص، عقل و اندیشه او را مشوش و مردم را نسبت به او، و او را نسبت به مردم بد بین می‌سازد.

- فقر لکنت زبان می‌آورد.

قال علي عليه السلام: «أَلْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ»^۵

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

^۲ - غرر الحكم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

^۴ - نهج البلاغه، حکمت ۳۱۱ به ترتیب فیض و ۳۱۹ به ترتیب صبحی.

^۵ - نهج البلاغه، حکمت ۳.

فقر انسان زیرک را از بیان دلایلش گنگ می‌سازد.

- فقیر در وطن هم غریب است.

فقر مانع همدلی است و غالباً انسان‌ها از فقیر کناره می‌گیرند.

قال علی علیه السلام: « أَلْغِنِي فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ »^۱

ثروت در غربت وطن، و فقر در وطن غربت است.

- فقر هیبت شخص را از بین می‌برد.

قال الصادق علیه السلام: « أَلْهَيْبَةُ مِنَ الْفَقْرِ مُحَالٌ »^۲

محال است فقیر هیبت داشته باشد.

حضرت امیر علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند:

« يَا بُنَيَّ مَنْ ابْتَلَى بِالْفَقْرِ ابْتَلَى بِأَرْبَعِ خِصَالٍ، بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ وَ النُّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ وَ الرِّقَّةِ

فِي دِينِهِ وَ قِلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ، فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ »^۳

فرزندم، کسی که به فقر مبتلا شود، به چهار چیز مبتلا یافته است: ضعف در یقین، نقصان عقل، سستی در دین و کاسته شدن حیا و آبرو، پس پناه می‌بریم به خدا از فقر.

ب) ستایش فقر

در مقابل اخباری که در مذمت فقر ذکر شد، برخی روایات فقر را مدح نموده و برای آن

ارج و اعتباری خاص قائل شده‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را افتخار خود دانسته است. « أَلْفَقْرُ

فَخْرِي »^۴ و می‌فرماید: فقر افتخار من است و من به آن افتخار می‌کنم. « أَلْفَقْرُ فَخْرِي وَ

بِهَ أَفْتَخِرُ »^۵ و نیز فرموده است: « أَللَّهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِينًا وَ أَمِتْنِي مِسْكِينًا وَ أَحْشُرْنِي فِي

زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ »^۶.

خدایا مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران، و مرا با مساکین محشور نما.

از آن حضرت در مورد فقر پرسیدند، فرمود: « خَزَانَةٌ مِنْ خَزَائِنِ اللَّهِ »

بار دوم سؤال را تکرار کردند، فرمود: « كَرَامَةٌ مِنَ اللَّهِ »

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۵۳ به ترتیب فیض و ۵۶ به ترتیب صبحی.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۹.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۵.

^۶ - کنز العمال، ح ۱۶۵۹۲.

و برای بار سوم پرسیدند و فرمود: « شَيْءٌ لَا يُعْطِيهِ اللَّهُ إِلَّا نَبِيًّا مُرْسَلًا أَوْ مُؤْمِنًا كَرِيمًا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى »^۱

گنجینه‌ای است از خزائن الهی - کرامتی و فضلی است از سوی خدا - چیزی است که خدا جز به نبی مرسل یا مؤمنی که بر خدا حقی و کرامتی داشته باشد عطاء نمی‌کند.

و باز آن حضرت در این روایت، فقر را زینت مؤمن معرفی فرموده است: « الْفَقْرَ أَزِينُ عَلَى الْمُؤْمِنِ مِنَ الْعَذَابِ الْحَسَنِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ »^۲

فقر زیباتر است برای مؤمن از لجام زیبایی بر اطراف گونه‌های اسب.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: اگر درخواست مؤمنان (شیعیان) برای طلب رزق نبود، خداوند آنها را فقیرتر قرار می‌داد.

« لَوْلَا الْحَاحُ الْمُؤْمِنِينَ (هَذِهِ الشَّيْبَةُ) عَلَى اللَّهِ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ لَنَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا إِلَى حَالٍ (مَا هُوَ) أَضْيَقُ مِنْهَا »^۳

اگر مؤمنان نزد خدا برای طلب روزی اصرار نمی‌ورزیدند، خداوند آنها را از وضعیتی که دارند، به مرحله‌ای سخت‌تر منتقل می‌فرمود.

تهافت ظاهری

نمونه‌هایی از دو گروه مختلف روایات که دسته‌ای به مذمت فقر پرداخته بودند و دسته‌ای به ستایش آن، بیان شد. اکنون جای پاسخ به این سؤال است که چگونه اختلاف ظاهری این روایات حل می‌شود؟

برخی گفته‌اند: فقر مذموم، فقر مالی و فقر ممدوح، فقر حقیقی است و البته این توجیه صحیح به نظر نمی‌رسد، چون فقر حقیقی، ذاتی انسان است و طلب ذاتی معقول نیست. عده‌ای دیگر گفته‌اند: مال و دارائی می‌تواند شرّ باشد و می‌تواند خیر باشد، فقر مذموم، فقر از دارائی خیر است و فقر ممدوح، فقر از دارائی شرّ می‌باشد. این توجیه هم بی‌پایه است چون بدون شک وجود مال برای پیامبر خیر بود و او قطعاً با مال معصیت انجام نمی‌داد بلکه در مسیر طاعت صرف می‌نمود ولی با اینحال وی از خدا فقر می‌طلبید.

بعضی دیگر گفته‌اند: اگر انسان نیاز به مال داشته باشد فقر برای او مذموم است ولی اگر نیازمند نباشد فقر مذموم نمی‌باشد. چنین توجیهی درست نیست زیرا فقر یعنی نداشتن

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۷.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۸.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۴.

مال برای کسی که بدان احتیاج دارد، پس کسی که به مال احتیاج ندارد، با نداشتن مال فقیر محسوب نمی‌شود.

بی‌تردید این توجیهات قانع‌کننده نیستند چه اینکه به موردی خاص اشاره دارند. آنچه برای حل تعارض ظاهری این اخبار به نظر می‌رسد این است که: اگر کسی بتواند بر نبود ثروت صبر کند و مرتکب گناهی چون کسب باطل، دروغ، دزدی، گدائی و از همه مهمتر ناشکری و ناسپاسی نشود، فقر برای او ممدوح است، زیرا راهیابی به مراتب معنوی با فقر آسان‌تر است و کم شدن علقه‌های دنیوی باعث تکامل و حتی ترقی سریعتر انسان می‌شود.

اما برای کسی که ناسپاسی و ناشکری کند و خود را به معاصی آلوده نماید فقر مذموم و قریب کفر محسوب می‌شود.

در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام نیز خداوند می‌فرماید: اگر تو را به فقر مبتلا کنم و صبر را از تو بگیرم چه خواهی کرد؟ در اینجا نیز فقر بی‌صبر مذمت شده است. بهر حال فقر نوعی آزمایش الهی است. آنکه بتواند از این آزمایش سر بلند خارج شود، فقر برای او فخر است، و آنکس که نتواند در این امتحان بزرگ موفق شود، فقر برای او هلاکت آور است. واللہ اعلم.

صبر در فقر

اسلام به صراحت وظیفه فقیر را قبل از هر چیز صبر می‌داند. فقیر می‌بایست عفت و حیاء خویش را نگه دارد و سفره فقر خود را همیشه نگشاید و راز دل را نزد همه برملا نسازد.

به روایاتی در این باره که زوایائی از اهمیت صبر را بیان نموده‌اند توجه کنید:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْفَقْرَ أَمَانَةً عِنْدَ خَلْقِهِ فَمَنْ سَتَرَهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ مِثْلَ أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ»^۱

خداوند فقر را به‌عنوان امانت نزد خلایق قرار داده است، کسی که آن را مخفی کند، خداوند اجری همانند مزد روزه داری که شبها به نماز ایستاده باشد، به او عطاء می‌کند.

حضرت در مورد تقدم زمانی ورود فقرا به بهشت می‌فرمایند:

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۶۰.

«إِنَّ الْفُقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ قَبْلَ أَغْنِيَائِهِمْ بِنِصْفِ يَوْمٍ خَمْسَ مِائَةَ عَامٍ»^۱
مؤمنان فقیر، قبل از اغنیاء آنها به قدر نصف روز که معادل پانصد سال است زودتر به بهشت می‌روند.

تحقیر فقیر

تحقیر هر انسانی به هرعلتی مشروع نیست و تحقیر فقیر به خاطر فقر وی زشتی بیشتری دارد. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «أَلَا وَ مَنْ اسْتَحْفَ بِفَقِيرٍ مُسْلِمٍ فَقَدْ اسْتَحْفَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْتَحْفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ - وَ مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ هُوَ عَنْهُ رَاضٍ»^۲

بدانید آنکه فقیر مسلمانی را کوچک شمارد، حق خداوند را کوچک شمرده است و خداوند او را در قیامت کوچک می‌شمارد مگر اینکه توبه کند. و آنکه فقیر مسلمانی را احترام کند، خدا را در حالی که از او راضی است ملاقات می‌کند.

کسانی که شیوه نشست و برخاست آنها با فقراء سرد و بی‌حال است و با آنان به صورت دیگری خلاف ارتباطشان با اغنیاء روبرو می‌شوند و حتی از گفتن سلام فقیر و یا پاسخ محترمانه به او خودداری کنند، علاوه بر احادیث گذشته در روایت ذیل تأمل کنند.

قال الصادق علیه السلام: «مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَيَّ الْغَنِيِّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ»^۳

کسی که به فقیر مسلمانی برخورد کند و برخلاف آنچه با غنی می‌کند به وی سلام دهد، روز قیامت در حالی با خدای متعال ملاقات می‌کند که خداوند از او خشمگین است.

مذمت هرگونه خواستن

طلب چیزی از غیر خدا، جز برای اصلاح امور معاد، یا در ارتباط با آن، رذیله اخلاقی محسوب می‌شود.

اگر نگاهی دقیق به زندگی اجتماعی بشر امروز داشته باشیم در می‌یابیم ریشه تمام مفاسد اقتصادی، زیاده‌خواهی و عدم قناعت به حق خویش است.

در صدر اسلام، رسول خدا حتی از اینکه کسی تازیانه افتاده‌اش را از کسی بخواهد منع می‌فرمود. ابوذر می‌گوید: پیامبر خدا با من شرط نمود که از احدی چیزی نخواهم. من

^۱ - کنز العمال، ج ۱۶۵۸۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۸.

شرط بستم و او فرمود: « وَ لَا سَوَطَكَ أَنْ يَسْقُطَ مِنْكَ حَتَّى تَنْزِلَ إِلَيْهِ فَتَأْخُذَهُ »^۱

حتی تا زیانهاست که از دست تو می‌افتد از کسی نخواهی، و خود پائین آمده و بگیری.

قال الصادق عليه السلام: « شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَ لَوْ مَاتَ جُوعًا »^۲

شیعه ما کسی است که از احدی سؤال نکند ولو از گرسنگی بمیرد.

قرآن کریم فقرائی که چهره‌هایشان را سرخ نگه می‌دارند، می‌ستاید و می‌فرماید: « لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ الْأَحْفَا وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ »^۳

انفاق مخصوص شما باید برای کسانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند، نمی‌توانند مسافرتی کنند و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند. اما آنها را از چهره‌هایشان می‌شناسی، آنها هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند، هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است.

رد سائل

هر چند سؤال و درخواست ناپسند شمرده می‌شود و در برخی موارد مستحق عقاب نیز هست؛ اما اسلام هیچگاه اجازه نمی‌دهد دست سائلی کوتاه شود و در مقابل آبروی ریخته شده او چیزی قرار نگیرد.

« وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ »^۴

سائل را از خویشتن به خشم مران.

نهر، به معنای راندن با خشونت است و آیه از راندن سائل نهی می‌نماید.

امام ششم عليه السلام در باره بهانه‌هایی که موجب می‌شود برخی یاری به سائل نکنند، می‌فرماید: « أَنَا لَنْعَطِي غَيْرَ الْمُسْتَحَقِّ حَذْرًا مِنْ رَدِّ الْمُسْتَحَقِّ »^۵

ما به کسی که ظاهراً غیر مستحق است عطا می‌دهیم تا مبادا بین آنها مستحق باشد.

البته در مواردی که انسان می‌خواهد اموال زیادی را به سائلی بدهد و یا می‌خواهد مالی را به یکی از دو یا چند سائل بدهد شیوه شناخت سائل محتاج این است که آدمی با

^۱ - کنز العمال، ج ۱۶۷۳۰.

^۲ - وسایل الشیبه، ج ۶، ص ۳۰۹.

^۳ - بقره - ۲۷۳.

^۴ - ضحی - ۱۰.

^۵ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۵۹.

دیدن وی به ترحم آید.

قال رسول الله ﷺ: « أَنْظَرُوا إِلَى السَّائِلِ فَإِنَّ رَقَّتْ قُلُوبُكُمْ لَهُ فَأَعْطُوهُ فَإِنَّهُ صَادِقٌ »^۱

به سائل نگاه کنید اگر دل شما به ترحم آمد به او انفاق کنید که وی راستگو است.

عده‌ای ممکن است مال خویش را اندک شمارند و به این جهت سائل را بی‌پاسخ گذارند.

اینان بدانند، به هر حال رد سائل از اینکه به او مال اندکی داده شود، زشت‌تر است.

قال علیؑ: « لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ فَإِنَّ الْحَرَمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ »^۲

از بخشش اندک حياء نكن زیرا محروم نمودن از آن كمتر است.

یکی از عواقب مهم رد سائل، تعمیم عذاب است. افرادی که به صدای سائل توجه نکنند،

و تغافل نمایند، علاوه بر اینکه خود را هلاک ساخته‌اند، وبال عملشان، دامن سایرین را

نیز خواهد گرفت. رسول خدا در مورد کسی که صدای فقیری را بشنود و خود را به کری

بزند می‌فرماید: « إِذَا تَصَامَتُ أُمَّتِي عَنْ سَائِلِهَا وَ مَشَتْ بِتَبَخُّثِهَا، حَلَفَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ

بِعِزَّتِهِ فَقَالَ: وَ عِزَّتِي لَأَعَذِّبَنَّ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ »^۳

هرکس از امت من در مقابل سائلی خود را به کری بزند و با بی‌اعتنائی و تبختر بگذرد، پروردگارم به عزت خود

سوگند یاد کرده و فرموده است: به عزتم سوگند که برخی از اینها را بخاطر بعضی دیگر عذاب خواهم کرد.

و در نهایت اگر کسی توان بذل مال به سائل ندارد، با سخن نیک و با دعا و عذر خواهی

از وی جدا شود، چه اینکه سائل با سؤال خود حقی بر شما دارد و اگر عطاء حق وی

ممکن نباشد، می‌بایست از وی پوزش طلبید تا در مقابل حق او چیزی قرار گرفته باشد.

امام باقرؑ می‌فرماید: خداوند به موسیؑ فرمود:

« يَا مُوسَى أَكْرَمِ السَّائِلِ بَدَلٍ يَسِيرٍ أَوْ بَرِّدٍ جَمِيلٍ، لِأَنَّهُ يَأْتِيكَ مَنْ لَيْسَ بِإِنْسٍ وَ لَا جَانٍ،

مَلَائِكَةٌ مِنْ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَنِ، يَبْلُونَكَ فِيمَا حَوَّلْتَكَ وَ يَسْأَلُونَكَ عَمَّا نَوَّلْتَكَ فَأَنْظُرْ كَيْفَ أَنْتَ

صَانِعٌ يَا ابْنَ عِمْرَانَ »^۴

ای موسی، سائل را با بدلی اندک و یا رد کردنی نیکو اکرام نما، همانا بر تو وارد می‌شود کسی که نه انسان است

و نه جن، بلکه فرشته‌ای از فرشتگان خدای رحمان می‌باشد. تو را به آنچه عطا کرده‌ایم می‌آزماید و سؤال

می‌کند، پس ببین با وی چگونه رفتار میکنی ای فرزند عمران.

^۱ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۷۱.

^۲ - نهج البلاغه، حکمت ۶۴ به ترتیب فیض و ۶۷ به ترتیب صبحی.

^۳ - عقاب الاعمال، ص ۵۷۱.

^۴ - فروع کافی، ج ۴، ص ۱۵.

حبس حق

در گذشته داد و ستد به صورت «کالی بکالی» صورت می‌گرفت و هرکس کالای خود را با کالائی که بدان نیاز داشت معاوضه می‌نمود.

گسترش زندگی اجتماعی انسان موجب بروز مشکلاتی در این‌گونه داد و ستد شد، و چه بسا پیش می‌آمد که صاحب گندم به برنج احتیاج داشت و مالک برنج گندم نمی‌خواست. مدت‌ها گذشت تا اینکه طلا و نقره به واسطه کمیابی آنها در طبیعت و نیز فواید زینتی آنها و استحکامشان در مقابل رطوبت هوا و خاک، به‌عنوان «ثمن» و قابل تبدیل به هر کالائی انتخاب گردید. اما باز هم انفجار جمعیت انسانها، متفرق شدن آنها در سراسر کره خاکی و همگن نبودن سکه‌های طلا و نقره و غیر قابل تقسیم شدن آنها به اجزاء کوچکتر موجب شد بشر، پول را اختراع نماید و آن را جایگزین طلا و نقره قرار دهد.

پول که برگه‌ای کاغذی نیست به‌عنوان محور معاملات قرار گرفت و طلا و نقره به‌عنوان پشتوانه پول در خزانه حکومت‌ها نگه داشته می‌شد.

و البته امروزه بیش از هر چیز دیگر، سیاست، امنیت و اقتصاد، پشتوانه پول یک ملت محسوب می‌شود و لذا پول هر ملت به‌واسطه توان سیاسی و امنیت اجتماعی و سلامت یا بیماری اقتصادی دائماً در حال تغییر ارزش است. یک برگه اسکناس هزار تومانی امروز توان خریدی معادل یک کیلو... به مالکش اعطاء می‌کند اما فردا ممکن است این توان کمتر و یا بیشتر گردد.

این مسأله، باید در اداء قرض و هر نوع حق مالی که به زمان دیگری موکول شده، مورد توجه قرار گیرد. زیرا چه بسا آنچه پرداخت می‌شود همان نباشد که اخذ شده است.

انواع قرض

قرض بر دو گونه متصور است. گاهی قرض به‌صورتی است که زمان پرداخت آن رسیده است چنین نوعی از قرض را قرض «معجل» گویند. ولی گاهی وقت پرداخت هنوز فرا نرسیده است. که آن را قرض مدت دار یا «مؤجل» می‌نامند. در بدهی‌های اقساطی، همان قسط که سر رسید آن رسیده است معجل و مابقی مؤجل است.

بدیهی است در بدهی مؤجل قبل از رسیدن به آخرین روز، مالک توان درخواست اعاده ملک خود را ندارد. ولی در بدهکاری معجل، مالک می‌تواند بدهی خود را مطالبه کند. هر

چند که مستحب است صبر کند و تا زمان امکان پرداخت از سوی بدهکار، منتظر بماند.

انظار معسر

مهلت دادن به بدهکار از مستحبات اکید می‌باشد و روایات بسیاری در بهره دنیوی و اخروی این مهم وارد شده است که قبل از بیان آنها به آیه ذیل توجه کنید:

« وَ إِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَلَّا تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ^۱ »

و اگر بدهکار قدرت پرداخت بدهی را نداشته باشد، او را تا هنگام توانش مهلت دهید و اگر برای کسب رضای خدا به او ببخشید بهتر است.

در این آیه شریفه در پی دستور به انظار، می‌فرماید: اگر بدهکار توان پرداخت بدهی را ندارد و نمی‌تواند بپردازد، شما آن را صدقه محسوب کنید و بر او ببخشید، چه اینکه خداوند جزای این عمل نیک را بطور مضاعف خواهد داد و از سوی دیگر، شخص بدهکار در خودخوری بدهی باقی نخواهد ماند و روان او بیش از آن متأذی نخواهد گشت.

اینک بهره انظار در دنیا و آخرت را از زبان اخبار و احادیث می‌بینیم.

الف) بهره بستانکار در دنیا

قال رسول الله ﷺ: « مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ صَدَقَةٌ بِمِثْلِ مَا لَهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَسْتَوْفِيَ حَقَّهُ ^۲ »

کسی که تنگدستی را از پرداخت بدهی مهلت دهد، بر خداست که به اندازه هر روزی که به وی مهلت داده تا زمان پرداختش و بمقدار تمام پول، ثواب صدقه به وی اعطاء کند.

و نیز می‌فرماید: « مَنْ أَرَادَ أَنْ تُسْتَجَابَ دَعْوَتُهُ وَ أَنْ تَكْشِفَ كَرْبَتَهُ فَلْيُفْرِجَ عَنِ الْمُعْسِرِ ^۳ »

کسی که می‌خواهد دعایش مستجاب شود و غمش زدوده گردد، بر بدهکار تنگدست گشاده گیرد.

و همچنین می‌فرماید: « مَنْ أَقْرَضَ مُؤْمِنًا قَرْضًا يَنْتَظِرُ بِهِ مَيْسُورَهُ كَانَ مَالُهُ فِي زَكَاةٍ وَ كَانَ هُوَ فِي صَلَاةٍ (الصَّلَاةِ مَعَ) مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى يُؤَدِّيَهُ إِلَيْهِ ^۴ »

کسی که به مؤمنی قرض دهد و مطالبه نکند و منتظر غنی شدن وی باشد، مال وی ثواب زکات را داشته و در معرض دعاء ملائک است تا زمانیکه قرضش برگردانده شود.

ب) بهره بستانکار در آخرت

^۱ - بقره - ۲۸۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۵۱.

^۳ - کنز العمال، ح ۱۵۳۹۸.

^۴ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۳۹.

قال رسول الله ﷺ: « مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَوْ وَضَعَ لَهُ، وَقَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ »^۱
کسی که بدهکار تنگدستی را مهلت دهد، یا از او دست بردارد و ببخشد، خداوند او را از شدت حرارت جهنم مصون دارد.

قال الصادق عليه السلام: « مَنْ أَنْظَرَ مُعْسِرًا أَظَلَّهُ اللَّهُ بِظِلِّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ »^۲
کسی که تنگدستی را مهلت دهد، خداوند با سایه خویش، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست، بر او سایه خواهد انداخت.

محمد بن عمیر از اصحاب اجماع و از یاران امام کاظم علیه السلام است. شخصیت وی نزد علماء رجال ما به حدی قوی است که روایات نقل شده از او هرچند از سلسله سند آن، اسمی از اسماء رواه حذف شده باشد، همانند روایات تام‌السند تلقی می‌شود و لذا مثل شده است که «مراسیله کمساینده» یعنی روایات مرسل ابن ابی عمیر همانند روایاتی است که سند آنها تکمیل است. شغل وی بزازی بود، حکومت وقت او را به خاطر وابستگی به امام بازداشت نمود و پس از شکنجه، چهار سال به زندان افکند و اموالش را مصادره کرد. محمد بعد از خلاصی از زندان دستش از اموال دنیا تهی بود و در مضیقه جدی قرار داشت. وی نزد کسی ده هزار درهم طلب داشت، بدهکار خانه خویش را فروخت و ده هزار درهم را به حضور محمد آورد، محمد چون متوجه فروش خانه‌اش شد، فرمود: با اینکه اکنون خودم به یک درهم پول محتاجم ولی نمی‌گیرم چراکه امام صادق علیه السلام فرموده است: کسی از خانه خویش به واسطه قرض اخراج نمی‌شود. « لَا يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ مَسْقَطِ رَأْسِهِ بِالْدَيْنِ »^۳

معطل نمودن بستانکار

با اینکه انظار معسر از مستحبات مؤکد است، اما شخص مقروض باید بداند که معطل کردن بستانکار و تأخیر در پرداخت بدهی از گناهان عمده محسوب می‌شود و گاهی موجب سد از سبیل حق می‌گردد. این گناه ارتباط انسان‌ها را دستخوش بحران می‌سازد و همگرایی اجتماعی را از بین می‌برد.

^۱ - الترغیب، ج ۲، ص ۴۶.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۱۸.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۹۵.

قال رسول الله ﷺ: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظَلْمٌ»^۱

تأخیر در پرداخت بدهی از سوی شخصی که توان پرداخت بدهی دارد ظلم است.

بدهکار وقتی بدهی خود را پرداخت نکرد، بستانکار با خود می‌گوید: «دفعه‌ای دیگر قرض به کسی نخواهم داد» و به این وسیله راه اعمال نیک در آینده بسته می‌شود و محتاج و نیازمند واقعی، وامانده می‌گردد.

قال الصادق عليه السلام: «لَعْنَةُ اللَّهِ قَاطِعِي سَبِيلِ الْمَعْرُوفِ عَرَضُ كَرْدُنْدِ كِهْ أَنَّهُا كَيْسْتَنْد؟ أُنْ حَضْرَتِ فَرْمُود: الرَّجُلُ يُصْنَعُ إِلَيْهِ الْمَعْرُوفُ فَيُكْفَرُهُ، فَيَمْنَعُ صَاحِبَهُ مِنْ أَنْ يَصْنَعَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ»^۲

خدا لعنت کند کسانی که راه خیر را می‌بندند. اصحاب عرض کردند: آنها چه کسانی هستند؟ امام فرمود: کسی که کار نیکی در حق او شده است و او کفران می‌کند و صاحب آن کار را مانع می‌شود که در حق دیگری انجام دهد.

رسول خدا ﷺ گناه بدهکاری که پرداخت بدهی را با وجود غنای خویش به تأخیر می‌اندازد، همانند گناه باجگیر در هر روز، معرفی فرموده است.

«مَنْ مَطَّلَ عَلَى ذِي حَقِّ حَقَّهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى آدَاءِ حَقِّهِ فَعَلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ خَطِيئَةٌ عَشْرًا»^۳

کسی که در پرداخت حق دیگران کوتاهی کند با اینکه توان پرداخت دین خود را دارد، هر روز گناه باجگیر بر وی نوشته می‌شود.

امام صادق عليه السلام عذاب اخروی معطل کننده را چنین بیان فرموده است:

«أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ مَالِهِ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْ وَ اللَّهِ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَ لَا يَشْرَبُ مِنْ رَحِيقِ الْمَخْتُومِ»^۴

مؤمنی که مال مؤمنی دیگر را که به آن محتاج است حبس کند، به خدا سوگند از غذای بهشت نمی‌چشد و از شراب طاهر و دست نخورده آن نمی‌نوشد.

برابر فرمان آیه‌ای که در پی آیه دین آمده است

«... فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ...»^۵

اگر به یکدیگر اطمینان داشتید و در مقابل آنچه که داده‌اید گرو نگرفته‌اید پس آنکه امین شمرده شده می‌بایست

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۹۷.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۳۹.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۸۹.

^۴ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۷۷.

^۵ - بقره - ۲۸۳.

بدهی خود را به موقع پرداخت کند و تقوای خدائی که پروردگار اوست پیشه نماید.

اگر قرض دهنده به قرض گیرنده اطمینان داشت و از وی چیزی به گرو نگرفت، می‌بایست قرض گیرنده، قرض را که به منزله امانت است برگرداند و خداوند را در نظر داشته باشد.

نیت اداء

کسی که توان پرداخت بدهی را ندارد واجب است حداقل نیت پرداخت داشته باشد، وجوبی که در اینجا بیان شد، وجوب شرعی است و صرفاً لزوم اخلاقی نمی‌باشد، لذا عدم نیت اداء، حرام است.

البته وجوب نیت پرداخت قرض، حکمی کلی است و منحصر در شخص معسر و در زمان عسر وی نیست، لذا هرکسی که چیزی را قرض نماید، از همان آغاز اخذ قرض، بایستی نیت پرداخت را داشته باشد و آنکه قرض بگیرد و نیت اداء نکند، آنچه را که قرض گرفته بمنزله مال مسروقه می‌باشد و چه بسا بدتر از آن است.

قال الصادق عليه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَتَى رَجُلًا فَاسْتَقْرَضَ مِنْهُ مَالًا وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ لَا يُؤَدِّيَهُ، فَذَلِكَ اللَّصُّ الْعَادِي»^۱

کسی که نزد دیگری آید و از او مالی بقرض بگیرد و در نیت داشته باشد که برنگرداند، دزد متجاوز است.

و نیز فرموده است: «السَّرَاقُ ثَلَاثَةٌ، مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَحِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ وَ كَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ دَيْنًا وَ لَمْ يَنْوِ قَضَاءَهُ»^۲

دزدان سه دسته‌اند: ۱ - کسانی که حقوق واجب شرعی را پرداخت نمی‌کنند. ۲ - کسانی که مهر زنان را حلال می‌شمرند. ۳ - کسانی که قرض می‌گیرند و نیت پرداخت آن را ندارند.

ثواب پرداخت دین

خدای حکیم، جلّ و علی، به واسطه وسعت فضل و دریای کرم وی، برای بدهکاری که بدهی خود را به وقت پرداخت کند، ثواب بسیاری را اعطاء خواهد کرد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «دِرْهَمٌ يَرُدُّهُ الْعَبْدُ إِلَى الْخَصْمَاءِ، خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ وَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ وَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ»^۳

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۸۶.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

یک درهم که انسان به صاحبانش برگرداند، برای او بهتر است از عبادت هزار سال و آزاد نمودن هزار بنده و نیز برتر است از هزار حج و عمره.

و نیز فرموده است:

« مَنْ رَدَّ دِرْهَمًا إِلَى الْخُصْمَاءِ، أَعْتَقَ اللَّهُ رَقَبَتَهُ مِنَ النَّارِ وَ أَعْطَاهُ بِكُلِّ دَانِقٍ ثَوَابَ نَبِيٍّ وَ بِكُلِّ دِرْهَمٍ مَدِينَةً مِنْ دُرَّةٍ حَمْرَاءٍ ^۱ »

کسی که درهمی را به صاحبانش برگرداند، خداوند او را از آتش جهنم نجات خواهد داد و به قدر هر دانقی که به صاحبش پرداخت می‌کند اجر پیامبری و به اندازه هر درهمی که پرداخت می‌نماید شهری از در سرخ برای او خواهد بود. دانق را حدود یک ششم درهم گویند.

و این هم ثواب بر گرداندن مال حرام یعنی مالی که از کسی غصب و یا سرقت شده است:

قال رسول الله ﷺ: « أَدَاءُ دَانِقٍ مِنْ حَرَامٍ يَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ ^۲ »

اداء نمودن دانقی از حرام نزد خداوند معادل هفتاد هزار حج مقبول است.

به هر حال خداوند از هر گناهی بگذرد از حقوق الناس نخواهد گذشت.

قال الباقر عليه السلام: « أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِذَنْبِهِ إِلَّا الدِّينَ، فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَائُهُ ^۳ »

اولین قطره خونی که از شهید می‌ریزد کفاره همه گناهان او خواهد بود الا قرض که تنها کفاره آن اداء آن است.

این اخبار و تمام روایاتی که از آغاز بحث تاکنون گذشت، اطلاق دارند و شامل حقوق شرعی و بدهکاری از زکوات و اخماس نیز می‌شوند. بنابراین عدم پرداخت وجوه شرعی نیز معصیت شمرده شده و تأخیر در آن در صورت توان پرداخت جایز نیست.

مقدار پرداخت

مقدار پرداخت بایستی به قدر دریافت باشد و اگر بیش از آن را شرط کرده باشند ربا محسوب می‌شود و برای طرفین حرام است ولی در صورت عدم شرط مستحب است بدهکار چیزی بر مبلغ بدهی بیفزاید.

اگر آنچه را که در آغاز بحث گذراندیم بخاطر آورید در می‌یابیم که: بستانکار وقتی قرض الحسنه به شخصی می‌دهد، از منافع احتمالی آن پول در آن مدت معین بخاطر دستورات دینی می‌گذرد و بهره اخروی را ترجیح می‌دهد. بنابراین اگر بدهکار در تاریخ

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۴.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۰۶.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۸۵.

سررسید، بدهی خود را پرداخت کرد چیزی بر عهده وی واجب نیست. ولی اگر پرداخت بدهی به تأخیر افتد و مخصوصاً اگر بدون رضایت بستانکار باشد و ارزش پول هم در مدتی که پرداخت قرض به عقب افتاده کاسته شود، در این صورت بدهکار بایستی هنگام پرداخت بدهی، مبلغی را به بستانکار بدهد که توان و قدرت خرید زمان پرداخت را به وی اعطاء کند، فی‌المثل اگر کسی صد تومان را سه ماهه قرض نمود، و یکسال پرداخت بدهی را به تأخیر انداخته اگر در این مدت ارزش پول سقوط کرده باشد، پرداخت صد تومان کافی نبوده بلکه بایستی بدهکار مبلغی را بپردازد که ارزش صد تومان موعده پرداخت را داشته باشد.

ناگفته نماند که به واسطه حرمت شدید ربا، احتیاط در این زمینه ضروری به نظر می‌رسد و لذا سزاوار است که قرض دهنده چیزی اضافه بر اصل مال خود نخواهد. البته تردیدی نیست که در صورت افزایش ارزش مال مقروضه، بدهکار نمی‌تواند کمتر از آنچه که گرفته‌است پرداخت نماید.

خشم

خشم و غضب از معاصی بزرگ و طبعا کظم غیظ از حسنات مهم می‌باشد. این دو تاثیر بسیاری در تکامل آدمی و حتی سلامتی جامعه با ایجاد همدلی و یا هبوط و سقوط او با ایجاد کدورت دارند. در آغاز این مقوله به بررسی اوصاف و خصوصیات غضب در اخبار واحادیث می‌پردازیم. خصوصیات خشم را می‌توان چنین برشمرد:

۱ - کلید هر گناه است

عقل در حین خشم مغلوب است و طبعا عملی به مقتضای عقل از خشمگین صادر نمی‌شود و همین می‌تواند زمینه‌ای برای ورود به بسیاری از معاصی فراهم کند و آدمی را به سوی گناهان دیگر سوق دهد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: غضب، کلید هر بدی است. «الْعُضْبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ»^۱

و به تعبیر حضرت امیر علیه السلام خشم، باعث سبکسری است. «الْعُضْبُ مُثِيرُ الطَّيِّشِ»^۲ بنابراین غضب خط قرمز معاصی شمرده می‌شود و ورود به آن آغازی برای معاصی دیگر است، کما اینکه نشکستن این حریم و پا نگذاشتن بر این خط، آغازی برای فضائل شمرده می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید: ریشه تمام فضائل، نگهداشتن غضب و کشتن شهوت است. «رَأْسُ الْفَضَائِلِ مَلِكُ الْعُضْبِ وَإِمَاتَةُ الشَّهْوَةِ»^۳

۲ - برملا کننده عیوب است

اقوال و افعال خشمگین چه بسا تابع اراده جدی وی نباشد و لذا ممکن است دست به اعمالی بیالاید که زشتیها و قبائح خود را برملا کند. علاوه اینکه خشم به خودی خود نیز آشکار کننده عیب بزرگی است و آن عدم توان مهار نمودن اسب سرکش غضب است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: خشم، صاحبش را هلاک می‌کند و زشتیهایش را آشکار می‌نماید. «الْعُضْبُ يُرْدِي صَاحِبَهُ وَيُبْدِي مَعَايِبَهُ»^۴

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

و نیز می‌فرمایند: خشم و غضب نهفته‌های کینه را می‌افزاید. «الْغَضَبُ يُثِيرُ كَوَامِنَ الْحِقْدِ»^۱

۳ - طبع جاهل است

خشم و مخصوصا سریع خشمگین شدن یکی از علائم جهالت است.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مِنْ طَبَائِعِ الْجَهَالِ التَّسْرَعُ إِلَى الْغَضَبِ فِي كُلِّ حَالٍ»^۲

یکی از اوصاف نادانان، زود خشم‌گیری در همه حالات است.

۴ - علامت جنون است

جنون از ماده «جَنَّ» به معنای پوشیدن و مخفی شدن عقل است و طبعاً هرگونه عملی بر خلاف مقتضای عقل، حظی از جنون دارد، و خشمگین در زمان عصبانیت به تناسب خشم او، مجنون شمرده می‌شود.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: تند خوئی نوعی جنون است چرا که صاحبش پشیمان می‌شود و اگر پشیمان نگردد علامت استحکام جنون وی است. «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ لِأَنَّ صَاحِبَهَا يَنْدَمُ فَإِنْ لَمْ يَنْدَمْ فَجُنُونُهُ مُسْتَحْكَمٌ»^۳

۵ - و در نهایت جولانگاه شیطان است

غضب یکی از دستگیره‌های محکم ابلیس برای اغواء بنی‌آدم است. چه اینکه انسان خشمگین، بدون احتیاج به اغواهای دیگر ابلیس، با همان هیجان‌های حاصله از غضب، معاصی دیگر برای او هموار شده و ارتکاب آنها آسان می‌گردد.

قال الباقر علیه السلام: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ أَحْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَأَنْفَتَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزِمِ الْأَرْضَ، فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ»^۴

این غضبی که در وجود شماسست، شراره‌ای شیطانی است که در دل آدمیزاد شعله ور می‌شود، و چون کسی از شما خشمگین گردد چشمانش سرخ شود، و رگ‌های گردنش ورم کند شیطان در وجودش داخل شود، پس اگر کسی از شما از این حالت خود ترسید بر زمین بچسبد زیرا وسوسه شیطان در آن حالت از او دور می‌شود.

رجوع خشم به صاحبش

^۱ - غررالحکم.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۲۴۷ به ترتیب فیض و ۲۵۵ به ترتیب صبحی.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۴.

بخشی از اوصاف خشم را بر شمردیم. اینک یکی از پیامدهای زیانبار غضب که توجه به آن در درمان این بیماری مفید است، مطرح می‌نمائیم.

بازگشت غضب به صاحبش از اثرات مهم آن می‌باشد، این اثر چه از نظر جسمانی و فشار به دستگاه عصبی انسان و در نتیجه شدت جریان خون و تاثیر عمیق در سراسر بدن، و چه از نظر روحانی و تضعیف قوه عقلانی، غضبناک را متضرر می‌سازد و البته ضرر او بیش از مخاطب می‌باشد چه اینکه او در موضع دفاعی قرار گرفته و بدین وسیله برخی عواقب منفی را از خود دور می‌سازد. حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «عُقُوبَةُ الْعُضُوبِ وَالْحَسُودِ وَالْحَقُودِ تُبَدَّءُ بِأَنْفُسِهِمْ»^۱
عقوبت خشمگین و حسود و کینه‌دار به خودشان برمی‌گردد.

و باز هم فرموده‌اند: غضب آتش افروخته‌ای است، کسی که آن را فرو برد، خاموشش ساخته و کسی که آن را بی‌فروزد و رها کند خودش اولین کسی است که به آن می‌سوزد. «الْعُضْبُ نَارٌ مُوقَدَةٌ مَنْ كَظَمَهَا أَطْفَأَهَا وَمَنْ أَطْلَقَهَا كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرَقٍ بِهَا»^۲
در این میان تبعات منفی روانی غضب به کسی که به ظاهر یاوری برای دفاع از خود ندارد، بیشتر است.

قال علی علیه السلام: «مَنْ غَضِبَ عَلَيَّ مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَيَّ مَضْرِبَةٌ طَالَتْ حُزْنُهُ وَعَذَبَ نَفْسَهُ»^۳
هرکس خشم گیرد بر کسی که توانائی دفع ضرر او را از خود نداشته باشد، اندوهش دراز و نفسش معذب است. ناگفته نماند کسانی که خشم فوری برای آنها عادت روزانه شده است و از صبح تا شام، دهها بار از این حربه برای رسیدن به مقاصد خود استفاده می‌کنند و همه مرتب‌ترین به خود را از لبه تیز سخنان کریه و هتاک‌ی توأم با خشم و غضب بی‌بهره نمی‌گذارند، چه بسا این اثر دنیوی غضب، از آنان برداشته شده باشد، تا عقوبتی سخت‌تر را لمس کنند.

کظم غیظ

زندگی اجتماعی و اختلاف علایق و سلیقه‌های بشر، موجب برخی ناهنجاریها می‌شود، اسلام که معیار اخلاق را بر پایه تقرب به خدا بنا نهاده است و به این جهت عالی‌ترین مدارج اخلاقی را می‌آفریند، حلم و بردباری را به عنوان درمان اساسی غضب معرفی

^۱ - غررالحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غررالحکم.

می‌نماید و دعوت به فرو نشانیدن خشم و باصطلاح «کظم‌غیظ» می‌کند و آثار نیک زیادی برای آن بیان می‌کند. به برخی از محسنات کظم‌غیظ در اخبار و احادیث توجه کنید.

۱- محبوبترین حسنات

امام سجاد علیه السلام می‌فرمایند: دوست ندارم به جای نرم‌خوئی و فروتنی‌ام، شتران سرخ مو داشته باشم. یعنی این صفت حمیده را با مال دنیا عوض نمی‌کنم و بخاطر دنیا فروتنی را از دست نمی‌دهم. «مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِذَلِّ نَفْسِي حُمْرَ النَّعَمِ، وَمَا تَجَرَّعْتُ جُرْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جُرْعَةٍ غَيْظٍ إِلَّا أَكْفَى بِهَا صَاحِبَهَا»^۱

دوست ندارم نرم‌خوئی خود را با شتران سرخ مو معاوضه کنم، و هیچ جرعه‌ای ننوشیدم محبوبتر از جرعه خشمی که مخاطب را بدان کیفر ندهم.

۲- موجب عزت

کظم‌غیظ بر عزت انسان می‌افزاید و مخاطب را منقاد می‌سازد.

قال الصادق علیه السلام: «مَأْمِنُ عَبْدٍ كَظْمَ غَيْظًا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲

بنده‌ای نیست که خشم خود را فرو برد مگر اینکه خدای متعال بر عزت او در دنیا و آخرت بیفزاید.

۳- فرمانبری خداوند

بقاء دوستی انسانها منوط به کظم‌غیظ آنها در اختلافات احتمالی می‌باشد. پس سزاوار این است اگر یکی خشم گرفت و خدا را نافرمانی کرد، دیگری برای بقاء دوستی که محبوب خداوند است، خشمش را فرو برد و کظم‌غیظ کند. امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب خود بنام «زید شحام» می‌فرماید: «يَا زَيْدُ اصْبِرْ عَلَى أَعْدَاءِ النَّعَمِ فَإِنَّكَ لَنْ تُكَافِيَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فَيَكُ بِأَفْضَلٍ مِنْ أَنْ تُطِيعَ اللَّهَ فِيهِ»^۳

ای زید در مقابل مخاصمین نعمت صبر کن، زیرا عمل کسی که درباره تو خداوند را نافرمانی کرده، به بهتر از اطاعت خدا در مورد وی، جبران نخواهی کرد.

۴- رفع کینه‌ها

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شخصی به حضور پیامبر رسید و عرض نمود مرا به چیزی تعلیم بفرما، حضرت فرمودند: برو و خشم مگیر، آن شخص در جواب گفت: همین مرا بس است و به‌جانب طایفه خویش رهسپار شد. ناگهان در میان قومش جنگی به پا شد.

^۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۱.

^۲- همان، ص ۱۱۰.

^۳- همان.

آنها سلاح بر تن کردند و در مقابل هم صف کشیدند. وی نیز اسلحه پوشید و در صف دسته خود ایستاد، چیزی نگذشت که به یاد فرمایش پیامبر خدا افتاد، اسلحه را کنار انداخت، از دسته خود جدا شد و نزد صف مقابلشان رفت و گفت: هر کدام از شما بی‌نشانه و بی‌علامت از ضارب، جراحی برداشته‌اید، دیه آن با من است و اگر ضارب را می‌شناسید از خود وی قصاص کنید. آنها که دشمن خود را چنین جوانمرد دیدند عفو کردند و گفتند: ما به این جریمه سزاوارتریم، سپس صلح نمودند و کینه‌ها از میان رفت.^۱

۵- اجر شهید

رسول خدا ﷺ در حدیث «مناهی» که منقول از امام صادق از پدرانش علیهم‌السلام است، می‌فرماید: «وَمَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ إِفْذَاهِ وَحَلَّمَ عَنْهُ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ شَهِيدٍ»^۲ کسی که خشمی را فرو نشاند در حالی که توان اعمال آن را دارد، و از آن بردباری ورزد، خداوند اجر شهید به وی عطا می‌فرماید.

۶- ایمنی از قیامت

ایمنی در قیامت برای کسی که خشم خود را فرو برد، در شرایع مختلف مطرح شده‌است. در تورات: «يَا مُوسَىٰ أَمْسِكْ غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَكَتْكَ عَلَيْهِ أَكْفٌ عَنْكَ غَضَبِي»^۳

ای موسی خشم خود را از کسی که تو را بر او مسلط ساخته‌ام بازگیر، تا خشم خود را از تو بازگیرم.

پیام مسیح: «أَشَدُّ الْأَشْيَاءِ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، قَالُوا فَبِمَ يَتَّقِي غَضَبُ اللَّهِ؟ قَالَ: بِأَنْ لَا تَغْضَبُوا»^۴

بدترین چیزها غضب خدای عزوجل است. حواریین عرض کردند: به چه وسیله‌ای از غضب خداوند مصونیت حاصل می‌شود؟ حضرت پاسخ فرمود: به اینکه خشم مگیرید.

نبی مکرم اسلام می‌فرماید: کسی که خشمش را نگه دارد، خداوند عذابش را از او نگه میدارد: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَهُ»^۵

۷- بهشت

در قرآن کریم، کظم‌غیظ و گذشت از لغزش‌های مردم، در کنار انفاق، وصف متقین

^۱ - همان، ص ۳۰۴.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۸.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۳.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۳.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۳.

شمرده شده است، آنان به خاطر سبقت و سرعت در رسیدن به مغفرت الهی، اهل بهشتی هستند که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است.

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱

شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، و بهشتی که وسعت آن به قدر آسمانها و زمین است و برای پرهیز کاران آماده شده است. همانان که در توانگری و تنگدستی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد.

در سوره شورا یکی از برنامه‌های عملی مؤمنان واقعی، عفو و گذشت در هنگام خشم و غضب عنوان شده است. «... وَإِذَا مَاغَضِبُواهُمْ يُعْفِرُونَ»^۲.

و بی‌تردید ماوا و مسکن چنین مؤمنی بهشت و رضوان الهی است.

حور بهشتی، بال بر هرکس نمی‌گشاید و هرکس را یارای دیدار او نیست، وصال به او حاجت به مهریه دارد و مهریه او رضایت حق در پرتو اعمال صالحه‌ای چون کظم‌غیظ است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ زَوْجَةُ اللَّهِ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَيْفَ شَاءَ، كَظْمُ الْغَيْظِ، وَالصَّبْرُ عَلَى السَّيُوفِ لِلَّهِ، وَرَجُلٌ أَشْرَفَ عَلَى مَالٍ حَرَامٍ فَتَرَكَهُ لِلَّهِ»^۳

سه چیزند در هرکس باشند خداوند حور العین را به تزویج او درآورد و آن سه عبارتند از: فرو نشاندن خشم، جهاد برای خدا، ترک مال حرام برای رضای خدا.

قهرمان واقعی

قهرمان واقعی آن نیست که بر سینه حریف بنشیند، بلکه پهلوان واقعی آنست که نفس اماره خویش را بستوه آورده باشد و در نزاع دائمی بر او همیشه چیره شده باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَيْسَ الشَّدِيدُ بِالصَّرْعَةِ، إِنَّمَا الشَّدِيدُ الَّذِي يَمْلِكُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»^۴
قوی آن نیست که در گشتی پیروز شود، بلکه قوی آنست که هنگام هیجان غضب، آن را مالک گردد.

اعمال خشم به ستم

یکی از گناهان بزرگ، اعمال غضب و خشم به ظلم و ستم است، کسی که خشم خود را با عمل قبیحی و ستم و ظلمی در حق غیر فرو نشانند، و باعث هتک عرض و ناموس یا

^۱ - آل عمران - ۱۳۳ و ۱۳۴.

^۲ - شوری - ۳۷.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۵.

^۴ - تنبیه الخواطر، ص ۹۹.

جان کسی شود و یا مالی از وی به یغما برد، غیر از معصیت همان عمل، به واسطه فرو نشاندن غضب به فعل حرام، عذابی مضاعف دارد. پیامبر مکرم در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ لِيْجَهَنَّمَ أَبَا لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا مَنْ شَفَى غَيْظَهُ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ تَعَالَى»^۱

دوزخ را دری است که داخل آن نمی‌شود مگر کسی که، خشمش را با معصیت خدای متعال فرو نشانده است.

و حضرت امیر علیه السلام فرموده است: «مَنْ طَلَبَ شَفَا غَيْظٍ بِغَيْرِ حَقٍّ، أذَاقَهُ اللَّهُ هَوَانًا بِحَقِّ»^۲

کسی که خشم خود را به غیر حق فرو نشاند، خداوند ذلت و حقارت را بحق، به او می‌چشاند.

همان حضرت در بیان برخی از اعمال که موجب هتک حسنات انسان می‌شود و اعمال

نیک او را بی‌اثر می‌کند، می‌فرماید: «أَوْ يَشْفَى غَيْظَهُ بِهَلَاكِ نَفْسٍ»^۳

یکی از آن اعمال، که موجب نابودی حسنات آدمی می‌شود، فرو نشاندن خشم به نابود کردن کسی است.

درمان غضب

عوامل غضب را می‌توان در خودبرتر بینی، عجب، شوخی‌های بیجا، مجادله‌های بی‌نتیجه، کینه و حقد، حرص و طمع به افزایش مال و مقام، استهزاء و تمسخر دیگران به مکر و حیله و غیره جستجو نمود.

حضرت امیر علیه السلام کینه را به عنوان عامل غضب معرفی فرموده‌اند. «أَلْحِقْدُ مَثَارُ الْغَضَبِ»^۴
حواریون حضرت عیسی علیه السلام از حضرتش پرسیدند: اسباب خشم و علل عصبانیت کدامند؟
آن حضرت در پاسخ فرمودند: کبر، غرور و خودپسندی، حقیر شمردن مردم. «أَلْكِبْرُ
وَالْتَجَبُّرُ وَمَحَقَرَةُ النَّاسِ»^۵

البته ناگفته نماند که برخی نارسائی‌های جسمی نیز می‌تواند عامل برافروخته شدن انسان و واکنش سریع او شود.

راه درمان این بیماری مهلک متوقف بر شناسائی عامل و پرهیز از آنست. تفکر در عواقب خشم و نتایج کظم‌غیظ، راه درمان مهمی برای از بین رفتن خشم و غضب می‌باشد.

هنگام عصبانیت، آدمی در کانالی قرار گرفته است که شرایط و جو آن محدوده در ایجاد هیجان غضب تأثیر داشته است، چنین شخصی در مرحله اول بایستی به صورتی که

^۱ - تنبیه الخواطر، ص ۹۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۴۵.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ به ترتیب فیض و ۱۵۳ به ترتیب صبحی.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - مشکوٰۃ الانوار، ص ۲۱۹.

می‌تواند موقعیت خود را تغییر دهد، مثلاً اگر ایستاده است بنشیند، و اگر نشسته است دراز بکشد، بحث را عوض کند، دست به مصافحه و معانقه دراز کند، آب سرد بنوشد، مزاح کند و... که اینها هر کدام بنوبه خود تاثیری در آرامش روانی انسان دارد.

رسول خدا ﷺ در سفارشش به حضرت امیر علیه السلام، تفکر در عظمت حلم خداوند در برابر عصیان بندگان را به عنوان درمان غضب معرفی فرموده است:

«يَا عَلِيُّ لَا تَغْضَبْ فَإِذَا غَضِبْتَ فَاقْعُدْ وَتَفَكَّرْ فِي قُدْرَةِ الرَّبِّ عَلَى الْعِبَادِ وَحِلْمِهِ عَنْهُمْ»^۱
ای علی، خشم مگیر، و اگر خشمناک شدی، بنشین و در قدرت خداوند بر بندگان تفکر نما که چه حلیم بر اعمال و معاصی بندگان است.

حضرت امیر علیه السلام سکوت را که غالباً توأم با تفکر است، به عنوان درمان غضب معرفی فرموده‌اند. «دَاوُوا الْغَضَبَ بِالصَّمْتِ وَالشَّهْوَةَ بِالْعَقْلِ»^۲

خشم برای خدا

لازم به یادآوری است که خشم و غضب بی‌جا و بیش از حد نیاز، افراط محسوب می‌شود و واکنش سست در برابر کسی که اقدام به هتک حقوق او و سایر هموعانش می‌نماید، تفریط شمرده می‌شود و واکنش به‌جا و به‌موقع و متناسب در برابر آنچه پیش می‌آید، اعتدال در این قوه نفسانی است. پس خشم و غضب برای خداوند چون آدمی را در رسیدن به هدف اساسی او که تقرب به خداوند است یاری می‌دهد، نه تنها مذموم نیست بلکه بسیار پسندیده است.

بنابراین خشم و غضب انسان در برابر ظلم در جامعه، فسق و فجور، اشاعه معاصی و لغزش‌های فردی و اجتماعی، جزئی از دین او محسوب می‌شود و لذا حرکت انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، برای برقراری عدالت و در مقابل ظالمین، در همین راستاست. حضرت امیر علیه السلام در مورد خشم و عصبانیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ ، لَا يَغْضَبُ لِلدُّنْيَا، فَإِذَا أَغْضَبَهُ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ وَلَمْ يَقُمْ لِغَضَبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ»^۳

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچگاه برای دنیا خشمگین نمی‌شد، ولی وقتی حقی او را به خشم می‌آورد، احدی او را نمی‌شناخت، و چیزی در برابر خشم او توان مقابله نداشت مگر اینکه بر آن پیروز می‌شد.

^۱ - تحف العقول، ص ۱۸.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - محجة البيضاء، ج ۵، ص ۳۰۳ و بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۵۰.

عداوت

محبت و دوستی از ارزش‌های اصیل و اساسی اخلاقی در اسلام است، به طوری که می‌توان آن را یکی از عوامل ترقی این دین الهی دانست.

اولین برنامه مدون اسلامی که در مدینه پایه گذاری شد و زیباترین چهره درخشان دین بعد از بعثت، ایجاد الفت بین اوسیان و خزرجیان و روحیه همدلی بین عموم جامعه بود، از این مهم کشف می‌شود که تا چه اندازه محبت در پی ریزی اسلام مؤثر بوده است.

از آن گذشته تفحص در برنامه‌های اسلام، و شیوه رفتاری پیامبر مکرم ﷺ و زبان نرم و بیان شیرین او، دقت در دستورات عاطفی دین مربوط به محیط خانواده، ارتباط والدین باهم و با اولاد، ارتباط معلم و متعلم، رابطه همکاران و همفکران و... همه گویای اهمیت الفت و رحمت در اسلام است.

خداوند متعال در سوره آل عمران به رسولش می‌فرماید: اگر تو عصبی و تند می‌بودی کسی به سوی تو نمی‌آمد.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»^۱

به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

امام صادق علیه السلام دیدگاه اسلام را در خصوص محبت بین دوستان چنین بیان می‌دارند:

«مِنْ حُبِّ الرَّجُلِ دِينَهُ حُبُّهُ لِإِخْوَانِهِ»^۲

علامت عشق انسان به دینش، دوست داشتن برادرانش می‌باشد.

آن حضرت میزان محبت را در فضل انسان موثر دانسته است.

«إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَلْتَقِيَانِ، فَأَفْضَلُهُمَا أَشَدَّهُمَا حُبًّا لِمُصَاحِبِهِ»^۳

دو مسلمان به هم برخورد می‌کنند، فاضلترین آنها و برترینشان کسی است که بیشتر محبت به دیگری داشته باشد.

بنابراین آنچه آدمی را در خلاف مسیر محبت حرکت دهد، از جمله رذائل اخلاقی بحساب می‌آید و بر خلاف اراده الهی بر تکامل انسان قدم برمی‌دارد.

^۱ - آل عمران - ۱۵۹.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴۱.

^۳ - همان، ص ۴۳۹.

در این میان بغض، کینه، عداوت، خصومت و افتراق، در برابر ترقی روانی آدمی قرار گرفته و از عناصر ضد ارزشی اخلاقی است. این گناهان سرعت حرکت انسان به مدارج بالاتر را کم نموده و در مراحل حادث آن موجب عقب‌گرد و نابودی اعمال گذشته می‌شوند.

اظهار کینه

اصولاً پنج اصطلاح (بغض، کینه، عداوت، خصومت، افتراق) مراحل هستند که در پی هم ایجاد می‌شوند و هر مرتبه‌ای زمینه را برای مرحله بعد فراهم می‌کند و لذا زایل نشدن هر مرتبه، منجر به حصول مرتبه بعد می‌گردد.

بغض به معنای تنفر نفس از چیزی است و در مقابل حبّ قرار می‌گیرد و لذا حبّ به معنای تمایل نفسانی می‌باشد. حقد مرحله‌ای قوی‌تر از بغض است و آن به معنای عداوت باطنی است، خشمی که در قلب آدمی جایگزین شود و خارج نگردد و عیان نشود، حقد نامیده می‌شود. این دو وصف، از اوصاف نفسانی هستند و هیچگاه عیان نمی‌شوند. عداوت از ماده «عدا» به معنای تجاوز آشکار از حدود است، به عبارت دیگر کینه آشکار شده عداوت شمرده می‌شود. خصومت به معنای درگیری و مجادله طرفین است که منجر به غلبه یکی بر دیگری گردد و در نهایت موجب افتراق و جدائی می‌شود.

ترتیب این ردائل، زشتی مراحل ابتدائی آنها یعنی بغض و کینه را آشکارتر می‌سازد و لذا حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: کینه آتش پنهانی است که جز با مرگ یا پیروزی خاموش نشود. «الْحَقْدُ نَارٌ كَامِنَةٌ لَا يُطْفِئُهَا إِلَّا مَوْتُ أَوْ ظَفَرٌ»^۱ و طبعاً از بین رفتن حقد، باعث آسایش قلب و خرد از مراتب بعدی می‌شود. «مَنْ أَطْرَحَ الْحَقْدَ اسْتَرَحَ قَلْبُهُ وَلَبَّهٌ»^۲. البته ناگفته نماند بغض و حقد معلول ردایل نفسانی دیگر است که گاهی در حد حرمت نیستند، به عنوان مثال مزاح بی‌مورد، اگر معصیتی چون تحقیر، استهزاء و... او را همراهی نکند ردیله اخلاقی است ولی حرمت تکلیفی ندارد، اما همین نوع از مزاح می‌تواند عامل بغض گردد و مراحل بعدی آن را در پی داشته‌باشد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: هر چیزی را تخمی است و تخم عداوت شوخی می‌باشد. «لِكُلِّ

^۱ - غررالحکم.

^۲ - غررالحکم.

شَيْءٍ بَدْرٌ وَبَدْرُ الْعَدَاوَةِ الْمِزَاحُ^۱

و یا بی‌مبالاتی در گفتگو، نشست و برخاست و یا بی‌توجهی به حقوق دیگران نیز از عوامل و علل ایجاد کننده حقد، شناخته شده است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: *عامل دشمنی با خدا و خلق او، بی‌باکی است.* «عِلَّةُ الْمُعَادَاةِ قِلَّةُ الْمُبَالَاتِ»^۲

در پایان این قسمت از بحث لازم به تذکر است که هر چند حلم و بردباری مؤمن زیاد باشد و صبر او در مقابل ناملازمات زندگی و اعمال دیگران وسیع باشد، اما چه بسا وی با شنیدن و یا دیدن چیزی، بغض و کینه‌ای به دل گیرد، در این صورت او نبایست کینه‌اش را آشکار نماید و نیز همان مقدار از کینه را باید محدودتر نموده و از بین ببرد.

قال الصادق علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ يَحْقِدُ مَا دَامَ فِي مَجْلِسِهِ فَإِذَا قَامَ ذَهَبَ عَنْهُ الْحَقْدُ»^۳

مومن در محلی که احساس عداوت و ناامنی کند، کینه بدل می‌گیرد ولی وقتی از آن مجلس برخاست کینه‌اش زایل می‌شود.

خصومت

قرآن کریم در وصف «عباد الرحمن» یعنی بندگان شایسته خداوند می‌فرماید:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۴

بندگان خدای رحمان آنانند که بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند و در برخورد با جاهلان بی‌اعتنا هستند و بزرگوارانه سلام گویند.

و نیز می‌فرماید کسانی که گاه برخورد با لغو و بیهوده، بزرگوارانه از کنار آن می‌گذرند. «...»

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»^۵

خصومت و نزاع و ایجاد درگیری بین دوستان و اخوان برای هر چیز و مخصوصاً به خاطر اختلافات مالی و محدود دنیوی شایسته نیست و البته برخی مراتب آن از بی‌تقوایی ناشی می‌شود.

قال الصادق علیه السلام: «لَا يُخَاصِمُ إِلَّا شَاكٌ فِي دِينِهِ أَوْ مَنْ لَا وَرَعَ لَهُ»^۶

^۱ - غررالحکم.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۹.

^۴ - فرقان - ۶۳.

^۵ - فرقان - ۷۲.

^۶ - بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۴۰.

مخاصمه نمی‌کند و اهل خصومت نیست مگر آنکه به دینش شک داشته باشد یا تقوا را از دست داده باشد. عواقب خصومت نیز نفاق و دودلی، افزایش کدورتها، فاصله گرفتن دلها، و محو شدن اعمال صالح است

قال الباقر علیه السلام: «الْخُصُومَةُ يَمْحَقُ الدِّينَ وَتَحْبِطُ الْعَمَلَ وَتُورِثُ الشَّكَّ»^۱

خصومت، دین آدمی را نابود می‌کند، عمل او را حبط می‌نماید و تردید و ابهام می‌آفریند.

و در جای دیگر فرموده است: «.. وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ بِشَيْءٍ لَا يُغْفَرُ لَهُ...»^۲ چه بسا آدمی چیزی بگوید و همان باعث عدم بخشش او شود.

بلی چه بسا هنگام نزاع، ناخود آگاه بر زبان آدمی جمله‌ای جاری شود که در قیامت بخشش او را به تاخیر اندازد و یا حتی قابل عفو نباشد. و لذا انسان با ورع هیچگاه به کمک «نزاع» بر دشمنان خود غلبه نمی‌یابد.

قال العسكري علیه السلام: «مَنْ كَانَ الْوَرَعَ سَجِيَّتَهُ، وَالْأَفْضَالَ حَلِيَّتَهُ، انْتَصَرَ مِنْ أَعْدَائِهِ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ»^۳

کسی که ورع و تقوا سبب اخلاقی او و فضائل زیور او گشته است با نیک گوئی بر دشمنش ظفر می‌یابد.

ضعیف ترین دشمنان

هر چند هیچگاه نباید دشمن را ضعیف شمرد و از کینه و مکر او نباید غافل بود. (امام علی علیه السلام می‌فرماید: دشمن را کوچک بشمار، گرچه خوار و زبون باشد. «لَا تَسْتَصْغِرَنَّ عَدُوًّا وَإِنْ ضَعَّفَ»^۴ چرا که او همواره در فکر اعمال خصومت است و خواب را بر خود حرام می‌نماید تا روزه‌ای برای نفوذ خود بیابد. (آنکه بخواب رود، دشمن از تعقیبش نخواهد خفت «مَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ»^۵، ولی از خصومت دو عده نباید خیلی هراس داشت. ۱ - دشمنی که مرتکب گناه می‌شود و به این شیوه می‌خواهد به مقصد برسد، هراس را در دل مؤمن نمی‌افکند، چه اینکه او اگر شکست بخورد خسران دیگری یافته‌است و اگر پیروز شود، مؤمن به وظیفه خویش عمل نموده است و همین او را کافیست. امام

^۱ - التوحید، ص ۴۵۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۹.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - نهج البلاغه، نامه ۶۲.

صادق علیه السلام می فرماید: «كَفَى الْمُؤْمِنِ مِنَ اللَّهِ صُرَّةً أَنْ يَرَى عَدُوَّهُ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ»^۱

کافی است یاری خداوند برای مؤمن، اینکه ببیند دشمنش مرتکب معاصی خداوند می شود.

«كَفَى بِنَصْرِ اللَّهِ لَكَ أَنْ تَرَى عَدُوَّكَ يَعْمَلُ بِمَعَاصِي اللَّهِ فِيكَ»^۲

کافی است یاری خداوند به تو، اینکه ببینی دشمنت در مورد تو مرتکب معاصی می گردد.

۲ - دشمنی که عداوت خود را آشکار می کند، نقاط ضعف او برملا شده و امکان موفقیت کمتری می یابد.

قال علی علیه السلام: مَنْ أَظْهَرَ عِدَاوَتَهُ قَلَّ كَيْدُهُ»^۳

هرکس دشمنی خود را آشکار کند، حيله اش اندک است.

قال العسکری علیه السلام: «أَضْعَفُ الْأَعْدَاءِ كَيْدًا مَنْ أَظْهَرَ عِدَاوَتَهُ»^۴

ضعیف ترین دشمنان از نظر کینه و مکر، کسی است که خصومتش را آشکار نماید.

دشمنان واقعی

دشمنان واقعی انسان آنانکه در مقابل آدمی صف کشیده اند و اسلحه بسته اند یا زبان به طعن و تمسخر باز نموده اند، نیستند. بلکه دشمنان واقعی او کسانی هستند که روان او را هدف قرار داده اند و گاه آدمی از آنها غافل است و یا شاید آنان را دوست پندارد. بنابراین ایده، دشمن واقعی انسان عبارت است از:

۱ - جهل

جهالت مایه تباهی آدمی است، کانون تمام تمایزات انسان از همه خلائق نباتی، حیوانی و مجرد، علم اوست و خدای متعال علم انسان را در محاجات با فرشتگان تنها دلیل خلقت وی و برتری او معرفی می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»^۵ و لذا جهالت که می تواند او را از بالاترین مراتب صعود به کام اسفل السافلین فرستد، بزرگترین دشمن اوست. و به همین جهت از جهل در اخبار و احادیث به عنوان مرگ، بدترین دردها، معدن بدیها و دشمن انسان یاد شده است

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۳۶.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۹.

^۵ - بقره - ۳۱.

قال علی علیه السلام: «الْجَهْلُ مَوْتُ - الْجَهْلُ أَدْوَاءُ الدَّاءِ - الْجَهْلُ مَعْدِنُ الشَّرِّ»^۱

جهل مرگ است، جهل بدترین دردهاست، جهل ریشه بدیها است.

امام عسکری علیه السلام می فرماید: جهالت دشمن است. «الْجَهْلُ خَصْمٌ»^۲

و چه زشت است آدمی با چنین دشمنی عناد نورزد و از او دوری نگزیند و یا او را با قلاده علم و دانش به بندگی خویش نکشاند. ولی مع الاسف غالب مردم دشمنان جهل خویشند. قال علی علیه السلام: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا»^۳

۲ - غضب و شهوت

دشمن ترین برای انسان، شهوت و غضبی است که از حال اعتدال خارج است.

قال علی علیه السلام: «أَعْدَى عَدُوٍّ لِلْمَرْءِ غَضَبُهُ وَشَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَكَهُمَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَبَلَغَ غَايَتَهُ»^۴

برای آدمی دشمن ترین دشمنان او، غضب و شهوتش می باشد، پس هرکس آن دو را مالک شود، رتبه اش بالا رود و به هدفش برسد.

در روایات، شکم پرستی نیز که از گناهان قوه شهویه است، دشمن نامیده شده است. قال علی علیه السلام: «بَطْنُ الْمَرْءِ عَدُوٌّ»^۵

۳ - نفس اماره

نفسی که غضب و شهوت را به هیجان آورده و آنها را بر عقل غالب می گرداند تا عفت فرج و بطن را نگه ندارد، دشمن واقعی انسان است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۶

بدترین دشمنان تو نفسی است که بین دو پهلوئی تو واقع شده است.

به حکیمی گفتند: چرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بالاترین دشمنان را نفس خوانده است؟ وی در پاسخ گفت: چون هر دشمنی اگر خواسته اش اجابت شود دوست می گردد، ولی هر قدر خواسته نفس بیشتر برآورده شود بر عداوتش می افزاید!

۴ - اولاد و اموال

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۴.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - غرر الحکم.

^۶ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۶۴.

فرزندانی که اصلاح نشده و تربیت صحیح نیافته باشند، والدین از وزر و وبال اعمال آنها بی‌نصیب نیستند. و نیز اموالی که از راه مشروع حاصل نشده باشد و یا در مسیر صحیح صرف نگردد، عواقب دردناکی برای آدمی می‌آفرینند.

قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ عَدُوَّكَ الَّذِي إِنْ قَتَلْتَهُ كَانَ لَكَ نُورًا وَإِنْ قَتَلْتَكَ دَخَلَتْ الْجَنَّةَ، وَلَكِنْ أَعْدَى عَدُوِّ لَكَ، وَلَدُّكَ الَّذِي خَرَجَ مِنْ صُلْبِكَ، ثُمَّ أَعْدَى عَدُوَّكَ مَالِكُ الَّذِي مَلَكَتْ يَمِينُكَ»^۱

دشمنی که اگر او را بکشی، نوری در قیامت برای تو است و اگر او تو را بکشد، وارد بهشت میشوی، دشمن تو نیست، بلکه دشمن واقعی تو فرزند تو است که از صلب تو می‌باشد و اموالی است که با دست خود حاصل نموده‌ای.

۵ - دوستان گمراه

آه حزین جهنمی در قیامت که می‌گوید: ای کاش با فلان شخص دوست نمی‌شدم گواه عداوت جدی دوست گمراه است.

«يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»^۲

ای وای بر من، ای کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نمی‌کردم.

در بین دوستان، آنانکه لغزش‌ها را نادیده می‌انگارند و صرفاً با پوشاندن عیب‌ها، تملق را مایه بقاء دوستی می‌دانند دشمن واقعی هستند.

قال علي عليه السلام: «مَنْ سَاتَرَكَ عَيْبَكَ وَعَابَكَ فِي غَيْبِكَ فَهُوَ الْعَدُوُّ فَاحْذَرَهُ»^۳

آنکه عیب تو را به ظاهر بپوشد و در پنهان به تو عیب گذارد، دشمن توست، از او بپرهیز.

کسی که به عیب تو آگاه است و به جای اینکه آن را به تو برساند تا در صدد رفع عیب خود باشی، آن را مخفی کند تا دیگر خلایق به عیب تو آگاهی یابند، دشمن واقعی توست، و طبعاً آنکه تو را به عیب متذکر می‌شود، دوست واقعی محسوب می‌شود، چرا که عدو را بدان جهت عدو نامیدند که به تو تعدی می‌کند، پس هر کس به هر شیوه‌ای به تو ستم کند خواه در لباس دوست باشد یا غیر آن، دشمن توست.

قال علي عليه السلام: «إِنَّمَا سَمِيَ الْعَدُوُّ عَدُوًّا لِأَنَّهُ يَعْدُو عَلَيْكَ، فَمَنْ دَاهَنَكَ فِي مَعَايِبِكَ فَهُوَ

^۱ - الترغيب، ج ۴، ص ۱۸۲.

^۲ - فرقان - ۲۸.

^۳ - غرر الحكم.

الْعَدُوُّ^۱

دشمن را دشمن نامند عدو نامند چون او بر تو تعدی می‌کند و لذا هرکس در عیبجوئی تو مدافعه می‌کند و زشت را زیبا جلوه می‌دهد دشمن توست.

۶ - ابلیس

و در نهایت دشمن واقعی انسان ابلیس است. او که سوگند بر فریب انسان یاد نموده به سادگی از فرزندان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ دست نمی‌کشد و لذا او براستی دشمن اصلی و مادر دشمنان انسان است.

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...»^۲

همانا شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بدانید.

«... إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^۳

شیطان دشمن آشکار انسان است.

او می‌خواهد به وسیله گناه، در بین مردم ایجاد اختلاف کند، و اتحاد جوامع را به هم بریزد، و خصومت و کینه را حاکم سازد. و لذا هر جا سخن از اختلاف، دو دستگی، تضارب آراء و... محسوس است، پرچم فعالیت ابلیس و لشکریانش برافراشته است. خدای متعال دلیل حرمت گناهانی مانند قمار و شراب را عداوت و کینه می‌داند، دو معصیتی که شیطان آنها را به وسیله قمار و شراب ایجاد می‌کند.

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ»^۴

شیطان میخواهد به وسیله شراب و قمار بین شما ایجاد عداوت و کینه کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد آیا شما خودداری می‌کنید.

زشتی جدائی

همان طوری که اسلام به اتحاد بین مسلمانان اهمیت می‌دهد، از تفرقه و اختلاف بیزار بوده و اختلاف را موجب عدم قبولی اعمال می‌داند. پیامبر مکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِيْمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - فاطر - ۶.

^۳ - یوسف - ۵.

^۴ - مائده - ۹۱.

وَلَايَةً، فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱.
هر دو مسلمانی که قهر کنند و سه روز بگذرد و آشتی ننمایند از دین اسلام خارج بوده و ولایتی بین آنها نیست، البته هر کدام برای آشتی نمودن سبقت جوید، روز قیامت زودتر به سوی بهشت خواهد رفت.
و البته زن و شوهر بیش از صبح تا شام حق قهر ماندن را ندارند پیامبر مکرم ﷺ در مورد وظایف زنان به حضرت امیر عليه السلام می‌فرماید: زن شب نخوابد در حالی که شوهرش با اینکه به وی ستم کرده است، ناراضی باشد.^۲
اسلام دستور می‌دهد راه‌های استحکام دوستی پیگیری شود و دوستان هر آنچه را که موجب تقویت دوستی بین آنهاست عملی سازند، از این رو در روایت‌های زیادی اهمیت محبت به دوست به عنوان عامل دوستی مورد عنایت قرار گرفته است. روایت امام صادق عليه السلام در این باره است. «مَنْ حُبَّ الرَّجُلَ دِينَهُ، حُبَّهُ أَخَاهُ»^۳.
نشانه دوستی و محبت انسان به دینش، محبت وی به برادر دینی خویش است.
یکی از راه‌های درمان تفرقه، جستجو از عوامل اختلاف است. علت اختلاف دو دوست چیست؟ عامل اختلاف والدین و فرزندان کدام است؟ زن و شوهر بر سر چه موضوعی اختلاف دارند و عامل و انگیزه آن اختلاف چیست؟ اینها سؤالاتی است که بایستی پاسخ آنها با تحقیق و تفحص روشن شود. چه اگر عوامل معلوم گردد، مداوا به سهولت انجام می‌گیرد. علاوه اینکه مداوای بیماری اختلاف، بدون شناخت عامل و انگیزه آن، تنها نقش مُسکِنی دارد که چند لحظه درد را تسکین می‌بخشد، حل ریشه‌ای بیماری، به درمان عامل اختلاف بستگی دارد. مضافاً اینکه شناخت عامل اختلاف موجب می‌شود که حقوق ذی‌حق اداء گردد. این نکته در مواردی که واسطه خیریه حل اختلاف را به عهده گرفته است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ چه او اگر عامل اختلاف را شناسد، ممکن است نتواند حق را به صاحب حق بدهد و یا چه بسا به مظلوم، ظلم بیشتری روا کند که زشتی این کمتر از اختلاف نیست.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۵.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۹.

حیله

خدعه و نیرنگ به مؤمنان برای رسیدن به مطامع دنیوی و دفع آتش حسد خود و دیگر بیماری‌های روانی مانند ایجاد اختلاف و زوال همدلی، از گناهان بزرگ می‌باشد به حدی که حیله‌گر از دایره اسلام خارج است.

قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا وَلَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ مُسْلِمًا»^۱

کسی که با مسلمانی غش کند از ما نیست، کسی که به مسلمانی خیانت نماید از ما نمی‌باشد.

حضرت امیر علیه السلام خدعه‌گر را لثیم شمرده است.

«يَاكَ وَالْخَدِيعَةَ فَإِنَّ الْخَدِيعَةَ مِنْ خُلُقِ اللَّثِيمِ»^۲

از مکر و فریب بهره‌یز که از خوی و عادت ناکسان است.

تبعات مکر

مکر و حیله هم اثر دنیوی دارد و هم اخروی، و مکر کننده هم در دنیا و هم در قیامت، طعم تلخ و متعفن مکر خود را خواهد چشید و عاقبت سوء خدعه‌اش از باب مثل معروف:

قال علي عليه السلام: «مَنْ حَفَرَ لِأَخِيهِ بئْرًا أَوْقَعَهُ اللَّهُ فِيهِ»^۳

کسی که برای برادرش چاهی کند خداوند او را در آن گرفتار میکند.

آن حضرت نیز فرموده‌اند: «مَنْ مَكَرَ بِالنَّاسِ رَدَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَكْرَهُ فِي عُنُقِهِ»^۴

هرکس با مردم حیله کند، خدای سبحان حیله‌اش را به خودش باز میگرداند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ كَانَ الْعَرُضُ عَلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلَّ حَقًّا فَالْمَكْرُ لِمَاذَا؟»^۵

اگر حقیقتاً در پیشگاه خدای حاضر می‌شوید پس چرا مکر می‌نمائید؟

به نمونه‌ای از اثرات دنیوی مکر توجه کنید:

گویند: مهمانی ناشناس بر منزلی وارد شد، صاحب منزل، در حین انجام شرایط مهمانداری و مهمان نوازی، دریافت که مهمانش متمکن و ثروتمند است، طمع وی تحریک شد و از او خواست اماناتش را به همسرش بسپرد و خواب راحت نماید، مهمان

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۰.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۴.

که از طرفی حسن ظاهر آنها را دید و از سوی دیگر نمی‌خواست با پاسخ منفی حرمت شکنی کند، اطاعت کرد و کیسه‌های زر را به آنان سپرد و خودش وضوء گرفت و آماده رفتن به بستر خوابی شد که برایش مهیا کرده بودند. در این اثناء صدای مجادله میزبان و زنش توجه او را جلب کرد. او که نگران اموالش بود گوش‌هایش را تیز کرد تا چیزی از مذاکرات آنها عایدش شود. بلی صاحب‌خانه تصمیم گرفته بود مهمانش را به قتل برساند و پولها را صرف عروسی فرزند خود کند. وی از ترس میزبان، شب به بام خانه گریخت، نیمه‌های شب دید کسی وارد منزل شد، چیزی نگذشت که مرد و زن صاحب‌خانه داخل مهمانخانه شدند و سپس کشان کشان چیزی را به‌چاه انداختند، صبحدم مهمان از خانه بیرون شد و جریان را به مأموران گزارش کرد و با چند مأمور برای پس گرفتن اموالش به خانه میزبان بازگشت، وقتی صاحب‌خانه وی را پشت در با مأموران دید، به همسرش گفت: کیسه‌های زر را بیاور که مهمان ما دیشب از جنیان بوده و اکنون زنده شده است. مأموران وی را دستگیر کردند و در جستجوی چاه شدند، چون جسد را از چاه بالا آوردند، مرد و زن دریافتند، دیشب فرزند خود را که در بستر مهمان آرمیده بود، کشته‌اند!

عاقبت مکر

جایگاه مکار در آخرت نیز آتش است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمْكُرُ وَلَا يَخْدَعُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَبْرَائِيلَ يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ»^۱

آن کس که مسلمان است، مکر نرزد و خدعه نکند، من از جبرائیل ع شنیدم که: همانا مکر و خدعه در آتش است.

از آنجا که مکر و خدعه لازمه‌اش هوش و ذکاوت است، و انسان‌های ابله و سفیه غالباً قادر به مکر و خدعه نیستند، برای برخی از شیعیان حضرت امیر ع که فرق مکر و درایت را درک نمی‌کردند این سؤال پیش می‌آمد که معاویه فردی هوشمند و زرنگ است، و هوش و درایت او موجب موفقیت او شده است. حضرت امیر ع در پاسخ این ابهامات می‌فرمایند: «لَوْ لَا أَنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمْكَرَ النَّاسِ»^۲

^۱-وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۰.

^۲- وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۱.

اگر مکر و خدعه در آتش نبود من مکارترین انسانها بودم.

و در جای دیگر نیز فرموده‌اند: «لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ وَالْخِيَانَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمَكَّرَ الْعَرَبِ»^۱

اگر از رسول خدا ﷺ نمی‌شنیدم که مکر و خدعه و خیانت در آتش است. من مکارترین عرب بودم.

مکرسیاسی

می‌توان سر دسته مکاران تاریخ اسلام را «معاویة بن ابوسفیان» نامید، او که حبّ و عشق به خلافت چشم و گوشش را کور و کر کرده بود، هر لحظه زندگیش در پی طرح نقشه‌ای مکارانه برای تقویت خود بود و البته از آنجا که تاریخ هر چند در گستره‌ای محدود از زمان در زیر لوای تملقها یا ترس و هراس مخفی بماند، اما در نهایت دوران زرّ و زور به سر خواهد رسید و حقائق عیان خواهد شد و مکاران را رسوا خواهد نمود.

هر چند برخی وهابیان که گرایش به امویان دارند، وی را صحابه پیامبر خدا ﷺ معرفی می‌کنند، ولی اندیشمندان اهل سنت او را طرد کرده‌اند و حتی او را مسلمان نمی‌دانند. ابن ابی‌الحدید مطاعن معاویه را برمی‌شمارد و سپس می‌گوید: اینها نشانه کفر اوست.^۲

به چند نمونه از مکرهای ثبت شده او در تاریخ توجه کنید:

۱ - معاویه نامه‌های فریادرسی عثمان را زمانی که وی در محاصره بود چنان به تأخیر انداخت تا او کشته شد و سپس کشته شدنش را حربه جنگ صفین قرار داد. چرا که کشته شدنش را به نفع خود می‌دانست. چه اینکه همه طرفین جنگ مانع خلافت او بودند و با وجود هر کدام آنها نوبت به او نمی‌رسید.

۲ - وی در شام بین دو قدرت کوفه و مصر بود، حاکمیت مصر به دست «قیس بن عباد» از یاران و سربازان حضرت امیر ع بود. معاویه چون توان مبارزه با قیس را نداشت، گروه‌هایی به کوفه گسیل کرد تا شایعه همیاری قیس با خودش را پراکنده سازند. این شایعات بی‌اساس، موجب شد یاران حضرت امیر ع وی را مجبور سازند تا قیس را عزل کند و محمد بن ابوبکر را به جای او بنشانند. در پی این عزل و نصب معاویه به سادگی بر مصر چیره گشت.

۳ - به معاویه خبر دادند که یکی از سرداران روم، فرستادگان معاویه را نمی‌پذیرد و آنها

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۵.

^۲ - ر. ک: شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.

را اذیت می‌کند. وی نامه‌ای جانبدارانه به سردار رومی نوشت و از او درخواست کرد به سپاه شام بپیوندد. معاویه این نامه را به پیک داد و از او خواست در روم خودش را مشکوک جلوه دهد تا حکومت وی را دستگیر کند. حکومت روم فرستاده معاویه را دستگیر نمود. آنان در بازرسی بدنی از وی نامه را یافتند و تصور کردند سردار مورد نظر همدست معاویه است. سردار بی‌خبر را دستگیر و به جرم جاسوسی اعدام نمودند.

۴ - معاویه خود عامل قتل مالک اشتر بود ولی وقتی خبر شهادت مالک اشتر به شام رسید، معاویه از مردم شام خواست که برای قتل مالک دعا کنند و چند روز بعد اعلام کرد: دعای شامیان پذیرفته شده و مالک کشته شده است.

۵ - معاویه می‌گفت: اگر رابطه من به تار موئی بسته باشد گسسته نخواهد شد. گفتند: چگونه؟ گفت: اگر آنها بکشند رها می‌کنم و چون رها کنند می‌کشم.

اینها و نمونه‌های بسیار دیگر، گوشه‌ای از مکر و حيله معاویه برای استمرار حکومت خود و ابقاء سلطنت بنی‌امیه بود، عرب او را به خاطر سیاست توأم با حيله و فریبش «داهیه العرب» می‌خواند.

مکر خدا

مکر در استعمال عرب، مطابق مفهوم آن در بین فارسی زبانان نیست، در لغت فارسی مکر را به معنای نقشه فاسد و برنامه شیطانی تفسیر و تبیین می‌کنند، ولی در لغت عرب مکر به معنای چاره‌اندیشی استعمال شده است و تفهیم معنای منفی یا مثبت از آن با استفاده از قیود و سایر متعلقات جمله میسر می‌باشد، به عنوان مثال در دو آیه ذیل، مکر خیر و مکر شر، چنین آمده است.

«... وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^۱

خداوند بهترین (برترین) مکرکنندگان است.

«اسْتَكْبَاراً فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّءِ، وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّءِ إِلَّا بِأَهْلِهِ...»^۲

فرار آنها از حق و از پیامبران‌شان بخاطر استکبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود، اما این نیرنگها تنها دامن صاحبانشان را می‌گیرد.

البته گاهی ممکن است حال جمله حکایت از مقید نماید و ظاهراً از قیدی استفاده نشده

^۱ - آل عمران - ۵۴ و انفال - ۳۰.

^۲ - فاطر - ۴۳.

باشد مانند:

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَحَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ
وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ»^۱

آنها که قبل از مشرکان بودند نیز از این توطئه‌ها داشتند، و خداوند سراغ اساس زندگی آنها رفت و آن را ویران ساخت و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت و عذاب الهی از آنجا که نمیدانستند سراغشان آمد.

طبعاً مکر در این آیه همان مکر شر و نقشه شیطانی است که از سوی مشرکان و انصار آنها اعمال می‌شد. آنان آیات الهی را همواره تکذیب می‌کردند و آن را افسانه می‌خواندند. بنابراین مکرى که در مورد خداوند استعمال شده است به معنای چاره اندیشی و ایجاد سدّ در برابر مکر شیاطین و وسوسه‌گران است. چنانچه خداوند در مورد کسانی که تصمیم گرفتند حضرت صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ را به قتل برسانند و سپس اعلام کنند ما از قتل او بی‌خبریم، خود را صاحب مکر معرفی می‌فرماید.

«وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۲

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم چاره‌اندیشی خوبی کردیم در حالیکه آنان را درکی نیست.

غِشٌّ

غشّ نوعی حيله برای فریب مخاطب در معامله و یا هر ارتباط اجتماعی دیگر است. حرمت این قسم از حيله نیز مورد تاکید اخبار و احادیث قرار گرفته و غشّ کننده به بدترین تعبیر تعریف شده است.

حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَامُ به نقل از کتاب ارزنده غررالحکم می‌فرماید: «الْغِشُّ شَرُّ الْمَكْرِ - الْغِشُّ مِنْ أَخْلَاقِ اللَّئَامِ - مِنْ عَلَامَةِ الشَّقَاءِ غِشُّ الصِّدِّيقِ - شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَغِشُّ النَّاسَ»^۳
غشّ بدترین مکرهاست - غشّ از اخلاق ناکسان است - از علامات شقاوت غشّ نمودن با دوستان و دورویی با آنها می‌باشد - شرورترین مردم آن است که با خلاق غشّ کند.

غشّ در معاملات موجب زوال برکت شده و غضب خدای را به همراه دارد.

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ غَشَّ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ نَزَعَ اللَّهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ وَوَكَّلَهُ إِلَى نَفْسِهِ»^۴

^۱ - نحل - ۲۶.

^۲ - نمل - ۵۰.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۶۵.

کسی که با برادر مسلمان خود غش نماید، خداوند برکت روزی را از او سلب و زندگیش را تباه و او را به خود وامی‌گذارد.

و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمودند: «مَنْ بَاعَ عَيْبًا لَمْ يُبَيِّنْهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ، وَلَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَلْعَنُهُ»^۱

کسی که کالای معیوبی را بفروشد و عیب آن را آشکار ننماید، دائماً در غضب خداوند بوده و همیشه ملائک او را لعن می‌کنند.

و او از درگاه خداوند مطرود بوده

قال الكاظم عليه السلام: «مَلْعُونٌ مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا أَوْ مَآكِرَهُ أَوْ غَرَّهُ»^۲

آنکه با مسلمانی غش کند یا او را بفریبد و خدعه نماید، از درگاه رحمت خداوند مطرود است.

و در قیامت با یهود محشور می‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ غَشَّ الْمُسْلِمِينَ حُشِرَ مَعَ الْيَهُودِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِأَنَّهُمْ أَغَشَّ النَّاسَ لِلْمُسْلِمِينَ»^۳

آنکه با مسلمانان غش کند، روز قیامت با یهود محشور می‌شود زیرا آنان بیش از همه با مسلمانان غش میکردند.

و البته بدترین نوع غش، غش بانفس و فریب دادن خود است، انسانی که به حیات موقت خود یقین دارد به پایان این حیات و مرگ مطمئن است، به تنهایی او در عالم قبر و همراهی با عملش در آنجا و در قیامت معتقد است، اگر با علم به چنین آینده‌ای بیراهه رود، بدترین مکرها را در حق خود انجام داده است.

قال علي عليه السلام: «إِنَّ أَغَشَّ النَّاسِ أَعَشَهُمْ لِنَفْسِهِ وَأَعْصَاهُمْ لِرَبِّهِ»^۴

غش کننده‌ترین مردم کسی است که بیشتر با خود غش کند و خداوندش را عصیان نماید.

حیل شرعی

دین مقدس اسلام دین «سهل و سمح» است و احکامی ساده و روان و مطابق طاقت انسانها دارد. اسلام در برخی موارد که احتمال تحمیل شرایط سخت بر برخی می‌رود، راهکارهایی برای رهایی آنان از آن وضعیت معین نموده است.

به عنوان مثال کسی که روزه گرفتن برای وی نوعی معذوریت دارد ولی به حدّ عذر

^۱ - کنز العمال، ج ۹۵۰۱.

^۲ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۰۳.

^۳ - من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۷۳.

^۴ - غرر الحکم.

شرعی نمی‌رسد، باید روزه بگیرد و ترک این واجب حرام و گناه کبیره است، ولی او می‌تواند نزدیک اذان ظهر قصد خروج از مسافت شرعی نماید و هنگام اذان در وطن و محدوده ترخص آن نباشد، و البته این نباید به نیت عناد با فرمان الهی صورت پذیرد. و یا کسی که جنسی را با کالای هم‌نوع آن تعویض می‌کند و مقدار یکی افزون‌تر است، می‌تواند چیزی ولو کم ارزش ضمیمه کالای کم ارزش یا معیوب و یا ناقص کند و سپس آن را معاوضه نماید و با این حيله خود را از حرمت ربا که از بزرگترین گناهان است، نجات دهد.

و نیز کسانی که در یک خانواده زندگی می‌کنند و رعایت مسائل حرمت نگریستن به نامحرم برایشان مشکل است، زنانشان می‌توانند بچه‌های یکدیگر را به مقدار کفایت شیر دهند تا محرمیت حاصل شود.^۱

این حيله‌ها که اصطلاحاً «حیل شرعیه» نامیده می‌شوند برای سهولت در امور کسانی است که نسبت به مسائل شرعیه تعبد دارند و با این وصف گاهی در محذوریت‌هایی گرفتار می‌شوند و در نوعی بن بست واقع می‌شوند، اسلام که دین جامع و کامل است این وضعیت را پیش‌بینی کرده و چاره را به این صورت دیده است که با بیان راه‌کارهایی اساس مشکل برداشته شود به طوری که هم تعبد انسان به امور دینی و انجام واجبات و ترک محرمات و سایر احکام تکلیفی شکسته نشود و هم خروج از بن بست محقق شود، چرا که عمل به این حیل، عموماً با نوعی تعبد هم همراه است.

^۱ - این مسئله و سایر مسائل شرعی مرتبط با آن، حدود و ثغوری دارد که برای بررسی جوانب آن باید به کتب فتاوی رجوع کرد.

حسادت

خوشحالی انسان به خاطر رسیدن بلاء به کسی و نیز ناراحتی وی از رسیدن نعمت به کسی که در چیزی با وی متناسب است، حسد گویند.

گاهی انسان نعمتی را بر شخصی که در وجهی با او اشتراک دارد می‌بیند و مغموم و افسرده می‌گردد، از آن جهت که چرا نعمت به او رسیده و یا چرا زودتر به او رسیده و یا چرا به وی هم داده‌اند و... و لذا آرزوی زوال نعمت از او می‌کند.

و یا گاهی نعمتی را بر وی می‌بیند و مسرور می‌شود که او را غمناک دیده و غم وارده بر او را نعمتی بر خود ارزیابی می‌کند.

این حالات از جمله مصادیق حسادت است و مطالب ذیل بنابراین تعریف قابل توجه می‌باشد.

۱ - حسود زوال نعمت غیر را می‌خواهد و یا بقاء نعمت او را می‌طلبد، لذا اگر کسی هنگام دیدن نعمتی بر غیر، از خدا درخواست آن نعمت برای خود کند، حسد نبوده و اصطلاحاً «غبطه» محسوب می‌شود.

غبطه آنست که انسان نعمتی را بر کسی ببیند و از این حیث ناراحت شود که چرا خودش مشمول نعمت قرار نگرفته است و از خدا درخواست آن نعمت برای خود کند (نه از این جهت که چرا نعمت به غیر داده‌اند و در خواست زوال نعمت از غیر کند) پس فرق اساسی حسد و غبطه در این است که حسود به غیر می‌اندیشد ولی غابط به خود نظر دارد.

۲ - غیر می‌بایست کسی باشد که با حسود حداقل مناسبتی داشته باشد. حال این تناسب ممکن است به خاطر فامیلی باشد یا ممکن است بخاطر رقابت‌های گذشته و یا هم گروه بودن از نظر اجتماعی یا تلاش همسان و هر چیز دیگر. به هر حال معمولاً رعیت نسبت به سلطان حسادت نمی‌ورزد زیرا بین خود و او فاصله زیادی می‌بیند، و یا عالم به تاجر حسادت نمی‌ورزد چون مسیر خود را از او جدا می‌داند. بلکه معمولاً عالم به عالم، تاجر به تاجر و... حسادت دارد. ناگفته نماند متأسفانه حسادت در بین طایفه علماء از سایر اقشار جامعه بیشتر است کما اینکه از حدیث ذیل این مهم مکشوف است.

قال علی عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُعَذِّبُ سِتَّةً بِسِتَّةٍ، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِيَّةِ، وَالذَّهَاقِنَةَ بِالْكَبْرِ،

وَالْأَمْرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَالتَّجَارَ بِالْخِيَانَةِ، وَأَهْلَ الرِّسْتَاقِ بِالْجَهْلِ»^۱
 خدای متعال شش دسته را بخاطر شش معصیت عذاب می‌کند: عرب را بخاطر ملی‌گرایی، دهقانها را بخاطر کبر،
 سلاطین را به واسطه ستم، فقهاء را بعلت حسد، بازرگانان را بخاطر خیانت در اموال و غش، چادر نشینان و
 روستائیان را بخاطر جهل.

۳ - گاهی حسود نعمت محسود را داراست ولی ناراحتی وی از این جهت است که چرا
 به وی هم داده‌اند و یا مثلاً بلائی که به محسود رسیده است، خود هم مبتلا به آنست
 ولی خوشحال است از این جهت که به او هم اصابت کرده است.

۴ - اگر حسد در ذهن بماند و آشکار نشود هر چند تبعات نامطلوب وضعی خواهد داشت
 ولی اثر تکلیفی ندارد. اما اگر حسود، حسادت خود را آشکار نماید و با تحقیر، غیبت و
 نفرین نعمت دیده و با اظهار شادمانی نسبت به بلا دیده، بخواهد غصه درونی را عیان
 سازد، یا برای زوال نعمت غیر و ابتلا او به نعمت، عملی انجام دهد، اثر تکلیفی زیانبار و
 از جمله عذاب اخروی را بدنبال خواهد داشت.

تبعات حسادت

حسادت مرض جسمانی و روحانی است که جسم و روان انسان را تحت تأثیر خود قرار
 می‌دهد و هر دو را آلوده می‌سازد، تعبیر حضرت امیر علیه السلام به بدترین مرض، شاید اشاره به
 این مطلب باشد. «الْحَسَدُ شَرُّ الْأَمْرَاضِ»^۲، زیرا مثلاً خوره جسم را تباه می‌سازد و روان را
 آسیب نمی‌دهد، و یا غیبت آلوده کننده روح انسانی است و اثری در دست و پای انسان
 نمی‌گذارد، اما حسد چون لقمه حرام و غذای نامشروع به هر دو آسیب رسانده و هر دو را
 آلوده می‌کند، از طرفی:

قال علی علیه السلام: «الْحَسَدُ يَذِيبُ الْجَسَدَ، الْحَسُودُ أَبَدًا عَلِيلٌ»^۳

حسد بدن را نوب می‌کند، حسود دائماً مریض است.

و از سوی دیگر:

قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الْحَسَدَ لَيَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۴

حسد ایمان را می‌خورد همان طور که آتش هیزم را می‌خورد.

^۱ - خصال، ج ۱، ص ۳۲۵.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷.

نیز می‌توان گفت جامعه بشری هم از گزند حسد و حسادت حسود در امان نیست. خدای عزوجل به حضرت موسی علیه السلام می‌فرماید:

«يَا بْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسُدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتَهُمْ مِنْ فَضْلِي، وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ ذَلِكَ وَلَا تَتَّبِعْهُ نَفْسَكَ، فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنِعْمِي، صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَمَنْ يَكُ كَذَلِكَ، فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي»^۱

ای فرزند عمران، به آنچه از فضل من به مردم داده‌ام حسد نوز، و چشم به داشته‌های مردم ندوز، و دل بدنبال آنها نبر، زیرا حسود از نعمت من ناراحت بوده و از تقسیم نعمتم در میان بندگان جلوگیری است ناراضی است و هر کس چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست.

بر همین اساس است که حسادت از خصوصیات نفاق و یا آن را ریشه کفر دانسته‌اند، امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَغِيبُ وَلَا يَحْسُدُ وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغِيبُ»^۲

مؤمن غیبه می‌خورد ولی حسد نمی‌ورزد و منافق حسد می‌ورزد و غیبه نمی‌خورد.

«أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ: الْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ»^۳

ریشه‌های کفر سه چیزند: طمع، کبر، حسد.

نابودی ایمان حسود و وجود نفاق و کفر وی شاید به این دلیل باشد که او راضی به قضای الهی و قدر او نیست و در واقع به خدای نعمت دهنده معترض است.

قال علی علیه السلام: «الْحَسُودُ غَضَبَانٌ عَلَى الْقَدْرِ»^۴

حسود بر قدر الهی خشمگین است.

خصوصیات حسود

اضطراب روانی حسود از اساسی‌ترین خصوصیات حسود است که می‌تواند به اشکال مختلف از رنگ پریدگی، کسالت، عصبانیت، بیماری، کینه، پرخاش، طعنه، غیبت، تهمت و... ظاهر گردد.

به نمونه‌هایی از این خصوصیات توجه فرمائید:

۱ - شفای درد حسادت زوال نعمت از محسود است و تا او صاحب نعمت است مرض و

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷ و وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۹۳.

^۴ - غرر الحکم.

بیماری حسود، بهبودی نمی‌یابد.

قال علی علیه السلام: «الْحَسُودُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَةِ»^۱

حسود را چیزی جز زوال نعمت از محسود شفا نمی‌دهد، این مرض ادامه داشته و پیوسته باقی است مگر اینکه محسود سلب نعمت شود.

این خصوصیت می‌تواند حسود را به پرتگاه‌های عظیمی سوق دهد، و چه بسا او برای تسکین بیماری خود دست به هر اقدامی بزند.

قصه هابیل و قابیل سرگذشتی دردآور است. در این ماجرا پیامبرزاده‌ای به برادر خویش حسد می‌برد و ترقی او را بخاطر رسیدن به مقام نبوت بعد از پدر و یا هر چیز دیگر نمی‌تواند ببیند و دست خود را به خون او آلوده می‌کند.

با این همه تعجبی نیست در اینکه می‌بایست از شر حسود وقتی حسادت وی بجوش آید، به خداوند پناه برد، که هیچ چیزی جز پناه او مانع به ثمر نشستن نتیجه حسادت حسود نمی‌باشد.

«وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ»^۲

(بگو پناه می‌برم به خدا) از شر حسود هنگامی که حسادت ورزد.

۲ - حسود، ظالم مظلوم نماست. چهره مظلوم بخود می‌گیرد در حالیکه جوشش حسد سراسر وجود او را گرفته است.

قال علی علیه السلام: «مَارَأَيْتُ ظَالِمًا أَشْبَهَ بِمَظْلُومٍ مِنَ الْحَاسِدِ»^۳

هیچ ظالم مظلوم نمائی چون حسود ندیده‌ام حسود با اینکه ظالم است، بسیار به مظلوم شبیه است.

۳ - حسود آسایش ندارد، راحتی و آسایش در گرو قلب مطمئن است ولی روان حسود ناآرام می‌باشد.

قال الصادق علیه السلام: «لَا رَاحَةَ لِلْحَسُودِ»^۴

حسود آرامش ندارد.

۴ - و لذا همیشه بیمار است

قال علی علیه السلام: «الْحَسُودُ دَائِمُ السَّقَمِ وَإِنْ كَانَ صَحِيحَ الْجِسْمِ»^۱

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - فلق - ۵.

^۳ - تحف العقول، ص ۱۵۴.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۲.

حسود دائماً مریض است و لو اینکه به ظاهر سالم باشد.

همان حضرت در بیان دیگری می فرماید:

«أَلْعَجَبُ لِعَفْلَةِ الْحُسَادِ عَنِ سَلَامَةِ الْأَجْسَادِ»^۲

تعجب از حسودان است که چگونه از سلامتی جسم خود غافل شده اند.

۵ - اگر حسود ترقی کسی را بشنود در پی ایراد گیری از کار بر می آید و در مقابل خود را تمجید می کند و برتری های خود را بر زبان می آورد.

۶ - و در نهایت زبونی و خواری از خصوصیات حسود و نتایج حسد است.

برادران یوسف علیه السلام به او حسد بردند و کمترین چیزی که توانست حسادت آنها را فروکش کند، آن بود که وی را در چاه اندازند و از دور نظاره گر شوند تا وی را به چند درهم ناچیز بفروشند.

«وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»^۳

سرانجام او را به بهائی اندک (چند درهم) فروختند و بی رغبت نیز بودند.

اما هر چند چهل سال بطول انجامید ولی به هر حال بنابر مقتضای حکمت و عدالت حی سبجان، روزی همین برادران به گدائی در درگاه یوسف جمع شدند و درخواست صدقه نمودند.

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۴

آنگاه که برادران بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز، ما و خاندان ما با مشکل روبرو شده ایم و کالائی اندک با خود آورده ایم، پیمانمان را برای ما کامل کن و بر ما تصدق و بخشش نما که خداوند صدقه دهندگان را پاداش می دهد.

حسادت یا غبطه

خداوند مالک هستی و تمام خلایق ملک او می باشند. او نعمتهایش را به هر کس به اندازه استعداد و ظرفیتش و نیز بسته به مصالحی که حضرتش برای او در نظر گرفته است، عطاء می کند. چه نیک است آدمی تنها چشم به خدا بدوزد و نیازهای خود را تنها از او

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - یوسف - ۲۰.

^۴ - یوسف - ۸۸.

بطلبید.

نگریستن به بندگان خداوند و رشک بردن به داشته‌های آنان و غفلت از آنچه خود دارد، حکایت از شقاوت نفس و خبث طینت و فساد اعتقاد می‌کند.

انسان اگر خداوند را فاعل مایشاء می‌دانست و او را قادر به انجام هر کاری می‌یافت و درونی آراسته می‌داشت، نیازش را به خدا عرضه می‌کرد و نداشته‌ها را از او اخذ می‌نمود و هرگز در فراق نداشتن نعمتی، به زوال عزت و یا دوام نعمت احدی از بندگان خدا راضی نمی‌شد چه رسد که آن را بطلبید.

البته اگر آدمی به داشته‌های دیگران نظر کند و نعمت‌های داده شده به آنها را از خداوند طلب نماید، مثلاً علم و دانش دیگران را ببیند و همان یا بیشتر آن را برای خود از خدا بخواهد، مال و ثروت و نیز اولاد صالح دیگران را ببیند و مثل آن را برای خود بطلبید، حسد شمرده نمی‌شود، چنین چیزی را غبطه نام نهند و آرزوی ترقی برای خود گویند.

قال رسول الله ﷺ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَيْنِ رَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَهُوَ يَنْفِقُ مِنْهُ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٍ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آتَاءَ اللَّيْلِ وَآتَاءَ النَّهَارِ»^۱

حسد جز در مورد دو کس جایز نیست. کسی که خدا مالی به وی عطا فرموده و او شبانه روز از آن انفاق می‌کند، و کسی که خداوند قرآن را به وی عطا فرموده و او شبانه روز بدان قیام می‌کند (احکام قرآن را ابلاغ و خود بدان عمل می‌نماید).

پرهیز از موضع حسادت

خود را در موضع گناه قرار دادن و به این وسیله باعث معصیت دیگران شدن جایز نیست. و لذا نبایست آدمی عملی انجام دهد که باعث تهمت و افتراء دیگران به خود شود، و یا نعمت خود را به گونه‌ای ابراز کند که موجب رشک و حسد دیگران گردد. بنابراین کتمان برخی نعمت‌ها و یا بلاها، به جهت اینکه کسی رشک بر آن نبرد و خوشحال نشود، مورد سفارش اخبار و احادیث است.

قال رسول الله ﷺ: «اسْتَعِينُوا عَلَىٰ أُمُورِكُمْ بِالْكَتْمَانِ فَإِنَّ كُلَّ ذِي نِعْمَةٍ مَحْسُودٌ»^۲

برای برآورده شدن حوائج خود، نعمت‌ها را کتمان کنید که هر صاحب نعمتی مورد حسادت قرار می‌گیرد.

تحف العقول این روایت را از پیامبر مکرم ﷺ نقل نموده است.^۱

^۱ - خصال، ج ۱، ص ۷۶.

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۶.

البته کتمان نعمت در همه جا مشروع نیست و اظهار نعمت در محل خود لازم و شکر نعمت محسوب می‌شود. پس کتمان تنها در صورتی جایز است که کسی به جهت اظهار نعمت دچار حسد دیگران می‌شود.

دو نوع حسادت

۱ - حسادت زنان به مردان

در صدر اسلام عده‌ای از زنان به پیامبر خدا ﷺ عرضه داشتند: پروردگار واحد، خدای هر مرد و زن است، رسول او هم رسول هر مرد و زن است، پس چرا خداوند ما را امر (به جهاد و...) نکرده است؟

در نقل دیگر «ام سلمه»^۱ زوجه مکرم پیامبر خدا ﷺ به حضرت عرض کردند: ما به جهاد نمی‌رویم، تنها نصف میراث را می‌بریم، کاش به جهاد می‌رفتیم و موقعیت اجتماعی کسب می‌کردیم.^۲

در پی این شکوه‌ها، آیه شریفه‌ای نازل شد که:

«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَأَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۳

برتری‌هایی که خدای به برخی نسبت به بعضی دیگر داده است، آرزو نکنید، مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند و زنان بهره‌ای از آنچه حاصل کرده‌اند، از فضل خدا بخواهید که او به هر چیز داناست.

مرد و زن دو موجود مستقلند. هر کدام وظایفی دارند و به فراخور وظایف خود امکاناتی در اختیارشان قرار داده شده است.

زن متولی بچه داری است و به همین خاطر مهر و عطوفت مادری در وی قرار داده شده است، مرد متولی تهیه نفقه است، لذا خشونت کار اجتماعی را دارد، اگر به مرد عطوفت و به زن خشونت می‌دادند، نسل بشر منقرض میشد و هیچ زنی حاضر به نگهداری فرزند در شکم خود و حضانت وی نمی‌شد، و هیچ مردی برای تحصیل معاش، سختی‌ها را بر خود هموار نمی‌کرد.

۲ - حسادت به ائمه اطهار علیهم‌السلام

^۱ - تحف العقول مترجم، ص ۵۱.

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۰.

^۳ - نساء - ۳۲.

نباید به آنچه خدای متعال به کسی بخشیده است و او را مشمول نعمتی قرار داده است، حسد ورزید.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»^۱

یا اینکه یهود به پیامبر خدا و آل وی در مورد آنچه خدای از فضلش به آنها بخشیده است، حسد می‌ورزند، با اینکه ما به آل ابراهیم (که یهود خود را منتسب به آنها می‌دانند) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیارشان قرار دادیم.

در این آیه، یهود به خاطر اعطاء نعمت نبوت به پیامبر اسلام مورد نکوهش قرار گرفته‌اند و طبعاً هرکس در آینده تاریخ به آل ابراهیم علیهم‌السلام و اهل بیت پیامبر اسلام علیهم‌السلام حسادت ورزد مشمول نکوهش این آیه شریفه است.

بنابراین آنانکه بعد از ارتحال پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به آل او حسد بردند و گفتند: مقام هدایت معنوی جامعه با حکومت مادی در یک خاندان جمع نمی‌شود و اولین بنای تز حکومت جدای از دین را پایه‌ریزی کردند، در قیامت کبری برای پاسخگویی به این آیه شریفه می‌بایست چاره‌ای بیندیشند.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه شریفه به «عثمان بن ابی الصباح» می‌فرماید:

«يَا أَبَا الصَّبَاحِ، نَحْنُ وَاللَّهِ النَّاسُ الْمُحْسُدُونَ»^۲

ای ابوصباح، به خدا سوگند که ما همان مردمی هستیم که مورد حسد قرار گرفتیم.

^۱ - نساء - ۵۴.

^۲ - نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۹۳.

خودپسندی

عجب و خودپسندی تقریباً مترادفند و آن حالتی است که آدمی پندار، گفتار و کردار نیک خود را بزرگ ببیند و بدیهایش را کوچک شمرد و یا خود را بی‌عیب تصور کند و یا اصلاً عیب و اخلاق فاسدش را تحسین کند. این صفت، حد وسط دو صفت غرور و کبر، است به این ترتیب که:

انسان هنگامی که نعمتی را در خود مشاهده می‌کند، یا خود را بدور از نعمت و بلائی می‌بیند، چنان تصور می‌کند که شاید در وی فضلی بوده‌است که آن نعمت را به او داده یا بلا را از او بر طرف ساخته‌اند. این حالت اصطلاحاً «غرور» نامیده می‌شود، و اگر چنین حالتی در وی رسوخ کند و در واقع خود را چنین احساس کند، «عجب» نام گرفته و اگر این حالت خود را با غیر قیاس کند «کبر» محسوب می‌شود.

قرآن کریم برخی را که اعمال خود را بهترین عمل خیال می‌کنند، مورد نکوهش قرار می‌دهد.

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۱

بگو آیا شما را خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها که تلاشهایشان در دنیا نابود شده و با اینحال خیال می‌کنند کار نیک انجام می‌دهند.

کسانی که به عبادات، اخلاق، شیوه معاشرت، عقاید خود و نیز نعمتهائی چون ثروت، اولاد و یا علم خویش می‌نازند، باید بدانند خوب بودن اینها به مقبول شدن در پیشگاه حق بستگی دارد و چنین چیزی فعلاً معلوم نیست، زیرا چه بسا زیباترین اعمال، بدترین اثرات منفی را در دنیا و آخرت به دنبال داشته باشد.

بی‌تردید این قبیل انسانها مورد اغوای ابلیس قرار گرفته‌اند و گمراه شده‌اند.

« أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ »^۲

آیا کسی که عمل زشت وی برایش آرایش شده است و آن را نیک می‌بیند مثل کسی است که واقعا اعمالی

^۱ - کهف - ۱۰۳ و ۱۰۴.

^۲ - فاطر - ۸.

چنین دارد؟ خداوند هرکسی را که بخواهد گمراه می‌سازد و هرکس را بخواهد هدایت می‌نماید، بنابراین جان خود را به خاطر شدت تأسف بر آنها از دست نده که خداوند به آنچه انجام می‌دهند آگاه است.

مراتب عجب

«علی بن سويد» از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام است، او می‌گوید: از امام که گویا مورد نظر او امام هفتم باشد، در مورد عجبی که عمل را تباه می‌کند پرسیدم. امام فرمودند:

«الْعَجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يَحْسِنُ صُنْعًا، وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ»^۱

عجب را درجاتی است: از جمله آنها این است که اعمال بنده نزد وی تزئین داده شود و او آنها را نیک می‌بیند و عجب او را فرا گرفته و خیال می‌کند بهترین عمل را انجام داده است، و از درجات آن این است که بنده به پروردگارش ایمان می‌آورد و بر خدا بدین جهت منت می‌گذارد، در حالیکه خداوند بر وی منت دارد.

مرتبه پائین عجب فریب حاصله از کم و کیف عمل است. آدمی در این حال به کار خود نظر می‌افکند و آن را بهترین عمل می‌پندارد. به سخن خویش می‌نگرد و آن را بهترین سخن و جذابترین آنها می‌داند. و یا افکار و عقاید خود را در هر مسئله‌ای و نسبت به همه چیز بالا و فکری غرا به حساب می‌آورد، جمال خویش را می‌پسندد، خود را قوی می‌بیند، نیاکان خود را درخشان می‌شمارد و...

مرتبه اعلاى عجب این است که آدمی خود را به واسطه خوبی‌هایی که برای خود برشمرده است، صاحب مقامی و منصبی بداند و یا بر خدا منت گذارد که بهترین کار را برای ترویج دین او صورت داده و یا به آل بیت او منت گذارد که قدمی در مسیر آنها طی کرده و محزون در حزن آنها و مسرور در شادیشان بوده و مثلاً مجلس عزا و جشنی تدارک دیده است.

این مقام خیالی چنان حالتی به وی می‌دهد که تصور می‌کند با نماز شبی، برگزاری مجلس روضه‌ای و... مقام و منزلتی نزد خداوند یافته و لذا می‌بایست تمام حاجت‌هایش روا شود، خواسته‌هایش بالفور محقق گردد و در قیامت هم می‌بایست موقعیت خوبی به او اعطاء شود.

عواقب عجب

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۰.

منشاء عجب ضعف عقل و خرد است. حضرت امیر علیه السلام در این باره فرموده‌اند:
«الْعُجْبُ حُمُقٌ - الْعُجْبُ عُنْوَانُ الْحِمَاقَةِ - رِضَاكَ عَنْ نَفْسِكَ مِنْ فُسَادِ عَقْلِكَ»^۱
عجب حماقت است. عجب نمودار احمقی است - رضایت تو از نفست بخاطر فساد بودن عقل تو است.

طبعاً بقاء عجب به عنوان یک صفت رذیله چون هر معصیت دیگری نقطه‌های سیاه دل را می‌افزاید تا حدی که باقیمانده اندک عقل را نیز ضایع می‌سازد.

«الْعُجْبُ يَفْسِدُ الْعَقْلَ - الْمُعْجَبُ لَا عَقْلَ لَهُ»^۲

عجب عقل را تباه می‌کند - خودپسند خرد ندارد.

اثر دیگر عجب تباه شدن حسنات گذشته است، حسناتی که آدمی با زحمت و صرف عمر تحصیل کرده، آنها را با عجب زایل می‌کند.

قال الصادق علیه السلام: «يَدْخُلُ الرَّجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ. فَيَخْرُجَانِ مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صِدِّيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ مُدِلٌّ بِعِبَادَتِهِ وَ يَكُونُ فِكْرُهُ فِي ذَلِكَ، وَ يَكُونُ فِكْرُهُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ فَيَسْتَعْفِرُ اللَّهُ مِنْ ذُنُوبِهِ»^۳

دو کس داخل مسجد می‌شوند، یکی عابد و دیگری فاسق است. هنگامی که از مسجد بیرون می‌روند عابد فاسق و فاسق عابد می‌شود. زیرا عابد به مسجد می‌آید و به عبادتش اطمینان می‌یابد و آن را مقبول می‌پندارد و با همین طرز فکر عبادت می‌کند. ولی آنچه در دل فاسق می‌گذرد ندامت است و لذا از گناهش استغفار می‌کند.

سومین اثر عجب، فراموش کردن گناه است. از یاد بردن گناه که نوعی تحقیر آن است باعث بزرگ شدن گناه می‌شود چه اینکه گناه با یادآوری هر دم کوچکتر می‌گردد تا آنجا که گناهانی که انسان همیشه بخاطر دارد بخشوده شده است و اصولاً علامت بخشش گناهان یادآوری آنهاست.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ ذُنُوبَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مُمَثَّلَةً وَ الْإِثْمَ عَلَيْهِ ثَقِيلاً وَ بِيلاً، وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا أَنْسَاهُ ذُنُوبَهُ»^۴

وقتی خداوند خیر بنده‌ای را بخواهد، گناهانش را در مقابل چشمانش قرار می‌دهد و آن را سنگین و شدید جلوه می‌دهد و وقتی شر بنده‌ای را بخواهد گناهانش را از یاد او می‌برد.

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۶.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷۷.

اما معصیتی که انسان آن را تحقیر کند و کوچک شمارد، بزرگ می‌گردد و گاهی به ذنب لایغفر تبدیل می‌شود.

قال الباقر عليه السلام: « لا تَسْتَصْغِرَنَّ سَيِّئَةً تَعْمَلُ بِهَا فَإِنَّكَ تَرَاهَا حَيْثُ تَسُوؤُكَ »^۱

گاهی را که انجام می‌دهی کوچک نشمار، زیرا تو آن را می‌بینی در حالیکه تو را محزون و ناراحت می‌کند.

اثر دیگر عجب تحقیر دیگران و کوچک شمردن آنان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: « حَسْبُ ابْنِ آدَمَ مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْفَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ »^۲

برای بدکردار بودن بنی آدم کافی است که برادر مسلمان خود را تحقیر کند.

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی نظری به خویشتن کن که همه گناه داری و در نهایت، عجب موجب می‌شود دوستی‌ها از بین رفته، و همگرائی و همدلی، جای خود را به منیت و خودستائی دهد.

عجب مایه‌ای ندارد

عجب از بی‌مایه‌ترین گناهان است، بطوری که اندک اندیشه‌ای در خود برای زدودن این صفت کافی است.

قال الباقر عليه السلام: « سَدُّ سَبِيلِ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ »^۳

راه سد کردن مسیر عجب، شناخت نفس است.

براستی آیا حسب و نسب گذشته و افتخارات احتمالی آنها می‌تواند اثری در آینده انسان بیافریند تا به آن فخر ورزد؟

انا ابن نفسی و کنیتی ادبی من عجم کنت او من العرب

ان الفتی من یقولها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی^۴

آیا ثروتی که ثروت اندوزانی چون قارون و فرعون را به ذلت کشانده، و بی‌وفائی خود را به همه دوستان خود تاکنون باثبات رسانده است قابلیت عجب دارد؟

آیا دانشی که بلعم را «کَمَثَلِ الْكَلْبِ» و علماء یهود را «کَمَثَلِ الْحِمَارِ» ساخت، و نیز آیا

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۵۶.

^۲ - تنبیه الخواطر، ص ۳۶۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴.

^۴ - من فرزند خود و کنیه‌ام ادب من است، چه از عجم باشم یا عرب، جوانمرد آن است که بگوید من چنینم، نه آنکه بگوید پدرم چنین و چنان است.

علم و دانش که موجب شود دانشمند را در قیامت به تعبیر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چون گردش الاغ به دور آسیا، به دور جهنم بگردانند تا خلایق او را ببینند و بفهمند او در دنیا عالم بی عمل بوده است، جای عجب دارد؟

نیک می دانی یجوز و لا یجوز خود ندانی تو یجوزی یا عجوز

آیا عبادتی که معلوم نیست چقدر از شرایط صحت آن ترک شده چه رسد به داشتن شرایط قبول، جای عجب دارد؟

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: شبی داود عَلَيْهِ السَّلَام بیداری کشید و زبور تلاوت کرد و عبادتش موجب عجب او شد.

قورباغه ای او را صدا کرد و گفت: از شب نخوابی یک شب عجب بخود راه دادی در حالیکه چهل سال است زیر این صخره، زبان من از ذکر خدای متعال خشک نشده است!^۱

بلی انسانی که ذره ای ناتوان در عالم بی انتهای است، از هیچ جای آینده باخبر نیست و ضرر و نفع خود را درک نمی کند، نه توان مقابله با دشمن خارجی دارد و نه بیماری و مرض درونی خود را مداوا می کند، هر لحظه به سوی چاه مرگ سرازیر است و توان پرهیز از رو در روئی با آن را ندارد، بسا چیزهائی می خواهد و ندارد، علم می خواهد و توان درک آن نیست، لذت می جوید قادر به رسیدن به آن نیست، و بسا خوردنیها می خواهد و مضر است، از تلخیها متنفر و داروست و... آری، او که فردا می بایست در پیشگاه حق با بار خطا بایستد و انگشت حسرت بر دهان نهد، بر سر و صورت بزند، به چپ و راست مضطربانه بنگرد، و... جایی برای عجب دارد؟

قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَام: «إِنْ كَانَ الْمَمْرُ عَلَى الصِّرَاطِ حَقًّا فَالْعُجْبُ لِمَآذَاء»^۲

اگر گذشت از پل صراط محقق خواهد شد، پس چرا عجب بخود راه می دهید.

گویند: پادشاهی با کمال غرور قصد سیاحت کرد. چندین لباس آوردند، بهترین را پوشید، چند رأس اسب آوردند، بهترین را انتخاب نمود...

وی با خادمان و محافظان خود به راه افتاد و به احدی اعتناء نمی کرد و جواب کس نمی داد، ناگهان دید شخصی سد راه او شد و افسار اسب او را گرفت و گفت: حاجتی

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۲.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۹۰.

دارم. گفتند: وقت مراجعت بگو. گفت: الان باید بگویم گفتند: خوب بگو، گفت: باید مخفیانه بگویم. شاه گوش نزدیک او برد. گفت: من عزرائیلم آمده‌ام جانت را بگیرم. لرزه بر اندام شاه افتاد. باد غرورش شکست، گفت: مهلتی ده تا به خانه برگردم. پاسخ شنید که: مهلتی نیست!

معالجه عجب

برای درمان عجب با دقت به نکات ذیل توجه نمائید.

۱ - در خلقت گذشته و سرنوشت آینده خود تفکر کنیم.

قال علی علیه السلام: «فِكْرُ الْمَرْءِ مَرَأَةً تُرِيهِ حُسْنَ عَمَلِهِ مِنْ قُبْحِهِ»^۱
تفکر انسان، آینه‌ای است که بد و خوب اعمال او را به وی نشان می‌دهد.

۲ - اعمال نیک خود را بزرگ بشماریم.

قال الباقر علیه السلام: «ثَلَاثٌ هُنَّ قَاصِمَاتُ الظَّهْرِ، رَجُلٌ اسْتَكْتَرَّ عَمَلَهُ وَ نَسِيَ ذُنُوبَهُ وَ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ»^۲

سه چیز که کمر انسان را می‌شکند عبارتند از: عملش را زیاد بداند، گناهش را فراموش کند، و رأی خویش را بیسندد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: ابلیس به لشکریان خود گفت: وقتی سه چیز در بنی آدم بوجود آوردم، هراسی از آنچه انجام دهد ندارم. عملش را زیاد شمارد، گناهش را فراموش کند، خودپسند گردد.^۳

۳ - اعمال و طاعات خود را اندک بدانیم.

قال الباقر علیه السلام: «اسْتَقْلِلْ مِنْ نَفْسِكَ كَثِيرَ الطَّاعَةِ لِلَّهِ، إِزْرَاءَ عَلَى النَّفْسِ وَ تَعَرُّضًا لِلْعَفْوِ»^۴
طاعات خود را برای خدا هر چند زیاد باشد برای عتاب نفس خویش و به خاطر جلب عفو و مغفرت الهی و فرار گرفتن در معرض بخشش، اندک شمار.

همانطور که زیاد بینی اعمال موجب عجب است و لذا کم بینی سفارش شده است، ولی اگر کم بینی منجر به ناامیدی شود باز هم نامشروع می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «افْعَلُوا الْخَيْرَ وَ لَا تَحَقِّرُوا مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَ قَلِيلُهُ كَثِيرٌ»^۱

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱۵.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳.

اعمال نیک را انجام بدهید، و آن را کوچک بشمارید، که کم آن زیاد و اندک آن بسیار است.

۴ - لغزش‌های خود را کوچک نشمریم.

حضرت امیر علیه السلام در وصف بندگان خدا می‌فرماید:

« يَرَوْنَ فِي أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ أَشْرَارٌ وَ أَنَّهُمْ لِأَكْيَاسٍ وَ أَبْرَارٌ »^۲

خیال میکنند بدان جامعه هستند، در حالیکه زیرکان و نیکان جامعه‌اند.

۵ - آراء و نظریات خود را بهترین نظرات نخوانیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حضرت عیسی علیه السلام فرمود: مرضها را علاج کردم، کور و پیسی

را به اذن خدا شفا دادم، مرده را به اذن او زنده نمودم ولی قادر به علاج احمق نشدم. به

او گفتند: یا روح الله و ما الاحمق؟

قال: « الْمُعْجَبُ بِرَأْيِهِ وَ نَفْسِهِ، الَّذِي يَرَى الْفَضْلَ كُلَّهُ لَهُ لَا عَلَيْهِ... »^۳

احمق کیست؟ کسی که خود و رأیش را می‌پسندد و خیال می‌کند همه فضیلتها از آن اوست و نقطه ضعفی ندارد.

۶ - کمتر من من، کنیم.

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، و او را خواستم. حضرت از

پشت در فرمود: کیستی؟

گفتم: من، حضرت خارج می‌شد و (به تعریض) می‌فرمود: من من.^۴

از عباراتی چون من کردم. من گفتم. من باعث شدم. کار من بود و... خودداری کنید.

۷ - دیگران و آنچه می‌پسندند را محترم شماریم.

قال الصادق علیه السلام: « لَا تَسْتَقِلَّ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ شِقَّ تَمْرَةً »^۵

آنچه برای خدا صورت می‌گیرد ولو به قدر نصف خرما باشد، کم بشمارید.

۸ - توجه به ستایش دیگران ننمائیم.

قال علی علیه السلام: « أَجْهَلُ النَّاسِ الْمُغْتَرُّ بِقَوْلِ مَادِحٍ مَتَمَلِّقٍ يُحَسِّنُ لَهُ الْقَبِيحُ وَ يُبَغِّضُ إِلَيْهِ

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۹.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۲۰.

^۴ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۹۷.

^۵ - وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۸۷.

التّصیح^۱»

جاهلترین مردم کسی است که به سخن مدح کننده چاپلوسی که قبايح را برای او نیک و نصیحت‌گر را نزد او دشمن جلوه دهد، مغرور شود.

گویند: ظریفی هر گاه شخصی را می‌دید به وی خطاب می‌کرد السلام علیک یا حجّة الله. او از این سخن لذت می‌برد و بخود می‌بالید اما نمی‌دانست چرا دوستش چنین او را می‌خواند؟ روزی سبب این مدح را از او پرسید، و بر آن اصرار ورزید. وی گفت: روز رستاخیز وقتی از گناهانم سؤال کنند عذر می‌آورم و می‌گویم جوان بودم، گویند: مگر یوسف جوان نبود؟ می‌گویم فقیر بودم، گویند: مگر ایوب فقیر نبود، و هر چه می‌گویم جواب می‌دهند تا اینکه می‌گویم خر بودم و نفهمیدم. آن وقت تو را می‌آورند، آنگاه سر خجلت فرود می‌آورم چون نمی‌توانم بگویم از تو نفهمیده‌تر بودم!

^۱ - غرر الحکم.

کبر

کبر صفتی نفسانی است و البته می‌تواند در اعمال و رفتار نیز ظاهر گردد. اصولاً کبر بعد از دو گناه دیگر یعنی غرور و عجب حاصل می‌شود. این سه معصیت در طول هم قرار می‌گیرند. یعنی آدمی مفتون چیزی می‌شود و به همان فریب می‌خورد، و مغرور می‌گردد. شخص مغرور به وجود آن صفت افتخار می‌ورزد و عجب می‌یابد و اگر این نیکی را با غیر ملاحظه کند و خود را برتر از دیگری بداند، کبر نام می‌گیرد. نهایت کبر که بعد از اصرار ورزیدن در تکبر حاصل می‌شود، وصف جباریت است.

قال رسول الله ﷺ: لا يزال الرجل يتكبر و يذهب بنفسه حتى يكتب في الجبارين فيصيبه ما أصابهم.^۱

آدمی بی در پی کبر می‌ورزد تا از جمله جبارین شده و جزای آنها را خواهد دید.

چه اینکه کبر موجب می‌گردد متکبر از جامعه جدا شود. او توان اینکه به رای دیگران احترام گذارد و با آنان همزبان و همدلی شود، ندارد.

کبر گاهی مایه دارد و گاهی منشاء آن خیال محض می‌باشد. به عبارت دیگر عامل صفت کبر گاهی به این است که متکبر واقعا چیزی برای کبر ورزیدن دارد، قوتی، علمی، عبادتی و... در وی وجود دارد و به آن غره شده و همان صفت از دیگران را ناچیز می‌شمارد. ولی گاهی متکبر تخیل نموده و به فرض معدومی عجب می‌یابد و خود را برتر می‌بیند. ولی به هر حال نقطه مشترک این دو عامل، ذلت نفس است که شخص را وامی‌دارد برای جبران آن، خود را بزرگتر از آنچه هست جلوه دهد.

قال الصادق عليه السلام: « ما من رجل تكبر أو تجبر إلا لذلته وجدها في نفسه »^۲

کسی نیست که تکبر ورزد و گردنکشی کند، مگر بخاطر ذلتی که در نفس خویش می‌بیند.

از آنجا که عامل هر گناهی نقص عقل می‌باشد^۳ و عقل و گناه در وجود انسان نسبت معکوس دارند، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: « ما دخل قلب امرء شيء من الكبر إلا نقص من »

^۱ - کنز العمال، ح ۷۷۲۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۵.

^۳ - نسبت عکس بین عقل و گناه کلی است و حتی اگر آدمی جهل به گناه داشته باشد و یا خسارت ناشی از گناه را درک نکند باز به نقص عقل او باز می‌گردد.

عَقَلَهُ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ^۱»

در قلب کسی چیزی از کبر وارد نشد مگر اینکه به همان اندازه چه کم و یا چه زیاد، عقل وی نقصان یافته است.

کبر در مقابل خالق

دین به مجموعه‌ای از قوانین و دستورات اعتقادی و عملی وضع شده از سوی خداوند اطلاق می‌شود که جزا و پاداش مطیعان و عاصیان آن را معین نموده باشد.

بنابراین هر دینی با تقیداتی همراه است و متدین را در آن حصار خاص قرار می‌دهد. آنکه نتواند در این حصار قرار گیرد و برای خود دیدگاهی دیگر بطلبد و خود را برتر و والاتر از آن حصار تلقی کند و هدف دین که قرب به خالق است را قبول نداشته باشد، در واقع خالق را نپذیرفته و برای خود شأنی در مقابل او قائل شده است.

فرعون بر همین اساس، قصد جهاد با خدای واحد داشت.

« وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ^۲»

فرعون گفت: ای مردم من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. ای هامان برایم آتشی بر گل بیفروز (آجر بساز) و برای من برج بلندی ترتیب داده تا از خدای موسی خبر بگیرم. هر چند گمان می‌کنم او از دروغگویان است.

او خلائق الهی و پدیده‌های خلقت را به خود نسبت می‌داد و خود را خالق آنها می‌دانست.

« وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۳»

فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: ای ملت من آیا حکومت مصر از آن من نیست و آیا این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند.

و خود را خدای برتر می‌شمرد.

« فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى^۴»

گفت: من پروردگار برتر شما هستم.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۸۶.

^۲ - قصص - ۳۸.

^۳ - زخرف - ۵۱.

^۴ - نازعات - ۲۴.

و نمرود نیز می گفت:
«... قَالَ أَنَا أَحْيَىٰ وَ أُمَيَّتٌ...»^۱
من زنده می کنم و می میرانم.

کبر در طاعت و عبادت

متکبر گاهی خدا را به عنوان خالق می شناسد ولی حاضر نمی شود در مقابل حق خضوع و خشوع کند و سر تسلیم فرود آورد. چنین متکبری که از عبادت ولی نعمت خود استنکاف ورزد آیا نمی داند در قیامت در پیشگاه او حاضر می شود؟
«... وَ مَنْ يَسْتَكْبِرْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا»^۲
و آنها که از عبودیت و بندگی او روی برتافته و تکبر کنند بزودی در قیامت همه آنها را نزد خود جمع خواهد کرد.

مثال اکمل چنین متکبری ابلیس است، او به خلقت اولیه خود از آتش، مباحثات کرد و آدم خاکی را ناچیز شمرد و حاضر به سجده در برابر او نگشت.
« قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَأَخْرَجَ إِيَّكَ مِنَ الصَّاعِرِينَ»^۳
خداوند به شیطان فرمود: آنگاه که به تو فرمان دادیم چه مانع سجده تو شد؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی، خدا فرمود: از آن مرتبه فرود آی. تو حق تکبر در آن مقام را نداری، بیرون رو که تو پست و کوچکی.

پس عامل اصلی ضلالت شیطان، کبر او بود.

قال رسول الله ﷺ: «إِيَّاكَ وَ الْكِبْرَ فَإِنَّ إِبْلِسَ حَمَلَهُ الْكِبْرَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَسْجُدَ لِأَدَمَ»^۴
از کبر پرهیز کن، چرا که کبر باعث شد ابلیس بر آدم سجده نکند.

کسانی که راز و نیاز را بدرگاه خدا ترک گویند و از دعا که نوعی اظهار بندگی و عجز بدرگاه خداوند است اعراض کنند، مصداق همین قسم از متکبرین می باشند.
« وَ قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ

^۱ - بقره - ۲۵۸.

^۲ - نساء - ۱۷۲.

^۳ - اعراف - ۱۲ و ۱۳.

^۴ - کنز العمال، ح ۷۷۳۴.

داخرین^۱»

پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم، کسانی که از عبادت من تکبر ورزند، بزودی با ذلت وارد جهنم می‌شوند.

کبر در مقابل انبیاء

از مطالعه تاریخ انبیاء و بررسی آیات و روایات در این زمینه درمی‌یابیم که علت واقعی و اساسی به نتیجه نرسیدن زحمت انبیاء در هدایت بشر و نیز عامل هلاکت انسانها، کبر آنان بود به طوری که تکیه کلام همه معاندان با پیامبران این بود که بگویند: «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ»؛ تو بشر هستی. تو انسانی بیش نیستی. تو از ما چیزی بیشتر نداری. آیا از بشری چون خود تبعیت کنیم و...^۲

نسبت‌هایی چون سحر، کذب، کهنات، جنون و بافنده به دنبال این عقیده فاسد یعنی همطراز بودن نبی با انسان عادی بیان می‌شد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روزی رسول خدا از کوچه‌های مدینه می‌گذشت. زنی سیاهپوست در کوچه‌ای سرگین جمع می‌کرد، به او گفتند: راه را برای پیامبر خدا باز کن، وی با بی‌اعتنائی گفت: راه باز است. یکی از اصحاب خواست مانع گستاخی او شود ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: رهایش کنید، متکبر است.^۳

روزی «ابوجهل» در اطراف خانه کعبه به «ولید بن مغیره» گفت: به خدا سوگند که محمد صلی الله علیه و آله راستگوست. ولید گفت: خاموش باش، از کجا می‌دانی؟ ابوجهل پاسخ داد: ما در گذشته او را امین می‌شمردیم، حال که بزرگ گشته و عقل او کامل شده است دروغگو شده! ولید گفت: پس چرا به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: می‌خواهی دختران قریش بشنوند من از ترس شکست تسلیم شده‌ام، سوگند به لات و عزی از او پیروی نمی‌کنم.^۴

کبر در مقابل اولیاء

تکبر در مقابل اوصیاء انبیاء و اوصیاء نبی^ص خاتم و نیز دانشمندان دین نیز قبیح است.

^۱ - مؤمن - ۶۰.

^۲ - ابراهیم - ۱۰، انبیاء - ۳، مؤمنون - ۲۴ و ۳۳، شعراء - ۱۵۴ و ۱۸۶، یس - ۱۵، قمر - ۲۴ و ...

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۱۰.

^۴ - تفسیر مراغی، ج ۲۵، ص ۲۷.

قال رسول الله ﷺ: «أَلَا لَا تُكَذِّبُوا عَالِمًا وَلَا تَرُدُّوهُ عَلَيْهِ وَلَا تَبْغُضُوهُ، وَ أَحِبُّوهُ، فَإِنَّ حُبَّهُمْ إِخْلَاصٌ وَ بَعْضُهُمْ نِفَاقٌ، أَلَا وَ مَنْ أَهَانَ عَالِمًا فَقَدْ أَهَانَ نَفْسَهُ وَ مَنْ أَهَانَ اللَّهَ، وَ مَنْ أَهَانَ اللَّهَ فَصَوَّرَهُ إِلَى النَّارِ، أَلَا وَ مَنْ أَكْرَمَ عَالِمًا فَقَدْ أَكْرَمَنِي وَ مَنْ أَكْرَمَنِي فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَ مَنْ أَكْرَمَ اللَّهَ فَصَوَّرَهُ إِلَى الْجَنَّةِ»^۱

آگاه باشید که عالمی را تکذیب نکنید، سخنش را رد نکنید، کینه او بدل راه ندهید، و او را دوست داشته باشید. همانا دوستی آنها اخلاص، و کینه آنها نفاق است. بدانید هرکس عالمی را اهانت کند مرا توهین نموده و آنکه مرا اهانت کند به خدا اهانت نموده است و آنکه به خدا اهانت کند جایگاهش آتش است. بدانید هرکس عالمی را بزرگ شمارد، مرا بزرگ شمرده و آنکه مرا بزرگ شمارد خدا را تکریم کرده و آنکه خدا را تکریم کند جایگاهش بهشت است.

وقتی پیامبر خدا ﷺ بی حرمتی به مقام دانشمند دینی را چنین تبیین کند، در حق کسانی که به اولاد مکرّمش ستم روا داشتند، حقوقشان را تصاحب کردند و به شمشیر کشتند و یا با زهر مسموم کردند، چه خواهد فرمود!

کبر در مقابل عموم مردم

عمده بحث کبر در مباحث اخلاقی همین بخش است، زیرا کبر در مقابل خدا و پیامبران و اولیاء، متکبر را رأساً از دایره دین خارج می‌کند در حالیکه مباحث اخلاق در ضمن سلسله اباحت دینی، و بعد از عقاید مطرح می‌شود. البته هر چند برخی خَلَقیات رذیله در عقاید نیز تأثیر منفی ایجاد می‌کنند ولی به هر حال زدودن خُلُق رذیل و متصف شدن به اخلاق حسن، فرع وجود عقیده سالم است.

بی تردید، انسانی که همه او ضعف و نقص است و مهمترین سرمایه‌اش عمر و آن هم محدود و در اختیار او نیست، خود برتر بینی او، تنها عیبی بر دیگر عیوبش می‌افزاید.

عیب است عظیم برکشیدن خود را وز جمله خلق برگزیدن خود را

از مردمک دیده نباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

و آیا براستی آدمی را سزااست که به همنوع خود فخر بورزد و خویش را برتر بیند؟

قال علیؑ: «عَجِبْتُ لِابْنِ آدَمَ أَوْلَهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ وَ هُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمَا وَعَاءٌ لِلْغَائِطِ ثُمَّ يَتَكَبَّرُ»^۲

تعجب دارم از بنی آدم که آغازش نطفه و پایانش مردار بدبوئی است و او بین آن دو گند ایستاده و ظرف مدفوع

^۱ - جامع الاخبار، ص ۳۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۴.

گشته و با این وصف تکبر می‌ورزد.

قال الباقر عليه السلام: «عَجَبًا لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَ إِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً وَ هُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ»^۱

عجب است از متکبری که بخود می‌بالد در صورتی که از نطفه‌ای آفریده شده سپس مرداری گندیده می‌شود و در این میانه نمی‌داند با او چه خواهد شد.

امام صادق عليه السلام: می‌فرماید: از امام باقر عليه السلام: پرسیدم: غائط چیست؟ فرمودند: کوچک شمردن بنی آدم است، تا اینکه کبر نورزد در حالیکه با خود غائط حمل می‌کند. «تَصْغِيرٌ لِابْنِ آدَمَ لِكَيَّ لَا يَتَكَبَّرَ وَ هُوَ يَحْمِلُ غَائِطَهُ مَعَهُ»^۲

ما چه‌ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف از خود چه دارد هیچ هیچ

کسی را کبر سزد، که خیر محض بوده و از هرگونه ایرادی بریء باشد و هر نوع نیازی در او محال شمرده شود و عالم به احوال خلایق بوده و قادر بر انجام هر امری باشد. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۳

او خدائی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیبی منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت می‌بخشد، مراقب همه چیز است، قدرتمند است. هر امری را اصلاح می‌کند و برتر از همه است. و منزّه است از آنچه برای او شریک قرار دهند.

« وَ لَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ »^۴

و برای اوست کبریائی و عظمت در آسمانها و زمین و اوست عزیز و حکیم.

و اگر غیر او احدی را سزای تکبر بود، پیامبران و اولیاء خدا به خاطر ارتباطشان با مبدأ فیض، رخصت آن را می‌یافتند و اجازه کبر ورزیدن می‌داشتند. « فَلَوْ رَخَّصَ اللَّهُ فِي الْكِبْرِ لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِهِ لَرَخَّصَ فِيهِ لِمَنْ لَخِصَّ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ وَ لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ كَرِهَ إِلَيْهِمُ التَّكَبُّرَ وَ رَضِيَ لَهُمُ التَّوَّاضِعَ »^۵

اگر خداند اجازه تکبر به کسی می‌داد، حتما ابتداء به پیامبران و اولیاء خود می‌داد، اما خدا تکبر و خود بزرگ بینی را برای همه آنها منفور شمرده و تواضع و فروتنی را برای آنها پسندیده است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۲۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۶۳.

^۳ - حشر - ۲۳.

^۴ - جائیه - ۳۷.

^۵ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض و ۱۹۲ به ترتیب صبحی.

علاج کبر

اولین قدم در معالجه کبر خودشناسی است، آنکه خود را بشناسد و نقائص بی‌حصر خود را ببیند هرگز حاضر نمی‌شود خویشتن را با غیر قیاس کند.

نردبان این جهان ما و منی است عاقبت این نردبان بشکستنی است
هر که بالاتر رود ابله‌تر است کاستخوان او بدتر خواهد شکست^۱

انسانها با اینکه زندگی اجتماعی در هم آمیخته‌ای دارند، اما هرگز نخواهند توانست به ذات یکدیگر پی ببرند. خدای سبحان به مقتضای حکمتش چنان پرده عفاف بر بشر پوشانده است که احدی را یارای فهم باطن دیگری نیست.

علاوه اینکه نیت، اصل هر عمل است و هیچ عمل نیکی نشانگر حُسن عامل آن نیست، چنانچه با وجود گستره عظیم باب توبه هیچ معصیتی نشانه تدوام بد بودن گناهکار نخواهد بود. با اینحال از کجا معلوم است که کسی از دیگری برتر باشد؟

«انوار النعمانیه» می‌نویسد: خدا به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که این بار به کوه طور برای مناجات آمدی یکی از خلایق را که پست‌تر از خود می‌دانی با خود بیاور.

نبی خدا بر هر موجودی انگشت می‌گذاشت در فکر فرو می‌رفت که از کجا معلوم او از من بدتر باشد، عاقبت بر سگی که جرب داشت قلاده بست و قصد بردن آن نمود، آنگاه باز همان افکار به ذهن او خطور کرد و او را رها ساخت و تنها به حضور داور رسید، خدا فرمود: کسی را نیاورده‌ای؟ عرض کرد: هرچه گشتم بدتر از خودم نیافتم. به او وحی شد که: اگر احدی از مخلوقانم را می‌آوردی اسم تو را از اسماء انبیاء محو می‌کردم!

مرحوم «کلینی» رحمه الله علیه در اصول کافی حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن امام فرمودند: وقتی حضرت یعقوب علیه السلام (بعد از چهل سال در فراق فرزند) سوی فرزند شد و بر او وارد گشت، از اسب پیاده شد ولی عزت و شوکت سلطنت، یوسف را گرفت و در پیشواز پدر از اسب فرود نیامد. جبرائیل امین علیه السلام نازل شد و به یوسف فرمود: کف خود را بگشا، یوسف چون کف باز کرد نوری از آن برخاست و به آسمان رفت، یوسف گفت: این چه نوری بود؟ جبرائیل گفت: به واسطه پیاده نشدن برای

^۱ - بیت دوم چنین نیز گفته شده است: لا جرم هر که بالاتر نشست استخوانش سخت‌تر خواهد شکست.

یعقوب، نبوت از نسل تو کنده شد، و از فرزندان تو کسی نبی نمی‌شود.^۱
دومین قدم در علاج کبر، پوشیدن لباس تواضع است، فروتنی مخصوصاً در روابط اجتماعی نقش اساسی در زدوده شدن کبر دارد. برخی از اموری که در این باره مؤثر است، عبارتند از:

۱ - آهسته و متواضعانه و گشاده‌رو راه رود.

لقمان حکیم به فرزندش سفارش می‌کند:

« وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا »^۲

و بر زمین با تکبر راه مرو، تو نه می‌توانی زمین را بشکافی و نه قامت تو به کوهها می‌رسد.

۲ - در مجالس و محافل در محلی که با شأن او مناسبت دارد بنشیند.

۳ - در اجتماعات هنگام حرکت دسته‌جمعی پیش از همه راه نرود و خیلی از جمع عقب نیفتد.

۴ - خورده‌ریز منزل را خود بخرد.

۵ - ابتداء به سلام کند و سلام را با گشادگی پاسخ گوید.

۶ - از پوشیدن لباس‌های اعیان و اشراف خودداری کند.

۷ - در کمک به فقراء خود را وسیله بداند و از فقیر پوزش بطلبد.

۸ - به خانه ارحامی که تمکن مالی ندارند بیشتر رفت و آمد داشته باشد.

ناگفته نماند که تمامی موارد فوق و امثال آن به عنوان علائم و نشانه‌های قطعی شخص متواضع شمرده نمی‌شوند. بنابراین چه‌بسا کسی بدترین لباسها را بپوشد و قلب وی مملو از کبر و غرور باشد. و یا چیزی در جائی کبر و صدور همان عمل در محل دیگر کبر نباشد.

نیمه‌های شب حلقه در خانه مرحوم «آخوند خراسانی» مؤلف «کفایة الاصول» را کوبیدند. وی در را باز نمود، طلبه‌ای جوان پشت در شکوه از قریب بودن وضع حمل همسرش می‌کرد و می‌گفت در شهر تازه‌وارد است و خانه‌ای جز خانه آخوند را نمی‌شناسد. و افزود: اگر ممکن است مستخدم را بیدار کنید، تا مرا به خانه قابله برساند. فرمود: خودم می‌آیم. طلبه جوان که این را بی‌احترامی به ساحت مقدس استاد

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۱۱.

^۲ - اسراء - ۳۷.

می‌دانست اصرار ورزید که مستخدم بیدار شود، ولی آقا فرمودند: او تا وقت معینی باید کار کند، خودم می‌آیم. مرحوم آخوند فانوس را به دست گرفت و به خانه قابله رفت، و قابله را راه انداخته، به منزل طلبه رسانید. و صبح همان روز قدری خوراکی نیز برای او فرستاد، این طلبه می‌گفت: هر وقت آخوند را می‌بینم خجالت می‌کشم و سر بزیر می‌اندازم، اما او گوئی برای من کاری انجام نداده است.

یکی از زوار که مرحوم مقدس اردبیلی از علماء برجسته شیعه را نمی‌شناخت، وی را دید و به او گفت: این لباسها را برای من بشوی. مرحوم مقدس لباسها را شستند و به زائر رسانیدند. مردم که متوجه ماجرا شده بودند خواستند زائر را عتاب کنند. آقا فرمودند: حق مؤمن بر مؤمن بیش از اینهاست.

البته مقدس به امام هشتم اقتدا کرده است. حضرت روزی وارد حمام شدند، کسی بدون اینکه او را بشناسد درخواست کرد کیسه‌اش بکشد. امام علیه السلام در حالیکه کیسه می‌کشید، با کسانی که وی را شناختند به گرمی صحبت می‌فرمود تا مبادا او احساس نگرانی کند. حضرت عیسی علیه السلام روزی پاهای حواریین را شستشو داد و فرمود: یگانه هدف من از این عمل این بود که شما نیز بنوبه خود با مردم متواضع باشید.

امام سجاد علیه السلام نیز با کاروانی ناشناس راهی سفر شدند، و برخی کارها را بعهدہ گرفتند، شخصی در کاروان امام را شناخت و به دیگران خبر داد، همه بر دست و پای امام افتادند و گفتند: می‌خواهی خدا ما را عذاب کند. امام فرمود: می‌خواستم با قافله‌ای سفر کنم که مرا شناسند و توفیق خدمت به مسلمانان را بیابم.

سومین داروی کبر توجه به قیامت و صحرای محشر است که خلایق همه یکسان در پیشگاه حق برای محاسبه اعمالشان جمع می‌شوند.

توجه به این سرنوشت آدمی را از خود بزرگ‌بینی در دنیای بی‌دوام باز می‌دارد.

این خُرد و بزرگی که به نام انسانند در دست زمانه همچو انگشتانند

امروز اگر بلند و پستی دارند فردا که بخوابند همه یکسانند

دو نکته

نکته اول: حرمت کبر و وجوب تواضع در قبال عموم مردم است نه اشخاص متکبر. بنابراین آنها که کبر خود را علنی ساخته و به مقام یا نسب و یا ثروت و قدرت خود می‌بالند، تواضع در برابرشان نه تنها واجب نیست بلکه حرام بوده و موجب اعانت در کبر

می باشد.

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ مِنْ أُمَّتِي فَتَوَاضَعُوا لَهُمْ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فَتَكَبَّرُوا عَلَيْهِمْ فَإِنَّ ذَلِكَ لَهُمْ مَذَلَّةٌ وَصِغَارٌ»^۱

وقتی متواضعین از امت مرا دیدی با آنها متواضع باش، و وقتی مستکبرین را دیدی نسبت به آنها کبر بورز که این موجب مذلت و تضعیف آنها است.

نکته دوم: تکبر به معنای خود را برتر دیدن است والا اگر کسی صفتی از اوصاف خود را دوست داشته باشد و این دوستی او را نفریبد و آن را از خدا و نعمت او بشمرد، و خود را با دیگری نسنجد کبر محسوب نمی شود.

قال رسول الله ﷺ: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْكِبْرِ»، شخصی پرسید: گاهی انسان دوست دارد لباسش و نیز عملش نیکو باشد؟ حضرت در پاسخ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَلَكِنَّ الْكِبْرَ بَطْرُ الْحَقِّ وَ غَمَضُ النَّاسِ»^۲

کسی که ذره ای کبر در وجودش باشد وارد بهشت نمی شود - خدا جمیل است و زیبایی را دوست دارد، بلکه کبر انکار حق و اکراه داشتن آن و نیز تحقیر انسانهاست.

عقوبت

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ أَبَدَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَتَى الثَّرَاوُونَ وَ هُمُ الْمُسْتَكْبِرُونَ»^۳

دورترین شما از من در قیامت مستکبرانند.

و نیز بوی بهشت را استشمام نمی کند.

قال رسول الله ﷺ: «يَا أَبَا ذَرٍّ مَنْ مَاتَ وَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبْرٍ لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ قَبْلَ ذَلِكَ»^۴

ای ابوذر، آنکه بمیرد و در قلبش ذره ای کبر باشد بوی بهشت را استشمام نمی کند، مگر اینکه قبل از مرگ توبه کرده باشد.

^۱ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۰۱.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۲.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹۰.

چاپلوسی

تمجید و تقدیس دیگران به واسطه افعال و خلیات نیکشان لازمه اخلاق اسلامی و نوعی شکرگزاری از آفریده‌های خداوند است.

قال علی علیه السلام: «رَبِّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ»^۱

چه بسا مردم ستایش کسی را بخاطر تلاشها و زحمتهایش شایسته می‌دانند.

این احترام‌ها هر چند بر تواضع آدمی می‌افزاید ولی نباید از حد خود بگذرد و تملق نام گیرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: اگر مدح کردی، سخن کوتاه کن. «إِذَا مَدَحْتَ فَاخْتَصِرْ»^۲ کما اینکه اگر شخصی را به واسطه عمل ناشایست یا سخن ناپسند مورد مذمت قرار دادید، تعدی از حد مورد نیاز شایسته نیست و لازم است همواره جائی برای آشتی باز بماند. نیز آن حضرت می‌فرماید: اگر کسی یا چیزی را مذمت کردی آن رابه درازا مکشان. «إِذَا ذَمَمْتَ فَأَقْتَصِرْ»^۳

احترام بیشتر از حد جواز، و خضوع و خشوع بیش از حد معمول برای کسی، خلق اسلامی شمرده نمی‌شود و دو منشاء ناپسند دارد که عبارتند از: سفاهت و کم‌خردی یا فرصت‌طلبی و منفعت‌خواهی.

انسانی که بیش از حد از کسی مدح می‌کند و یا او را مذمت می‌نماید، عاقل نیست، او سفیه و احمق است. «أَكْبَرُ الْأَحْمَقِ الْأَغْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ»^۴

وی در پی رسیدن به منافع خویش است و لذا صفت مداحی، وصف قریب فرصت‌طلبانی است که همواره، باصطلاح «نان به نرخ روز می‌خورند» و گاهی با عمرو و گاهی با زید می‌جوشند، کسانی که گاه خبث باطنی، آنها را فرمان به جدال و خصومت می‌دهد و گاه به تملق و مداحی وادار می‌کند، نزد آنان هدف، وسیله را توجیه می‌کند، آنچه برای آنها مهم است رسیدن به منفعت پیش‌بینی شده آنهاست و نه هیچ چیز دیگر.

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷ به ترتیب فیض و ۲۱۶ به ترتیب صبحی.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

قال علي عليه السلام: « احترسوا من سورة الأَطْرَاءِ وَ الْمَدْحِ فَإِنَّ لَهُمَا رِيحاً خَبِيثاً فِي الْقَلْبِ »^۱

از شراره تملق و مداحی دوری گزینید که حاکی از بوی کثیف قلب مداحان و تملق گوینان است.

بنابراین مدح و ستایشی که اولاً لله صورت پذیرد و برای مطامع دیگر و امیال دنیوی نباشد و ثانیاً از حد خود نگذرد، مذموم شمرده نمی‌شود. بلی، مدحی که از تعادل خارج شود، خلق اسلامی شمرده نمی‌شود.

قال علي عليه السلام: « إِيَّاكَ وَ الْمَلَقَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ »^۲

از تملق بهره‌یز که آن از اخلاق مؤمن نیست.

یک استثناء

قبل از پی‌گیری بحث، لازم به توضیح است که اهمیت علم و دانش و تعلیم و تعلّم بدان حد است که اگر یادگیری منوط به چاپلوسی و تملق از معلّم بوده و به غیر آن راهی نباشد، چنین عملی جایز است، مشروط بر آنکه عواقب منفی تملق در معلّم بوجود نیاید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: « لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْتَمَلُّقُ وَ الْحَسَدُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ »^۳

تملق و حسد خلق و خوی مؤمن نیست الا در مورد طلب علم.

دلایل حرمت

تملق و چاپلوسی پیامدهای فاسدی به دنبال دارد و حرمت آن همانند بسیاری معاصی دیگر، به خاطر تبعات زیانبار آنست. اینک به اهم عوامل و موجباتی که باعث شده است، این رذیله اخلاقی تحریم شود، توجه کنید:

۱ - سلب عزت مومن

عزت فقط از آن خداوند است و هرکس به او متوسل شود بهره‌ای از عزت خدادادی را خواهد داشت و لذا چشمداشت به غیر او ذلت محض است.

«... أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً »^۴

آیا مؤمنین، عزت را نزد کفار می‌جویند با اینکه همه عزت‌ها نزد خداوند است.

اگر کسانی از مخلوقان خدا عزیز شده‌اند، عزت آنها حاصل تمسک به خدا و چنگ‌زدن به ریسمان اوست، و هر آنکه این راه را بپیماید، معلول را خواهد یافت و تمسک به معلول

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۹ - ص ۱۸۱ و کنز العمال، ج ۲۹۳۶۴.

^۴ - نساء - ۱۳۹.

بدون توجه به علت بیراهه رفتن است و آنکه عزت را از مخلوق خدا بخواهد، جز ذلت عایدش نمی‌شود.

قال الصادق عليه السلام: «أَعَزِّيزُ بغيرِ اللَّهِ ذَلِيلٌ»^۱
کسی که با تمسک به غیر خدا طلب عزت کند ذلیل است.

۲- اغتراء

مدح و ستایش دیگران به فرض اینکه لیاقت مدح را داشته باشند به منزله هلاک نمودن مدح شده می‌باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسِكِّينٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُثْنِيَ عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ»^۲

اگر آدمی با چاقویی تیز سوی کسی رود، برای او بهتر است که در جلو چشمش او را ستایش کنند و مدح نمایند. و حضرت امیر عليه السلام نیز فرموده است: «مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ»^۳
کسی که تو را ستایش کرده در واقع تو را ذبح نموده است.

چنین مدحی چه بسا ممدوح را مغرور سازد، بخود ببالد و عجب و کبر بخود راه دهد، گناهایی که سرآغاز بسیاری از معاصی و همه انواع ظلم به خدا و غیر و خود شمرده شده است. شخصی در حضور پیامبر صلى الله عليه وآله از کسی تعریف می‌کرد، حضرت به وی فرمود:

« لَا تُسْمِعَهُ فَتْهَلِكَهُ، لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلِحْ »^۴

به گوش او مرسان که او را هلاک می‌کند، اگر از تو بشنود، رستگار نمی‌شود.

ظرف حلم همه انسانها مثل هم نیست، و چه بسیارند کسانی که با مدح و ستایش از کوره در رفته و خود را در دام ابلیس و اسیر او قرار می‌دهند.

قال علي عليه السلام: «كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ، كَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ»^۵

چه بسا انسان‌هایی که به واسطه سخنانی که در موردشان گفته می‌شود، مغرور شوند، و چه بسا کسانی که به واسطه ستایش دیگران گرفتار شدند و به فتنه افتادند.

در بیان شرایط دوست نیز دوستی سالم‌تر است که رفیقش را در پرتگاه گناه عجب قرار

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۰.

^۲ - محجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۸۴.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - کنز العمال، ج ۸۳۳۹.

^۵ - غرر الحکم.

ندهد. او را در پیش رو مدح نکند و یا چنان کند که به گوشش نرسد. و چه کم هستند آنانکه کمتر تحت تأثیر مداحی‌ها قرار می‌گیرند و البته آنکه نسبت به ستایش‌های خلاق بی‌توجه بود و حتی در زمان خلافتش به شدت از آن بیزار می‌جست و اصلاً متأثر واقع نمی‌شد، علی علیه السلام بود.

آن حضرت در پاسخ کسی که از وی ستایش می‌کرد، فرمودند: هرکس خدای را از همه چیز برتر می‌داند، باید غیر او در مقابل دیدگانش اندک تصور شود، و هرکس بیشتر مشمول احسان خدا قرار گرفته به این شایسته‌تر است و بدانید: «إِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاءِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَظُنَّ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ وَ يُوَضِّعَ أَمْرَهُمْ عَلَى الْكِبَرِ، وَ قَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْإِطْرَاءِ وَ اسْتِمَاعِ الثَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ»^۱

از بدترین حالات زمامداران نزد بندگان صالح خداوند این است که گمان برده شود آنان فریفته تفاخر شده و کارشان شکل برتری جوئی به خود گرفته است، من از این ناراحتم که حتی به ذهن شما خطور کند که من مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می‌برم. من بحمد الله چنین نیستم.

و ضمن درخواست از مردم که از ستایش و مداحی بپرهیزند، زیباترین چهره تواضع خود را باین جمله «با من مشورت کنید و مرا از امکان خطایم باز دارید» به نمایش می‌گذارند.

«فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَ لَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي»^۲

از گفتن حق و یا مشورت عدالت‌آمیز خودداری نکنید، زیرا من خود را بالاتر از اینکه اشتباه کنم نمی‌دانم، و از آن در کارهایم ایمن نیستم، مگر اینکه خدای مرا حفظ نماید.

۳- زوال همدلی

تملق نتیجه دو دلی است. متملق آنچه را می‌گوید بدان معتقد نیست و این را مخاطبش می‌داند و از او و چاپلوسی وی بیزار است.

قال علی علیه السلام: «إِنَّمَا يُحِبُّكَ مَنْ لَا يَتَمَلَّقُكَ وَ يُثْنِي عَلَيْكَ مَنْ لَا يُسْمِعُكَ»^۳

دوستدار واقعی تو کسی است که تملق تو نکوید و ثناگوی تو کسی است که آن را به گوش تو نرساند.

۴ - عذاب قیامت

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷ به ترتیب فیض و ۲۱۶ به ترتیب صبحی.

^۲ - همان.

^۳ - غرر الحکم.

برخی چنان‌اند که به جای شرمندگی و طلب عذر به واسطه گناهانشان بدرگاه حق، همواره آرزو دارند خلائق خطاهایشان را نادیده بگیرند و آنها را بستایند، همانند قوم یهود که تورات را تحریف ساختند و منتظر مدح خود به عنوان علماء و دانشمندان بودند، یا چون منافقان که گاه جنگ را ترک می‌کردند و به جهاد نمی‌رفتند و انتظار ستایش هم داشتند. اما خداوند آنها را بخاطر کردار زشتشان نه تنها مدح نمی‌کند و از عذاب معاف نمی‌گرداند، بلکه طبق آیه‌ی ذیل عذاب دردناک قیامت را به آنان می‌چشاند.

«لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱

خیال نکن کسانی که از اعمال زشت خود خوشحال می‌شوند و دوست دارند در برابر کار نیک انجام ناک گرفته ستایش شوند، از عذاب الهی معاف هستند، بلکه برای آنان عذابی دردناک هست.

شیوه برخورد با مداح

نباید به مداح اجازه مدح داد، نباید در مسندی نشست و مداحان را دعوت نمود تا اوصافش را باز گویند. چه زشت است آدمی در این حال خدای را فراموش کند و دل به سخن بنده او شاد نماید و تمسخرهای او را واقعیات ذهنی او در مورد خودش بپندارد. اینک به برخی وظایف ما در قبال مداحان توجه کنید.

۱ - منع اجازه مدح

«مقداد بن عمرو» می‌گوید: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ نَحْتُو فِي وَجْهِ الْمَدَاحِينَ، التُّرَابَ»^۲
رسول خدا ﷺ به ما دستور داد که به صورت تملق گویان خاک بپاشیم.

۲ - تمسک به دعا

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر گاه تو را مدح کردند بگو: خدایا مرا بهتر از آنچه فکر می‌کنند قرار ده و هر چه را آنها از آن بی‌خبرند بر من ببخشای، و به آنچه آنان می‌گویند مرا مؤاخذه نکن. «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي خَيْرًا مِمَّا يَطْنُونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ»^۳

گروهی حضرت امیر عليه السلام را در مقابل دیدگانش مدح و ستایش کردند، حضرت به خدای

^۱ - آل عمران - ۱۸۸.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۳ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۳۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۶۶.

عرضه داشتند:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۱

خدایا تو به من از خودم آگاه‌تری و من از آنان به خودم بیناترم، خدایا بهتر از آنچه که گمان می‌کنند، مرا قرار ده و هر چه را که نمی‌دانند بر من ببخشای.

همان حضرت در بیان اوصاف متقین می‌فرماید: آنان کسانی هستند که اگر کسی آنها را مدح نمود از سخنانش می‌هراسند و می‌گویند:

«أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنِّي، اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ وَ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ»^۲

من از دیگران بخودم آگاه‌ترم، و خدای از من بخودم آگاه‌تر، خدایا مرا به آنچه می‌گویند مؤاخذه مکن و مرا بالاتر از آنچه خیال می‌کنند قرار ده و از خطاهائی که آنها بر آن آگاه نیستند درگذر.

۳ - شاد نشدن

حساب بشر در قیامت دست بشر نیست که اگر از ما خرسند باشند ما را کفایت کند، محاسبه دست خداوند متعال است و تنها رضای او باعث نجات می‌باشد.

روزی در جنگ صفین حضرت امیر علیه السلام خطبه ایراد می‌فرمود و در ضمن خطبه‌اش حقوق زمامدار بر رعیت و حقوق رعیت بر زمامدار را بر می‌شمرد.

یکی از یاران امام علیه السلام برخاست و با سخنان طولانی حضرت را بسیار ستود و اطاعت خود را از امام اعلام نمود. وی در ضمن بیاناتش گفت: تو امیر ما هستی و ما رعیت تو هستیم، خداوند به وسیله تو ما را از پستی نجات داد و به عزت و شوکت تو بندگان را از زنجیرها رهائی بخشید. «أَنْتَ أَمِيرُنَا وَ نَحْنُ رَعِيَّتُكَ، بِكَ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ وَ بَاعْزَاكَ أَطْلَقَ عِبَادَهُ مِنَ الْعُلِّ»

حضرت پاسخ او را بیان کردند و از جمله فرمودند: مرا با سخنان خویش ستایش مکنید من می‌خواهم از مسئولیتی که بر گردن دارم خارج شوم، و هنوز از اداء حقوقی که خداوند و نیز شما بر عهده من دارید، فارغ نشده‌ام. «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلٍ تَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۹.

^۲ - نهج البلاغه - خطبه ۱۸۴ به ترتیب فیض و ۱۹۳ به ترتیب صبحی.

نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ آدَائِهَا»^۱

امام باقر علیه السلام به «جابر جعفی» می‌فرمایند: اگر تو را مدح کردند شاد مشو، و اگر مذمت نمودند ناراحت مباش، و در آنچه به تو گفته‌اند تفکر نما، اگر آنچه را از بدیها گفته‌اند در تو است، بدان که سقوط تو از چشم الهی هنگامی که بر تو غضب کند، بسیار شدیدتر است از مذمت دیگران. و اگر آنچه را که گفته‌اند در تو نیست، تو با صبرت بدون اینکه زحمتی بخود تحمیل کرده باشی، ثوابی به دست آورده‌ای، بدان که دوست ما نیستی مگر اینکه زمانی که تمام اهل شهر جمع شوند و بگویند تو بدترین خلایقی، تو محزون نشوی، و اگر بگویند تو انسان صالحی هستی، هرگز خوشحال نگردی. خودت را به قرآن عرضه نما، اگر در مسیر قرآن هستی، هر آنچه نهی کرده ترک کرده‌ای و هر آنچه امر کرده بدان راغبی، از تخویف‌ها و وعیده‌های آنان هراسان مباش، شادمان باش و بشارت بر تو که آنچه در مورد تو بگویند، هرگز ضرری به حال تو نخواهد داشت، ولی اگر در مسیر قرآن نباشی، هیچکس جز نفس تو مایه تباهی تو نیست!^۲

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند: هیچ بنده‌ای، خود را برای خدای متعال خالص ننموده است، مگر اینکه مداحی و مذمت دیگران برایش یکسان باشد، چراکه ممدوح با مدح مردم، نزد خداوند ممدوح نمی‌شود و مذموم با ذمّ دیگران، نزد او مذموم نمی‌گردد. پس به مدح احدی خوشحال مشو که به منزلت تو نزد خداوند نمی‌افزاید، و به مذمت احدی ناراحت نباش که از مقام تو نزد خدا نمی‌کاهد. « لا تَفْرَحُ بِمَدْحِ أَحَدٍ... وَ لا تَحْزَنُ بِذَمِّ أَحَدٍ »^۳

۴ - توجه به استهزاء مداح

مداحی که به مدح کسی می‌پردازد و او خود می‌داند گفته‌های مداح در مورد وی صادق نیست باید بداند که مداح او را استهزاء می‌نماید، و تنها می‌خواهد به هدف از پیش معین شده خویش برسد.

به حدیثی که از حضرت امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است توجه کنید:

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۷ به ترتیب فیض و ۲۱۶ به ترتیب صبحی و بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۳۵۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۳.

^۳ - همان.

« مَادِحُكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ مُسْتَهْزِءٌ بِكَ فَإِنْ لَمْ تَسْعِفْهُ بِنَوَالِكَ بِالْغَى فِي ذَلِكَ وَهَجَائِكَ »^۱
آنکه تو را به آنچه در تو نیست ستایش کند تو را تمسخر کرده است و اگر به عطای خود او را کامروا نسازی تو را بد گوئی خواهد نمود.

و البته این علامت خوبی است برای باز شناسائی مداحان دروغین.

مدح فاجر

یکی از بزرگترین گناهان کبیره که حاوی بسیاری از معاصی می باشد، مدح کسی است که استحقاق مدح ندارد، چهره واقعی چنین مداحی در اخبار و احادیث به عنوان مغضوب خداوند ترسیم شده است.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ إِذَا مَدِحَ الْفَاسِقُ»^۲

هرگاه فاسقی مدح شود خداوند غضب می کند.

و ناپسندترین خلایق نزد او دانشمندی است که برای رفع حوائج خود به حضور کارگزاری برسد.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَلْعَمَلِمْ يَزُورُ الْعَمَالَ»^۳

مغضوبترین مخلوق نزد خداوند عالمی است که به دیدار کارگزاران رود.

جایگاه مداح فاجر و فاسق، آتش قهر الهی است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ تَخَفَّفَ وَ تَضَعَّصَ لَهُ طَمَعًا فِيهِ كَانَ قَرِينُهُ فِي النَّارِ»^۴

کسی که سلطان ظالمی را ستایش کند و خود را کوچک و ذلیل نماید تا از ناحیه وی چیزی به او رسد، همنشین وی در آتش خواهد بود.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ۱۱۳ هود می فرمایند: آن کسی است که نزد سلطان می رود و بقاء او را دوست دارد تا بلکه او دست به کیسه اش برد و عطائی به وی دهد.

«هُوَ الرَّجُلُ يَأْتِي السُّلْطَانَ فَيُحِبُّ بَقَائَهُ إِلَى أَنْ يَدْخُلَ يَدَهُ إِلَى كَيْسِهِ فَيُعْطِيَهُ»^۵

مدح خود

^۱ - غرر الحكم.

^۲ - محجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۸۳.

^۳ - كنز العمال، ح ۲۸۹۸۵.

^۴ - وسائل الشيعة، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

^۵ - فروع كافي، ج ۵، ص ۱۰۸.

تا اینجا سخن از مذمت مداحی دیگران بود، باید دانست مدح و ستایش خود نیز، عواقب مدح دیگران چون عجب و تکبر را بدنبال دارد و علاوه اینکه اصولاً خودستایی زائیده تکبر و غرور است.

البته ناگفته نماند که در بعضی حالات، مدح خود و ستایش نفس جایز شمرده شده است، برخی از این موارد جواز در اینجا ذکر می‌شود و قبل از آن تذکر این نکته لازم است که پا فراتر گذاشتن از موارد قطعی جواز و در حد لزوم، ناشی از توجیهات شیطنی بوده و می‌بایست از آنها دور ماند.

۱ - رفع اِتهام از خود

بر آدمی لازم است که خود را در مظان اِتهام قرار ندهد، و اگر بتواند با ستایش خویش، راه خروج از اِتهام را هموار سازد، خودستایی برای او جایز است. انسان پاکدامن می‌تواند خود را از اِتهام وارده، مبرا سازد و حدیث نفس و خودستایی به فراخور آن جایز و یا حتی در برخی موارد واجب می‌باشد. این عمل در واقع دفاع از خود و منع دیگران از ورود در معصیت سوءظن است.

۲ - مراتب امر و نهی

اگر تحقق فرمان الهی و ترک محرمات، متوقف به این باشد که امر و ناهی باز شناخته شود و هویتش آشکار گردد، بر او لازم است خود را بشناساند و در حد نیاز، خود را با ذکر ممدوحات مرتبط تعریف نماید.

۳ - بیان نعمت خداوند

بیان نعمت‌های خدا ضروری و کتمان آن نوعی ناشکری است.

« وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ »^۱

نعمت‌های پروردگارت را بازگو نما.

و لذا بیان آنها مخصوصاً در مقابل کسانی که ناشکر و ناسپاسند، و یا به خداوند به واسطه روا نشدن حاجاتشان ظنین می‌باشند، لازم می‌باشد.

از این رو ست که حضرت رسالت ﷺ در پاسخ سؤال اصحاب، فضائل خود را از انبیاء دیگر الهی برمی‌شمارد و حضرت امیر علیه السلام نیز در پاسخ این سؤال که تو بالاتری یا انبیاء،

^۱ - ضحی - ۱۱.

فضائل خود را بر آنان بیان می‌فرماید و حضرت سجاد علیه السلام در خطبه معروف خویش در مسجد جامع دمشق، خود را معرفی می‌کند و با بیان انساب خود فضائل خویش را بر می‌شمارد.

بدیهی است پا فراتر گذاشتن از موارد جواز همان طور که بیان شد صحیح نیست چرا که تعریف کننده از خود به تعبیر روایات بدترین خلائق و ذابح نفس خویش شمرده شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: « مَنْ قَالَ أَنِّي خَيْرُ النَّاسِ فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ وَ مَنْ قَالَ أَنِّي فِي الْجَنَّةِ فَهُوَ فِي النَّارِ »^۱

کسی که بگوید من بهترین مردم هستم بدترین آنهاست و آنکه بگوید من در بهشتم، در آتش است.

قال علي عليه السلام: « مَنْ مَدَحَ نَفْسَهُ فَقَدْ ذَبَحَهَا »^۲

کسی که خویشتن را مدح کند، خود را ذبح نموده است.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۹۸.

^۲ - غرر الحکم.

تجسس

تجسس از احوال دیگران و کشف اسرار آنها و یا بیان اخبار مسلمانان برای دشمنان اسلام، از موانع مهم همدلی و از گناهان بزرگ محسوب می شود. خاتمیت دین اسلام و مترقی بودن احکام وی و پر جاذبه بودنش و توجه به همه زوایای زندگی بشر، موجب شده است اهل فکر و مطالعه در میان همه آئینها و ملیتها و در همه اعصار به سوی این دین پویا جذب شوند. از سوی دیگر سردمداران کفر چون اسلام را مانع استعمار و استثمار ملتها می دانند، همواره در مقابل آن ایستادگی نموده و دستگاههای عریض و طویلی برای محدود نمودنش ایجاد نموده اند و هر آن در حال توطئه های جدید هستند. روزی با شمشیر در مقابل اسلام ایستادند و چون توان مبارزه با ایمان مسلمانان را نداشتند، توطئه های گوناگون دیگر را پی ریزی کردند. آیه شریفه ذیل، نمونه ای از توطئه های آنان را بیان فرموده است:

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱

گروهی از یهود گفتند: بروید صبحها به آنچه بر مسلمانان نازل شده ایمان آورید و شامگاهان کافر گردید شاید متزلزل شده و از ایمان خود بازگردند.

بدیهی است دشمنان اسلام همواره جاسوسانی به کشورهای اسلامی می فرستادند تا اخبار و اطلاعات محرمانه را در اختیار گرفته و به آنها منعکس کنند. اینان با تهدید و ارعاب یا وعده های کلان دنیوی اشخاص را اجیر می نمودند تا گزارش های گوناگون از کانال های مختلف تهیه کرده و به این وسیله نقاط ضعف مسلمانان را شناسائی نمایند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «... وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...»^۲ فرموده اند: «وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَيْدِيهِمْ، وَلَا ضَرْبُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ، وَلَكِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا فَأَخَذُوا عَلَيْهَا، فَقَتَلُوا فَصَارَ قِتْلًا وَاعْتِدَاءً وَمَعْصِيَةً»^۳.

به خدا سوگند آنها با دست و شمشیر خود انبیاء را نکشتند، بلکه آنها احادیث پیامبران را شنیدند و آنچه که

^۱ - آل عمران - ۷۲.

^۲ - بقره - ۶۱.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۱.

نباید فاش سازند، آشکار نمودند و بدان سبب دشمنان بر آنان دست یافتند، و کشته شدند، پس هم قتل صورت گرفت و هم نافرمانی و هم تجاوز.

و نیز در جای دیگر می فرمایند: «أَمَّا وَاللَّهِ مَا قَاتَلُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ وَلَكِنْ أَدَاعُوا سِرَّهُمْ وَأَفْشَوْا عَلَيْهِمْ فُقُتُوا»^۱.

سوگند به خدا که آنها را با شمشیرهایشان نکشتند، بلکه راز آنها را فاش نمودند و منتشر ساختند، و آنان پس از آن کشته شدند.

این روایت را امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ۱۱۲ از سوره آل عمران «... وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ...» مطرح فرموده است. حکم چنین جاسوسانی در آئین اسلام، بعد از تحقق شرایط خاصی، قتل است.

قال الصادق علیه السلام «الْجَاسُوسُ وَالْعَيْنُ إِذَا ظَفَرَ بِهِمَا قُتِلَا»^۲.

جاسوس و مخبر، اگر یافته شوند کشته می شوند.

در جنگ احزاب و بعد از پیمان شکنی بنی قریظه، پیامبر خدا تصمیم گرفت کار این گروه از یهود که بر خلاف عهد و پیمان خود با دشمنان اسلام همدست شده بودند، یکسره کند. «بو لبابه» که پیمان دوستی با بنی قریظه داشت نزد آنان رفت و آنها را از تصمیم پیامبر با اشاره به گلویش آگاه ساخت. وی فوری از کار عظیم خود پشیمان شد و لرزان و هراسان یکسره به مسجد رفت و خود را به یکی از ستون‌های مسجد بست و با خدا پیمان بست بخاطر افشای اسرار مسلمانان تا پایان عمر در همانجا بسر برد مگر اینکه خداوند از او بگذرد. همسر وی هنگام نماز به مسجد می آمد گره‌های طناب را باز می کرد و بعد از انجام نماز دوباره به ستون می بست. آیه شریفه ذیل به اعتقاد مفسران در مورد خیانت ابولبابه نازل شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۳.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و نیز با اینکه می دانید در امانات خود خیانت روا مدارید.

شش روز گذشت که سحر گاهی وحی الهی نازل شد و توبه ابولبابه پذیرفته شد. «وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۹۶ و ج ۱۸، ص ۲۱۳ و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۱.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۹۷ و ج ۱۱، ص ۹۸.

^۳ - انفال - ۲۷.

عَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱.

و گروهی دیگر به گناهان خود اقرار نمودند و کار خوب وید را باهم آمیختند، امید که خدای توبه آنها را ببیزد، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

این استوانه در تاریخ به استوانه توبه یا استوانه ابولبابه مشهور است.^۲

پیامبر مکرم ﷺ برای فتح مکه که اهمیتی بسزا داشت تمام نکات امنیتی را رعایت کرد به طوری که تا رسیدن مسلمانان به نزدیکی های مکه، هیچکدام از مشرکان متوجه نشدند. حضرت تمام راه های منتهی به مکه را تحت کنترل مأموران خود قرار داد و از خدا درخواست کرد که جاسوسان قریش از حرکت مسلمانان با خبر نشوند. جبرائیل امین علیه السلام خبر آورد که یکی از مسلمانان نامه ای به دست زنی داده است تا به مکه برساند، در این نامه به کفار قریش خبر حمله قریب الوقوع سپاه اسلام به مکه داده شده بود. پیامبر خدا سه نفر و از جمله حضرت امیر علیه السلام را مأمور تعقیب این زن کرد. این زن بنام «ساره» از نوازندگان مکه بود، بعد از جنگ بدر و کشته شدن سران قریش، نوازندگی در مکه بی رونق شد و او به مدینه روی آورده بود. ساره با گرفتن ده دینار از یکی از مسلمانان به نام «حاطب بن ابی بلتعنه» اجیر شده بود تا نامه را به بزرگان مکه برساند. فرستادگان پیامبر در منطقه «روضه خاخ» زن را دستگیر نمودند ولی بعد از جستجوی تمام اثاثیه وی نامه را نیافتند، علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هرگز پیامبر دروغ نمی گوید و با جدیت طلب نامه کرد. ساره که خطر را جدی احساس نمود نامه ای از لابلائی گیسوان تابیده اش درآورد و به حضرت داد.^۳

دقت در موارد جواز

اطلاع از وضعیت دشمنان اسلام برای قوی نمودن بنیه دفاعی و توانمندی مسلمانان لازم می باشد. به همین جهت و بنا به نقل تاریخ، پیامبر صلی الله علیه و آله مأموران اطلاعاتی در میان صفوف دشمن داشته است و آنها اخبار را بموقع به حضرت منعکس می نمودند. عباس عموی پیامبر خدا که اسلام آورده بود ولی آن را اظهار نمی کرد، پیش از وقوع غزوه احد،

^۱ - توبه - ۱۰۲.

^۲ - فروغ ابديت، ج ۲، ص ۵۵۹.

^۳ - فروغ ابديت، ج ۲، ص ۷۰۹.

خبر آمادگی قریش را برای حمله به مدینه توسط نامه‌ای به حضرت رسانید.^۱ «حذیفه بن الیمان» می‌گوید در جریان جنگ خندق، شبی حضرت پیامبر ﷺ روی به من نمود و فرمود: چه کسی بر می‌خیزد و به میان دشمن می‌رود تا ببیند آنها چه می‌کنند و برمیگردد. «مَنْ رَجُلٌ يَقُومُ فَيَنْظُرُ لَنَا مَا فَعَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ يَرْجِعُ». من به سوی آنان رفتم دیدم باد و طوفان و نیز سربازان خداوند آنچه می‌بایست بر سر مشرکان بیاورند، آورده‌اند.^۲ حضرت رسالت حتی اگر مسئولیتی به کسی می‌سپرد و اطمینان کامل به وی نداشت مأموری می‌فرستاد تا از وضعیت او خبر آورد.

این مهم در بیان امام رضا علیه السلام از حالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل شده است. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ أَمِيرًا بَعَثَ مَعَهُ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ».^۳ رسول خدا همواره اگر سپاهی به جنگ اعزام می‌کرد و در مورد امیر سپاه، اطمینان کامل نداشت، کسی مطمئن را با وی می‌فرستاد تا اخبار او را به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند.

البته ناگفته نماند به خاطر حرمت تجسس و بزرگی گناه آن، می‌بایست جانب احتیاط حفظ شود و به بهانه‌های واهی، حرمت و قداست افراد شکسته نشده و قبح این معصیت زایل نگردد. بهر حال مرز میان حفظ مصالح دین و حرمت تجسس بسیار ظریف است و رعایت آن دقت مضاعفی را می‌طلبد.

حرمت تجسس

همان‌طور که بیان شد تجسس و تفتیش از عقاید و احوال دیگران از گناهان بزرگ شمرده می‌شود. قرآن کریم در سوره حجرات قبل از بیان حرمت غیبت، از تجسس نهی می‌فرماید: «... وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا...».^۴ این حدیث نیز همین معنی را می‌فهماند. «إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا أَشُقَّ بَطُونَهُمْ».^۵

^۱ - فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۴۷.

^۲ - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۲۴۳.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۴. (در متن قرب الاسناد ص ۱۴۸ که وسایل از آن نقل حدیث نموده است، عبارت به این صورت آمده است: ... إِذَا وَجَدَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ أَمِيرًا...).

^۴ - حجرات ۱۲.

^۵ - کنز العمال، ح ۳۱۵۹۷.

من مأمور نشده‌ام که از قلوب مردم تجسس کنم و آنچه در دل دارند آشکار نمایم.

اسلام دستور می‌دهد که به ظواهر مردم بسنده کنند و از دانستن آنچه که انسانها حاضر به آشکار نمودنش نیستند، پرهیز نمایند. امام صادق علیه السلام در پاسخ سؤال یکی از اصحاب خود در مورد شهادی که قاضی وی را قبلاً نمی‌شناخته، می‌فرماید: «خَمَسَةُ أَشْيَاءَ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَأْخُذُوا فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ، الْوَلَايَاتُ وَالتَّنَاكُحُ وَالْمَوَارِيثُ وَالذَّبَائِحُ وَالشَّهَادَاتُ، فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُهُ ظَاهِرًا مَأْمُونًا جازتُ شَهَادَتَهُ وَلَا يُسْتَلُّ عَنْ بَاطِنِهِ»^۱.

پنج چیزند که مردم بایستی به ظواهر آنها حکم کنند و آنها عبارتند از: ولایت و قیوموت، نکاح، ارث، ذبیحه، گواهی دادن که اگر ظاهر وی مورد اعتماد باشد شهادت او نافذ بوده و از باطن او سؤال نمی‌شود.

دستور اسلام چنان در این زمینه محکم است که می‌فرماید هرگز نباید از کسی که خود اقرار به فساد کرده یا بی‌ینه علیه وی شهادت داده است، سؤال از همدست دیگرش نمود، با اینکه قطعاً برخی فواحش بدون وجود همدست، محقق نمی‌شوند. مثلاً با اینکه زنا جز با حضور زن و مرد صورت نمی‌پذیرد اما اگر یکی بدام افتاد نباید پرسید با که چنین کرده‌ای یا که با تو چنان نموده است؟

قال الصادق علیه السلام: «لَا تَسْأَلُوا الْفَاجِرَةَ مَنْ فَجَرَ بِكَ فَكَمَا هَانَ عَلَيْهَا الْفُجُورُ يَهُونُ عَلَيْهَا أَنْ تَرْمِيَ الرَّجُلَ الْبَرِيءَ الْمُسْلِمَ»^۲.

از زن بدکاره نپرسید که: که با تو چنین کرد؟ او که فجور برایش آسان شده افتراء به یک مسلمان هم برایش سهل است.

«کنز العمال» آورده است: شبی عمر بن خطاب در کوچه‌های مدینه نگهبانی میداد، صدای مردی را شنید که ترانه سر داده بود، خلیفه از بالای دیوار حیات منزلش بر وی وارد شد و گفت: «ای دشمن خدا خیال می‌کنی در این حال، خدا گناه تو را می‌پوشاند». صاحب منزل که به یکباره خلیفه را در مقابل خود یافت، خطاب به او گفت: بر من عجله نکن. اگر من یک معصیت کردم تو سه گناه مرتکب شده‌ای. خدای فرموده است: تجسس نکنید و تو کردی، خدای فرموده است: از در منزل وارد شوید و تو از بام حیات آمدی، خدای فرموده است: وقتی وارد منزل غیر خود شدید اجازه بگیرید و سلام کنید و تو نکردی، عمر گفت: آیا خیری در تو یافت می‌شود، اگر تو را ببخشم. «فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ خَيْرٍ إِنْ عَفَوْتُ عَنْكَ؟» آیا مرا می‌بخشی؟ و آیا از عمل خود دست برمی‌داری؟ آن مرد

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۲۱۳.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۷۱.

پاسخ مثبت داد، عمر او را عفو نمود و رها کرد و از منزلش خارج شد.^۱

عقوبت تجسس

تفحص و تفتیش عقاید دیگران به شکل‌های گوناگونی صورت می‌گیرد. سبکترین شکل آن این است که هنگام گفتگو با کسی برای کشف نظر او یا عمل وی چنان اصرار ورزیده شود تا او مجبور به بیان مطلب باطنی خود گردد، بر همین اساس چنین نوعی از اصرار هم معصیت شمرده می‌شود. باز کردن نامه، تعقیب اشخاص، کنترل مکالمات تلفنی و... از دیگر شیوه‌های رایج تجسس است. بهر حال اولین اثر این معصیت در دنیا انزوا و تنهایی جاسوس بوده بطوری که احدی به او اطمینان نمی‌یابد.

قال الصادق عليه السلام: «لا تُفْتِشِ النَّاسَ عَنْ أَدْيَانِهِمْ فَتَبْقَى بِإِلا صَدِيقٍ».^۲

از دین مردم و عقاید آنها تفتیش منما که بی یاور خواهی ماند.

رسوایی در دنیا و آخرت نیز از عواقب این معصیت عظیم است. به این دو روایت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توجه کنید:

«لَا تَطْلُبُوا عَثْرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَنْ تَتَبَعَ عَثْرَاتِ أَخِيهِ تَتَبَعَ اللَّهُ عَثْرَاتِهِ وَمَنْ تَتَبَعَ اللَّهُ عَثْرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ».^۳

عیوب مومنین را جستجو نکن که هرکس عیوب برادرش را بیوید، خداوند عیوبش را تفحص نموده و آنکه خدای با وی چنین کند رسوایش میسازد ولو در کنج خانه‌اش باشد.

«لَا تَتَّبِعُوا عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَبَعَ عَثْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَمَنْ تَتَبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَفْضَحْهُ».^۴

عیوب مسلمانان را تفحص منما که هرکس چنین کند خداوند عیوبش را جستجو می‌نماید و آنکه خدای عیوبش را بیوید، رسوایش میسازد.

^۱ - کنز العمال، ج ۸۸۲۷.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۳.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۵.

^۴ - همان.

افشا اسرار

خدا انسان را اجتماعی خلق کرده و لازمه زندگی اجتماعی مخفی بودن عیوب افراد اجتماع و ظهور نیکی‌ها است، چه اینکه اگر لحظه‌ای پرده‌ها کنار رود، چون قیامت، جامعه در هم ریخته و همه از هم فرار می‌کنند، شوهر از زن و زن از او، والدین از اولاد و آنها از والدین و دوستان از هم، و همه از حاکمان می‌گریزند و هیچگاه اجتماعی محقق نخواهد شد. بدیهی است هر انسانی در زندگی اجتماعی و یا فردی خود در برابر شیوه حرکت چرخ گردون و اقبال و ادبار دنیا و پستی‌ها و بلندی‌ها و تلخی‌ها و شیرینی‌ها و انکارها و اراده‌ها، واکنشی خاص دارد که افشا آن چه بسا باعث نابودی شخصیت وی شود. از سوی دیگر همین انسان گاه با کارهای خود موجب برملا شدن اسرار نهفته‌اش می‌شود و گاه با زبان خویش کسی را یار خود دانسته و راز زندگی خویش را آشکار می‌سازد. افشا این راز چه بسا به از دست دادن جان او منجر شود. همچنین افشا راز دیگران حس همدلی بین انسانها را از بین برده و بر افزایش کدورت‌ها می‌انجامد.

رازدار

در اخبار و احادیث خصوصیتی برای رازدار نقل شده است به نمونه‌هایی از آن اوصاف توجه کنید.

۱ - عاقل است

سینه عاقل صندوق اسرار اوست و او این صندوق را بر همه نمی‌گشاید و نقص گوهر نفس خود را که باعث طعن بر وی می‌گردد و یا جمال آن را که موجب حسادت می‌شود آشکار نمی‌کند. آنکه سفره دل را بگشاید نقص‌های خود را در معرض چشم و گوش دیگران گذاشته، حيله‌هایش اندک و نقشه‌هایش برملا می‌شود و لذا او در واقع تفکری قابل اجراء در مورد آینده‌اش نخواهد داشت. امام علی می‌فرماید عَلَيْهِ السَّلَامُ: سینه عاقل صندوق اسرار اوست. «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»^۱

رازدار می‌داند افشا اسرارش وی را می‌خکوب می‌کند و نقشه‌هایش که عمری را صرف تهیه آنها نموده است از بین می‌برد. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: آشکار شدن راز موجب

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۵ به ترتیب فیض و ۶ به ترتیب صبحی.

سقوط و هلاکت است. « اِفْشَاءُ السِّرِّ سَقُوطٌ »^۱

و امام هادی علیه السلام می‌فرماید: آشکار شدن چیزی قبل از اینکه پایه‌اش محکم شود موجب فساد آنست. « اِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهَا »^۲

۲ - مختار است

آدمی تا وقتی اختیار دارد که اسرارش فاش نشود، ولی اگر رازها برملا گردد، اختیار امور از انسان سلب شده و رشته آنها گم می‌شود، پس در دست داشتن قلاده راز تا وقتی است که مخفی بماند. امام علی می‌فرماید علیه السلام: کسی که رازش را بیپوشاند، همواره اختیارش در دست اوست. « مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةُ بِيَدِهِ »^۳ و اگر افشا شود، قلاده رها خواهد گشت و چه بسا آدمی اسیر رازهای برملا شده می‌گردد. آن حضرت نیز می‌فرماید: سرّ تو اسیر در دست تو است، اگر آن را آشکار کنی تو اسیر وی می‌شوی. « سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرْتَ أَسِيرَهُ »^۴

۳ - کیس و زرنگ است

زرنگ و مدبر هیچگاه سرّ خویش را فاش نمی‌کند و راز خود را به عقد کسی در نمی‌آورد. قال علی علیه السلام: « اِحْفَظْ سِرَّكَ (اَمْرَكَ) وَ لَا تُنْكِحْ خَاطِبًا سِرَّكَ »^۵
راز خویش را مخفی دار و آن را به نکاح خواهنده/اش میند.

۴ - مؤمن است

از اوصاف مؤمن، رازداری است. قال الرضا علیه السلام: « لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ، سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ، فَالْسُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ... »^۶
مؤمن مؤمن نیست تا اینکه سه خصلت درو باشد، سنت خدائی، پیامبری، امامی؛ سنت خدائی کتمان اسرار است. توصیه به گمنامی در فتن آخر الزمان بارها از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است. « اِنَّ

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵ - ۷۱.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۵۳ به ترتیب فیض و ۱۶۲ به ترتیب صبحی.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - غرر الحکم.

^۶ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۶۸.

بَعْدَى فِتْنَا مُظْلَمَةٍ عَمِيَاءٍ مُتَشَكِّكَةً لَا يَبْقَى فِيهَا إِلَّا النُّؤْمَةُ، قِيلَ وَ مَا النُّؤْمَةُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ:
الَّذِي لَا يَدْرَى النَّاسُ مَا فِي نَفْسِهِ»^۱.

بعد از من فتنه‌ای تاریک و چند پهلو خواهد آمد که در آن جز گمنامان باقی نخواهند ماند، اصحاب عرض کردند:
مراد از نؤمه «گمنام» چیست؟ حضرت فرمود: آنها که مردم ندانند چه در قلوبشان می‌گذرد.

و در شیوه برخورد با مردم آن عصر فرموده است: به ظاهر با آنها باشید ولی قلوبتان هرگز
همراه آنان نگردد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: با اجسامتان رفت و آمد بین مردم داشته
باشید و با قلبهایتان و نیز اعمالتان از آنها دور باشید. قال علی علیه السلام: « خَالِطُوا النَّاسَ
بِأَبْدَانِكُمْ وَ زَائِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ »^۲.

۵ - فاتح و پیروز است

پیروزی در گروه عدم افشا اسرار است.

قال علی علیه السلام: « أَلْظَفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ »^۳

پیروزی در پرتو احتیاط و تدبیر است، و تدبیر به تفکر بستگی دارد، و تفکر صحیح به حفظ اسرار است.

یکی از عوامل مهم فتح مکه که تقریباً بدون خونریزی به پایان رسید، مخفی ماندن
حرکت مسلمانان از مدینه بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور به کنترل راه‌های مدینه دادند تا
مبادا خبر آماده باش ارتش اسلام به مدینه برسد، جاسوس‌هایی که خبرها را معمولاً
می‌فرستادند با دعای پیامبر و درخواست او از خداوند به وسیله جبرئیل امین علیه السلام کشف
می‌شدند.

در غزوه ذات السلاسل، ابابکر و عمر هر دو با دو سپاه پی در پی شکست خوردند و پیامبر
خدا صلی الله علیه و آله فرماندهی را در مرتبه سوم به حضرت امیر علیه السلام داد. آن حضرت دستور فرمود
سپاهیان‌ش مسیر حرکت را عوض نمایند و شبها حرکت کنند و روزها در نقطه‌ای مخفی
شوند، قبل از رسیدن به دهانه دره‌ای که هم‌پیمانان برای نابودی اسلام موضع گرفته
بودند، دهانه اسبها را به دستور حضرت بستند تا صدای شیهه آنها باعث بیدار شدن کفار
نگردد، این سپاه بعد از اقامه نماز صبح دشمن را غافلگیر ساختند و عده‌ای را اسیر و
بقیه را هلاک نمودند و فتوحی بسیار بزرگ آفریدند.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۰.

^۲ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۹.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۴۵ به ترتیب فیض و ۴۸ به ترتیب صحیح.

فاش کننده

هر چند آدمی در حفظ اسرار بسیار بکوشد ولی چه بسا رازهای مهم از لابلای زبان و یا از دگرگونی رنگ چهره آشکار شوند.

قال علی علیه السلام: « ما أضمر أحد شيئاً إلا ظهر في فلتات لسانه أو صفحات وجهه »^۱.

کسی چیزی را مخفی نمی‌نماید مگر اینکه آن سر در سخنانی که از دهن او می‌پرد و یا از رنگ و تغییرات چهره‌اش، آشکار می‌شود.

بهر حال بایستی برخی اسرار آدمی همواره مخفی بماند. خطاها و لغزش‌های انسان در پیشگاه خداوند از این گونه رازهاست، افشا این اسرار معصیت و حرام بوده و از طرف دیگر ذلت نفس در برابر بنده خدا شمرده شده و چنین عملی نیز نامشروع می‌باشد. امام علی می‌فرماید علیه السلام: راز خویش را مگر نزد کسی که به او اطمینان داری بودیعت مگذار. « لا تُودِع سرِّکَ إلا عندَ کُلِّ ثِقَةٍ »^۲.

اعتماد به اینکه راز شما برملا نشود، بیجاست. امام علی علیه السلام می‌فرماید: هر سخنی از دو نفر گذشت، شیوع می‌یابد. « کُلُّ حَدِيثٍ جَاوَزَ الْأَثْنَيْنِ فِشَا »^۳. تاکید بر اینکه شنونده راز تو را برملا نکند، نه تنها بی‌اثر است بلکه چه بسا موجب اشاعه سریع آن گردد و گاه او نیز خبر تو را به هر کس که می‌رساند، به او توصیه می‌کند که نزد کسی نقل نکند! در افشا اسرار نزد دوستان و رفقاء و نیز اقوام و خویشان هم می‌بایست جانب احتیاط را رعایت کرد، زیرا چه بسا او روزی در صف دشمنان تو قرار گیرد و راز تو حربه‌ای در دست دشمن تو شود.

قال الصادق علیه السلام: « لا تطلع صديقك من سرِّکَ إلا علی ما لو اطلع علیه عدوك لم يضرك، فإنَّ الصديقَ قدَّ یكونُ عدواً یوماً ما »^۴.

دوست خویش را از راز خود آگاه مساز، مگر رازهایی که اگر دشمن تو بدانها آگاه باشد ضرری به تو نرسد، چرا که دوست ممکن است روزی دشمن شود.

همان‌طور که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند معیار بیان سرّ این است که آیا علم دشمن به این راز ضرر رساننده هست یا نه، اگر ضرری می‌رساند این سرّ نزد هیچ کس نباید آشکار

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۲۵ به ترتیب فیض و ۲۶ به ترتیب صبحی.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۳۵.

^۳ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶۹.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۱.

شود و اگر ضرر رسان نیست آشکار نمودن آن بی‌اشکال است.

زنهار مکن تکیه تو بر یار راز دل خویش به او نسپار

غافل مشو چه بسا دوست روزی ستیزه جوید با چرخ دوار

البته برخی انسانها ظرفیت آنها بسیار اندک است و توان حمل کوچکترین مطلبی را ندارند، آنها به محض اینکه سخن تازه‌ای می‌شنوند، دائماً این پا و آن پا می‌کنند و تا آن راز را آشکار نکنند آرامش نمی‌یابند و از پا نمی‌نشینند. در روایات و احادیث ائمه طاهرین علیهم‌السلام عده‌ای از این اشخاص معین شده است تا مؤمنان از بیان اسرار خود به آنها احتیاط بیشتری بنمایند. برخی از این دسته عبارتند از:

۱- اشخاص جاهل و کم‌خرد

قال علی علیه‌السلام: « لا تُسِرَّ أَلَى الْجَاهِلِ شَيْئًا لَا يُطِيقُ كِتْمَانَهُ »^۱

رازی که نادان توانائی حمل آن را ندارد به وی مگو.

۲- خائن به امانات

آنکه به امانت مالی خیانت می‌کند، در خیانت به امانت راز نیز کوتاهی نمی‌نماید.

قال علی علیه‌السلام: « لا تُودِعَنَّ سِرَّكَ مَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ »^۲

راز خود را به کسی که امانت دار نیست نسپار.

۳- برخی زنان

کثرت گفتگو و معاشرت زیاد برخی زنان با هم گاهی موجب می‌شود رازهای مهم از بلائی کلمات آنها آشکار شود. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: نباید به سه کس رازی سپرد: زن بی ظرفیت، انسان سخن‌چین و شخص احمق. « ثَلَاثٌ لَا يُسْتَوْدَعَنَّ سِرًّا، الْمَرْثَةُ وَالنَّمَامُ وَالْأَحْمَقُ »^۳

۴- فاش‌کننده اسرار خود

آنکه سرّ خود را نزد تو فاش می‌کند، اسرار تو را هم به دیگران می‌رساند. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: هرکس راز خود را نتواند مخفی کند، سرّ دیگران را نیز نمی‌تواند حفظ نماید.

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

« مَنْ ضَعَفَ عَنْ حِفْظِ سِرِّهِ لَمْ يَقْوِ لِسِرِّ غَيْرِهِ »^۱

۵ - ظالم و ستمگر

افشا اسرار مؤمنان نزد ظالمان و حاکمان ستمگر از بدترین نوع افشا اسرار است، چنین عملی معاونت در گناه محسوب می‌شود و اگر به این جهت از ظالم ستمی صادر شود، فاش کننده در ظلم وی شریک است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: روز قیامت بنده‌ای سر از قبر بر می‌دارد و چیزی شبیه کاسه خون حجام یا بیشتر از آن به وی می‌دهند و می‌گویند: این سهم تو است از قتل فلان شخص. عرضه می‌دارد: خدایا تو خود می‌دانی، خودت مرا قبض روح کردی و من خونی نریخته‌ام. به وی گفته می‌شود: از فلانی سخنی شنیدی، و علیه او افشایش کردی، همینطور نقل شد تا به گوش فلان ستمگر رسید، و او وی را به قتل رسانید، و این سهمیه خون وی برای توست.^۲

اسرار دیگران

سرّ مؤمن بمنزله عورت او است چه اینکه او همواره می‌خواهد آن را مثل عیوب و عورتش بیوشاند، و لذا افشا سر او چون کشف عورت وی بوده و حرام است. «عبدالله بن سنان» می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا حدیث عورت مومن بر مومن حرام است از شماست؟ حضرت فرمود: بلی، عرض کردم: مراد عورتین وی است، امام فرمودند: « لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ أَنْمَا هُوَ إِذَا عَاةُ سِرِّهِ ».^۳

این نیست که تو خیال می‌کنی، منظور آشکار کردن راز اوست.

کشف اسرار مؤمنین، معاصی دیگری را چون غیبت، هتک حرمت، خیانت در امانت و... می‌تواند بدنبال داشته باشد و آثاری چون کینه و عداوت را ترویج می‌دهد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش به ابوذر می‌فرماید: « الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ إِفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ ».^۴

مجالس امانت و افشا سرّ برادرت خیانت شمرده می‌شود.

در سبب نزول آیه ۳ تحریم،^۵ آمده است: جبرائیل امین پرده از کار حفصه و عایشه

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۵.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۸.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۹۱.

^۵ - « وَ إِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ »

برداشت و با دستورات صریحی در سوره تحریم عمل آنها تقبیح شد. شدت تقبیح بدان حد بود که افشا کنندگان در معرض طلاق قرار گرفتند، تا اینکه خداوند از تقصیر آنها گذشت و توبه آنها مورد قبول قرار گرفت.^۱

اسرار شیعه

اخبار و احادیث زیادی در حفظ اسرار شیعه وارد شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: کتمان راز ما جهاد در راه خداوند است. « كِتْمَانُ سِرِّنا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ».^۲ در خصوص عواقب آشکار ساختن رازها در چنان موقعیتی، اخبار زیادی وارد شده است. قال الصادق علیه السلام: « مَنْ أَدَاعَ عَلَيْنَا حَدِيثَنَا فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جَحَدَنَا حَقًّا »^۳ هرکس سخن ما را علیه ما آشکار کند، مانند کسی است که حق ما را انکار کرده است.

قال الصادق علیه السلام: « مَا قَتَلْنَا مِنْ أَدَاعٍ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاءٍ وَ لَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ »^۴ آنکه سخن ما را فاش کند ما را بخطا نکشته است بلکه از روی عمد به قتل رسانیده است. البته این احادیث مربوط به زمانی است که، شیعه در اقلیت محدود بود و آشکار شدن عقاید آنان بر فشار دستگاه‌های حکومتی می‌افزود و لذا نوعی جهاد محسوب می‌گشت.

تقیه

بی تردید، حکام ظلم و ستم هیچگاه قادر نبودند وجود شیعه را بپذیرند، و همواره در صدد نابودی آنان می‌بودند، زندانها، شکنجه‌ها، ترورها، اعدام‌های فردی و دسته‌جمعی که صفحات تاریخ را تیره نموده، حاکی از همین رویه آنهاست. اما آنچه ضرر توطئه‌های دشمنان شیعه را به حداقل ممکن رساند و توانست شیعه را تا زمانی که خفقان سیاسی تا حدودی از بین رفته بود نگه دارد تقیه بود، چه بسیار گروه‌هایی که تقیه را نپذیرفتند و قیام کردند و به شهادت رسیدند و خون خود را بدون اینکه اثری داشته باشد بر زمین ریختند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ۵۴ قصص،^۵ می‌فرماید: مراد از «صبر آنها» صبر و تقیه است و منظور از «دفع گناه با حسنات» رفع معصیت افشا اسرار به

^۱ - تحریم - ۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۰.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۰.

^۴ - همان.

^۵ - « أَوْلَيْكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُتُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ».

وسيله تقیّه است.^۱

همان امام همام در این روایت آن را سپر خداوند بین او و مخلوقش معرفی فرموده است.
«التَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ»^۲.

آن حضرت در روایت مفصل تری خطاب به «معلی بن خنیس» می فرماید: «يا مُعَلِّي إِنَّ التَّقِيَّةَ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»^۳.

ای معلی، تقیّه جزء دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیّه ندارد، دین ندارد.

«حماد بن واقد» می گوید: امام صادق علیه السلام را در خیابان دیدم، و چهره از او برگرداندم و رد شدم بعد از مدتی به خدمت او رسیدم و عرض کردم: عمل من برای این بود که شما به زحمت نیفتید، (حکومت وقت، شما را بخاطر وجود دوستان آزار ندهد) امام به من فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ وَ لَكِنْ رَجُلًا لَقِينِي أَمْسٍ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ، عَلَيكَ السَّلَامُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، مَا أَحْسَنَ وَ لَا أَجْمَلَ»^۴.

خدای تو را رحمت کند، ولی دیروز در فلان محل، مردی مرا دید و گفت: علیک السلام یا ابا عبد الله بر من سلام نمود و کنیه ام را ذکر کرد او کار شایسته ای ننمود.

برای مظلومیت آل بیت پیامبر باید خون گریست که این همه ستم را متحمل شدند تا حدی که کسی قادر نباشد به امامش بنگرد.

دایره تقیّه وسیع است و هر مورد اضطراری که پیش آید مشمول ادله تقیّه می شود. مگر اینکه تقیّه منجر به قتل کسی شود یا تقیّه او جان کسی را به خطر اندازد.

قال الباقر علیه السلام: «إِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِيَّةُ لِيُحَقَّنَ بِهَا الدَّمُ فَإِذَا بَلَغَ الدَّمُ فَلَيْسَ تَقِيَّةً»^۵.

تقیّه تنها برای جلوگیری از خون ریزی وضع شده است پس اگر کار به خون ریزی رسد تقیّه ای نیست.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

^۲ - همان، ص ۲۲۰.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

^۵ - همان.

تحقیر دیگران

خدای متعال تمام هستی را برای انسان آفریده و از میان خیل انسانها، مؤمنان را برگزیده است و در آیات بسیاری از قرآن کریم به مقام او اشاره نموده و ارتباط خود با بنده با ایمانش را بیان فرموده است. به برخی از این آیات توجه فرمائید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...»^۱

خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند.

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»^۲

این (هلاکت اقوام کافر در گذشته) بدان جهت است که خداوند سرپرست مؤمنین است ولی کافران سرپرستی ندارند.

«... وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۳

یاری مؤمنین همواره حقی است بر عهده ما.

«إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا...»^۴

خداوند از مؤمنین دفاع می‌کند.

و خلاصه اینکه خدای متعال عزّت و عظمت خود را در کنار رسول اطهر و مؤمنان قرار می‌دهد و مؤمن نیز همانند رسول خدا در طول عزّت خدادادی قرار می‌گیرد. «... وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...»^۵

عزّت خاص خدا و رسول و مؤمنین است.

و برترین موجودات الهی می‌شود. «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۶

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات خدا/یند.

به طوری که پیامبر خدا ﷺ مأمور به همراهی با وی می‌گردد. «وَإِخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ

^۱ - بقره - ۲۵۷.

^۲ - محمد ﷺ - ۱۱.

^۳ - روم - ۴۷.

^۴ - حج - ۳۸.

^۵ - منافقون - ۸.

^۶ - بینه - ۷.

اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۱.

بال خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می‌کنند بگستر.

و در مقابل این همه الطاف و محبتی که خالق به مخلوق خویش دارد، او نیز تمام عشق و محبتش را به خدای خویش نثار می‌کند و گاهی با اعطاء جان یا بذل مال، وصال به محبوب دلها را می‌طلبد. «.. وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ...»^۲.

مؤمنین عشقشان بخداوند شدیدتر است.

بنابراین هر نوع بی‌حرمتی به مؤمن، بی‌حرمتی به خدای عزوجل محسوب می‌شود.
قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ وَجَلَالِ كِبْرِيائِهِ فَمَنْ طَعَنَ عَلَيْهِمْ وَرَدَّ عَلَيْهِمْ فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ وَإِنَّمَا هُوَ شِرْكُ الشَّيْطَانِ»^۳.

همانا خداوند مؤمنین را از نور عظمت خود و جلال کبریای خویش خلق کرد، پس هرکس بر آنها طعن زند و آنها را طرد کند، بر خدای در عرشش دست رد زده است، و اعتباری نزد خدا نداشته و او همانا شریک شیطان است.

چرا که هم به شخصیت مومن آسیب رسانده است و هم حس همدلی در جامعه ایمانی را از بین برده است.

لزوم تکریم مؤمن

مؤمنان باهم برادران دینی محسوب می‌شوند، روح آنها از یک جا سرچشمه گرفته‌است و در واقع برادران پدری و مادری می‌باشند.

قال الكاظم عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ»^۴.

مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است.

و همان حضرت فرموده است: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَأَرْوَاحِهِمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ»^۵.

مؤمن با مومن برادر و چون یک جسد است، اگر جزئی از او به درد آید، نشانه درد در سایر بدن نیز نمایان می‌شود و همچنین ارواح آنها نیز از روح واحد خلق شده است.

^۱ - شعرا - ۲۱۵.

^۲ - بقره - ۱۶۵.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۲.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۳۵.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸.

بنابراین اکرام و احترام به مومن، احترام به جامعه ایمانی بوده و هتک حرمت وی، شکستن حرمت تمام آن جامعه است، لذا نه تنها می‌بایست از هتک او پرهیز کرد بلکه بایستی موجبات هتک را بسرعت از وی زدود و پنهان نمود.

قال الباقر عليه السلام: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ سَبْعِينَ كَبِيرَةً»^۱.

بر مؤمن واجب است که ۷۰ گناه کبیره برادرش را بپوشاند.

مؤمن می‌باید آثار غم را از برادرش بزدايد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «وَمَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الْآخِرَةِ وَ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا أَهْوَنُهَا الْمَغْفِرَةُ»^۲.

کسی که گرفتاری مؤمنی را حل کند، خداوند ۷۲ گرفتاری اخروی و ۷۲ بلای دنیوی را برطرف مینماید که کمترین آنها بخشش و مغفرت است.

و موجبات سرور او را ایجاد کند. خدای متعال به حضرت داود عليه السلام وحی نمود که: یکی از بندگانم حسنه‌ای آورده و من بهشت را بر او مباح ساختم. حضرت گفت: آن چه حسنه‌ای است؟ خدای متعال می‌فرماید:

«يُدْخِلُ عَلَى عَبْدِي الْمُؤْمِنِ سُورًا وَلَوْ بِتَمْرَةٍ»^۳.

شادی را ولو به اعطاء خرمائی در دل بنده مؤمنم داخل نماید.

و در میان مؤمنان، اکرام و یا اهانت به پیرمرد مؤمن از ثواب و کیفر بیشتری برخوردار است.

قال الصادق عليه السلام: «مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِجْلَالُ الْمُؤْمِنِ ذِي الشَّيْبَةِ وَمَنْ أَكْرَمَ مُؤْمِنًا فَبِكْرَامَةِ اللَّهِ بَدَأَ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ ذِي شَيْبَةٍ أَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَخِفُّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»^۴.

از موارد تکریم خدای متعال، اکرام مؤمن محاسن سفید است. هر آن کس مؤمنی را تکریم کند به اکرام و احترام خدای آغاز نموده و کسی که مؤمنی ریش سفید را اهانت نماید، خداوند تا قبل از مرگش کسی را مأمور می‌سازد تا او را اهانت کند.

همان امام همام در مورد لزوم تکریم خود و حرمت تذلیل نفس می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۳.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۸۷.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۷۱.

^۴ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۶۷.

عَزَّوَجَلَّ فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُ وَلَمْ يَفُوضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا^۱!

خداوند تمام امور مؤمن را بخودش افاضه فرموده ولی اجازه نداده که خودش را نزد بندگان ذلیل نماید.

قابل توجه است که ذلت نفس با تواضع دو مقوله از هم جداست، تواضع در مقابل افراد متواضع و یا بخاطر مصالح الهی چون علم و اخلاق و... صورت می‌گیرد ولی ذلت نفس ناشی از ترس و یا طمع بوده و با خواری نزد متکبر در شکل‌های مختلف محقق می‌شود.

حرمت تحقیر

تحقیر هیچ مخلوقی از آفریده‌های خداوند مشروع نیست، هر آفریده‌ای به اندازه مرتبه‌ای که آفریدگارش به او بخشیده‌است، اعتبار دارد و کاری سزاوار موقعیت خویش در چرخه طبیعت انجام می‌دهد.

مستدرک الوسایل آورده است: «نجیع» می‌گوید، امام حسن مجتبی علیه السلام را دیدم که غذا تناول می‌فرمود و در مقابلش سگی بود، آن حضرت هر لقمه‌ای که میل می‌نمود، به همان اندازه جلو سگ می‌انداخت. عرض کردم، ای فرزند رسول خدا سگ را دور کنم، حضرت فرمودند: «دَعَهُ أَنِّي لَأَسْتَحِيَّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا أَكَلْتُ ثُمَّ لَا أَطْعَمُهُ»^۲.

مجلسی رحمه‌الله در جلد چهارم بحار الانوار آورده است: زنی که دامن عفتش آلوده بود در مسافرتش به چاه آبی رسید. سگی کنار چاه افتاده و زبانش از شدت عطش آویزان بود. زن هر چه کرد که آب بالا آورد نتوانست، به ناچار گیسوان خود را کند و به هم بست و با کفش خویش اندک آبی بالا آورد. و حیوان را از شدت تشنگی نجات داد. خدای رحمان به خاطر ترحم او به یکی از مخلوقاتش، گناهان وی را بخشید.^۳

انسانها نیز از باطن یکدیگر خبر ندارند، چه بسا یک انسان به ظاهر عادی، از اولیاء خدا باشد و خدای متعال به وی نظر داشته باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَا يُزِرُّ أَنْ أَحَدِكُمْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي أَيُّهُمْ وَلِيَّ اللَّهِ»^۴.

طعنه نزند و تعدی نکند احدی از شما به یکی از مخلوقان خداوند چراکه کسی نمی‌داند کدامیک ولی و دوست

^۱ - بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۲ و ج ۱۰۰، ص ۹۲.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۹۵.

^۳ - کنز العمال، ج ۴۳۱۱۶.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۷.

خداوند است.

و نیز می فرماید: «لَا تُحَقِّرَنَّ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ صَغِيرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ كَبِيرٌ»^۱.

هیچیک از مسلمانان را تحقیر مکن که کوچک آنها نزد خداوند بزرگ است.

توالی فاسده

اهانت به مؤمن تنها معصیت حق الناس شمرده نمی شود. بلکه چون خدای متعال به انسان با ایمان برتری بخشیده و خود را یار و یاور مؤمن معرفی فرموده است، هر نوع اهانتی در واقع هتک حرمت خالق او شمرده می شود.

قال رسول الله ﷺ: «قال الله عزوجل: قَدْ نَابَدَنِي مَنْ أَدَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ»^۲.

خدای متعال می فرماید: مرا طرد نموده کسی که بنده مؤمن مرا دلیل نماید.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا مَسْكِينًا أَوْ غَيْرَ مَسْكِينٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَاقِرًا لَهُ مَا قَاتَا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَّرَتِهِ إِيَّاهُ»^۳.

کسی که مؤمن فقیر یا غیر فقیری را تحقیر نماید، خدای متعال دائماً او را تحقیر می کند و به وی خشم می گیرد تا اینکه او از تحقیر مؤمن دست بردارد.

و البته چون مؤمن متصل به درخت طیبه ای است که اصل آن پیامبر خدا و فرع آن حضرت امیر علی علیه السلام و شاخه هایش ائمه هدی علیهم السلام هستند، طبعاً تحقیر و اهانت به مؤمن، اهانت به تمام ریشه و ساقه درخت محسوب می شود.

«ابوهارون» می گوید: روزی در محضر امام صادق علیه السلام بودم. آن حضرت به کسی فرمود: چرا حق ما را کوچک می شمارید؟ مردی از خراسان در حضور حضرت بود، به ناراحتی برخاست و عرض کرد: به خدا پناه می بریم که شما را یا اوامرتان را کوچک شماریم. حضرت به وی فرمود: بله تو از کسانی هستی که مرا اهانت نموده ای. شخص که گویا متحیرتر شده بود، عرض کرد: به خدا پناه می برم اگر کوتاهی در حق شما روا داشته باشم. حضرت فرمود: وای بر تو، آیا صدای فلانی را نشنیدی؟ ما نزدیک «جحفه» بودیم و او به تو می گفت: مرا به قدر یک میل سوار کن که به خدا قسم خسته شده ام، به خدا سوگند سرت را بلند نکردی و همانا او را ضایع کردی. «وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِمُؤْمِنٍ فَبِنَا اسْتَخَفَّ»

^۱ - تنبيه الخواطر، ص ۲۵.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۲.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۱.

وَضِيْعَ حُرْمَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۱

کسی که مؤمنی را تحقیر کند، ما را تحقیر نموده و حرمت خدای عزوجل را شکسته و ضایع نموده است. یکی دیگر از توالی فاسده تحقیر مؤمن این است که تحقیر کفارهای ندارد. با اینکه برخی گناهان برای محو تبعات تکلیفی آن کفارهای خاص خود دارد، نبود کفاره برای تحقیر، نشانه این معناست که این معصیت قابلیت جبران ندارد. قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَةً وَلَمْ يُوجَرْ عَلَيْهِ»^۲. کسی که مؤمنی را محزون نماید سپس دنیا را به وی ببخشد، این کفاره گناهش محسوب نمی‌شود و مزدی نیز برایش ندارد.

و این بخاطر عظمت مؤمن و لزوم اکرام وی و حرمت شدید تحقیر او می‌باشد و این همه البته از عظمت وجهه مؤمن نزد خداوند حکایت می‌کند. امام باقر (ع) می‌فرماید: آن شب که پیامبر خدا به معراج رفتند، از خدا پرسید: خدایا وضعیت مؤمن نزد تو چگونه است؟ خدای عزوجل پاسخ فرمود: «يَا مُحَمَّدُ، مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي»^۳.

ای محمد ﷺ، کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت کند، مرا به جنگ فرا خوانده است و من سریعتر از هر چیز به یاری دوستانم می‌شتابم.

تذکر

اگر دقتی در وجوب حقوق بین مؤمنان کنیم و به حقوقی چون حرمت جان، عرض و مال مؤمن با وسعتی که در آیات و اخبار آمده است نظر کنیم، به اهمیت و عظمت اشرف مخلوقات نزد خداوند و مخصوصا مؤمن از آنها پی می‌بریم. توجه به این نکته لازم است که حرمت معاصی عمده‌ای چون غیبت، تهمت، بهتان و افتراء، فحش و ناسزا، خیانت در امانت، افشا اسرار، ایجاد رعب و وحشت، نظر به نامحرم، قطع ارحام، ایذاء، کذب، هجو، مکر، و... همه و همه به خاطر حرمت مؤمن و عظمت وی و اصلاح امور جامعه و تداوم امنیت اجتماعی برای ترقی و تکامل او و در نهایت ایجاد حس همدلی بین آحاد جامعه است.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۲.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۰.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۸.

عیبجوئی

دریای رحمت و کرم خداوند نسبت به انسانها و پرده پوشی معاصی و لغزشها، وی را که به حکمت این ستر و حجاب پی نبرده است، از عیوب خویش غافل می‌کند. امام سجاد علیه السلام در دعای پرسوز ابوحمزه ثمالی می‌فرماید: «وَبَسْتِرْكَ سَتَرْتَنِي حَتَّى كَانَتْ أَغْفَلْتَنِي وَمِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَنَّبْتَنِي»^۱
خدایا با پرده پوشیت گناهان مرا پوشاندی، گوئی مرا به حال خود رها کرده‌ای، و از کیفر عقوباتم برکنارم داشته‌ای.

وارد شده که در صحرای محشر و هنگامه قیامت بنده‌ای به درگاه خدا می‌گرید و ناله می‌نماید، به وی گویند: چرا گریه می‌کنی؟ او عرضه می‌دارد: که از برملا شدن عیوبم نزد ملائک گریان هستم، خطاب رسد: آنگاه که تو معصیت می‌کردی و می‌خندیدی تو را رسوا نکردیم، امروز که گناه نمی‌کنی و می‌گریی چگونه چنین کنیم؟
و نیز آمده است: که روز جزا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به حیّ لایزال عرضه می‌دارد: خدایا چنان به حساب امتم رسیدگی نما که احدی از ملائک، امت‌های دیگر و انبیاء، جز تو و من مطلع نشوند. خدای می‌فرماید: من از تو به بندگانم مهربان‌ترم، تو نمی‌خواهی عیوبشان بر کسی آشکار شود و من روا ندارم عیوبشان بر تو هم ظاهر گردد.

توجه به عیب خود

خداوند انسان را به صورتی آفریده که اگر او اندک توجهی به خود کند، به نقائص بی‌شمار خویش پی می‌برد. عمر محدود، گرفتاری‌های جسمی، اقبال و ادبار دنیا و... از جمله بازدارنده‌هایی شمرده می‌شوند تا بلکه او به جای توجه به عیوب دیگران، به خود بیندیشد. و لذا اخبار و احادیث، به عنوان قدم اول در دفع نقیصه عیبجوئی، توجه به خود را مطرح می‌نمایند.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «طُوبَى لِمَنْ مَنَعَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ»^۲

خوشا به حال کسی که عیوب خودش، او را از عیب‌های برادران ایمانی او باز دارد.

بدیهی است هر انسان عاقلی با تأملی هر چند کوتاه در می‌یابد که هرگز نمی‌تواند عیوب

^۱ - مفاتیح الجنان - دعای ابوحمزه.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

متعدد خود را نادیده انگاشته و به عیب دیگران زبان گشاید. پس آنکه از خود غافل شده و به دیگران پيله می‌کند، جاهلی بیش نیست.

قال علی علیه السلام: «كَفَى بِالْمَرْءِ جَهْلًا أَنْ يَجْهَلَ عَيْبَهُ»^۱

کافی است در ظهور جهالت و نادانی انسان که وی به عیب خودش ناآگاه باشد.

عیبجو با بیان عیب دیگران، نخست عیوب خود را برملا می‌سازد و همین نشانه حماقت است.

قال الباقر علیه السلام: «كَفَى بِالْمَرْءِ عَيْبًا أَنْ يُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ مَا يُعْمِي عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ»^۲

همین عیب برای انسان کافی است که چیزی را در خود نمی‌بیند در دیگران ببیند، و نسبت به عیب دیگران بینا و به همان عیب از خود، کور باشد.

از طرفی غفلت از عیب خود، باعث می‌شود عیب دیگری هر چند اندک باشد، بزرگ جلوه کند، چرا که عیبجو درصدد است برای خود همتا بسازد و بدتر از خود را به مردم معرفی کند و لذا کوچکترین نقصی از غیر را بزرگ قلمداد می‌کند.

قال علی علیه السلام: «مَنْ عَمِيَ عَنْ زَلَّتِهِ اسْتَعْظَمَ زَلَّةً غَيْرَهُ»^۳

هرکس عیب خودش را نبیند و نسبت به آن کور باشد، لغزش دیگری را بزرگ می‌شمارد.

و بدتر از عیبجویی که به عیب دیگران نظر دارد، کسی است که همان عیب را بر خود بپسندد و درصدد توجیه نقص خویش برآید، توجیهاتی که قوی‌تر از آنها را برای نقص غیر نمی‌پسندد. حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «كَفَى بِالْمَرْءِ غَبَاوَةً أَنْ يَنْظُرَ مِنْ عَيْبِ النَّاسِ إِلَى مَا خَفِيَ عَلَيْهِ مِنْ عَيْبِهِ»^۴

برای احمقی انسان و کودنی او کافی است که وی با مشاهده عیوب دیگران بخواهد عیب‌های خودش مخفی بماند.

او نمی‌فهمد که درواقع خود را فریب می‌دهد و از قرار گرفتن در مسیر اصلاح خویش، بیشتر فاصله می‌گیرد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَنْكَرَ عَيْبَ النَّاسِ وَرَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ»^۵

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۹۳.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - غرر الحکم.

هرکس عیوب مردم را زشت شمارد و آنها را بر خود بیسندد برآستی که احمق است.

امام صادق علیه السلام فراموشکاری نسبت به عیب خود و جستجوی عیوب دیگران را علامت مورد مکر و خدعه قرار گرفتن آدمی می‌داند، و نشانه انسان اغوا شده می‌شمارد.

«إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ مُتَفَقِّدًا لِذُنُوبِ النَّاسِ نَاسِيًا لِذُنُوبِهِ فَاعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مَكَّرَ بِهِ»^۱

وقتی متوجه شدید کسی عیوب دیگران را می‌جوید و معاصی خود را فراموش کرده، بدانید مورد اغوا قرار گرفته و در مقابل مکر الهی واقع شده است.

وظیفه برادری

یکی از حقوق اخوان برهم حفظ عیوب و برملا نساختن آنها برای ایجاد فضای همدلی بین آنانست. این مهم در مورد برادران دینی مرتبط باهم و نیز همسایگان و دوستان نزدیک و اقوام از اهمیت بیشتری برخوردار است.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مؤمن را آئینه مؤمن شمرده است.

«الْمُؤْمِنُ مِرْأَةُ الْمُؤْمِنِ»^۲

مومن آئینه مومن است.

و طبیعی است توصیف مؤمن به آئینه، از محتوایی بس عمیق برخوردار است. چه اینکه آینه:

- ۱ - تمام عیوب را بدون کم و کاست نشان می‌دهد.
- ۲ - به هیچ مصلحتی جز رفع عیب ناظر نمی‌اندیشد و لذا هیچ عیبی را مخفی نمی‌کند.
- ۳ - در کنار عیوب و نقصها، حسنات و کمالات را هم بیان می‌دارد تا دافعه محض نشود.
- ۴ - عیب را رودررو می‌گوید و پشت سر و چون شانه با هزار زبان مو به مو نمی‌گوید.
- ۵ - عیب را به قدر خود بیان می‌کند، آن را بزرگ یا کوچکتر از خود نمایان نمی‌سازد.
- ۶ - عیوب را بی‌سروصدا و بدون جنجال بیان می‌دارد.
- ۷ - عیب را از روی صفای خود بیان می‌دارد و کینه و کدورتی عامل عیبگوئی او نشده است.
- ۸ - عیوب همه ناظرینش را بدون توجه به عناوین و القاب و مقام و پست و... بیان می‌دارد.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸.

۹ - اگر قطعه قطعه شود هر قطعه‌اش از بیان حقایق سرباز نمی‌زند.

۱۰ - در بیان عیوب خونسردی خود را حفظ می‌کند و عقیده‌اش را تحمیل نمی‌کند. البته هم بایستی خود آئینه از عیوب ظاهری مبرا و بی‌گرد و غبار بوده باشد و هم اینکه ناظر به وی توجه کند و بررسی عیوبش را از او بخواهد و خود را در معرض عیب شناسی او قرار دهد.

تنها فرق آئینه جسمانی با مؤمن این است که او مأمور بیان عیوب ظاهری است و مؤمن بیشتر به عیوب روانی نظر دارد.

اینک آیا آنکه عیوبش را خداوند مخفی کرده و پرده‌ای بر تمام نقص‌هایش کشیده، نقص‌هایی که یکی از آنها کافی بود که خلاق چون میش از نفس گرگی او فرار کنند، و نیز آن کس که منتظر است روز جزا، خدای متعال همچنان از آشکار شدن عیوبش خودداری کند، آیا او راضی می‌شود عیبی از عیوب خلاق خدا را بر ملا سازد؟! پس بیان عیب دیگران، نه با امید انسان به عفو رحمان در حیات جاودان سازگار است و نه با جوانمردی وی در زندگی دنیوی.

گویند: «ابو سعید ابوالخیر» زیر دستان کیسه‌کش حمام بود، دلاک او چرک‌های بدن بوسعید را جمع می‌نمود و با اشاره کیسه به شیخ نشان می‌داد. ضعف روان و کمبود ظرفیت کیسه‌کش او را مغرور ساخته بود که آیا کسی از وی عظیم‌تر و جوانمردتر یافت می‌شود که چنین بدن ابوالخیر را از کثافات پیراسته می‌کند؟

وی در همین افکار بود که سؤال از جوانمردی نمود و گفت: یا شیخ جوانمرد کیست؟ من الفتی؟ پاسخ شیخ رشته افکار او را گسست و باد غرور او را خوابانید و او را به معصیت عیبجوئی آشنا نمود. منطق الطیر این واقعه را چنین به شعر درآورده است:

بوسعید مهنه در حمام بود قائمش افتاده مردی خام بود
شوخی او بر بازوی او جمع کرد آنجمله پیش روی او
بعد از آن پرسید از شیخ جهان جوانمردی چه باشد در جهان
گفت عیب خلق پنهان کردنت شوخی کس با وی ناوردنت
این جوابی بود بر بالای او قائمش افتاد اندر پای او

مقابله به مثل

عیبجوئی از هر کسی و تحت هر شرایطی جز در مستثنیاتی که در ابواب امر به معروف و

نهی از منکر بحث شده است، مشروع نمی‌باشد و لذا عیبجویی، در مقابل عیبجویی نیز جایز نیست.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ عَيْرَكَ أَخْوَكَ الْمُسْلِمِ بِمَا يَعْلَمُ فِيكَ فَلَا تُعَيِّرُهُ بِمَا تَعْلَمُ فِيهِ يَكُونُ لَكَ أَجْرًا وَعَلَيْهِ إِثْمٌ»^۱

اگر برادرت تو را عیبجویی کرد و سرزنش نمود به آنچه که در تو می‌بیند، تو او را به آنچه که در وی می‌دانی سرزنش مکن، در این صورت تو مأجور و او عاصی است.

حضرت به عربی بادیه نشین ضمن بیان همین نکته و نهی از مقابله به مثل می‌فرماید:

«يَكُنْ وَبِأَلِهِ عَلَيْهِ وَأَجْرُهُ لَكَ»^۲

وزر و وبال عمل بر او و پاداش آن برای تو است.

عواقب عیبجویی

عیبجویی علاوه بر نافرمانی خداوند، حق‌الناس نیز شمرده می‌شود و نوعی سلب حقوق معنوی و عرضی می‌باشد و اثرات مخربی در دنیا و آخرت بر جای می‌گذارد که از جمله آنها:

۱- زدودن مهر عیبجو از دلها

طبعاً دافعه عیبجو نسبت به جاذبه‌اش کمتر شده و لذا همه از وی دوری می‌گزینند تا روزی در معرض عیبجویی او قرار نگیرند.

قال علی ؑ: «مَنْ تَتَبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَرَمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ»^۳

هرکس در پی عیوب پنهانی مردم افتد، خداوند مهر دل‌های مردم را از او می‌گیرد.

و نیز می‌فرمایند: «إِيَّاكَ وَمَعَاشِرَةَ مُتَتَبِعِي عُيُوبِ النَّاسِ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مُصَاحِبَهُمْ مِنْهُمْ»^۴

از معاشرت با عیبجویان بپرهیز، چرا که همنشین او هم از عیبجویی آنان در امان نمی‌ماند.

۲- کشف عیوب عیبجو

ظرف حلم همه خلائق گسترده نیست و چه بسا آنکه مورد عیبجویی واقع شده‌است، به خاطر تدارک آبروی بر باد رفته‌اش، عیب‌های عیبجو را جستجو کند و آنها را بر ملا سازد. و البته آنکه خود نگهدار و حلیم باشد، خداوند متعال ضامن گرفتن حق اوست.

^۱ - تنبيه الخواطر، ص ۳۹۰.

^۲ - تنبيه الخواطر، ص ۸۹.

^۳ - غررالحکم.

^۴ - غرر الحکم.

قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ بَحَثَ عَنِ اسْرَارِ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ اسْرَارَهُ»^۱

هرکس پرده از اسرار کسی بردارد، خداوند پرده از اسرارش برمی‌دارد.

۳ - سقوط در لغزش معاصی دیگر

عیبجوئی، قدم اول بسیاری از معاصی دیگر است.

قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ شَغَلَ نَفْسَهُ بِغَيْرِ نَفْسِهِ فَقَدْ تَحَيَّرَ فِي الظُّلُمَاتِ وَارْتَبَكَ فِي الْهَلَكَاتِ»^۲

هرکس خود را به غیر خود مشغول سازد و به عیبجوئی دیگران پردازد، در تاریکیها سرگردان مانده و در هلاکت‌های معاصی افتد.

۴ - ارتکاب همان نقص

کسی که عیبی را از مردم پی‌گیری نماید، به همان عیب دچار می‌شود.

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ عَيَّرَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ»^۳

کسی که برادرش را به گناهی مذمت نماید، نمی‌میرد تا اینکه به همان گناه دچار شود.

۵ - سرایت پیامدهای مخرب به خانواده

عواقب عیبجوئی می‌تواند علاوه بر عیبجو، خانواده وی را تحت تأثیر قرار داده و نتایج مخربی برای آنان نیز داشته باشد.

قال علی عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ انْكَشَفَ عَوْرَاتُ بَنِيهِ»^۴

هرکس عیوب برادرش را آشکار سازد، عیوب فرزندانش و اهلش آشکار می‌شود.

۶ - جزای همان عیب برای او

کسی که گناهی را آشکار نماید، مثل این است که وی نیز آن گناه را انجام داده باشد، و لذا جزای زشت همان عمل برای او نوشته می‌شود.

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ أذَاعَ فَاحِشَةً كَانَ كَمُبْتَدِئِهَا»^۵

کسی که گناهی را عیان سازد مثل آنست که بار اول خود او آن را مرتکب شده باشد.

۷ - عذاب قیامت

هرکسی به هر نحوی فحشائی را آشکار کند، چه به صورت تعریف گناه، ذکر گناه، شایعه

^۱ - غررالحکم.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - الترغیب، ج ۳، ص ۳۱۰.

^۴ - غررالحکم.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۸۴.

پراکنی، تهمت و افتراء، غیبت و یا عیبجوئی صورت پذیرد، به واسطه شکستن قبح گناه، عذاب دردناک قیامت در انتظار اوست.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱

کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مؤمنان شیوع یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند و خدا آگاه است و شما خبر ندارید.

امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید: «مَنْ آتَبَ مُؤْمِنًا آتَبَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲
کسی که مؤمنی را سرزنش کند، خداوند او را در دنیا و آخرت سرزنش می فرماید.

القاب زشت

یکی از زمینه‌های عیبجوئی در جامعه، عنوان نمودن اسم‌های زشت و القاب ناپسند برای افراد است. اسلام صریحاً این عمل را مورد نکوهش قرار می دهد و از به کارگیری اسماء و القاب زشت نهی می فرماید.

«... وَلَا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ...»^۳

یکدیگر را مورد عیبجوئی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند نخوانید، چه زشت است نامگذاری کفر بعد از ایمان به کسی.

هر چند بر مردم لازم است در نامگذاری فرزندان خود نهایت دقت را بکار برند و از الگوهای مناسب استفاده کنند، ولی به هر حال پیداست که انسان مسئول زشت و زیبا بودن اسم خود نیست چراکه این اسم را دیگران برای او انتخاب کرده‌اند.

البته شایسته است کسانی که اسم‌های بی مفهوم و یا با مفاهیم غیرمقصود دارند، نام خود را تغییر دهند و اسمی متناسب با شأن خود انتخاب کنند. در صدر اسلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اسم عده‌ای از کسانی که به حضور وی می رسیدند تغییر می دادند، به نمونه‌هایی از این گونه موارد توجه کنید.

۱ - خادم بتکده‌ای روزی بر سر هر بتی ادرار ریخت و آنگاه با خود فکر کرد که این چه خدای ذلیلی است که نمی تواند مانع کار من شود، وی برای اظهار اسلامش به حضور حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسید، حضرت به وی فرمود: نام تو چیست؟ عرض نمود: «غاوی ابن

^۱ - نور - ۱۹.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۶.

^۳ - حجرات - ۱۱.

- ظالم» (گمراه پسر ستمگر) پیامبر خدا اسم او را به «راشد ابن عبدالله» تغییر دادند.
- ۲ - دیگری به حضور حضرت رسید، حضرت از اسم او سؤال نمود، گفت: «بغیض»، حضرت فرمود: بلکه «حبیب».
- ۳ - یکی دیگر از مشرف شونندگان به حضور حضرت «عبدالشر» نام داشت که نام او به «عبدالخیر» تغییر داده شد.
- ۴ - در غزوه تبوک، پیامبر خدا نام آبی را سؤال کرد، گفتند «بیسان» است. حضرت فرمود: «نعمان» بگوئید.
- ۵ - برخی که اسمشان «جبار» بود، عبد به نام آنها اضافه گردید و عبدالجبار شدند.
- ۶ - اسامی عبدالشمس، عبدالعزی، عبداللات، عبدالشیطان، همه به عبدالله تغییر می‌یافت.^۱
- به هر حال به کارگیری القاب و عناوین زشت برای دیگران حرام بوده و بلکه لازم است مؤمن برادرش را با اسمی بخواند که می‌پسندد.

^۱ - ر. ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۰۲، ج ۲، ص ۶۳، ج ۳، ص ۷۶ - ۱۷۴ - ۲۳۳ - ۲۴۰ - ۲۷۱، ج ۴، ص ۳۰۶، ج ۵، ص ۲۵.

تمسخر

«ثابت بن قیس» سنگین گوش بود، وی هرگاه به مجلس پیامبر خدا ﷺ وارد می‌شد، اصحاب راه را برایش باز می‌کردند تا نزدیک رسول خدا بنشیند و کلمات آن حضرت را بشنود. صبح روزی، وارد مسجد شد، انبوه مسلمانان در صفوف متراکم نشسته بودند، وی برای شنیدن فرمایشات پیامبر خدا، صفوف جمعیت را شکافت و با تکرار «جا باز کنید» جلو می‌رفت، یکی از مسلمانان راه را برای او باز نمود و گفت: همین جا بنشین، او بناچار پشت سر همان جوان نشست ولی کینه وی را سخت به دل گرفت، وقتی هوا روشن شد از جوان پرسید: کیستی؟ جوان خود را معرفی کرد، ثابت گفت: پسر فلان زن هستی، و نام مادرش را با لقبی زشت که در جاهلیت مرسوم بود برد، جوان غرق عرق شد و سر به زیر افکند، در این حال آیه شریفه ذیل نازل گشت.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^۱

ای مومنان نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند. و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی پس از ایمان نام کفرآمیز بگذارید و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.

جمله دوم آیه «وَلَا نِسَاءٌ...» در مورد واقعه دیگر نازل شده است. «ام سلمه» از همسران مکرم پیامبر خدا ﷺ، کمرش را به پارچه سفیدی بسته بود و آویزه‌های آن از پشت آویزان شده بود، عایشه به حفصه گفت: بنگر چه از پشت به زمین می‌کشد. همانند زبان سگ است. البته برخی مفسران گفته‌اند عایشه او را به کوتاهی قد تمسخر می‌کرده است. در آئین اسلام، هیچ مسلمانی حق ندارد مسلمان دیگر را مورد تمسخر و استهزاء قرار دهد. مومن در جامعه اسلامی بایستی از امنیت اجتماعی برخوردار باشد. اموال، نوامیس و جان وی و وابستگان او محفوظ بوده و تعدی به هر کدام معصیت و موجب حد شرعی در دنیا و عذاب اخروی قیامت است. بنابراین هر مسلمانی بایستی حقوق دیگران را

^۱ - حجرات - ۱۱.

محفوظ بدارد، عدم رعایت این حقوق، امنیت اجتماعی و همدلی بین مردم را از بین می‌برد. به طوری که خود انسان نیز از گزند تعدی دیگران مصون نمی‌ماند. حقوق مؤمن بر مومن در قرآن کریم و روایات به تفصیل بیان شده‌اند و یکی از آنها این است که هیچ مؤمنی حق تمسخر به مؤمن دیگر چه از نظر عرض یا اموال یا ظواهر جسمانی و یا مقام و شهرت و... ندارد.

عوامل تمسخر

اصولاً تمسخر نوعی برداشت منفی از چیزی است که عیان گردد، گاهی انسان کاری یا حالتی یا سخنی از کسی می‌بیند و می‌شنود به طوری که در آن عیبی ذاتی نهفته است و یا نقصی در آن نیست لکن به واسطه اغراض شخصی، برداشتی منفی از آن می‌کند، بیان این برداشت و یا ذکر آن عیب ذاتی به عنوان نقص و ایراد به هر صورت که محقق شود چه با اشاره یا کنایه یا نوشتار و یا زبان و حتی خنده، تمسخر محسوب می‌شود. بر همین اساس عناوین ذیل را می‌توان به عنوان اسباب و انگیزه‌های تمسخر برشمرد.

۱ - عیب و ایرادی که در تمسخر شده وجود دارد مانند کوتاهی قد، چاقی مفرط، لهجه نامطلوب، زبان غیر گویا و...

۲ - صدور عمل چند پهلو و غیر شفاف از مسخره شده.

۳ - دیدگاه اعتقادی تمسخر کننده که موجب می‌شود آنچه بر خلاف اعتقادش می‌بیند عیب شمارد.

۴ - تفحص و دقت در اعمال و رفتار و اقوال دیگران به جای به خود نگریستن.

۵ - کینه و حقد و حسد درونی و اعمال تمسخر برای فروکش کردن آتش آن.

۶ - بدبینی و برداشت منفی از محیط و اطرافیان.

۷ - ستایش خود در نتیجه عجب و خود بزرگ بینی، به وسیله خوار کردن دیگران.

۸ - ظاهر بینی نسبت به افراد و اعمال آنها و عدم دقت در عمق مسائل.

۹ - نفاق و دودلی و حمل محسنات دیگران به رذائل و برای کردار زشت خود همتا ساختن.

۱۰ - عقده‌های کور زندگی که منشاء تبعات ناهنجار روانی شده است.

مصادیق تمسخر

توجه به عیوب اشخاص و همه انواع برداشتهای منفی از محسنات، می‌تواند مشمول

دایره تمسخر قرار گیرد و لذا محدوده‌ای وسیع دارد.

به این داستان توجه کنید. در غزوه تبوک، پیامبر مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعلام جمع آوری کمک‌های عمومی برای تدارک جهاد نمود، هرکسی به قدر توانائی و عشق خود به اسلام، چیزی مرحمت نمود و به حضور حضرت آورد. یکی از مسلمانان بنام «ابوعقیل یا سالم بن عمیر» زندگی سختی داشت، وی به قصد کمک به جنگ، شب برای کسی آب کشی نمود و بدین وسیله دو من گندم اجرت گرفته بود، نصف آن را برای عیال خویش گذاشت و نیم دیگر را به حضور حضرت رسانید. کمک وی به ظاهر ناچیز بود اما از آنجا که نصف تمام دارائی او بود خیلی عظیم شمرده می‌شد و لذا جای تقدیر و تشکر داشت. از سوی دیگر برخی از مسلمانان که از مکنت مالی قوی‌تری برخوردار بودند، کمک‌های گسترده‌ای به جهاد نمودند. عده‌ای ظاهرین، هر دو عده را مورد تمسخر و استهزاء قرار دادند. عمل عده‌ای که اموال زیادی انفاق کرده بودند، حمل به ریاکاری نمودند. و کار عده‌ای را چون مؤمن قصه ما، به باد استهزاء گرفتند و گفتند: او می‌خواهد خودش را جزء کمک کنندگان معرفی کند... او می‌خواهد با یک من خرما لشکر روم را شکست دهد و... در همین اثناء آیاتی در وصف تمسخر کنندگان نازل شد و پرده از درون فاسد آنان برداشت و آنها را در صف منافقان قرار داد.

«الَّذِينَ يَلْمُزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ، سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱

کسانیکه از صدقات مومنین مطیع، عیبجوئی می‌کنند، و آنها را که برای انفاق جز تمام توان ناچیزشان را نمی‌یابند، تمسخر می‌نمایند، خدای آنها را مسخره می‌کند و برای آنها عذاب دردناکی است.

تمسخر به فقر و تهیدستی نیز از مصادیق بارز تمسخر است. فقر بلائی سخت است و در حدیثی قدسی خداوند خطاب به حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: به عزت و جلالم بلائی بدتر از فقر خلق نکرده‌ام. اگر کسی به واسطه مصالحی که خدا می‌داند از نظر معیشت اقتصادی تهیدست باشد به این معنا نیست که در پیشگاه حضرتش مقام و عزتی نداشته باشد بلکه چه بسا پر گاهی از باطن او بر تمام دنیائیان چیره باشد، بنابراین خدای متعال به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد چنین بنده‌ای به وسیله احدی مورد تمسخر قرار گیرد، و فقر او به عنوان نقص و ایراد وی ذکر شود.

^۱ - توبه - ۷۹.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ اسْتَدَلَّ مُؤْمِنًا وَاسْتَحْقَرَهُ لِقَلْبِهِ ذَاتِ يَدِهِ وَلَفَقَرَهُ شَهْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى رُؤْسِ الْخَلَائِقِ»^۱.

کسی که مؤمنی را بخاطر تهیدستی و فقرش تمسخر نماید و کوچک شمرد، خدای در قیامت او را در برابر خلائق به زشتی رسوا سازد.

ایمان به اسلام یکی از دست‌مایه‌های مهم کفار و مشرکان برای تمسخر نمودن به مومنان بوده و هست. کفار در صدر اسلام به فقر مسلمانان، عبادت آنان، و... تمسخر می‌کردند و ایمانشان را به باد استهزاء می‌گرفتند. و امروزه در قرن تکنولوژی، باز می‌بینیم برنامه‌های اسلام در گوشه و کنار جهان مورد استهزاء واقع می‌شود. به طوری که چیزی از مقدسات اسلامی از پیامبر و قرآن گرفته تا حجاب و عفت و همه چیز دیگر، از موج تبلیغاتی دشمنان دین مصون و محفوظ نیست. استمرار این رویه کفار چه در گذشته و حال تنها به این جهت است که موجی را در مقابل مترقی‌ترین آئین الهی ایجاد کنند و به این وسیله از سیل گروندگان به این دین بکاهند. و چه زیبا قرآن کریم به وسیله فعل مضارع بعید، دوام این نوع تمسخرها را در گستره تاریخ بیان فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ، وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ»^۲.

بدکاران در دنیا پیوسته به مؤمنین می‌خندیدند و هنگامی که از کنارشان می‌گذشتند با اشاره تمسخر میکردند.

و بار دیگر دوام آن را با فعل مضارع که استمرار را می‌رساند در پهنه زمان پیشگوئی فرموده است: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا...»^۳.

زندگی دنیا برای کفار زینت داده شده است، آنها افراد با ایمان را مسخره می‌کنند.

والبته نهایت دوام آن تا زمانی است که حیات دنیوی باقی باشد و الا آنگاه که زینت‌های حقیقی آشکار شوند و پستی زینت دنیا نمایان گردند، امر به عکس می‌شود.

«... وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ...»^۴.

متقیان در قیامت، بالا دست کفار قرار دارند.

و این بار نوبت مؤمنان است که بحق، نه بخاطر کینه و مکر و دروغ و حسد، کفار را مورد تمسخر جدی قرار دهند.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۱.

^۲ - مطففین - ۲۹ و ۳۰.

^۳ - بقره - ۲۱۲.

^۴ - بقره - ۲۱۲.

«فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ»^۱.

ولی امروز (قیامت) مؤمنان به کفار می‌خندند.

شخصی یهودی روزی به حضرت امیر علیه السلام با سخنی تمسخرآمیز گفت: شما هنوز جنازه پیامبرتان بر زمین بود که با هم اختلاف کردید. حضرت فرمود: شما هنوز پاهایتان از آب خشک نشده بود که به پیامبرتان گفتید: برای ما بتی قرار ده تا بپرستیم و پیامبرتان در جوابتان فرمود: شما قومی نادانید.

تمسخر و عذاب

کسی که مومنی را مورد تمسخر قرار دهد، به خاطر ارج و عزت مومن نزد خداوند همانند این است که ذات باریتعالی را مورد طعن قرار داده باشد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنَ مِنْ عَظْمَةٍ جَلَالِهِ وَقُدْرَتِهِ، فَمَنْ طَعَنَ عَلَيْهِ أَوْ رَدَّ عَلَيْهِ قَوْلَهُ، فَقَدْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ»^۲.

خدای متعال مؤمن را از عظمت جلال و قدرت خویش خلق فرموده است، پس هرکس به وی طعن زند یا سخنش را نپذیرد، خدای را نپذیرفته است.

و البته اثر وضعی عملش بزودی ظاهر شده و به همان چیزی مبتلا می‌شود که دیگران را به آن تمسخر کرده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِشَيْءٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ»^۳.

هرکس مؤمنی را به چیزی طعن زند، نمی‌میرد تا همان را مرتکب شود.

و به بدترین مرگها از دنیا می‌رود.

قال الصادق علیه السلام: «مَامِنُ إِنْسَانٍ يَطْعَنُ فِي عَيْنِ مُؤْمِنٍ إِلَّا مَاتَ بِشَرِّ مَيِّتَةٍ وَكَانَ قَمِينًا أَنْ لَا يَرْجِعَ إِلَى خَيْرٍ»^۴.

کسی نیست که رو در رو به مؤمنی طعن زند مگر اینکه به بدترین مرگها بمیرد و سزاوار است که به خیر بازنگردد.

در روایت ذیل اهانت کننده به مؤمن محارب شمرده شده است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

^۱ - مطفین - ۳۴.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۸۴.

^۴ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۲.

«قال الله تبارك و تعالی: مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمَحَارَبَتِي»^۱.

هرکس یکی از دوستان مرا اهانت کند، در کمین جنگ با من نشسته است.

و صد البته جایگاه چنین شخصی جز آتش، چیزی نخواهد بود. بلی روزی تمسخر او این چنین تجسم پیدا خواهد کرد.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْمُسْتَهْزِئِينَ يَفْتَحُ لِأَحَدِهِمْ بَابَ الْجَنَّةِ، فَيُقَالُ هَلَمْ، فَيَجِيءُ بِكُرْبَةٍ وَعَمَّةٍ، فَإِذَا جَاءَ أُغْلِقَ دُونَهُ، ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابٌ آخَرَ،... فَمَا يَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّىٰ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَفْتَحُ لَهُ الْبَابُ فَيُقَالُ لَهُ هَلَمْ هَلَمْ، فَمَا يَأْتِيهِ»^۲.

عذاب استهزاء کنندگان در قیامت به این صورت است که در بهشت بر یکی از آنها باز می‌شود و به وی گفته می‌شود: بشتاب، وی با غم و اندوه می‌آید، وقتی نزدیک در شد، بسته می‌شود و در دیگر بر او باز میگردد... اینقدر با وی چنین می‌کنند تا آن حد که در باز می‌کنند و بوی می‌گویند بشتاب بشتاب، ولی او از ناامیدی نمی‌آید.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۸.

^۲ - کنز العمال، ح ۸۳۲۸.

غیبت

غیبت بیان چیزی در غیاب مؤمن است که در وی بوده و او از نسبت دادن آن به خود ناراحت می‌شود. بیان غیبت موجب کدورت و زوال حس همگرایی و همدلی می‌گردد. قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: « أَتَدْرُونَ مَا الْغَيْبَةُ؟ قَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ، قِيلَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ فِي أَخِي مَا أَقُولُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كَانَ فِيهِ مَا تَقُولُ فَقَدْ اغْتَبْتَهُ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَقَدْ بَهْتَهُ ^۱»

آیا می‌دانید غیبت چیست؟ اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش می‌داند. فرمود: یاد نمودن برادرت به آنچه که از آن متنفر است. عرض کردند: اگر در او همان چیز باشد چه؟ حضرت فرمود: اگر در او باشد غیبت است و الا بهتان می‌شود.

بلی اگر آنچه که در غایب نیست، به او نسبت داده شود، چیزی سنگین‌تر و گناهی عظیم‌تر از غیبت بوده و بهتان نامیده می‌شود.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ غیبت را چنین تعریف فرموده‌اند: « الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ^۲»

غیبت آنست که آنچه را خدای متعال از برادرت مخفی داشته است، آشکار نمائی.

بنابراین بیان هرگونه نقص بدنی انسان چون کچل، کوتاه‌قد، کور... و یا نقص احوالی او مانند پر خواب، متکبر، چاپلوس... و چه نقص افعالی وی چون فاجر، ظالم، فاسق... و یا نقص اقوالی او مانند بدخلق، هرزه‌زبان، دروغگو... و چه متعلقات به وی مانند محل کار وی، نوع شغل، خوراک و مسکن و یا انساب و گذشتگان او... غیبت محسوب می‌شود. قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَجُوهُ الْغَيْبَةِ يَقَعُ بِذِكْرِ عَيْبٍ فِي الْخُلُقِ وَالْخُلُقِ وَالْعَقْلِ وَالْفِعْلِ وَالْمُعَامَلَةِ وَالْمَذْهَبِ وَالْجَهْلِ وَأَشْبَاهِهِ ^۳»

غیبت با ذکر عیوب در اندام، اخلاق، کارها، شیوه معامله، سلیقه‌ها، نادانی و امثال آن محقق می‌شود.

دایره غیبت

غیبت منحصر به زبان نیست و از طریق افعال، کنایات، کتابت، رموز و غیر آن محقق

^۱ - الترغیب، ج ۳، ص ۵۱۵.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۷.

می‌شود. مثلاً گاهی انسان در مقام شنیدن حالتی از کسی می‌گوید: «الحمد لله ما بخیل نیستیم» چنین عبارتی غیبتی کنائی بوده و چه‌بسا بلیغ‌تر از غیبت صریح می‌باشد. و نیز گاهی غیبت‌کننده در مقام مدح بر می‌آید و غیبت خود را زیر چتر ستایش بیان می‌دارد مثلاً می‌گوید: فلانی شخص بسیار متینی بود، من حاضر بودم پشت سر او نماز بخوانم، ولی...

به هر حال معیار همان است که در بحث قبل مطرح شد و بیان هرخطائی که آدمی از علنی شدنش ناراحت شود، غیبت محسوب می‌شود، و شیوه ادای آن تاثیری در حرمتش نمی‌گذارد.

بنابراین مدح و ستایش مؤمن در غیاب وی، غیبت نیست. هر چند مؤمن از بیان آن اوصاف در مورد خودش راضی نباشد و البته چنانچه این عدم رضایت جدی و نه از باب شکست نفسی باشد، ایذاء شمرده شده و جایز نیست.

ناگفته پیداست که مدح نباید از حد اعتدال خارج شود و موجب عجب و غرور برای ستایش شونده گردد، و نیز نباید حاوی کذب و مبالغه غیر عرفی باشد، همچنین می‌دانیم که مدح ظالم، فاسق، کمک‌کنندگان به گناه جایز نبوده و از معاصی بزرگ محسوب می‌شوند.

غیبت در آیات

دو نفر از اصحاب، «سلمان» را نزد پیامبر خدا ﷺ فرستادند تا برای آنها غذائی بفرستد. پیامبر سلمان را نزد «اسامه بن زید» که مسئول بیت‌المال بود فرستاد، اسامه چیزی در دست نداشت و سلمان با دست تهی بازگشت. آن دو گفتند: اسامه بخل ورزیده و سلمان هم اگر بدنبال چاه آب فرستاده شود دست خالی بر می‌گردد.

پیامبر به آن دو که برای تعقیب خواسته خود آمده بودند، فرمود: اثر خوردن گوشت در دهان شما می‌بینم، عرض کردند: ما مطلقاً امروز گوشت نخورده‌ایم، حضرت فرمود: گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید. سپس این آیه شریفه نازل شد.^۱

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ

^۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۵.

رَحِيمٌ»^۱

ای مؤمنان از بسیاری از گمانها بیرهیزید چرا که برخی از آنها معصیت هستند و هیچگاه تجسس نکنید و هیچیک دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد، به یقین همه شما کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و بخشنده است.

در این آیه شریفه خداوند متعال علاوه بر بیان حرمت سوءظن و تجسس، از گناه اجتماعی غیبت سخن به میان آورده است و ضمن نهی از آن، به بیان مثال منفوری پرداخته و غیبت را بدان تشبیه می‌کند.

غیبت موجب نابودی شخصیت و زوال آبروی انسان است و آن به منزله گوشت تن اوست و چون در غیاب مؤمن صورت می‌پذیرد و او قادر به دفاع از خود نیست، مثل این است که وی مرده است.

تشبیه غیبت به خوردن گوشت مرده برادر که به شدت مورد اکراه و انزجار است، نوعی رهنمون و ارشاد به لزوم تنفر از غیبت و ترغیب به ترک آن در خود نهفته دارد.

این آیه در کلمات پایانی خود، مؤمنان را متوجه توبه و استغفار از غیبت‌های گذشته کرده و حالت یأس احتمالی را از آنها می‌زداید.

آیه دیگری که در این قسمت از بحث مطرح می‌شود آیه حرمت اشاعه فحشاء و ممنوعیت بیان منکرات است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۲

کسانی که دوست دارند زشتیها در بین مردم با ایمان شیوع یابد، عذابی دردناک در دنیا و آخرت دارند، خدای آگاه است و شما نمی‌دانید.

در این آیه شریفه اشاعه فحشاء و حتی میل به اشاعه آن مورد نهی واقع شده است و عذاب دردناک به عنوان اثر دنیوی و اخروی این معصیت ذکر شده است.

منتشر نمودن گناهان مؤمنان که در خفاء صورت پذیرفته و مخاطب از آن مطلع نیست، موجب مسموم شدن جو جامعه و باز شدن باب افتراء و تهمت‌ها شده و قبح و زشتی معصیت را شکسته، لذا خود موجبی مهم برای ترویج معاصی می‌باشد. به همین دلیل اسلام دستور می‌دهد که هرکس گناهی مرتکب شده، حتماً بایستی آن را مخفی دارد و

^۱ - حجرات - ۱۲.

^۲ - نور - ۱۹.

علنی نکند، که این خود، نوعی توبه از گناه محسوب می‌شود.

غیبت در اخبار

روایات ضمن بیان قبح غیبت به نشانه‌های آن نیز پرداخته‌اند، به برخی از این احادیث توجه کنید.

۱ - غیبت علامت نفاق است

منافق به انسان دو چهره اطلاق می‌شود و غیبت کننده نیز دو چهره دوست و دشمن را با هم آمیخته است.

قال علی عليه السلام: «الْغَيْبَةُ آيَةُ الْمُنَافِقِ»^۱

غیبت نشانه منافق است.

۲ - غیبت علامت جهل است

کسی که به عواقب منفی دنیوی و نیز اثرات سنگین اخروی غیبت توجه کند، حاضر نیست برای لحظه‌ای شاد نمودن نفس خود، غضب و خشم خدا را خریداری نماید.

قال علی عليه السلام: «أَعْقِلْ مَنْ صَانَ لِسَانَهُ عَنِ الْغَيْبَةِ»^۲

عاقل کسی است که زبان خود را از غیبت باز گیرد.

۳ - غیبت موجب غضب خداوند است

قال علی عليه السلام: «أَبْغَضُ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ الْمُغْتَابُ»^۳

مبغوضترین خلایق نزد خداوند، غیبت کننده است.

۴ - غیبت موجب عدم قبولی عبادت می‌شود

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يُغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ»^۴

کسی که مرد و زن مسلمانی را غیبت کند، خدای متعال نماز و روزه‌اش را چهل شبانه روز نمی‌پذیرد مگر اینکه غیبت شده او را ببخشد.

۵ - غیبت از زنا شدیدتر است

رسول خدا در خلال سفارش‌های خود به ابوذر رحمه الله فرمودند:

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۹.

« يَا أَبَادِرُ أَيَاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّوْنِ »

اباذر می‌گوید: عرض کردم حکمت شدت حرمت غیبت نسبت به گناه زنا چیست؟ و آن حضرت فرمودند: « لِأَنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي فَيَتُوبُ إِلَى اللَّهِ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا »^۱

ای ابوذری از غیبت بیرهیز، که از زنا شدیدتر است - زیرا که خداوند زانی را بعد از توبه‌اش می‌بخشد، ولی غیبت بخشیده نمی‌شود مگر اینکه غیبت شده از او بگذرد و وی را عفو کند.

نیز می‌توان گفت خدا اسباب و انگیزه زنا را در وجود انسان قرار داده است و زنا کننده با آن ابزار، مرتکب این گناه می‌شود ولی خدا انگیزه غیبت را در انسان قرار نداده و غیبت کننده بدون نیاز فطری مرتکب این گناه می‌شود. علاوه اینکه زنا گناه مخفیانه بوده و غیبت گناهی آشکار است و گناهان آشکار، علاوه بر اینکه گناه فردی هستند، گناه اجتماعی هم می‌باشند.

۶ - غیبت حسنات را نابود می‌کند

قال الصادق عليه السلام: « إِنَّ الْغَيْبَةَ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ... الْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ »^۲

غیبت بر هر مسلمانی حرام است، همانا غیبت حسنات را از بین می‌برد چنانچه آتش هیزم را می‌خورد.

شنونده غیبت

کسی که در حضور وی غیبت می‌کنند در گناه غیبت کننده شریک است، چه اینکه سکوت او و استماع وی و توجه به کلام غیبت کننده، تعاون و همکاری با عاصی محسوب شده و موجب شکل‌گیری این معصیت بوده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: « أَلْسَامِعٌ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ »^۳

شنونده غیبت یکی از غیبت‌کنندگان است.

وظیفه شنونده غیبت این است که: از برادرش دفاع کند و اجازه غیبت او را ندهد، از مجلس غیبت برخیزد و با نشستن و سکوت زمینه را برای ادامه غیبت آماده نکند، در صورت عدم قدرت، قلباً ناراحت شود. پیامبر مکرم به حضرت امیر عليه السلام فرموده‌اند:

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۶.

« يَا عَلِيُّ مَنْ أُغْتِيبَ عِنْدَهُ أَخُوهُ الْمُسْلِمُ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ
الْآخِرَةِ »^۱

ای علی، کسی که نزد وی برادر مؤمنش را غیبت کنند و او توان یاریش داشته باشد و به یاری وی برخیزد، خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا خواهد ساخت.

و نیز همان حضرت فرموده است: کسی که مانع ریختن آبروی برادر مسلمانش شود، حتما بهشت بر او واجب است. « مَنْ رَدَّ عَنْ عَرَضِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ الْبَتَّةَ »^۲

درمان غیبت

شاید به توان راه درمان این گناه بزرگ را که متأسفانه دامن بسیاری را آلوده نموده، در چهار نکته ذیل خلاصه نمود.

۱ - استمداد از حضرت حقّ جلّ و علی برای توفیق ترک این معصیت، قدم مهم در این مسیر تلقی می‌شود.

۲ - ترک همنشینی و مجالست با کسانی که اهل این معصیت می‌باشند و شیرینی سخن خود را در این گناه می‌بینند.

۳ - تلاوت آیات مربوط به غیبت و مخصوصاً قرائت اخبار و احادیثی که در تفسیر آیات مربوطه وارد شده است و همچنین آنچه که در باره عذاب برزخی و اخروی غیبت کننده و حبط اعمال نیک وی آمده است، در از بین بردن این گناه اثر جدی خواهد داشت.

۴ - شناخت عوامل غیبت که خواهد آمد و خشکاندن اساس و ریشه غیبت و از بین بردن زمینه‌های آن، گامی اساسی در ریشه‌کن ساختن این آلودگی از نفس است.

عوامل غیبت

اسباب و عواملی که موجب غیبت می‌شوند عبارتند از: خشم و عصبانیت، کینه و عداوت قلبی، حسد، مزاح خارج از اعتدال، شانه خالی کردن از بار مسئولیت و تحمیل آن بر دیگران و دفاع از بیگناهی خود در مقابل مصائب ایجاد شده، استهزاء و تمسخر به غیر، ریا و خودبینی، کبر و خود بزرگترینی نسبت به غیر، دلسوزی بیجا، مسائل سیاسی و ...

موارد جواز

حرمت گناه غیبت چنان سنگین است که شایسته می‌بود تنها موارد جواز غیبت را

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۶.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۶.

برشمریم تا سایر موارد تحت حرمت که اصل و اساس در غیبت می‌باشد باقی بماند. چه اینکه زشتی این گناه و عقوبت شدید آن، راه هر توجیهی را بسته و انسان عاقل را به بهانه احتمال جواز و استثناء از حرمت در دام این معصیت گرفتار نمی‌سازد. این موارد عبارتند از:

۱ - غیبت از ظالم

غیبت مظلوم از ظالم در ستمی که به او روا داشته، جایز است.

« لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا »^۱

خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدی‌های دیگری را آشکار کند. مگر آنکه مورد ستم قرار گرفته و خداوند شنوای داناست.

جواز چنین غیبتی مشروط براین است که شنونده غیبت توان دادخواهی داشته باشد و الا عملی لغو است.

۲ - غیبت فاسق

فاسقی که علنا مرتکب معصیت می‌شود و از انتشار آن واهمه‌ای ندارد، غیبتش در همان باره جایز است. نیز شاهد فاسقی که به دروغ به نفع یا ضرر کسی شهادت می‌دهد، غیبت او برای بی‌اثر شدن گواهی دروغ وی جایز است. همچنین ارشاد کسی که همنشین فاسدی دارد، هرچند مشتمل بر غیبت شود، مشروع است.

قال علی علیه السلام: « أَلْفَاسِقٌ لَا غَيْبَةَ لَهُ »^۲

فاسق غیبت ندارد غیبت او جایز است.

قال الرضا علیه السلام: « مَنْ أَلْقَى جِلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ »^۳

کسی که پیراهن حیاء را بکند، غیبت او جایز است.

۳ - بیان معایب ظاهری

بیان عیوب آشکاری که همه به آن آگاهند، مانند عصبانیت، شتابزدگی و عیب‌های ظاهری جسمانی در صورتی که طعن محسوب نشود، جایز است.

قال الصادق علیه السلام: « أَلْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَحِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ مِثْلُ

^۱ - نساء - ۱۴۸.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۰.

الْحِدَّةُ وَالْعَجَلَةُ فَلَا»^۱

غیبت آنست که امری که خدای مخفی نموده از برادرت آشکار کنی، لذا بیان امر آشکار چون عصبانیت و عجله غیبت نیست.

۴ - غیبت اهل بدعت

تبری از اهل بدعت و حتی غیبت آنها جایز است، جواز غیبت آنها به خاطر حفظ اصل اسلام از ساخته‌های بدعت‌گذاران و ترویج نیافتن خرافه می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: « إِذَا رَأَيْتَهُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهْتُوهُمْ كَيْلًا يَطْعَمُوا فِي الْفِسَادِ فِي الْإِسْلَامِ»^۲

وقتی بعد از من اهل بدعت را دیدید از آنها برائت و بی‌زاری خود را آشکار نمایید و به آنها بد بگوئید و آنها را پایین آورید و بهتان زنید و بابرهان و دلیل خاموششان سازید تا طمع فساد در اسلام را نیابند.

۵ - نصیحت مستشیر

اگر کسی به شما اظهار اطمینان کرد و به همین سبب شما را مشاور امین خود قرار داد، شما می‌توانید حقیقت را به او بگوئید هرچند بیان حقیقت، غیبت کسی را در برداشته باشد، البته باید به قدر نیاز اکتفا کرد.

۶ - موارد امر به معروف

اگر غیبت در مراتب امر به معروف و نهی از منکر قرار گیرد، و امر و نهی بدون غیبت امکان نداشته باشد، غیبت به جهت اهمیت امر و نهی جایز است.

۷ - غیبت نامعلوم

غیبت حرام، زمانی است که غیبت شده مشخص باشد، پس غیبت شخص نامعین و نامعلوم از طایفه و شهری جایز است. مثلاً یکی از تهرانی‌ها...

۸ - شهادت

گواهی دادن به حق مانند گواهی به سرقت، زنا و... بر علیه کسی که چنین گناهی مرتکب شده است، جایز است و البته اگر ترک گواهی موجب پایمال شدن خون به ناحق ریخته‌ای گردد، چنین شهادتی که غیبت را در خود دارد، واجب است. توجه مجدد به این نکته لازم است که غیبت اساساً حرام است و مواردی که جایز بودن

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۶۰۴.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۰۸.

آنها مشکوک است، تابع اصل حرمت هستند. علاوه اینکه در موارد جواز هم باید به قدر نیاز اکتفا کرد و خارج شدن از حد ضرورت، حرام است.

کفاره غیبت

دو کفاره برای غیبت در اخبار ذکر شده است. کفاره اول استحلال و حلالیت از غیبت شده است. این کفاره از وصیت و سفارش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر آنجا که غیبت و زنا را مقایسه فرموده‌اند، استفاده می‌شود.

«... وَالْغَيْبَةُ لَا تُغْفَرُ حَتَّى يَغْفِرَهَا صَاحِبُهَا»^۱

غیبت بخشوده نمی‌شود مگر اینکه غیبت شده از آن بگذرد.

کفاره دیگر غیبت استغفار و انابه به درگاه حیّ لایزال است.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا اغْتَابَ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ فَإِنَّهَا كَفَّارَةٌ لَهُ»^۲

وقتی یکی از شما برادرش را غیبت نمود، به سوی خدای استغفار کند که آن کفاره گناهش می‌باشد.

برخی علماء اخلاق در جمع این دو کفاره گفته‌اند: اگر غیبت به گوش غیبت شده رسیده است، باید از وی حلالیت طلبید و از او عذرخواهی نمود و سپس استغفار کرد. ولی اگر چنین نیست، استغفار کافی است چه اینکه استحلال خود ذکر گناه برای کسی می‌باشد که آن را نشنیده است و آن نوعی اشاعه معصیت است علاوه اینکه تبعات فاسد دیگری می‌تواند داشته باشد.

غیبت در برزخ و قیامت

روایت ذیل عذاب غیبت کننده را در برزخ معین می‌نماید.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَمَّا عُرِجَ بِي مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفَارٌ مِنْ نُحَاسٍ يَخْمِشُونَ وَجُوهَهُمْ وَ صُدُورَهُمْ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَيْلُ؟ قَالَ: هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ لَحْمَ النَّاسِ وَيَقَعُونَ فِي أَعْرَاضِهِمْ»^۳

وقتی مرا به معراج بردند از گروهی گذشتم که ناخن‌هایی از مس داشتند و صورت خود را می‌خراشیدند، گفتم: ای جبرائیل اینها چه کسانی هستند؟ گفت اینان گوشت مردم می‌خورند و آبروی آنان را می‌برند.

این روایت حالت غیبت کننده و غیبت شده را هنگام رؤیت نامه عمل خود بیان می‌دارد

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۸.

^۲ - کنز العمال، ج ۸۰۳۷.

^۳ - الترغیب، ج ۳، ص ۵۱۰.

که چگونه غیبت، حسنات را از اعمال غیبت کننده به اعمال غیبت شده منتقل می نماید. قال رسول الله ﷺ: «يُؤْتَى بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فَيَقُولُ: الْهِيَ لَيْسَ هَذَا كِتَابِي، فَأَنَّى لَا أَرَى فِيهَا طَاعَتِي، فَيُقَالُ لَهُ: إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسَى، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِأَغْتِيَابِ النَّاسِ،

ثُمَّ يُؤْتَى بِآخَرَ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ، فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً، فَيَقُولُ: الْهِيَ مَا هَذَا كِتَابِي، فَأَنَّى مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ، فَيُقَالُ: لَأَنَّ فَلَانًا أَغْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ»^۱

روز قیامت کسی را در پیشگاه حق حاضر می کنند و نامه عملش را به وی می دهند، وی حسنات خود را در نامه اش نمی بیند، لذا عرضه می دارد: خدایا این نامه من نیست، من طاعاتم را نمی بینم. به وی گفته می شود: پروردگار تو کسی را گمراه نمی کند و فراموش نمی نماید، عمل تو با غیبت مردم رفت. بنده ای دیگر می آورد و نامه عملش را به وی می دهند، او طاعات زیادی می بیند و عرضه می دارد: خدایا این نامه من نیست، من این طاعات را انجام نداده ام، خطاب به وی می گویند: فلانی تو را غیبت کرد و حسنات وی به تو داده شد.

و در حدیث ذیل حرمت بهشت بر غیبت کننده ای که بر آن اصرار ورزیده و بی توبه از دنیا رفته، بیان شده است.

قال رسول الله ﷺ: «تَحْرَمُ الْجَنَّةُ عَلَى ثَلَاثَةٍ، عَلَى الْمَنَّانِ وَ عَلَى الْمُغْتَابِ وَ عَلَى مُدْمِنِ الْخَمْرِ»^۲

بهشت بر سه گروه حرام است: منت گذارنده، غیبت کننده، شرابخوار.

مَحْجَّةُ الْبَيْضَاءِ نقل می کند که خدای تبارک و تعالی به حضرت موسی ﷺ وحی فرستاد که:

«مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصْرًا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ»^۳

کسی که با توبه از گناه غیبتش بمیرد آخرین وارد شده در بهشت خواهد بود و کسی که بدون توبه از غیبت بمیرد، اولین وارد شده بر آتش می باشد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۹.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۹۹.

^۳ - محجَّةُ البیضاء، ج ۵، ص ۲۵۲.

تَهْمَت

تَهْمَت اصطلاحاً بیان نقص و عیبی است که وجود ندارد و لذا با گناه غیبت یکی نیست و بلکه شدیدتر از آنست، چه اینکه غیبت بیان عیب موجود است. البته تَهْمَت با بهتان هر چند از نظر لغوی فرق دارد ولی اصطلاحاً تفاوت فاحشی بین آنها نیست. تعریفی که برای تَهْمَت نمودیم بزرگی این گناه را روشن می‌کند زیرا هر تَهْمَتی علاوه بر غیبت، افتراء و دروغ نیز می‌باشد. تَهْمَت در نگاهی وسیع‌تر سه مصداق کلی می‌یابد که عبارتند از:

به خداوند

از انواع افتراء به خداوند، داشتن فرزند است، مشرکان می‌گفتند که خداوند را دخترانی است و ملائک دختران خداوند می‌باشند.

خدای متعال در پاسخ آنها می‌فرماید: «أَفَأَصْفِيكُمْ رَبِّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»^۱

آیا پروردگارتان پسران را مخصوص شما ساخته و از ملائک دخترانی برگزیده است. شما سخن بزرگ و بسیار زشتی می‌گوئید.

عرب جاهلی، برای دختر ارزشی قائل نبود و او را مجبور و مقهور می‌دانست و گاه او را زنده به گور می‌نمود و بشارت به داشتن دختر را بدتر از نزول هر بلائی می‌شمرد. اما مع الاسف با همین تفکر غلط، آنکه خود از آن متنفر بود به خدا نسبت می‌داد. بر این اساس آنان اولاً به خداوند افتراء بستند و او را صاحب فرزند شمردند. ثانیاً: به وی نسبت داشتن دختر دادند همان که خود آنها از داشتن وی بیزار بودند. ثالثاً: ملائک و فرشتگان الهی را دختر شمردند و به این وسیله عناد خود را با آنها آشکار کردند، عناد سرسختی که در چندین جای قرآن کریم به آن اشاره شده است.

اعتقاد مسیحیت امروز به تثلیث و اینکه مسیح عَلَيْهِ السَّلَام فرزند خداست و نیز اعتقاد یهود به اینکه عزیر فرزند خداوند است از قبیل همان افتراءات مشرکان می‌باشد.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ،

^۱ - اسراء - ۴۰.

يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ، قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَ يَأْكُونُ»^۱

یهود گفتند: عزیر پسر خداست، مسیحیان گفتند عیسی پسر خداست، این سخنی که با زبان خود می‌گویند همان سخن کفار گذشته است، خدای آنها را هلاک کند چگونه از حق منحرف می‌شوند.

به انبیاء

تهمت و افتراء به انبیاء الهی چه در قصص انبیاء گذشته و چه درباره رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسیار است.

تهمتها و افتراءات ناروایی چون نسبت زنا، دروغ، کلاه‌برداری و... به انبیاء در کتب آسمانی گذشته، گوشه‌ای از افتراءات امته به انبیاء خود می‌باشد.

پیامبر مکرم اسلام نیز از این افتراءات مصون نبود، عرب جاهلی گاهی او را مجنون می‌خواند، گاهی دروغگو می‌شمرد و زمانی که حرب‌های گذشته از کار می‌افتاد او را ساحر خطاب می‌کرد.

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ أَنْتَ لَمَجْنُونٌ»^۲

کفار گفتند: ای کسی که قرآن بر او نازل شده تو دیوانه‌ای.

«أَنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ، فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ، ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ، فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ، إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۳

او برای مبارزه با قرآن فکر کرد و نقشه کشید، مرگ بر او که چگونه نقشه کشید، بازهم مرگ بر او که چگونه نقشه کشید، سپس نگاهی کرد و چهره درهم کشید و عجلانه دست به اقدام زد، سپس پشت به حق نمود و کبر ورزید، و سرانجام گفت قرآن جز سحری جالب نیست، قرآن سخن بشر است.

این آیات در شأن «ولید بن مغیره» نازل شد، وی به عقل و تدبیر معروف بود و او را گل سر سبد قریش «ریحانة القریش» می‌خواندند.

روزی آیات سوره غافر را از پیامبر شنید. سپس نزد قومش آمد و گفت: اکنون از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سخنی شنیدم که نه شبیه سخن انسان است و نه جن... و به منزل رفت، قریش به یکدیگر گفتند: او دل‌باخته آئین اسلام شده است. ابوجهل نزد او آمد و نظر قریش را بیان کرد. وی با ابوجهل نزد مردم برگشت و گفت: شما گمان می‌کنید او دیوانه است؟ آیا هرگز آثار جنون در وی دیده‌اید؟ فکر می‌کنید کاهن است؟ آیا آثار کهانت را در او

^۱ - توبه - ۳۰.

^۲ - حجر - ۶.

^۳ - مدثر - ۱۸ تا ۲۵.

مشاهده کرده‌اید؟ فکر می‌کنید شاعر است؟ آیا تاکنون شعری سرانیده است؟ فکر می‌کنید دروغگو است؟ آیا سابقه دروغی از او دارید؟ مگر نه این است که او به صادق امین مشهور بود؟ قریش به ولید گفتند: تو چه می‌گوئی؟ ولید فکری کرده و نگاهی نمود و چهره در هم کشید و گفت: او ساحر است.^۱

به مؤمنین

تهمت به مؤمنان نیز از گناهان کبیره محسوب می‌شود. بزرگی این گناه بدان جهت است که آبروی دیگران را خدشه دار می‌کند، ارتباط اجتماعی را از بین می‌برد و همدلی بین مردم را بهم می‌زند. به همین جهت حضرت امیر علیه السلام آن را از آسمانها سنگین تر می‌داند:

«الْبُهْتَانُ عَلَى الْبِرِّ أَكْبَرُ مِنَ السَّمَاءِ»^۲

بهتان بر کسی که از مورد بهتان بری است از آسمان سنگین تر می‌باشد.

و امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ایمان از دل تهمت زنده زدوده می‌شود.

«إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ أُنْمَاتِ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمَاتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ»^۳

وقتی مؤمن به برادر دینی خود تهمت زند، همانند نمک در آب، ایمان از دلش زدوده شود.

و اما در قیامت عذابی دردناک در انتظار بهتان زنده می‌باشد. توجه کنید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَى تَلٍّ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ»^۴

کسی که زن یا مرد مؤمنی را بهتان زند یا آنچه در آنها نیست بگوید، روز قیامت خداوند او را بر تلی از آتش قرار می‌دهد تا از آنچه گفته است خارج شود.

قال الصادق علیه السلام: «مَنْ بَاهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً بِمَا لَيْسَ فِيهِمَا، حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي طِينَةِ خَبَالٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَ»

«ابی یغفور» که راوی این حدیث است، می‌گوید: پرسیدم: «طینه خبال» چیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «صَدِيدٌ يَخْرُجُ مِنْ فُرُوجِ الْمُؤْمَسَاتِ يَعْنِي الزَّوَانِي»^۵

^۱ - این سبب نزول را تفاسیر المیزان، مجمع البیان، کبیر، فی ظلال القرآن، و... در ذیل آیات مربوطه، نقل نموده‌اند.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۱.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

کسی که تهمت به مؤمن یا مؤمنه‌ای به آنچه که در آنها نیست زند، خداوند او را در روز قیامت در «طینه خیال» محبوس خواهد نمود، و آن آبی است متعفن که از زنان فاحشه خارج می‌شود.

چند نکته

در پایان این مبحث توجه به چند نکته لازم است.

۱ - یکی از وظایف مؤمنان در قبال یکدیگر این است که گفتار و کردار و پندار یکدیگر را حمل بر احسن کنند و احتمال خلاف شرع آن را نادیده بگیرند.

قال علی علیه السلام: «ضَعُ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يَغْلِبُكَ مِنْهُ وَلَا تَطَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءً وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا»^۱

کار برادر خود را به بهترین وجه حمل نما، مگر اینکه کاری کند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچگاه به سخن برادرت تا جائیکه محمل نیکی دارد، گمان بد مبر.

۲ - پرهیز از موضع تهمت نیز از وظایف شخصی مؤمنان است و هیچ مؤمنی حق ندارد موجبات بهتان بر خودش را فراهم کند. امام علی علیه السلام می‌فرماید: از جایگاه تهمت بپرهیز.

«يَاكَ وَمَوَاطِنَ التَّهْمَةِ»^۲

۳ - بدعت موجب تغییر دین از اسلوب اصلی خود و حلال کردن محرمات و حرام کردن حلال‌ها می‌شود و نتیجه چنین چیزی نابودی اساس دین است. اسلام برای از بین بردن این آفت مهم، بهتان به اهل بدعت را جایز و بلکه لازم شمرده است و البته این یک مورد استثنائی است و بزرگی معصیت بدعت را می‌فهماند نه خردی گناه بهتان. به عبارت دیگر، گناه بدعت چنان عظیم است که حتی بهتان که از سنگین‌ترین گناهان محسوب می‌شود مشروع می‌گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَالْقَوْلِ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ وَبَاهِتُوهُمْ كَيْلًا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ وَيَحْذَرَهُمُ النَّاسُ وَلَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَيَرْفَعُ لَكُمْ بِه الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ»^۳

هرگاه پس از من اهل شک و بدعت را دیدید، بی‌زاری خود را از آنها آشکار سازید و بسیار به آنها دشنام دهید

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۲.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۰.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۰۸ و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵.

و آنها را بر برهان و دلیل پائین بکشید، و بهتان زنیید تا نتوانند طمع ایجاد فساد در اسلام نمایند و تا مردم از آنها دور شوند و بدعت‌های آنان را یاد نگیرند، خداوند در برابر این کار برای شما حسنات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد.

ماده «بَهْت» به معنای تحیر از شنیدن خبری و مطلبی می‌باشد. و چون شنونده بهتان از شنیدن دروغ متحیر می‌ماند ذکر دروغ و نسبت آن به کسی را بهتان می‌گویند. با این بیان لغت «بَاهْتُوهُمْ» در روایت به این معناست که اهل بدعت را به وسیله بیان اکاذیب در حق آنها، متحیر نمایید.

قَذْف

قذف در لغت به معنای دور کردن کسی با کلماتی بدون تدبیر و نسنجیده است، این واژه در اصطلاح به اتهام ناموسی اطلاق می‌گردد. این گناه نیز موجب زوال محبت و رفاقت می‌شود.

قذف از گناهان کبیره بوده و اسلام برای حفظ آبرو و شخصیت انسانها، شکسته نشدن قبح معاصی، بقای استحکام خانواده‌ها و سالم ماندن اجتماع، دستورات اکیدی بر منع این معصیت و جزای سنگینی برای آن معین فرموده است.

قال رسول الله ﷺ: « وَمَنْ رَمَى مُحْصَنًا أَوْ مُحْصَنَةً أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ، وَ جَلَدَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ »^۱

کسی که مرد یا زن پاکدامنی را تهمت زند، خداوند عملش را حبط می‌کند و هفتاد هزار ملک از مقابل و پشت سر در قیامت بر وی تازیانه می‌زنند و سپس به وی امر می‌کنند سوی آتش رود.

قال الرضا عليه السلام: «حَرَّمَ اللَّهُ قَذْفَ الْمُحْصَنَاتِ لِمَا فِيهِ مِنْ فُسَادِ الْأَنْسَابِ، وَ نَفْيِ الْوَلَدِ، وَ إِبْطَالِ الْمَوَارِيثِ وَ تَرْكِ التَّرْبِيَةِ، وَ ذَهَابِ الْمَعَارِفِ وَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَسَاوِي (الْكِبَائِرِ) وَ أَلْعَلِّ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى فُسَادِ الْخَلْقِ»^۲

خداوند قذف زنان پاکدامن را حرام نموده زیرا موجب فساد شدن نسبها، نفی اولاد، بطلان موارث، ترک تربیت و از بین رفتن معارف شده و گناهان کبائری که موجب فساد خلق می‌شوند، در خود دارد.

شخصیت انسان با هیچ چیزی حتی جان او قابل قیاس نیست. اسلام ناموس و خون را بسیار مهم تلقی می‌کند اما از میان این دو، حفظ ناموس از تاکیدات ویژه‌تری برخوردار است. به طوری که شهادت دو نفر شاهد عادل در قتل کفایت می‌کند اما شهود در زنا

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۱.

^۲ - وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۱.

بایستی به چهار نفر برسند و یا شهادت به قتل بدون توجه به کیفیت و به هر شکلی صورت گرفته باشد کافی است ولی در زنا رؤیت جزئیات (کالمیل فی المکحلّه و کالرّشاء فی البیئر) لازم می‌باشد.

از سوی دیگر ترویج قذف موجب شکستن قبح معصیت می‌شود، و بر زبان افتادن دائمی الفاظی چون (ولد الزنا، زنازاده، زانی، لاطی و...) موجب کاسته شدن حرمت اجتماعی این معاصی می‌گردد و لذا خود نوعی اشاعه گناه است.

علاوه اینکه چنین نسبت‌های ناروایی موجب نابودی حریم خانواده و تزلزل آن می‌شود. نتیجه رواج چنین معصیتی دودلی پدر نسبت به مشروع بودن فرزندان خود، تردید فرزندان در واقعی بودن پدر، سوءظن مرد و زن در ارتباط نامشروع همسرانشان و... خواهد بود و بنابراین محیطی مملو از بدبینی و کدورت بر خانواده سایه افکنده و در نهایت موجب فروپاشی آن می‌شود.

ماجرای افک

واقعه افک که در آیات ۱۱ تا ۱۶ سوره نور آمده است یکی از وقایع سال پنجم هجری است. شأن نزول این آیات که در کتب تفسیر شیعه و سنت آمده است چنین است: عایشه همسر رسول الله ﷺ می‌گوید: پیامبر هر گاه به سفر می‌رفتند در میان همسران خود قرعه می‌زدند و یکی را با خود می‌بردند. در یکی از غزوات (غزوه بنی‌المصطلق) قرعه بنام من افتاد و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم، بعد از جنگ در نزدیکی‌های مدینه، شبی من برای حاجتی از محل دور شدم. هنگام بازگشت متوجه بریده شدن گردن‌بندم که مهره‌های یمانی داشت شدم و قدری معطل ماندم و به همین خاطر دیر باز گشتم، هنگامی که به محل منزل کاروان آمدم، دیدم سپاه حرکت کرده و هودج مرا بخيال اینکه من در آنم بر شتر گذاشته‌اند و رفته‌اند.

من گفتم وقتی به منزل برسند و مرا نیابند سراغم خواهند آمد و به همین خاطر در آن بیابان تک و تنها ماندم، شخصی بنام «صفوان» که او هم از سپاه عقب افتاده بود صبح مرا از دور دید، وقتی نزدیک آمد و مرا شناخت بدون اینکه کلامی بگوید با ذکر «انا لله و انا الیه راجعون» شترش را خوابانید و من بر آن سوار شدم، وقتی به لشکرگاه رسیدیم، منظره آمدن من با صفوان باعث شد عده‌ای شایعه‌پردازی کنند و از همه بیشتر «عبدالله بن ابی سلول» به این شایعه دامن می‌زد. این شایعه در مدینه قوت گرفت، پیامبر هم

ناراحت بود تا اینکه آیات افک نازل شد و پیامبر نزد من آمد و خندان به من فرمود: بشارت بر تو که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت.

در برخی تفاسیر دیگر شأن دیگری نقل شده که عبارت است از: عایشه به یکی از زنان پیامبر بنام «ماریه» تهمت زد و گفت: او با «جریح قبطنی» ارتباط داشته است. پیامبر خدا ﷺ، علی عليه السلام را مأمور تحقیق کرد و امام متوجه کذب این ادعا شد. آیات مورد نظر در این باره نازل شد.

در این آیات قرآن کریم به شدت، مردم را بخاطر شایعه‌سازی و گوش دادن به شایعات و سکوت در مقابل آنها، مورد نکوهش قرار می‌دهد.

حدّ قذف

حدّ قذف در قضاوت اسلامی هشتاد ضربه تازیانه است.

« وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ »^۱

کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند و چهار شاهد اقامه نمی‌نمایند، آنها را هشتاد تازیانه بزنیید و شهادتشان را قبول نکنید و آنها همان فاسقانند.

این ضربات از روی لباس عادی بر تمام اندام بدن قاذف باستثنای قسمت‌های حساس چون سر و صورت، آلات تناسلی و... و با ضربات متوسط زده می‌شود.^۲

و البته اجرای آن منوط به احراز شرایطی است که از جمله آنها:

۱ - قاذف و تهمت زننده بالغ، عاقل و قاصد باشد و لذا صغیر و مجنون و کسی که از روی شوخی چیزی می‌گوید حدّ ندارد.

۲ - نسبت گناه بایستی صریح باشد، الفاظی چون خبیث، شارب خمر، که نسبت ناموسی را نمی‌رسانند هر چند شتم محسوب شده و تعزیر بر آنها مترتب است، ولی حدّ ندارند.

۳ - بایستی کسی که قذف شده است و یا اولیاء و ورثه او مطالبه حقّ کنند، چرا که قذف از حقّ الناس است و بدون شاکی خصوصی، حدّ قذف جاری نمی‌شود.

۴ - اگر قاذف بتواند چهار شاهد عادل اقامه کند و همگی شهادت دهند که ما این زنا و

^۱ - نور - ۴.

^۲ - برای مطالعه بیشتر در این زمینه به روایات وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۴۸ و کتب روایی دیگر و نیز کتب فتاوی مراجعہ کنید.

این لواط را با چشمان خود دیده‌ایم، حدّ قذف جاری نمی‌شود، در این صورت حد گناه زنا و لواط بر زانی و لاطی جاری می‌گردد.

اگر به هر علتی حدّ قذف اجراء نشود، مثلاً قاذف از روی مزاح قذف کند و یا نسبت گناه صریح نباشد، تعزیر ثابت است و حاکم می‌تواند به فراخور وضعیت شخص و جامعه و... حکم تازیانه صادر کند و یا او را به پرداخت جرائم و اعمال اجباری محکوم نماید.

شنونده قذف

شنونده افتراء ناموسی بایستی اعتناء به آن ننماید و ترتیب اثر ندهد و آن را ذکر نکند، و البته بی‌توجهی به این وظایف معصیت است.

در ماجرای افک، خداوند متعال دو بار شنوندگان افک را مخاطب ساخته و می‌فرماید: چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید گمان خیر نبردید و نگفتید این دروغ است؟ چرا هنگامی که شنیدید نگفتید ما حق تکلم در این رابطه را نداریم این بهتان بزرگی است؟^۱

قذف کفار

«ابوالحسن حذاء» می‌گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم، کسی از من احوال دوستم را پرسید. گفتم: مادرش فاسده است. امام نگاهی تند به من نمود. عرض کردم: او مجوسی است و مادرش، خواهر اوست. امام فرمود: آیا این در دین آنان نکاح شمرده نمی‌شود؟ «اولئیس ذلک فی دینهم نکاحا؟»^۲

همین امام همام به یکی از دوستان خود که به مادر غلامش نسبت زنا داده بود فرمود: خیال کردم باورع هستی ولی اکنون مشخص شد چنین نیست. صحابه امام عرض کرد: جانم فدایت مادر او کافر است. امام در پاسخ فرمودند مگر ندانسته‌ای هر ملّتی نکاحی دارد، از من دور شو «أما عَلِمْتَ أَنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ نِكَاحًا، تَنَحَّ عَنِّي»^۳ و اصحاب هیچگاه امام را بعد از آن واقعه با وی ندیدند.

سخن چینی

^۱ - نور - آیات ۱۲ و ۱۶.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۳۰.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۴.

نمّام به کسی می‌گویند که اقوال و افعال کسی را برای دیگری به قصد ایجاد کدورت و از بین بردن فضای همدلی نقل می‌کند. خداوند در قرآن انسان‌ها را از تبعیت از نمّام پرهیز می‌دهد.

« وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ ^۱ »

و از کسی که بسیار سوگند یاد می‌کند، و نیز پست و عیبجو می‌باشد و سخن چین است، اطاعت مکن. در این آیه و آیات قبل و بعد از آن، پیامبر مکرم از اطاعت گروهی از انسانها نهی می‌شود که برخی از آنان عبارتند از:

۱ - آنان که برای هر کار بزرگ و کوچکی سوگند یاد می‌نمایند.

۲ - افراد کم فکر و دروغگو یا افراد شرور.

۳ - افراد عیبجو و اهل غیبت، آنانکه حقوق برادران خود را رعایت نمی‌نمایند.

۴ - کسانی که برای فساد بین دوستان به نمّامی می‌پردازند.

ریشه نمیمه

نمّامی از خبث طینت سرچشمه می‌گیرد و گناهان متعددی با آن همراه است. شخص نمّام نمی‌تواند ترقی کسی را ببیند و یا محبت و صفا را بین دو نفر مشاهده کند و لذا دست به این معصیت زشت می‌آلاید تا بدین وسیله کاسه آبی بر آتش دل خود بریزد. او با زبانی متواضعانه، در کنار دوست خود می‌نشیند و کلامی را پس از طرح مقدمه‌ای، بر زبان می‌آورد که بخاطر همان مقدمه تأثیری چون اثر سحر به جای می‌گذارد. سحر و جادوگری نیز یکی از اقسام گناهان کبیره محسوب می‌شود و نمیمه نوعی از اقسام سحر می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: « كَادَتِ النَّمِيمَةُ أَنْ تَكُونَ سِحْرًا ^۲ »

نمیمه قریب به سحر است.

و البته نمّامی نوع شدید سحر است.

قال الصادق عليه السلام: « إِنَّ مِنْ أَكْبَرِ السِّحْرِ النَّمِيمَةَ ^۳ »

بزرگترین انواع سحر، نمیمه است.

^۱ - قلم - ۱۰ و ۱۱.

^۲ - کنز العمال، ج ۸۳۵۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۱.

نمّام، شرّ خلائق

پیامبر مکرم ﷺ نمّام را شرورترین مخلوق خدا معرفی نموده است. روزی آن حضرت خطاب به اصحاب فرمودند آیا شما را خبر دهم به شرترین انسانها؟ اصحاب اظهار تمایل کردند و آن حضرت فرمود:

«الْمَشَاتُونُ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفْرِقُونَ بَيْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْعَيْبَ (الْمَعَايِبَ)»^۱
آنان که به سخن چینی می‌روند، در میان دوستان جدائی می‌افکنند و به افراد پاک عیب می‌گیرند.

پیامدهای نیمه

یکی از اثرات نیمه ایجاد عداوت و کینه بین دوستان است. نمّام با سخن چینی خود بین دو دوست صمیمی و گاهی بین زن و شوهر و یا والدین و فرزندان جدائی ایجاد می‌کند و از آنها دشمنان قسم خورده می‌سازد و لذا نمّام مصداق بارزی برای آیه ذیل است:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۲

فاسقان آنانند که پیمان خدای را پس از محکم ساختن آن می‌شکنند و پیوندهائی که خداوند دستور به برقراری آنها داده، قطع می‌نمایند، و بر زمین فساد می‌کنند، اینان زیانکاران هستند.

به این روایت نیز در همین زمینه از امام صادق عليه السلام توجه کنید:

«إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الشَّحْنَاءَ فِي قُلُوبِ الرِّجَالِ»^۳

از سخن چینی بهره‌بردار که آن عداوت گسترده‌ای را در قلوب انسانها ایجاد می‌کند.

دیگر از تبعات نمّامی، شرمساری و خجالت نمّام است. گردش چرخ نیلوفری پستی و بلندی‌های بسیاری داشته و اقبال بدنبال ادبار و ادبار در پی اقبال دارد و چه بسا دو انسانی که به وسیله سخن چینی نمّام قطع ارتباط نموده‌اند روزی به هم رسند و پی به فسق نمّام و سخن چینی او برند، آنگاه وصلت آنها هرچه محکمتر خواهد شد و سخن چین بدبخت خجل و شرمسارتر.

نیک گفته است سعدی شیرازی که:

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۴ و اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹.

^۲ - بقره - ۲۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۰۴.

میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این و آن خوش دگر باره دل وی اندر میان کوربخت و خجل

نمّام در قیامت

نمّام در قبر و برزخ و نیز در قیامت معذب است.

قال رسول الله ﷺ: « وَ مَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تُحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ تَنِينًا أَسْوَدَ يَنْهَشُ لَحْمَهُ حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ »^۱

کسی که برای سخن چینی بین دو کس حرکت کند خداوند بر قبرش آتشی مسلط می‌کند که تا روز قیامت او را بسوزاند. و آنگاه که از قبرش خارج شود خدای ماری سیاه را بر او مسلط کند که گوشتش را تا اینکه وارد آتش شود نیش می‌زند.

حضرت رسالت عذاب برزخی نمّام را در شب معراج چنین دیده است:

« لَمَّا أَسْرَى بِي رَأَيْتُ امْرَأَةً رَأْسُهَا رَأْسُ خِنْزِيرٍ وَ بَدْنُهَا بَدَنُ الْحِمَارِ وَ عَلَيْهَا أَلْفُ أَلْفِ لَوْنٍ مِنَ الْعَذَابِ » اصحاب از گناه وی سؤال کردند، و حضرت فرمود: « أَنَّهُا كَانَتْ نَمَامَةً كَذَابَةً »^۲

در معراج زنی را دیدم که سرش چون خوک و بدنش مانند الاغ بوده و به هزار هزار رنگ از عذاب معذب بود - وی نمّام و دروغگو بوده است.

امام باقر علیه السلام عذاب اخروی نمّام را بیان فرموده است:

« أَلْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْقَتَاتَيْنِ الْمَشَائِينِ بِالنَّمِيمَةِ »^۳

بهشت بر سخن چینان، آنانکه برای نمّامی حرکت می‌کنند حرام است.

و امام صادق علیه السلام در همین باره می‌فرماید: « أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، الْكَاهِنُ وَ الْمُنَافِقُ وَ مُدْمِنُ الْخَمْرِ وَ الْقَتَاتُ وَ هُوَ النَّمَامُ »^۴

چهار کس وارد بهشت نمی‌شوند: کاهن، منافق، معتاد به شراب، نمّام.

سعایت

سعایت هم از اقسام نمّامی محسوب می‌شود و آن بدگویی کردن از شخصی نزد حاکم و

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۴.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۷.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۱۹.

سلطان است تا بدین وسیله از سوی حاکم به او ضرری برسد یا وی از چشم محبت حاکم بیفتد و یا اینکه سعایت کننده خودش را نیک جلوه دهد و یار حاکم وانمود نماید.

حضرت امیر علیه السلام می فرماید: « شَرُّ النَّاسِ مَنْ سَعَى بِالْإِخْوَانِ وَ نَسِيَ الْإِحْسَانَ »^۱

بدترین مردم کسی است که احسان دوستان را فراموش کند و آنها را سعایت نماید.

سعایت کننده با عمل خود سه کس را آزار داده است.

۱ - خودش را هلاک نموده است زیرا که عذاب این معصیت همان طور که بیان شد آتش جهنم است. از سوی دیگر چه بسا ممکن است حاکم به واسطه مخفی ماندن عقوبت خود نسبت به سعایت شده، وی را نیز از سرراه بردارد.

۲ - سعایت شده را مورد خشم زورمدار قرار داده و هلاکت او را امضاء کرده است.

۳ - عذاب و مکافات این اعمال دامن گیر سلطان شده و او را نیز هلاک خواهد کرد.

قال الصادق علیه السلام: « أَلْسَاعِي قَاتِلٌ ثَلَاثَةً، قَاتِلٌ نَفْسِهِ وَ قَاتِلٌ مَنْ يَسْعَى بِهِ وَ قَاتِلٌ مَنْ يَسْعَى إِلَيْهِ »^۲

سعایت کننده قاتل سه نفر است: خودش، سعایت شده و آن کس که نزد وی سعایت می کند.

وظیفه مخاطب در مقابل ساعی و نمام این است که:

اولاً: او را طرد کند و کلامش را وقتی نهد و بدان گوش نسپرد.

قال علی علیه السلام: « اَكْذِبِ السَّعَايَةَ وَ النَّمِيمَةَ، بَاطِلَةٌ كَانَتْ أَمْ صَاحِحَةً »^۳

سعایت و سخن چینی را تکذیب نما، راست بگویند یا دروغ.

ثانیاً: اگر ساعی خبر مهمی را ابلاغ کرده یا چیزی آورده که به دین و اعتقادات انسان بستگی دارد، قبل از ترتیب اثر به کلام وی، تفحص کند و از کانال های دیگر مسئله را تحت بررسی قرار دهد.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ »^۴

ای مؤمنان اگر شخص فاسق برای شما خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - خصال، ج ۱، ص ۱۰۸.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - حجرات - ۶.

ثالثاً: باید اطمینان خاطر داشت به اینکه نمّام چنانچه سخن کسی را چیده و نزد تو آورده است، نیز سخن تو را نزد او یا غیر او می‌برد. و لذا نمّامی چرخه‌ای است که دائماً در حال گردش می‌باشد، گاه به نفع تو و گاه به ضرر تو.

رابعاً: وظیفه نهی از منکر از سوی مخاطب ساقط نمی‌شود و او بایستی نمّام را پند و اندرز دهد و او را به عواقب عمل زشتش و تبعات آن آگاه نماید.

موارد جواز

جز مورد ذیل، در اخبار و احادیث موردی را برای جواز نمّامی نمی‌یابیم و آن نمّامی برای متفرق کردن اهل کفر می‌باشد. به این حادثه که در صدر اسلام اتفاق افتاده است، توجه کنید.

احزاب و طوایف زیادی در جنگ خندق دست به دست هم داده بودند تا ریشه اسلام را به اصطلاح خودشان برچینند. اینان وقتی خندق را در مقابل خود دیدند، زمین‌گیر شدند و به فکر چاره افتادند. آنها تصمیم گرفتند یهود بنی‌قریظه که هم‌پیمان مسلمانان و در داخل مدینه بودند با خود هم‌پیمان ساخته تا آنان در مدینه دست به آشوب بزنند و بدین وسیله راهی به سوی شهر باز شود.

پیمان آنها بسته شد و عزم آنها در آستانه عملی شدن قرار گرفت.

«نعیم بن مسعود» که تازه به اسلام گرویده بود، خدمت پیامبر مشرف شد و عرض کرد: من تازه اسلام آورده‌ام و این قبایل از اسلام من آگاه نشده‌اند و البته با همه هم رفیق هستیم. لذا اگر اجازه دهید غائله را به شکلی خاتمه دهم، و سپس او نقشه ایجاد تفرقه بین یهود و مشرکان را طرح‌ریزی کرد. وی ابتدا سراغ بنی‌قریظه رفت و پس از جلب اطمینان آنها وارد دژ شد و گفت: موقعیت شما با احزاب فرق دارد، آنها اگر شکست خوردند سراغ زندگی خود می‌روند ولی شما در مدینه هستید و در بند مسلمانان گرفتار می‌مانید، آنها چاره طلبیدند، نعیم گفت: شما چند نفر از سران احزاب را به گروهان بخواهید تا احزاب مجبور شوند تا آخرین قطره خون بجنگند، و سران خود را حفظ کنند، همه سران بنی‌قریظه دلسوزی نعیم را پذیرفتند.

وی سپس به اردوگاه احزاب رفت و به سرانشان گفت: بنی‌قریظه از پیمان‌شکنی با مسلمانان پشیمان شده و حال می‌خواهند جبران کنند و اکنون تصمیم گرفته‌اند چند تن

از سران شما را گروگان گیرند و به مسلمانان تحویل نمایند.

نعیم آنگاه نزد مسلمانان آمد و شایعه‌ای به‌راه انداخت که بنی‌قریظه می‌خواهند گروگان از مشرکان گیرند و تحویل مسلمانان دهند، هدف نعیم این بود که این شایعه از کانال‌های مختلف به قریش برسد. نماینده قریش نزد بنی‌قریظه آمد و آغاز کار را به آنها یادآور شد. آنها گفتند: ما تنها هستیم و اطمینان به استقامت شما نداریم، چند نفر از سران خود را به ما بسپارید تا مطمئن شویم قصد جنگ دارید و عقب نخواهید نشست. قریش وقتی این خبر را از نماینده خود شنیدند به سخنان نعیم اندیشیدند و او را تحسین کردند لذا نماینده‌ای نزد آنها فرستادند و پیشنهاد بنی‌قریظه را رد کردند. پاسخ قریش برای بنی‌قریظه سنگین بود، و آنان به پایمردی قریش در جنگ شک کردند و نصیحت‌های نعیم را به خاطر آوردند و دست از پیمان‌شکنی با مسلمانان برداشتند. این جنگ با فرار قریشیان خاتمه یافت و پیروزی مهم دیگری برای سپاه اسلام به ارمغان آورد.

دروغ

سکوت و سخن دو واژه متضاد می‌باشند، اگر این دو باهم مقایسه شوند، سکوت اولی است مگر اینکه سخن لازم و واجب شود.

سخن نیز به دو قسم خبر و انشا تقسیم و خبر به صدق و کذب تقسیم می‌شود. این دو نسبت به هم متضاد هستند. در نگاه اول صدق به سخنی اطلاق می‌شود که مطابق واقع باشد، و کذب سخنی است که مطابق واقع نباشد.

هر چند مشهور دانشمندان، این معنا را برای صدق و کذب پذیرفته‌اند ولی آنچه بنظر دقیق تر و برهانی تر می‌رسد این است که: گاهی سخن مطابق واقع، مطابق اعتقاد نیز می‌باشد، بی تردید به چنین سخنی، راست اطلاق می‌شود. ولی گاهی سخن مطابق واقع بر خلاف اعتقاد است، اعتقاد به سبز بودن چیزی دارد، و او می‌گوید زرد است. با اینکه آن شیء در واقع و در محیط خارج زرد می‌باشد، چنین سخنی را نمی‌توان راست دانست. گاهی نیز سخن مخالف واقع، مخالف اعتقاد هم می‌باشد، این سخن کذب است، ولی گاهی سخن مخالف واقع، مطابق اعتقاد می‌باشد، مثلاً اعتقاد حاصل از قطع و یقین دارد و یا اطمینان برای او حاصل شده است که فلان کتاب را خوانده است و او می‌گوید خوانده‌ام، در حالی که امر بروی مشتبه شده و کتاب دیگری را مطالعه نموده است. چنین سخنی را نمی‌توان دروغ دانست. این تعریف از صدق و کذب بنظر ما بهتر می‌باشد.

مؤید تعریف مذکور این است که: خدای متعال منافقان را که شهادت به رسالت پیامبر ﷺ می‌دهند، تکذیب می‌کند، با اینکه سخن آنها مطابق واقع است، ولی چون این سخن با اعتقاد فاسدشان برابر نیست، آنها دروغگو محسوب می‌شوند.

«إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»^۱

هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند و گویند ما شهادت می‌دهیم که یقیناً رسول خدائی، خدای میداند تو رسول او هستی و خدا شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند.

علاوه بر آنچه گفته شد، از آنجا که نیت هر عملی در پاداش و کیفر آن مؤثر می‌باشد،

^۱ - منافقون - ۱.

نمی‌توان سخنی را که مطابق اعتقاد بوده ولی مخالف واقع است، کذب دانست و بر آن کیفر مترتب کرد.

بیان دیگر:

راست و دروغ را می‌توان از دو نگاه متفاوت مورد ارزیابی قرار داد. راست و دروغی که به خبر مربوط می‌شود (صدق و کذب خبری)، راست و دروغی که با خبر دهنده ارتباط می‌یابد (صدق و کذب مخبری). در صدق و کذب خبری، خبر با واقع سنجیده می‌شود، اگر مطابق واقع بود صدق است هر چند مخالف اعتقاد باشد و اگر مطابق واقع نبود کذب است هر چند مطابق اعتقاد باشد. ولی در صدق و کذب مخبری، خبر با اعتقاد سنجیده می‌شود، اگر مطابق اعتقاد بود صدق است هر چند با واقع مطابق نباشد و اگر مطابق اعتقاد نبود کذب است هر چند با واقع مطابق باشد.

بحث ما به عنوان یک بحث اخلاقی در باره صدق و کذب مخبری است و طبعاً آیات و روایات، دروغ مخبر را تقبیح می‌نمایند و جزاء و پاداش او را مطرح می‌کنند. به هر حال در پی این مقدمه باید گفت: اسلام دین راستی و صداقت است، تمامی معیارهای اصلی و فرعی این آئین بر پایه صدق بناگذاری شده است. و دروغ انسان اجتماعی را منزوی می‌کند و همدلی را از بین می‌برد.

اوصاف دروغ

اخبار و احادیث وارده از معصومان علیهم‌السلام، دروغ را چنین توصیف کرده‌اند:

۱ - دروغ خیانت به حقوق برادران دینی است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «كَبُرَتْ خِيَانَةٌ أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيثًا هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ وَأَنْتَ بِهِ كَاذِبٌ»^۱

خیانتی بزرگ است که با برادرت سخن بگوئی و او تو را تصدیق کند و تو وی را تکذیب نمائی.

۲ - دروغ نفاق و دو روئی است

نفاق یعنی مطابق نبودن ظاهر و باطن. سخن چون از لب خارج شد اگر مطابق درون سخنگو نباشد از بارزترین مصادیق نفاق لغوی شمرده می‌شود و طبیعتاً چون این سخن پیامدهای بدی بدنبال دارد، سخنگو را به‌سوی نفاق مصطلح می‌کشاند.

^۱ - الترغیب، ج ۳، ص ۵۹۶.

قال رسول الله ﷺ: «الْكَذِبُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ»^۱

دروغ دری از درهای نفاق است.

۳ - دروغ از بزرگترین کبائر است

قال رسول الله ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكِبَائِرِ، قُلْنَا بلى يا رسول الله، قال: أَلَا شِرَاكُ بِاللَّهِ وَعَقُوقُ الْوَالِدَيْنِ» و در آن حال که تکیه داده بودند نشستند و فرمودند: «أَلَا وَقَوْلُ الزُّورِ (ای الكذب)»^۲

آیا شما را خبر دهم به بزرگترین گناهان کبیره، آنها عبارتند از: شرک به خدا، عقوق والدین و سخن دروغ. راوی می‌گوید: حضرت اینقدر تکرار فرمود که ما با خود گفتیم: ای کاش سکوت می‌فرمودند.

۴ - دروغ کلید هر گناهی است

در باره دو معصیت آمده است که می‌تواند کلید تمامی گناهان باشد.

قال الباقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِشَرِّ أَفْغَالٍ وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابُ وَالْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ»^۳

همانا خدای متعال برای بدیها قفل‌هایی قرار داده است و کلید این قفلها، شرابند، و دروغ بدتر از شراب است. و البته همانطور که مشاهده شده، دروغ از شراب بدتر است و گوئی قفل شراب به وسیله کلید دروغ باز می‌شود.

قال الامام العسكري عليه السلام: «جَعَلَتِ الْخَبَائِثُ كُلُّهَا فِي بَيْتٍ وَجَعَلَ مِفْتَاحَهُ الْكَذِبُ»^۴

همه خبائث در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن دروغ است.

تبعات دروغ

دروغ چون هر معصیت دیگر پیامدهای وضعی بسیاری در دنیا باقی می‌گذارد که از جمله آنها:

۱ - مانع حسنات

هر گناهی به فراخور خود مانع انجام نیکیها شده و آدمی را به‌سوی زشتیها می‌کشاند، کما اینکه هر عمل خوبی، نیکیها را به‌سوی خود جذب می‌کند و از بدیها گریزان است.

^۱ - کنز العمال، ج ۸۲۱۲

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۴۱۶.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۶.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۳.

در روایت ذیل به دفع یکی از بهترین چهره‌های اعمال حسن به وسیله دروغ اشاره شده است.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صَلَوَةَ اللَّيْلِ»^۱
انسان دروغی می‌گوید و به همان علت از نماز شب محروم می‌شود.

۲ - کاستن روزی

کاهش رزق و روزی در روایات، علت‌هایی دارد که از جمله آنها دروغ است. رسول خدا صلى الله عليه وآله می‌فرماید: دروغ روزی را می‌کاهد. «أَلْكَذِبُ يَنْقُصُ الرَّزْقَ»^۲ و اگر دروغ عادت انسان شود کاهش روزی به فقر می‌انجامد. امام علی عليه السلام می‌فرماید: مداومت در دروغگوئی، مورث فقر و تهیدستی است. «اعْتِيَادُ الْكُذْبِ يُورِثُ الْفَقْرَ»^۳

۳ - ضعف حافظه

دروغ حافظه انسان را نسبت به مطالبی که باید بخاطر داشته باشد زایل می‌کند. قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِمَّا أَعَانَ اللَّهُ بِهِ عَلَى الْكُذَّابِينَ النَّسْيَانَ»^۴
از چیزهایی که به وسیله آن خداوند به دروغگویان کمک نموده، فراموشی است. این اثر برای دروغ چنان قوی است که گاهی دروغگو نسبت به آنچه که گفته، فراموش کار می‌شود و عملی از او سر می‌زنند که خلاف گفته‌اش را اثبات می‌کند. برادران یوسف، چون یوسف را در چاه انداختند، پیراهن وی را به خون گوسفندی آغشته کردند و گفتند: گرگ او را دریده است. در حالیکه متوجه نبودند که وقتی گرگ بچه را بدرد، می‌بایست پیراهن پاره شود قرآن کریم این مطلب را بیان فرموده است. «وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ...»^۵

۴ - رسوائی

یکی از بدترین پیامد سوء دروغگوئی رسوائی است، و دروغگو رسوا می‌شود. علامه طباطبائی رحمه‌الله در تفسیر المیزان در مورد این اثر از دروغ، برهانی عقلی اقامه

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۰.

^۲ - الترغیب، ج ۳، ص ۵۹۶.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۶.

^۴ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۳.

^۵ - یوسف - ۱۸.

می‌فرماید که خلاصه آن با اضافه توضیحات ما، چنین است:

نظام هستی، کاملاً به هم مرتبط و دائماً در حال تغییر و تحول است، به طوری که اگر یک حلقه بگسلد تمام نظم این سازمان به هم می‌ریزد هر حلقه‌ای آثار و پیامدهائی دارد، وقتی باشد اثرات وی پی‌درپی خواهند آمد، ولی اگر حذف شود، نوعی دوگانگی را در پی خواهد داشت، زیرا از سوئی برای تکمیل چرخه حیات، آثار و تبعات آن حلقه لازم است و از طرف دیگر نبود حلقه، نبود اثر را می‌طلبد. اگر انسان چیزی را کتمان کند و دروغ بگوید چون توان حفظ تمام ملزومات آن را ندارد، ناگزیر آثاری برای تکمیل رشته بروز میدهد که از حقیقت حلقه مفقوده خبر می‌دهد و این باعث رسوائی دروغگو می‌شود.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دروغ نگو که آبروی تو میرود. لَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ بِهَاتِكَ^۲

۵ - دوری از برکت

از پیامدهای دروغ، دور شدن ملائک و فرشتگان الهی از دروغگو هستند، کسانی که واسطه افاضه رحمت وسیع حضرت حق تبارک و تعالی می‌باشند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ تَبَاعَدَ الْمَلِكُ عَنْهُ مِثْلَ مَنْ نَتْنٍ مَا جَاءَ بِهِ»^۳

وقتی بنده دروغ می‌گوید فرشته به قدری که چشم کار کند از بدی بوی دروغ او فاصله می‌گیرد.

۶ - دوری از همدلی

دروغ انسان را همسنگ می‌کند و روح همگرایی را از وی سلب می‌کند، چه اینکه فضل زنده بر مرده این است که مردم از زنده نفع برند و برکاتی از او شامل دیگران شود، و مورد اعتماد مردم باشد، کسی که وجودش فایده‌ای برای انسان‌ها ندارد و مورد اعتماد و اطمینان احدی نمی‌باشد، زنده نیست بلکه مرده‌ای بین زندگان است. به این حدیث که از جمله احادیثی می‌باشد که انسان از چینش کلماتش قطع می‌یابد از زبان کسی جز معصوم صادر نشده است توجه کنید:

قال علی عليه السلام: «الْكَذَابُ وَالْمَيْتُ سِوَاءٌ، لِأَنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ، أَلْتَقَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ»^۴

^۱ - تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۱۰۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۲.

^۳ - الترغیب، ج ۳، ص ۵۹۷.

^۴ - غرر الحکم.

دروغگو و مَیّت مساوی هستند. زیرا برتری زنده بر مرده به این است که زنده مورد اطمینان می‌باشد، لذا اگر سخن زنده‌ای مورد اطمینان نباشد، حیاتش باطل و بی‌فایده است.

موجبات دروغ

دروغ می‌تواند به چند علت ذیل انجام گیرد.

۱- عادت

برخی خوی دروغ یافته‌اند و به آن عادت نموده‌اند. امام صادق علیه السلام در تفسیر «کَذَاب» به «عبدالرحمن بن حجاج» که به اشتباه تصور می‌کند کذاب به کسی اطلاق می‌شود که در مورد چیزی دروغ گفته می‌فرماید: خیر، کسی یافت نمی‌شود مگر اینکه دروغی از او سر میزند، بلکه کَذَاب یعنی کسی که به دروغگوئی عادت کرده است. «لَا مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَاكَ مِنْهُ وَلَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكَذِبِ»^۱

۲- حسادت

آنکه نتواند نعمتی را بر کسی ببیند، و خود را لایق‌تر نسبت به همان نعمت به حساب آورد و به همین سبب زوال نعمت و یا رسیدن بلا را به او بطلبد، برای تحقق چنین هدفی به هر عملی ممکن است دست بزند که چه بسا دروغ آسان‌ترین آنها و هموارترینشان نزد او باشد.

۳- تبرئه خود

گاهی آدمی برای توجیه عمل خلاف خود و تبرئه شدن نزد دیگران از حربه دروغ استفاده می‌کند.

۴- غرور

گاهی انسان برای اینکه خود را بیشتر از آنچه که هست نشان دهد و یا حقارت‌های خود را بپوشاند به دروغ متوسل می‌شود. او بدون اینکه مطلبی را فهمیده باشد، مطرح می‌کند و چیزی که نقشی در آن نداشته به خود منسوب می‌نماید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «كَفَى بِالْمَرْءِ مِنَ الْكَذِبِ أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ»^۲

برای دروغگوئی انسان کافی است که هر چه بشنود بگوید.

۵- طمع در اموال مردم

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۸.

^۲ - کنز العمال، ج ۸۲۰۸.

برخی برای زیر پای گذاشتن حقوق مردم و بلعیدن دسترنج آنها متوسل به این گناه می‌شوند، بدترین انواع دروغها، دروغ در کسب و کار و تجارت، به طمع رسیدن به سود بیشتر است. رسول خدا این دروغ را بالاترین رباها شمرده است. «أَرْبَى الرَّبَا الْكَذِبُ»^۱

۶- مزاح و خنده

بسیارند کسانی که صرفاً برای خندانند دیگران به هر اقدامی دست می‌زنند و زبان را در اختیار خوشحالی کاذب مردم قرار می‌دهند.

رسول خدا ﷺ در ضمن سفارشها و وصایای خود به ابوذر رحمه الله فرموده‌اند: وای بر کسی که برای مردم سخن می‌گوید و دروغ میراند تا مردم را به آن بخنداند، وای بر او وای بر او، وای بر او. «وَيْلٌ لِلَّذِي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ، وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ وَيْلٌ لَهُ»^۲

مراتب دروغ

دروغ مراتب مختلفی دارد. به برخی از این مراتب و گزیده‌ای از موارد آنها توجه کنید:

۱- دروغ به خدا

از بدترین انواع دروغ، دروغ بستن به خداوند است، یعنی چیزی را که حضرت حق نفرموده است، به وی نسبت داد و یا مطلب حقی را از او سلب نمود.

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ، إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ»^۳

بخاطر دروغی که بر زبان شما جاری می‌شود نگوئید این حلال و آن حرام است، تا بر خدا افتراء ببندید. کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد.

از جمله موارد دروغ به خدا، دروغ گفتن با خداست. دروغ کسانی که با زبان، ستایش خدای می‌کنند و در عمل راه دیگر می‌روند.

۲- دروغ به معصومان عليهم السلام

تردیددی در نقش عظیم حدیث در علوم و معارف اسلامی نیست. همین امر باعث شد جعل حدیث گاه به صورت یک شغل و حرفه به شدت رواج یابد. در بررسی‌های تاریخی،

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۳.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۷۷ و بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۸۸ و کنز العمال، ج ۸۲۱۵.

^۳ - نحل - ۱۱۶.

عوامل مختلفی را می‌توان برشمرد که موجب جعل حدیث و یا افزایش جعل بوده‌اند که انتقام از اسلام بعد از ناتوانی از مقابله فیزیکی با آن، دشمنی با اهل بیت علیهم‌السلام و نادیده گرفتن شأن آنان، ناسیونالیستی عربی با هدف برتری دادن عرب بر غیر عرب، طمع مادی و جلب رضایت صاحبان پول و منصب، کسب اعتبار اجتماعی با نشان دادن خود به عنوان حامل حدیث، درک ناصحیح حدیث و بیان فهم ناقص خود به نام حدیث از این عوامل شمرده می‌شوند. البته برخی نیز کاسه داغتر از آتش شده و به قصد توجه بیشتر مردم به دین احادیثی ساختگی در این حوزه وارد کردند!

از اقسام دروغ به معصومان، دروغ گفتن با معصومان علیهم‌السلام است. بدیهی است کسانی که معصومان را به شفاعت می‌طلبند، و حرکتی جهت نیل به آن انجام نمی‌دهند و بلکه فرامین آنها را ترک می‌کنند، و یا کسانی که دم از ضیق زمین و قطع امید و عظمت بلاء می‌دهند و دعای فرج امام عصر عجل الله تعالی فرجه را سر می‌دهند و راهی برای اصلاح نفس خود نمی‌پویند، نیز از جمله دروغگویان با معصومان سلام الله علیهم اجمعین هستند.

۳ - دروغ به خلائق

دروغ اصطلاحی در بحث اخلاق، همین قسم از دروغ است که غالباً در محاورات با هم‌نوعان پیش می‌آید.

دروغ شوخی

گاهی آدمی قصد دروغ گفتن دارد ولی آن را در ضمن مزاح بیان می‌کند، چنین نوعی از دروغ شوخی نیز به قصد بیان واقعیت قطعاً حرام است. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: بنده مزه ایمان را نمی‌چشد مگر اینکه دروغ را خواه شوخی یا جدی ترک گوید. «لَا يَجِدُ عَبْدًا طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذْبَ هَزْلُهُ وَجِدَهُ»^۱

البته اگر کسی قصد مزاح کند و قرینه نیز آورده باشد، دروغ نیست.^۲

موارد جواز

در بزنگاه‌های حساس که رعایت حرمت اوامر و نواهی الهی با مصالح مسلمانان در مقابل

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۹.

^۲ - مکاسب محرمة، ص ۵۰.

یکدیگر قرار می‌گیرند، حضرت حق تبارک و تعالی بخاطر عزتی که به خلائق خویش مرحمت فرموده، دستور به حفظ مصالح مسلمانان داده‌است. در این گونه موارد او نه تنها از عقاب برخی گناهان گذشته‌است، بلکه به آنها ثواب می‌دهد. موارد جواز گناه کذب در یک نگاه کلی به دو بخش (اصلاح - ضرورت) تقسیم می‌شود و تفصیل آنها به شرح ذیل می‌باشد.

۱ - آشتی دادن

اگر آشتی کردن دو نفر مستلزم دروغ باشد، چنین دروغی جایز و گاه واجب می‌شود، قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَحَبُّ الْكُذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفُسَادِ»^۱ همانا خدای متعال کذب در اصلاح را دوست و راستی فسادآور را مبعوض میداند. ناگفته نماند بنابر روایتی از امام ششم علیه السلام اصولاً آنچه که در مسیر اصلاح دو نفر عنوان می‌شود، نه صدق است و نه کذب.

«الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَكُذِبٌ وَاصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ»^۲

سخن بر سه قسم است: راست، دروغ، اصلاح بین مردم.

۲ - دفع ضرر جانی یا مالی قابل توجه

اگر دفع ضرر جانی یا دفع ضرر مالی قابل اعتناء به دروغ بستگی داشته باشد، چنین سخنی جایز می‌باشد.

قال الصادق علیه السلام: «الْكُذِبُ مَذْمُومٌ إِلَّا فِي أَمْرَيْنِ: دَفْعِ الشَّرِّ الظَّلْمَةِ وَاصْلَاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ»^۳

دروغ جز در دو موضع قبیح است. و آن دو عبارتند از: دفع شر ظالمان و اصلاح بین مردم.

حیله در جنگها نیز از استثنائات حرمت دروغ بوده و در همین مقوله می‌گنجد.

۳ - وعده به همسر و فرزندان

وعده به اهل و عیال چون سایر وعده‌ها اثرات مثبت زیادی به همراه دارد، کانون خانواده را صفا و صداقت می‌بخشد، نیز مانع دروغگوئی فرزندان می‌شود. ولی از آنجا که ممکن است گاهی اهداف اقتصادی نان آور منزل تأمین نشود و خطرات اقتصادی، سرمایه وی را دستخوش تغییرات قرار دهد، و یا از آنجا که برخی خواسته‌های اهل خانه ممکن است با

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۷.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۵۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۳.

سلايق اجتماعى و دىنى هماهنگ نباشد و... در چنين مواردى مى توان از سوئى براى دلگرم نمودن اهل منزل و يا توجيه آنها، كلامى غير مطابق با اعتقاد بر زبان آورد... ناگفته نماند كه مرز ميان حرمت و جواز كذب بسيار دقيق است و ضمن اينكه مصاديق مشكوك، قطعاً حكم حرمت دارند و اصل حرمت در موارد شبهه جارى است، بايستى حتى المقدور نسبت به موارد جواز نيز با احتياط برخورد كرد، زيرا چه بسا در گذر زمان چنين سخنانى، به دروغهاى بزرگ تبديل شوند.

قال الصادق عليه السلام: «كُلُّ كَذِبٍ مَسْئُولٌ عَنْهُ صَاحِبُهُ يَوْمًا، إِلَّا كَذِبًا فِي ثَلَاثَةٍ، رَجُلٌ كَانَتْ فِي حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ، أَوْ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يَلْقَى هَذَا بَغَيْرِ مَا يَلْقَى بِهِ هَذَا، يُرِيدُ بِذَلِكَ الْإِصْلَاحَ مَا بَيْنَهُمَا، أَوْ رَجُلٌ وَعَدَ أَهْلَهُ شَيْئًا وَهُوَ لَا يُرِيدُ أَنْ يُتِمَّ لَهُمْ»^۱

صاحب هر دروغى روزى مورد بازخواست قرار مى گيرد، مگر در سه جا، مكر و كيد در حرب كه حرمت آن برداشته شده است - كسى كه بين دو نفر اصلاح برقرار مى كند و چيزى از كسى براى ديگرى به صورتى نقل مى كند كه وى نگفته است و بدين وسيله ميخواهد بين آن دو را آشتى دهد - كسى كه وعده اى به عيالش ميدهد با اينكه قصد انجام آن را ندارد.

البته بازهم يادآورى اين نکته لازم است، چنين دروغهائى اگر پيامدهاى بدى داشته باشند و عدم اعتماد بر جاى گذارد، قطعاً جايز نيست.

توريه

توريه سخنى است چند پهلو كه يك جهت آن مطابق اعتقاد و واقع مورد نظر متكلم باشد و متكلم همان جهت را اراده كرده و از آن نظر سخنى درست است، ولى مخاطب چه بسا جهات ديگر به ذهنش تبادر كند كه در آن صورت سخن متكلم مطابق واقع نيست. توريه جايز و گاهى واجب مى باشد و تا انسان مى تواند توريه كند، مشروع نيست دروغ بگويد.

در كتاب مستطرفات سرائر آمده است: شخصى از امام صادق عليه السلام سؤال كرد: كسى را ميخواهند، وى به كنيزش مى گويد: بگو اينجا نيست. (موضعى كه وى در آن محل نبوده است) چه حكمى دارد؟ حضرت فرمودند: باكى نيست، اين دروغ نمى باشد. «لَا بَأْسَ لَيْسَ بِكَذِبٍ»^۲

^۱ - وسايل الشيعه، ج ۸، ص ۵۷۹.

^۲ - وسايل الشيعه، ج ۸، ص ۵۸۰.

گوش دادن به دروغ

گوش دادن به دروغ اگر بدتر از دروغگوئی نباشد از آن کمتر نیست، زیرا چه بسا دروغگو تنها به خاطر وجود کسانی که به حرف وی توجه دارند، دروغ می‌گوید و صرف توجه به سخن وی موجبی برای تشویق او می‌باشد. از امام صادق علیه السلام سؤال شد: آیا گوش دادن به سخن افسانه‌گو جایز است؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

«لَا، مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ ابْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ ابْلِيسَ»^۱

خیر، کسی که به گوینده‌ای گوش بسپارد بنده وی شده است، پس اگر گوینده از خدا بگوید بنده خدا و اگر از شیطان بگوید بنده شیطان شده است.

قرآن کریم یکی از ویژگی‌های بهشت و نعمت‌های آن را، نبودن دروغ بیان کرده است: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَلَا كَذَابًا»^۲، در سوره واقعه از کذب، تعبیر به اثم شده است: «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْوًا وَلَا تَأْتِيماً»^۳

اقسام سوگند

سوگند بر سه قسم است. سوگند واجب و آن سوگندی است که اثبات حق و بیان مطلبی مهم به آن بستگی داشته باشد، سوگند مکروه و آن سوگندی که متعلق آن امری صادق باشد و بیان آن به حد لزوم نرسد، مکروه است، سوگند حرام و آن سوگندی است که خلاف اعتقاد و واقع در امور گذشته بوده و یا سوگند به چیزی است در آینده که نیت انجام آن را نداشته باشد

کفاره سوگند

سوگندی که متعلق به تحقق یا ترک عملی در آینده است اگر شکسته گردد مستوجب کفاره می‌باشد، کفاره حنث قسم، اطعام ده نفر یا پوشاندن همین تعداد بوده و شکننده سوگند در انتخاب هر کدام از این دو کفاره مخیر است و در صورت عدم امکان این دو، باید سه روز روزه بگیرد.

شهادت دروغ

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۴.

^۲ - نباء - ۳۵.

^۳ - واقعه - ۲۵.

هر چند شهادت شهود لازم می‌باشد و حتی بهتر است که شاهد خود برای اداء شهادت حاضر شود.

قال رسول الله ﷺ: «خَيْرُ الشَّهَادَةِ مَا يَشْهَدُ بِهَا صَاحِبُهَا قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَهَا»^۱

بهترین گواهی، اداء شهادت شاهد است قبل از اینکه ذی نفع طلب شهادت کند.

و البته شاهد اگر از ادای شهادت خودداری کند معصیت کار است.

«... وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»^۲

و شهادت را کتمان نکنید پس هرکس آن را کتمان کند قلبش گنهگار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

ولی شهادت دروغ مشتمل بر چندین گناه از جمله: دروغ، سد سبیل الله، معاونت در گناه، غصب حقوق غیر، و... می‌باشد. این معصیت در اخبار و احادیث به شدت تقبیح شده و مکافات و مجازات‌هایی برای آن بیان شده است. در پایان سوره فرقان خصوصیات «عباد الرحمن» بیان شده است، یکی از اوصاف بندگان شایسته خداوند در این آیات، پرهیز از شهادت به دروغ است.

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ...»^۳

و کسانی که به دروغ گواهی نمیدهند.

پیامبر خدا ﷺ، عذاب شهادت دهنده به دروغ را در قیامت چنین بیان نموده است:

قال رسول الله ﷺ: «يُبْعَثُ شَاهِدُ الزُّورِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَدْلَعُ لِسَانَهُ فِي النَّارِ كَمَا يَدْلَعُ الْكَلْبُ لِسَانَهُ فِي الْإِنَاءِ»^۴

شاهد دروغگو در قیامت برانگیخته می‌شود در حالیکه چون سگ که زبان را در ظرف می‌گرداند، زبانش را در آتش می‌چرخاند.

^۱ - کنز العمال، ح ۱۷۷۳۱.

^۲ - بقره - ۲۸۳.

^۳ - فرقان - ۷۲.

^۴ - تنبيه الخواطر، ص ۲۶۳.

فحش

یکی از گناهانی که موجب از بین رفتن روحیه تعاطف و همدلی در جامعه می‌شود و عواقب منفی بسیاری به جای می‌گذارد، فحش و ناسزاگوئی است. اسلام طی مراحلی درصدد از بین بردن ریشه این مفسده اجتماعی است.

مرحله اول دستور اسلام این است که انسانها به نیکی با یکدیگر رفتار کنند و سخن شایسته بر زبان جاری نمایند.

«... وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا...»^۱

«... وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا»^۲

در مرحله بعد اگر بین دوستان اصطکاک پیش آمد، این حالت با حلم و بردباری طرفین و یا حداقل یکی از دو طرف زوده شود و تبدیل به عداوت علنی نگردد.

«...وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳

آنها که خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند و خدای نیکوکاران را دوست دارد.

در مرحله سوم چون عامل اساسی فحش، زبان است، دستورات اکیدی در کنترل زبان وارد شده است. البته فحش با اشاره، کتابت و... هم صورت می‌گیرد ولی بسیار محدود است، چه اینکه فرصت تعقل و در نتیجه پشیمانی زیاد است.

قال علی عليه السلام: «صَلَحُ الْإِنْسَانِ فِي حَبْسِ اللِّسَانِ»^۴

مصلحت انسان در زندان نمودن زبان وی است.

نیز آن حضرت فرموده است: «اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقَرَ»^۵

زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی دندان می‌گیرد.

و در آخرین مرحله، عواقب دنیوی و اخروی فحش را برشمرده و مؤمنان را به این شیوه از آن بر حذر می‌دارد.

اخباری که در این مرحله جای می‌گیرند در دو دسته ذیل بررسی می‌نمائیم.

الف) پیامدهای فحش

^۱ - بقره - ۸۳.

^۲ - نساء - ۸.

^۳ - آل عمران - ۱۳۴.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - نهج البلاغه، حکمت ۵۷ به ترتیب فیض و ۶۰ به ترتیب صبحی.

فحش تبعات متعددی دارد و از جمله آنها:

۱ - فحش دهنده از اسلام خارج است.

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا قَالَ الْمُؤْمِنُ لِأَخِيهِ أَفٍّ، خَرَجَ مِنْ وِلَايَتِهِ، وَإِذَا قَالَ أَنْتَ عَدُوِّي كَفَرَتْ أَحَدُهُمَا، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلًا وَهُوَ يُضْمِرُ عَلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ سُوءًا»^۱

هنگامی که مومن به برادر دینی خود «اف» بگوید، از پیوند دینی با او بیرون رفته و هرگاه به وی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر شده‌اند و خداوند از مؤمنی که نیت بدی را از برادرش به دل دارد، عملی را نمی‌پذیرد.

وقتی فاحش از اسلام خارج شده باشد طبعاً فحش نیز از دایره دین بیرون است.

قال علی عليه السلام: «الْفُحْشُ وَالْتَفْحُشُ لَيْسَا مِنَ الْإِسْلَامِ»^۲

دشنام دادن و ناسزا شنیدن از مسلمانی به دور است.

۲ - فحش نفاق است.

قال الصادق عليه السلام: «الْفُحْشُ وَالْبِذَاءُ وَالسَّلَاطَةُ مِنَ النِّفَاقِ»^۳

دشنام دادن و بدزبانی و هرزه گوئی از علائم نفاق است.

۳ - فحش علامت بی‌خردی است.

قال علی عليه السلام: «أَسْفَهُ السُّفْهَاءِ أَلْمَتَبَجِحُ بِفُحْشِ الْكَلَامِ»^۴

سفیه‌ترین انسانها، دشنام دهنده‌ای است که از فحش دادن خود شادمان است.

۴ - فحش شرّ مخلوقین است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَوْ كَانَ الْفُحْشُ رَجُلًا لَكَانَ رَجُلٌ سُوءًا»^۵

اگر فحش مخلوقی باشد شرّ مخلوقان الهی است.

۵ - فحش موجب عداوت است.

از جمله وصایای پیامبر به کسی که درخواست سفارشی از آن حضرت کرده بود، این جمله است:

«لَا تَسُبُّوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعَدَاوَةَ بَيْنَهُمْ»^۶

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۴۶.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۳.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۰.

^۶ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۰.

مردم را ناسزا نگوئید که ناسزا گفتن به مردم، موجب عداوت بین آنان و شما می‌شود.

۶ - فحش برکت را زایل می‌کند.

«مَنْ فَحَشَ عَلَىٰ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللَّهُ مِنْهُ بَرَكَهَ رِزْقِهِ وَ وَكَلَهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَأَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ»^۱

کسی که به برادر خود دشنام دهد، خداوند برکت از روزی او بردارد و او را بخودش واگذارد و زندگیش را تباه سازد.

قائل و راوی این روایت در سند اصلی آن که اصول کافی است ثبت نشده است، ولی به حسب ترتیب مرحوم کلینی در نقل احادیث، بیان کننده حدیث یکی از دو امام همام باقر و یا صادق علیهما السلام بوده است.^۲

۷ - فحش مخاطب را وادار به پاسخگوئی می‌کند.

کسی که به دیگری دشنام دهد، خودش همان دشنامها و بدتر از آن را می‌شنود.

قال علی عليه السلام: «مَنْ عَابَ عَيْبَ وَمَنْ شَتَمَ أُجِيبَ»^۳

کسی که عیب گیرد، عیبش گرفته می‌شود و آنکه دشنام دهد، جواب دشنامش داده می‌شود.

قال علی بن الحسین زین العابدین عليه السلام: «مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ»^۴

کسی که مردم را به عیوبشان طرد کند، او را به آنچه که در وی نیست طرد می‌کنند.

۸ - فاحش بدترین خلاق است.

مراوده مردم با فاحش کم می‌شود چون کسی از بد زبانی او در امان نیست و همه از چرخش زبان او می‌هراسند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ مَنْ تَرَكَهُ النَّاسُ اتِّقَاءَ فُحْشِهِ»^۵

بدترین مردم کسی است که خلاق از ترس ناسزا گوئیش وی را ترک کرده باشند.

۹ - فاحش مغضوب خداوند است.

قال الباقر عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْمُتَفَحِّشَ»^۶

خداوند دشمن میدارد دشنام گوی دشنام جوی را.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۸.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۵.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۹۱.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۱.

^۵ - کنز العمال، ج ۸۰۸۲.

^۶ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۶.

۱۰ - فحاش به بدترین شکل خواهد مرد.

قال الباقر عليه السلام: «مَمِنُ اِنْسَانٍ يَطْعَنُ فِي عَيْنِ مُؤْمِنٍ اِلَّا مَاتَ بِشَرِّ مَيَّتَةٍ»^۱

کسی نیست که در مقابل چشمان مؤمنی وی را بدگوید مگر اینکه به بدترین مرگها بمیرد.

ب - ناسزاگو در آخرت

بهشت جای پاکان است و فحاش که زبان خود را آلوده نموده به آن وارد نمی‌شود. او باید به جایی رود که با زبانش تناسب داشته باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الْجَنَّةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ اَنْ يَدْخُلَهَا»^۲

بهشت بر هر ناسزاگوئی حرام است که در او وارد شود.

و نیز فرموده است: «اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ، بَدِيءٍ، قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ»^۳

خداوند بهشت را حرام نموده بر فحاش بی‌آبرو و کم‌شرمی که با کسی از آنچه می‌گوید و به وی گفته می‌شود ابائی ندارد.

و امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ»^۴

کسی که مردم از زبانش بترسند در آتش است.

آن حضرت دوستی داشت که همیشه باوی بود و او را رها نمی‌کرد. روزی در بازار کفاشها، امام عليه السلام و دوستش در حال گذر بودند و غلام دوستش که اهل «سند» بود در پی ارباب خویش می‌آمد.

او برگشت تا غلام خود را برای انجام کاری صدا زند ولی او را ندید، بار دوم و سوم نیز سر برگرداند ولی او را مشاهده نمود. بار چهارم چون چشمش به غلام خود افتاد، گفت: ای زنازاده کجا بودی؟ حضرت صادق عليه السلام دست مبارک خود را بلند کرد و به پیشانی خود زد و فرمود: سبحان الله، مادرش را به زنا متهم می‌کنی؟ خیال کردم با تقوا هستی ولی نه، چنین نیستی. عرض کرد: قربانت شوم مادرش اهل «سند» و مشرک است. حضرت فرمودند: مگر نمی‌دانی که هر ملتی نکاحی دارد؟ از من دور شو. اصحاب در پی آن واقعه

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱.

^۲ - کنز العمال، ج ۸۰۸۵.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۱۲.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸۳.

هرگز امام را با وی ندیدند.^۱

«سماعه» از اصحاب امام صادق علیه السلام می‌گوید: بر امام علیه السلام وارد شدم، آقا در آغاز سخنش بمن فرمود: این چه بود که بین تو و شتردارت اتفاق افتاد؟ مبادا دشنام‌گو و بد زبان و لعنت کننده باشی. عرض کردم: ولی او به من ستم کرد. حضرت فرمود: اگر او به تو ستم کرده، تو از او سر افتادی، این حرکت از کردار من نیست، من به شیعیانم چنین دستوری نمی‌دهم، از پروردگارت آمرزش بخواه و به آن باز نگرد، گفتم: استغفار می‌کنم و باز نمی‌گردم.^۲

در پایان این مبحث به چند نکته مهم دیگر در ارتباط با این بحث توجه کنید.

ناسزا به سایر مخلوقات

ناسزا گفتن به اشیاء و مخلوقات دیگر خداوند نیز جایز نیست، گاهی برخی که چیزی برخلاف خواسته از قبل طراحی شده خود می‌بینند، حوادث طبیعی را ناسزا می‌گویند، زمین و آسمان و باد و باران را دشنام می‌دهند و...

اینها علاوه بر ناسپاسی و ناشکری و عدم رضایت به مقدرات خداوند، به واسطه سب و فحش بودنشان نیز معصیت شمرده می‌شوند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَلَا تَسُبُّوا الْجِبَالَ وَلَا السَّاعَاتِ وَلَا الْيَوْمَ وَلَا اللَّيَالِي فَتَأْتُمُوا وَتَرْجِعُ عَلَيْكُمْ»^۳

بادها را ناسزا نگوئید که آنها مأمور هستند و امر الهی را اجابت می‌کنند. کوهها وساعات و روزها و شبها را نیز دشنام نگوئید که گنهکار میشوند و به خود شما برمیگردند.

و همچنین می‌فرماید: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۴

زمانه را دشنام ندهید، که زمانه خداوند است، خالق زمانه خداست.

در این راستا دشنام دادن به ابلیس هم جایز نیست و تنها باید از شرور او به خداوند پناه آورد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ وَتَعَوِّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ»^۱

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۴ - سند در لغت فارسی و عربی به معنای حرام زاده آمده است و در عربی به «هند» نیز اطلاق شده است.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۶.

^۳ - بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۹.

^۴ - تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴.

شیطان را ناسزا نگوئید بلکه از شرّ وی به خدا پناه برید.

پاسخ دشنام

ممکن است جواز پاسخ دشنام را از برخی آیات از جمله آیات ذیل استفاده کرد.

«.. فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ...»^۲

اگر به شما تعدی کردند شما نیز حقّ مقابله به مثل دارید.

«وَ اِنْ اَعَابْتُمْ فَعَابُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ...»^۳

هرگاه خواستید مجازات کنید به اندازه‌ای که به شما تعدی شده کیفر دهید.

و لذا می‌توان دشنام کسی را پاسخ گفت ولی نباید پاسخ دشنام از حد دشنام بگذرد و پاسخ گوینده از دشنام دهنده سر افتد.

امام کاظم علیه السلام دو نفر را مشاهده فرمود که به یکدیگر ناسزا می‌گویند، حضرت فرمودند:

«الْبَادِیَ اَظْلَمُ وُ وُزْرُهُ وُ وُزْرُ صَاحِبِهِ عَلَیْهِ مَا لَمْ یَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ»^۴

آنکه شروع نموده ظالمتر است و گناه وی و گناه مخاطبش بر عهده اوست. البته مادامیکه او از حدی که مورد ستم قرار گرفته تعدی نکند و بیشتر از آغاز کننده نگوید.

مرحوم کلینی رحمه‌الله در کافی، روایتی شبیه به خبر بالا با اختلاف در قسمت انتهائی آن نقل فرموده است.

«الْبَادِیَ مِنْهُمَا اَظْلَمُ وُ وُزْرُهُ وُ وُزْرُ صَاحِبِهِ عَلَیْهِ مَا لَمْ یَعْتَدِرْ اِلَی الْمَظْلُومِ»^۵

آنکه شروع نموده ستمکارتر است و گناه او و رفیقش بر گردن اوست، مادامی که از او عذرخواهی نکند.

البته به واسطه اهمیت گناه فحش و اینکه مقصود شارع مقدس این است که به هر صورت و تحت هیچ شرایطی از میان دو لب مسلمان فحش صادر نشود، جواب دادن فاحش سزاوار نیست.

«عیاض» می‌گوید: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: کسی از اقوام من، مرا ناسزا می‌گوید،

آیا جایز است من هم...؟ حضرت در پاسخ می‌فرمایند:

«الْمُتَسَابَانِ شَیْطَانَانِ یَتَعَاوَيَانِ وَ یَتَهَاتِرَانِ»^۶

^۱ - کنز العمال، ج ۲۱۲۰، ح ۲۱۲۰.

^۲ - بقره - ۱۹۴.

^۳ - نحل - ۱۲۶.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۴.

^۵ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۲.

^۶ - تنبیه الخواطر، ص ۸۹.

دو کس که به هم دشنام بدهند، دو شیطانند، بر هم صیحه می‌کشند و یکدیگر را تکذیب می‌کنند.

سبّ والدین

از بدترین گناهان کبیره، دشنام دادن به والدین است. شاید بنظر رسد بیان این مطلب ضروری نباشد، چون کسی حاضر نیست براحتی والدین خود را دشنام دهد. ولی با دقت در روایات ذیل در می‌یابیم همین که انسان به کسی دشنام می‌دهد، شرایط را برای دشنام دادن به خودش و پدر و مادرش فراهم می‌کند و لذا در واقع آنها را دشنام داده است.

روزی رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ أَكْبَرَ الْكَبَائِرِ أَنْ يَسُبَّ الرَّجُلَ وَالِدَيْهِ»، اصحاب عرض کردند: چگونه کسی حاضر است به والدین خود دشنام دهد؟ پیامبر خدا ﷺ در پاسخ فرمودند:

«يَسُبُّ الرَّجُلَ أَبَاهُ، فَيَسُبُّ الْآخِرَ أَبَاهُ»^۱

از بزرگترین گناهان کبیره دشنام به والدین است. - انسان به پدر کسی دشنام میدهد و او هم در پاسخ، به پدر وی دشنام میدهد.

ناسزا به معصومان عليهم السلام

بدگوئی به مقدسات، زشتی مضاعفی می‌یابد و در اسلام حکم قضائی و حد شرعی برای آن مطرح شده است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَبَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ فَأَقْتُلُوهُ، وَمَنْ سَبَّ وَصِيًّا فَقَدْ سَبَّ نَبِيًّا»^۲
کسی که پیامبری از پیامبران الهی را دشنام دهد او را بکشید، و آن کس که وصی پیامبر را دشنام دهد حکمش مانند دشنام دهنده به پیامبر است.

حضرت امیر عليه السلام ناسزاگوئی به خودش را پیش‌بینی نموده و می‌فرماید:

«أَلَا وَانَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي... فَسَبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ نَجَاةٌ»^۳

بزودی شما را به دشنام بر من امر می‌کنند، مرا دشنام دهید که برای من زکاة و مایه نجات شما از شر و گزند دشمن است.

ابن ابی الحدید معتزلی که نهج البلاغه حضرت را تفسیر نموده است می‌گوید: معاویه در پایان خطبه‌های نماز جمعه می‌گفت: اللهم ان ابا تراب الحد في دينك وصد عن سبيلك

^۱ - تنبيه الخواطر، ص ۸۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۱.

^۳ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۴، ص ۵۴.

فالعنه لعنا وبيلا و عذبه عذابا اليما.^۱

خدایا ابوتراب در دین تو ملحد شده و راه تو را سد نموده است، او را از رحمت خودت به شدت طرد نما و عذاب کن.

ابی الحدید می گوید: معاویه این جملات را به سراسر کشور اسلامی ارسال می کرد و این تا عهد حکومت «عمر بن عبدالعزیز» بخشی از خطبه های منابر بود.

من از روح مقدس و مطهر امام المتقین، امام المسلمین، یعسوب الدین، مولی الموحدین، اسدالله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام و نیز از خوانندگان عزیز این کتاب پوزش می خواهم که چنین صریح این سخن معاویه را نقل کردم، هدف من صرفاً اثبات عداوت نظام فکری اموی با وجود ذیجود اولیاء دین حتی سالها پس از شهادتشان است. نظام فکری بی اساسی که امروزه خود را در شعار دروغین سلفی گری و وهابیت خشن و بی تدبیر نشان می دهد! خداوند همه را هدایت و شرور دشمنان دین پیامبر را به خودشان برگرداند. ان شاءالله

لعن

لعن به معنای خوار شدن و مطرود گشتن از رحمت خدا می باشد، این کلمه هر چند دشنام نیست ولی اخبار و روایات زیادی در حرمت آن وارد شده است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِهِ»^۲

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: اگر لعن جایگاه صحیح و شایسته خود را نیابد به لعن کننده برمی گردد.

«إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِيِّ صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ بَيْنَهُمَا، فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغًا وَ إِلَّا رَجَعَتْ عَلَى صَاحِبِهَا»^۳

وقتی لعنت از دهان کسی بیرون آمد در هوا معلق میماند، اگر جایی مطابق شأن خود پیدا کند می رود و الا به صاحب خود برمی گردد.

البته عده ای از اهل عصیان به واسطه بزرگی گناهشان مورد لعن خدا و رسول قرار گرفته اند، عالم بی عمل، اهل رشوه، اختلاف انداز، ربا خوار، قاطع رحم، عاق والدین، بندگان پول و... از این جمله اند.

^۱ - شرح نهج البلاغه حدیدی، ج ۴، ص ۵۶.

^۲ - لعن مؤمن همانند قتل وی است. کنز العمال، ج ۸۱۸۲.

^۳ - اصول کافی، ج ۲ - حدیث ۲۷۶۲.

دستور به لعن برخی نیز داده شده است که از جمله آنها ظالمین به حقوق ائمه معصومان علیهم السلام می‌باشند.

«اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ»^۱

خدایا لعنت کن اولین ستمکاری که ستم بر پیامبر و آل او نمود و آخرین پیرو وی در ستم.

به هر حال هرکسی به هر نحوی پیروی از ابلیس کند، همانند او و به همان اندازه از درگاه خداوند مطرود و ملعون است و لعن وی بسته به نوع معصیتش جایز است. «قَالَ فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ، وَأَنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^۲

خداوند به ابلیس فرمود: از آسمانها خارج شو که تو رانده درگاه من هستی و همواره لعنت من تا قیامت بر تو خواهد بود.

^۱ - زیارت عاشورا.

^۲ - ص - ۷۷ و ۷۸.

سوء ظن

شخصیت هر انسانی همانند مال و جان او محترم است و هتک حرمت اشخاص کمتر از قتل آنها نیست و چه بسا تبعات منفی بیشتری داشته باشد.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَمَالَهُ وَعَرَضَهُ وَأَنْ يَظُنَّ بِهِ سُوءَ الظَّنِّ»^۱
خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را محترم و نیز سوء گمان به وی را تحریم نموده است.

نفی و اثبات تطابق ذهن با عالم خارج، چهار حالت می تواند داشته باشد. گاهی هر آنچه به ذهن آمده دقیقاً مطابق خارج بوده و همان چیز ذهنی واقع شده است. و گاهی تطابق خارج و ذهن احتمالی می باشد. اگر تطابق حتمی باشد، به آن یقین و علم اطلاق می شود و اگر تطابق احتمالی باشد چنانچه احتمال تطابق و عدم آن تقریباً مساوی باشد شک گویند و اگر احتمال تطابق بیشتر باشد (حدود ۷۵٪) ظن و اگر امکان تطابق کمتر باشد (حدود ۲۵٪) وهم اطلاق می گردد.

بر این اساس غیر از مورد تطابق حتمی، بقیه موارد (وهم، شک، ظن) مشکوک بوده و طبعاً نسبت هر صفت مذمومی به کسی بدون علم و قطع و تنها با ظن و گمان مذموم است. بدیهی است وقتی سوء ظن مذموم باشد سوء شک و سوء وهم نیز بطریق اولویت قطعی ناپسند شمرده می شوند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»^۲

ای مؤمنان از بسیاری از گمانها بپرهیزید چرا که برخی از آنها گناه است.

در مقابل صفت سوء ظن، حسن ظن قرار می گیرد و آن حالتی ممدوح بوده و حکایت از سعه صدر و حلم وسیع صاحب آن صفت می کند.

بی شک آن کس که افعال دیگران را حمل بر صحت می نماید و با دیدن و یا شنیدن عمل خیری حسن ظن می یابد و اشکالات احتمالی آن را پی گیری نمی کند و یا آن کس که با دیدن و شنیدن عملی زشت در پی امکان حمله صحیح می شود، عقلی کاملتر دارد نسبت به کسی که دائماً در پی فاسد نمودن اعمال خیر دیگران و توجه به زشتیها و یا پیدا کردن توجیهات نادرست است.

^۱ - محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۶۸.

^۲ - حجرات - ۱۲.

قال علی علیه السلام: «ظَنُّ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»^۱

گمان انسان به اندازه عقل اوست.

آثار مثبت حسن ظن

حسن ظن علاوه بر تکامل قدرت دراکه انسان، می تواند آثار بسیار دیگری داشته باشد که از جمله آنها:

۱ - حسن ظن موجب راحتی روح و روان می باشد. وجدان کسی که حسن ظن دارد آرام است و از اضطراب و ناراحتی مصون می باشد، حضرت امیر علیه السلام در این باره می فرماید: حسن ظن موجب راحتی قلب و باعث سلامتی دین است. «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَسَلَامَةُ الدِّينِ»^۲

نیز می فرماید: حسن ظن غصه را کم و انسان را از پیروی گناه می رهاند. «حُسْنُ الظَّنِّ يُخَفِّفُ الْهَمَّ وَيُنْجِي مِنَ تَقَلُّدِ الْإِثْمِ»^۳

۲ - دیگر از آثار حسن ظن افزایش محبت و مودت می باشد. آنکه عرض و آبروی دیگران نزد وی محترم می باشد و شخصیت اشخاص را مصون و محفوظ می دارد، در مخاطبین خود امنیت روانی ایجاد می کند و مورد مهر و مودت دیگران قرار می گیرد.

تبعات سوء ظن

سوء ظن پیامدهای زبانباز روانی و اجتماعی بدنبال دارد. اولین اثر این گناه که با آن همراه می باشد دروغ گوئی است، چرا که نسبت غیر یقینی به هر شخصی، چه در مرحله وهم باشد یا ظن، خلاف اعتقاد محسوب می شود و کذب است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «يَا كُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الكَذِبِ»^۴

از گمان بپرهیزید که گمان دروغترین دروغهاست.

از دیگر تبعات این گناه عدم اعتماد مردم است. آنکه به دیگران سوء ظن می ورزد و افعال آنها را حمل بر منفی می کند از قلوب خلائق فاصله می گیرد و اطمینان نفسانی برای کسی بوجود نمی آورد.

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

قال علی علیه السلام: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَثِقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَثِقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ»^۱
بدترین مردم کسی است که به واسطه سوء گمانش به کسی اطمینان نداشته باشد و به همان علت کسی به وی اطمینان نیابد.

چنین گناهی همانند خوره هم بدن انسان را می خورد و هم عبادات انسان را تباه می نماید.

قال علی علیه السلام: «إِيَّاكَ أَنْ تُسَيِّ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يَفْسِدُ الْعِبَادَةَ وَيَعْظِمُ الْوِزْرَ»^۲
بپرهیز از بدگمانی که عبادت را از بین برده و گناه را بزرگ می سازد.

سوء ظن به اهل منزل علاوه بر متلاشی نمودن پایگاه عاطفی خانواده گاهی موجب می شود همسر عفیف و پاکدامن به گناه کشانده شود.

غیرت برای مردان هر چند از صفات حمیده می باشد اما غیرت در غیر موضع خود و بدون جهت مفسده انگیز است.

قال علی علیه السلام: «إِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُوا الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرِّيبِ»^۳
از اعمال غیرت در غیر محل خود بپرهیز که آن، انسان سالم را بیمار و آسوده را مضطرب و دگرگون می سازد.

موجبات سوء ظن

عوامل و انگیزه های سوء ظن را می توان در موارد زیر جستجو کرد:

۱ - طبیعت فاسده

انگیزه اول این گناه طبیعت فاسد گنهکار است، شخصی که مشکلات روحی دارد، در پی یافتن دوست و رفیق از نوع خود می گردد تا بدین وسیله عذاب روانی خود را تسکین دهد. لذا از باب «الغریق یتشبث بکلّ حشیش» به هر برگی و شاخه ای چنگ می زند و از گاهی کوهی می سازد.

قال علی علیه السلام: «سُوءُ الظَّنِّ بِمَنْ لَا يَخُونُ مِنَ اللُّؤْمِ»^۴

بدگمانی در مورد کسی که خیانتکار نیست از سرشت بد سرچشمه می گیرد.

و نیز همان حضرت فرموده است: انسان بد طینت به کسی حسن ظن ندارد چون همه را

۱- غرر الحکم.

۲- غرر الحکم.

۳- غرر الحکم.

۴- غرر الحکم.

به صفت خود می‌بیند. «الرَّجُلُ السُّوءُ لَا يَظُنُّ بِأَحَدٍ خَيْرًا لِأَنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِوَصْفِ نَفْسِهِ»^۱

۲ - جبن، بخل، حرص

در روایات از سه گناه دیگر به عنوان عامل سوءظن یاد شده است. ترس و اضطراب از دیگران و یا از وجدان خود به واسطه انجام برخی قبایح، بخل و حسادت به جهت ترقی و تکامل کسی، حرص نسبت به جمع دنیا از مقام و جاه گرفته تا پول و ثروت، هر سه مجموعاً گناهی بنام «سوء الظن» خلق می‌کنند.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ الْجُبْنَ وَالْبُخْلَ وَالْحِرْصَ غَرِيزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ»^۲

همانا ترس، بخل و حرص غریزه‌های واحد هستند و سوءظن آنها را جمع می‌کند.

۳ - فراموشی گناهان

از عوامل مهم بدگمانی فراموشی گناهان خود است، آن کس که عیوب خویشان را از خاطر خود برده است، همواره پی دیگران رفته و اعمال آنها را با چاقوی جراحی خویش شکافته و با ذهن منفی‌باف خود، احتمالات خطا را یکی پس از دیگری طرح می‌کند و با ذره‌بین حقد و حسد، آنها را بزرگ و بزرگتر جلوه می‌دهد.

چه زشت است آدمی بار خطاهای خود را به فراموشی بسپرد و در دیده‌ها و شنیده‌های دیگران کنکاش کند، در حالیکه گناهان خود قطعی و خطای دیگران احتمالی است. حضرت مسیح عليه السلام در ضمن مواعظش می‌فرماید: «يَا عَبِيدَ السُّوءِ تَلُومُونَ النَّاسَ عَلَى الظَّنِّ وَلَا تَلُومُونَ أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْيَقِينِ»^۳

ای بندگان بد، مردم را به صرف احتمال ملامت می‌کنید و خود را با یقین به معصیت، سرزنش نمی‌نمائید؟

وظیفه ما

اگر چیزی از کسی دیدیم و یا شنیدیم به طوری که ظاهر آن خلافی آشکار بود ولی احتمالات دیگری ولو نادر دیده شد، وظیفه ما این است که سخن یا عمل او را حمل بر وجهی نیک نمائیم و از میان همه جنبه‌های منفی، بهترین وجه را برگزینیم.

حضرت امیر عليه السلام در این باره می‌فرماید: «ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِهِ حَتَّى يَأْتِيكَ مِنْهُ مَا

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۴.

^۳ - تحف العقول، ص ۶۰۱.

يَغْلِبُكَ وَلَا تَظُنَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجْتَ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحْمَلًا^۱
کار برادرت را به بهترین وجه حمل نما، حتی اگر چیزی از او به تو برسد که امکان حمل بر صحت نداشته باشد.
و به سخنی که از برادرت صادر می‌شود و محمل نیکی دارد، بدگمان مشو.

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی پنجاه سوگند یاد کرد و گفت: فلانی چنین گفته و یا چنین کرده است. ولی متهم آن را تکذیب نمود، حرف آن متهم را بپذیر و سخن همه قسم خورندگان را رد نما.

«كَذَبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ وَ إِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلٌ فَصَدَّقَهُ وَكَذَّبَهُمْ»^۲

گوش و چشم خود را در مورد برادرت تکذیب کن خود را تکذیب کن و نسبت به خویشتن بدگمان شو، نه به او و اگر پنجاه نفر سوگند یاد کردند که برادرت چیزی گفته یا عملی مرتکب شده ولی خود وی انکار کرد، حرف او را بپذیر و سخن پنجاه نفر را رد نما.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: حتی اگر وجه حسن و توجیه نیکی عیان نباشد بایستی در جستجوی آن کوشید و آن را یافت.

«أَطْلُبُ لِأَخِيكَ عَذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عَذْرًا فَالْتَمِسْ لَهُ عَذْرًا»^۳

برای کار برادرت بهانه‌ای بتراش و اگر یافت نشود در جستجوی آن باش.

به عنوان مثال اگر مهمان قبل از زوال بر تو وارد شد و بعد از شام خارج گشت و در این مدت او را در حال نماز ندیدی، بایستی بگوئی هنگام بردن و آوردن غذا نماز خود را خوانده است.

یک استثنا

البته لزوم حمل افعال دیگران بر حسن در صورتی صحیح است که زمانه این ظرفیت و قابلیت را داشته باشد، یعنی غالب مردم در مسیر صحیح باشند و نیز خطری احتمالی آدمی را تهدید نکند بدین معنا که افعال غیر به ما ربطی نداشته باشند.

پس اگر عمل غیر به ما مربوط می‌شود و زمانه قابلیت حمل افعال انسانها بر حسن نداشته باشد، حمل بر حسن نوعی خودفریبی است. همانند کسی که به زحمت آبگوشتی تهیه دید، سفره را گسترده و بر خوان خود نشست و غذا در ظرف ریخت ولی به ناگاه

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۶.

^۲ - تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۲.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۷.

چشمش به موشی در طعامش افتاد، سر و دست و پای آن را زیر و رو کرد و یقین به موش بودن آن نمود، ولی به یاد زحمت‌های متحمل شده برای تهیه غذایش افتاد و نتوانست آن را بر باد رفته ببیند. لذا چشمها را بر هم گذارد و گفت: «از کجا معلوم، شاید بادمجان باشد!»

قال علی علیه السلام: «إِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ ثُمَّ آسَاءَ رَجُلٌ الظَّنُّ بِرَجُلٍ لَمْ تَظْهَرْ مِنْهُ حَوْبَةٌ (خِزْيَةٌ) فَقَدْ ظَلَمَ، وَإِذَا اسْتَوَلَى الْفُسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَاحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنُّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غَرَّرَ»^۱

وقتی زمانه و اهل آن صالح باشند و کسی سوءظن به کسی یابد که از او گناهی صادر نشده به او ستم کرده است. و هنگامی که فساد بر زمانه‌ای و اهل آن حاکم گردد و کسی گمان خوب به دیگری برد، خود را فریب داده است.

قال الصادق علیه السلام: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانُ جَوْرٍ وَأَهْلُهُ أَهْلٌ غَدِرٍ فَالطَّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ»^۲

در زمان ظلم و ستم که مردم آن اهل حيله و فریب باشند، آرامش خاطر نسبت به کسی، ناتوانی است.

قال باقر علیه السلام: «إِذَا كَانَ الْجَوْرُ أَغْلَبَ مِنَ الْحَقِّ لَمْ يَجَلِّ لِأَحَدٍ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيْرًا حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ مِنْهُ»^۳

وقتی ستم بر حق غالب گردد، جایز نیست بر کسی مادامی که علم نداشته باشد، به دیگری حسن ظن یابد.

قال الهادی علیه السلام: «إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبَ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ سُوءًا حَتَّى يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ، وَإِذَا كَانَ زَمَانُ الْجَوْرِ أَغْلَبَ فِيهِ مِنَ الْعَدْلِ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيْرًا مَا لَمْ يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ»^۴

وقتی عدالت بر ستم بچرید، سوءظن به کسی تا اینکه علم به خطای او نداشته باشی حرام است. و زمانی که ستم نسبت به عدالت رواج بیشتری داشته باشد، جایز نیست کسی به دیگری حسن ظن یابد مگر اینکه به نیک بودن عمل او یقین داشته باشد.

حضرت امیر علیه السلام به مالک اشتر می فرماید: ضمن وفای به قراردادها، به دشمنت خوش بین مباش.

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰ به ترتیب فیض و ۱۱۴ به ترتیب صبحی.

^۲ - تخف العقول، ص ۳۵۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۱.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۰.

«الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدْوِكَ بَعْدَ صَلَاحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبِّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ»^۱

سخت از دشمنت بعد از بستن پیمان بر حذر باش، چرا که دشمن گاهی نزدیک می‌آید تا غافلگیر سازد. لذا دوراندیشی بکار گیر و روح خوش بینی را کنار گذار.

پرهیز از موضع تهمت

هر چند سوءظن حرام و از گناهان بزرگ شمرده می‌شود، خود را در جایگاه اتهام قراردادن نیز معصیت است و لذا مؤمن حق ندارد عملی انجام دهد و در محیطی وارد شود و چیزی بگوید تا بدین وسیله خود را در معرض تهمت و سوءظن کسی قرار دهد.

قال علی عليه السلام: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يَلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ الظَّنُّ بِهِ»^۲

کسی که خود را در معرض اتهام قرار دهد، آنکه را به‌وی سوءظن برد ملامت نکند.

و همچنین از همان حضرت وارد شده است که فرمودند: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ»^۳

همنشینی با بدان موجب می‌شود خوبان سوءظن یابند.

گویند: روزی رسول خدا با زنی در معبر عمومی حرف می‌زد، کسی از آن کوچه می‌گذشت و نگاهش به آنان افتاد. حضرت وی را صدا زد و فرمود: این زن من است، خواستم به‌تو خبر دهم که مرتکب گناهی نشوی.

دو نکته

۱ - حرمت ترتیب اثر

آنچه حرام است این است که به سوءظن ترتیب اثر داده شود، مثلاً چیزی از کسی ببیند و یا بشنود و آن را حمل بر معصیت کند و سپس به نحوی موجبات هتک حرمت او را فراهم نماید. بنابراین داخل شدن چیزی به ذهن بدون هیچگونه انفعالی، بی‌تأثیر بوده و ادله حرمت سوءظن از آن منصرف هستند.

۲ - حسن ظن به خداوند

حسن ظن به خداوند به این است که تنها به وی امیدوار باشی و از هیچ چیزی غیر از او

^۱ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۸۴ و غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۹۷.

نترسی و حالتی بین خوف و رجاء در خود ایجاد کنی.

قال الصادق عليه السلام: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُوَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافَ إِلَّا ذَنْبَكَ»^۱

حسن‌ظن به خداوند این است که به غیر او امیدوار نباشی و جز از عقوبت گناهت نهراسی.

میزان و مقدار حسن‌ظن به خداوند نیز بستگی به مقدار خوف و خشیت از مقام خداوند دارد.

قال علی عليه السلام: «إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَأَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا، فَإِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَانَ يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَإِنْ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنًّا بِاللَّهِ أَشَدَّهُمْ خَوْفًا لِلَّهِ»^۲

اگر می‌توانید خوفتان از خدا شدید باشد و در عین حال به خداوند حسن‌ظن داشته باشید. چنین کنید چرا که میزان حسن‌ظن بنده به خداوند به اندازه خوفش از اوست و آن کس که به خدا حسن‌ظن دارد باید بیشتر از او خائف باشد تا خوف و رجا متعادل گردد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۷.

^۲ - نهج البلاغه، نامه ۲۷.

شایعه

شایعه، اشاعه خبری است برای تحقق اهدافی معین. انگیزه شایعه گاهی سیاسی است و از سوی حکومتها یا دسته‌جات برای ایجاد زمینه‌ای مناسب و بستری هموار و یا به خاطر سنجش افکار و آماده سازی آنها جهت طرح مسأله‌ای نوین شکل می‌گیرد.

گاهی انگیزه شایعه اقتصادی است و هدف آن بالا یا پایین آوردن قیمتها و متعادل نمودن یا خروج از حد تعادل عرضه و تقاضا می‌باشد. و البته گاهی ممکن است انگیزه شایعه شخصی و فردی و یا در محیط دوستان و اقوام بوده باشد. متن شایعه ممکن است مطابق مبنائی واقعی باشد و یا واقعیتی نداشته و کذب بوده باشد.

عامل اصلی پذیرش شایعه در جامعه، ضعف خبررسانی و وجود شبهات و نقاط کور اخبار و اطلاعات است.

بهر حال شایعه یک ناهنجاری اجتماعی است و اثرات مخربی بر روان جامعه و فرد بجای گذارده و حس همدلی را برمی‌چیند. اسلام برای مقابله با این ناهنجاری دستور می‌دهد هر حرفی پذیرفته نشود، بلکه خبری قابل پذیرش است که مخبر آن عادل بوده و یا حداقل ثقه باشد. علاوه اینکه در مسائلی مانند « دماء » و « فروج » که از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند، خبر عادل واحد هم کارگر نبوده و تنها خبر دو یا چهار شاهد عادل و بلکه بیشتر اعتبار دارد. دقت اجرائی این حکم به حدی است که در باب « فروج » با کمتر از چهار عادل، نه تنها چیزی ثابت نمی‌شود بلکه همه شهود بایستی مجازات شوند تا کسی به چیزی گواهی دروغ ندهد.

قرآن کریم، تبعیت بدون دقت را از هر خبری که گوینده اش متهم به دروغ گوئی است، منع نموده است.

«یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنباء فتبینوا ان تَصیبوا قوماً بجهالةٍ فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین»^۱

ای مؤمنین، اگر فاسقی برای شما خبری آورد، درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

در باره شأن نزول آیه شریفه وارده شده است که: در مورد « ماریه » یکی از همسران

^۱ - حجرات - ۶.

پیامبر ﷺ و مادر ابراهیم فرزند رسول خدا، شایعه نمودند که وی با پسر عموی خود ارتباط دارد. و او گاه و بیگاه سراغ ماریه می‌رود. پیامبر خدا، حضرت امیر ﷺ را خواست و شمشیری به وی داد و فرمود: نزد ماریه برو و اگر پسر عمویش را نزد او دیدی گردنش را بزن.

علی ﷺ عرض کرد: مأمورم همانند سکه تفتیده عمل کنم یا بر طبق گسترش دید حاضر نسبت به غایب فرمان برم؟ حضرت امیر ﷺ با استفاده از مَثَل «سکه تفتیده» از میزان اختیار خود در اجرای فرمان پیامبر ﷺ سؤال نمود. سکه در لغت عرب وسیله‌ای است برای نقش زدن بر طلا و نقره تا اینکه تبدیل به پول رایج شوند و طلا و نقره‌ای که ضرب سکه می‌خوردند، مسکوک می‌گفتند.

برای اینکه سکه بر طلا و نقره اثر کند آن را داغ می‌کردند و بر درهم و دینار می‌کوبیدند. مراد حضرت از این مثل این بود که آیا دستور را بی چون و چرا اجرا کنم یا تفحص نمایم و در صورت صحت شایعه عمل کنم؟

پیامبر ﷺ فرمود: بر اساس چیزی که حاضر می‌بیند ولی غایب نمی‌بیند عمل کن. علی ﷺ می‌فرماید: شمشیر را به کمر بستم، و به سراغ او آمدم، دیدم نزد ماریه است. شمشیر از نیام کشیدم ولی او فرار کرد و از درخت خرمائی بالا رفت و خود را از بالا به زیر انداخت، وقتی به زمین افتاد پیراهنش بالا رفت و معلوم شد که اصلاً آلت جنسی ندارد. خدمت رسول خدا آمدم و ماجرا را شرح دادم. فرمود: خدا را شکر که بدی و اتهام را از ما دفع کرد.^۱

در شأن نزول دیگری از این آیه شریفه آمده است که: «ولید بن عَقبَةُ بن ابی معیط» مأمور شد زکات‌های قبیله بنی‌مصطلق را جمع آوری کند. افراد قبیله همین که فهمیدند عده‌ای از مسلمانان می‌آیند به استقبال آنان شتافتند. ولید به واسطه عداوت گذشته‌اش و یا تصور اشتباه و اینکه خیال نمود آنها قصد جنگ دارند، بدون اینکه نزدیک آنان شود و از قصدشان مطمئن گردد، به حضور پیامبر برگشت و عرض نمود: قبیله از پرداخت زکات خودداری کردند.

پیامبر خدا خشمگین شد و تصمیم به پیکار با آنها گرفت. در این اثناء آیه شریفه نازل

^۱ - تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۸۱، ملخصاً.

گشت و پیامبر دستور یافت که هر خبری را تصدیق نکند. قرطبی در تفسیر خود می‌افزاید: پیامبر خدا بعد از خبر ولید به «خالد بن ولید بن مغیره» فرمود: سراغ آنان برو ولی شتابزده کاری انجام مده، خالد شبانه به نزدیکی‌های قبيله رسید. او چند مأمور تحقیق فرستاد تا اطلاعاتی جمع آوری کنند. ماموران نزد خالد برگشتند و وفاداری بنی‌مصطلق را به اسلام اعلام نمودند و گفتند: ما خود صدای اذان آنها را شنیده‌ایم. صبحدم خالد شخصا سراغ آنها رفت و صدق گفتار مخبرین را مشاهده نمود سپس آیه فوق نازل گشت.

ولید بن عُقبه در جای دیگر قرآن نیز فاسق معرفی شده است:

« أَقْمَنَ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَفَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ^۱ »

آیا کسی که با ایمان باشد همچون فاسق است، نه هرگز این دو برابر نیستند.

این آیه در سوره «سجده» واقع شده و مفهومی کلی دارد. و البته در تفاسیر مختلف، مؤمن به حضرت امیر علیه السلام و فاسق به ولید بن عقبه تطبیق شده است.

آورده‌اند: روزی «ولید بن عقبه» به حضرت امیر علیه السلام گفت: من زبانی فصیحتر از تو و نیزه‌ای برنده‌تر از تو دارم (انا ابط منک لسانا و احد منک سنانا) حضرت در پاسخ او فرمود: نه چنین است ای فاسق «لَيْسَ كَمَا تَقُولُ يَا فَاسِقُ».

حضرت علیه السلام در بیان خود اشاره به داستان بنی‌مصطلق و اینکه قرآن کریم ولید را فاسق معرفی کرده است، نمودند.

جمع چند گناه

متأسفانه جنجال‌های سیاسی زمینه‌ای مناسب برای ایجاد انواع شایعات راست و دروغ و زوال همدلی فراهم می‌کند. زید علیه عمرو اقدام به شایعات بی‌اساس می‌کند و عمرو نیز مقابله به مثل می‌نماید.

یکی علیه دیگری دست به افشاگری می‌زند و اسرار و رازها را و حتی امور پوشیده خانوادگی را برملا می‌سازد و دیگری نیز به چند برابرش هم قانع نمی‌شود.

این بازار داغ شیطانی در میان هواداران و افراد دست‌پائین جامعه، بسی داغتر و شدیدتر

^۱ - سجده - ۱۸.

است. پیامبر مکرم ﷺ در توصیه‌ای به حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید:
 « شَرَّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ وَ شَرٌّ مِنْهُ مَنْ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ »^۱
 بدترین مردم کسی است که آخرت خود را به دنیا بفروشد و از او بدتر کسی است که آخرتش را برای دنیای غیر
 بفروشد.

حرمت شایعه از آن نظر که چندین گناه را در ضمن خود دارد از تأکید بیشتری
 برخوردار است که برخی از این معاصی عبارتند از:

۱- دروغ

دروغ رایج‌ترین گناه بین شایعه سازان است و متأسفانه این گناه مخصوصاً در زمانه ما
 نقل مجالس می‌باشد.

قال علی علیه السلام: « إِنَّهُ سَيِّئَاتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا
 أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ »^۲
 بدانید بزودی پس از من زمانه‌ای می‌رسد که چیزی پنهان‌تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوانتر از دروغ به خدا
 و پیامبرش یافت نخواهد شد.

۲- تهمت و افتراء

کالای تهمت و افتراء در بازار شایعه از پر فروش‌ترین کالاهاست، و در این میان بندگانی
 از عباد صالح خداوند هتک می‌شوند و مؤمنینی ذلیل می‌گردند.
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله: « قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: « مَنْ أَهَانَ لِي وَ لِيَا فَقَدْ أَرَّصَدَ لِمَحَارَبَتِي »^۳
 کسی که دوستی از دوستانم را اهانت کند برای محاربه با من در کمین نشسته است.

۳- فتنه‌گری

از دیگر گناهان جمع شده در شایعه سازی فتنه‌گری است و اصولاً شایعه خود نوعی
 فتنه‌گری می‌باشد.

یکی از بدترین فتنه‌ها فتنه بنی‌امیه بود.

قال علی علیه السلام: « أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ »^۴
 بدانید که ترسناک‌ترین فتنه‌ها نزد من، فتنه بنی‌امیه است.

^۱ - وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۲۹.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۸.

^۴ - الغارات، ج ۱، ص ۶.

فتنه‌انگیزی در آخر الزمان در بیان مولای متقیان علیه السلام چنین آمده است:

« يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ عَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهَدْيِ، سُكَّانُهَا وَ عَمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ، يَرُودُونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِيهَا، وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا، يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلَيْكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ (أَتُرْكُ) الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ »^۱

بر مردم زمانی خواهد آمد که در میان آنها از قرآن جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نماند، مساجدشان از جهت ساختمان، آباد؛ ولی از جهت هدایت خراب است. ساکنان و آباد کنندگان آن بدترین خلائق زمینند، فتنه و فساد از آنها برمی‌خیزد و خطاها در آنها لانه می‌کند. آن کس که از فتنه‌ها کناره‌گیری کرد او را به آن باز می‌گردانند و هرکس عقب افتاده به سوی آن سوقش می‌دهند. خداوند می‌فرماید: به ذاتم سوگند بر آنها فتنه‌ای برانگیزم که عاقل و بردبار در آن حیران ماند.

۴ - سعایت

بد گوئی کردن نیز یکی از گناهان در ضمن شایعه است. معصیتی که بارها باعث شد ائمه هدی علیهم السلام در آزار خلفاء قرار گیرند.

معاندان اهل بیت علیهم السلام به واسطه عناد ذاتی و یا جلب منفعت بارها، شایعه کردند که امام شیعه در تدارک نیرو بر علیه دستگاه خلافت است.

این شایعات بی‌اساس موجب می‌شد امام به دارالحکومه احضار گردد، هتک حرمت شود، زندان گردد و...

در زمان امام صادق علیه السلام، شخصی از امام نزد منصور دوانیقی سعایت کرد و چند نامه جعل نمود و چنان وانمود کرد که امام آنها را به افرادی برای جلب حمایت نوشته است و قصد خروج بر علیه حکومت دارد. منصور امام را طلبید. او ابتدا احترام نمود و سپس تندی کرد و گفت: می‌خواهی خروج کنی؟

امام انکار فرمود، رفتند آن فاسق را آوردند، دنائت و پستی وی به حدی بود که در مقابل امام ایستاد و گفت: این نامه‌ها از جعفر بن محمد علیه السلام است. امام فرمود: خط من نیست، گفت: نه خط خود توست. امام فرمود: قسم می‌خوری؟ گفت: بلی.

^۱ - نهج البلاغه، حکمت ۳۶۱ به ترتیب فیض و ۳۶۹ به ترتیب صبحی.

شاید منصور خوشحال شده بود که اگر قسم بخورد امام محکوم می‌گردد و بهانه‌ای خوب برای آزار او می‌یابد. فاسق گفت: واللّٰه الذی لا اله الاّ هو الحی القیوم... امام فرمود: خیر به آن صورتی که من می‌گویم قسم بخور. بگو: از حول و قوت الهی بری باشم اگر این نامه از جعفر بن محمد نباشد. «أَبْرَأْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ» هنوز کلمات ابتدای قسم را می‌گفت که بر زمین افتاد و شروع به دست و پا زدن کرد. منصور گفت: او را بیرون برید تا اینجا سَقَط نشود. وی را بیرون بردند و او در همان حال جان داد. منصور از امام عذر طلبید و عرض کرد چگونه شد که چنین قسم دادی؟ حضرت فرمود: وی گواهی به وحدانیت خداوند داد و ممکن بود خدابه همین خاطر او را مهلت دهد و به او رحم کند اما سوگند دیگر حکایت از عدم ارتباط با خداوند در صورت دروغ‌گو بودنش داشت.^۱

۵ - مدح و ذم بیجا

گاهی شایعه برای جا انداختن مطلبی غیرصحيح بکار می‌رود و در ضمن آن شخصی بدون اینکه لیاقت داشته باشد تقدیس می‌شود و دیگری بدون خطائی پایمال می‌گردد، تا بلکه زمینه برای پذیرش مطلبی غیرواقعی آماده گردد. امروزه دستگاه‌های اطلاعاتی امنیتی جهان گروه‌هایی خاص جنگ‌های روانی تعلیم می‌دهند تا در وقت نیاز برای پیشبرد مقاصد حکومتی با ترویج شایعات، افکار عمومی را متزلزل نمایند و یا به سوئی معین سوق دهند و شرایط ذهنی را برای شنیدن اخبار دیگر ایجاد نمایند.

^۱ - ر. ک: مناقب، ج ۴، ص ۲۴۲.

اسباب همدلی

گفتیم همدلی موانع و اسبابی دارد، موانع همدلی همان گناہانی بود که خدای رحمت برای دورنشدن انسان‌ها از هم، فرمان به اجتناب از آنها دارد. اسباب همدلی نیز همان دستوراتی است که خدای رحمت برای ایجاد الفت بین بندگانش به آنها پرداخته و بر آنها تأکید کرده است.

شیوه‌ی نگرش به دنیا از عوامل بسیار مهم در ایجاد همدلی است. به دنیا به دو شیوه می‌توان نگرست. اول آنکه دنیا بالاصاله ارزش داشته باشد. چنین نگاه استقلال‌ی به دنیا موجب می‌شود آدمی، لذت‌های دنیا را مهم شمارد و تلخی‌های آن را پست بداند. کسی که چنین به دنیا بنگرد، همواره در پی لذت دنیوی است. زندگی خانوادگی و اجتماعی هم از شعاع این نگاه، در امان نیست و بلکه بارقه‌های چنین نگرشی می‌تواند بیشترین تأثیر را بیافریند.

نگاه دوم، نگاه ابزار‌ی است. در این نگاه، دنیا ابزاری برای رسیدن به زندگی جاویدان اخروی است. صاحب این نگاه، چشم به آخرت دوخته است و صلاح و فساد خود را در آنجا واکاوی می‌کند. برای او مشکلات زندگی دنیوی که آسایش اخروی بیافریند، سختی نیست. وی در محیط خانواده و اجتماع حاضر به تحمل شدائد زندگی برای رسیدن به صلاح اخروی است. بر این اساس آستانه تحمل او در برابر مشکلات بالا می‌رود و اعتماد به بقاء زندگی و ایجاد همدلی بیش و بیش تر می‌گردد.

پس می‌توان گفت شیوه‌ی نگرش به دنیا تأثیری بسیار مهم در سلامتی اجتماع دارد. اگر ما جهان را آنگونه بنگریم که قبلاً با ذهن خود ساخته‌ایم، جهانی محدود خواهیم داشت. به صراحت می‌گوییم خود ساخته‌هایی که پایه استدلالی ندارند، دور بریزیم و جهان اطراف خود را همان که هست ببینیم نه آنگونه که ما خوش داریم تا جهانی همدل خلق کنیم. جهانی که خالق انسان همان را برای مخلوق خود خواسته است. اینک به عوامل و اسباب همدلی در آیات و روایات توجه کنیم.

اخلاص

نیّت به عمل جهت می‌دهد و میل و سوی می‌بخشد، و هر کاری را به سوی هدفی خاص راهنمایی می‌کند. علاوه اینکه بهره عمل نیز به وسیله نیّت آن معین می‌شود و کم و کیف و جزئیات نتیجه و ثمره عمل، بستگی به قدرت و توان نیّت دارد.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۱

کسی که زراعت آخرت را بخواهد به کشت او برکت و افزایش می‌دهیم و کسی که زراعت دنیا را بطلبد، چیزی از آن به وی داده می‌شود و در آخرت بهره‌ای ندارد.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ أَسْرَّ سِرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَائِهَا، إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ»^۲.

آنکه نیّتی در دل دارد، خداوند لباس مناسب آن بر وی بپوشاند، اگر خوب باشد خوب و اگر بد باشد بد.

بی تردید خداوند از باطن امور آگاه است.

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۳

به آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، و آنچه پنهان و آشکار می‌نمایید، و آنچه در دل سینه‌هاست آگاه است.

و آدمی نیز به کردار خویش آشناست.

«بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»^۴.

انسان به خویشتن آگاه است هر چند برای رهائی خود عذرهایی بتراشد.

ارزش عمل

اموری که جنبه نفسانی دارند و یا از جمله اعتقادات آدمی محسوب می‌شوند، وجودشان برای پذیرش آنها کافی است. اخلاص و عدم اخلاص در این گونه موارد معنا ندارد، چه اینکه نفس وجود آنها دال بر صحت آنهاست. بنابراین این گونه امور اجبار و یا اضطرار نمی‌پذیرند، هیچ کس را نمی‌توان مجبور کرد که از اعتقادش برگردد و یا به واسطه اضطرار هیچ‌گاه امکان ندارد کسی اعتقاد خود را از دست دهد. و پذیرش سلطه اکراه کننده، به معنای زوال اعتقاد نیست. آیه شریفه ذیل هر چند تفاسیر متعددی را می‌تواند

^۱ - شوری، ۲۰.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ح ۲۴۸۲؛ وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸.

^۳ - تغابن، ۴.

^۴ - قیامت، آیات ۱۴ و ۱۵.

بپذیرد اما تفسیر آن به عدم امکان جریان اکراه در اعتقادات، زیباتر است.
... لا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ...^۱

اما اموری که جنبه عملی دارند و به وسیله اعضاء و جوارح و زبان محقق می‌شوند تابع نیت خویشند و می‌توانند مخلصاً لله یا لغیرالله یا لله و لغیره صورت پذیرند. مثبت و عقوبت تحت قدرت خداوند متعال می‌باشد و او تنها به اعمالی ثواب عطا می‌فرماید که فقط برای او صورت گرفته باشد و وی اعمال را تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد... «انما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲
قال رسول الله ﷺ: «إِذَا عَمِلْتَ عَمَلًا فَأَعْمَلْ لِلَّهِ خَالِصًا لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ مِنْ عِبَادِهِ الْأَعْمَالَ إِلَّا مَا كَانَ خَالِصًا»^۳

اگر عملی انجام دادی، تنها برای خداوند به جا آور، چرا که او غیر اعمال خالص را از بندگانش نمی‌پذیرد. ارزش عبادت انسان به حرکات و سکانات نیست، بهای عبادت به رنگ آن است، آن رنگ الهی است که به قیام و قعود ارزش می‌بخشد.
قال رسول الله ﷺ: «لَيْسَتْ الصَّلَاةُ قِيَامَكَ وَ قُعُودَكَ إِنَّمَا الصَّلَاةُ إِخْلَاصُكَ وَ إِن تَرِيدُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ»^۴

نماز تنها نشست و برخاست تو نیست، بلکه نماز در واقع اخلاص تو و قصد قربت به خداوند است. طبعاً اعمالی که این صبغه را نپذیرفته‌اند، بهایی هم ندارند و چه بسا وبال بیافرینند. چنین اعمالی انحراف از مسیر عبادت بوده و به ضلالت و گمراهی منجر می‌شوند.
حضرت امیر عليه السلام می‌فرماید: «الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلِصَ فِيهِ»^۵
هر عملی جز آنچه مخلصانه باشد خاکستر و بی‌ارزش است.

نیز می‌فرماید: هر آنکه مقصدی غیر خدا دارد هلاک شود. «ضَاعَ مَنْ كَانَ لَهُ مَقْصَدٌ غَيْرُ اللَّهِ»^۶

۱ - بقره، ۲۵۶.

۲ - مائده، ۲۷.

۳ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۰۳.

۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۲۵.

۵ - غرر الحکم.

۶ - همان.

اهمیت اخلاص

عمل بی‌اخلاص پوچ و بی‌ارزش است و لذا اهمیت اخلاص را در اهمیت عمل می‌بایست جستجو کرد.

قال علی عليه السلام: «طُوبَى لِمَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ عَمَلَهُ وَ عِلْمَهُ وَ حُبَّهُ وَ بُغْضَهُ وَ أَخَذَهُ وَ تَرَكَهُ وَ كَلَامَهُ وَ صُمْتَهُ وَ فِعْلَهُ وَ قَوْلَهُ»^۱.

خوشا به حال کسی که عمل و علمش، حب و بغضش، دفع و جذبش، سخن و سکوتش، کردار و گفتارش، خالصانه صورت پذیرد.

امام عسکری در بیان جزای مخلص می‌فرماید: «لَوْ جُعِلَتِ الدُّنْيَا كُلُّهَا لُقْمَةً وَاحِدَةً وَ لَقَمْتُهَا مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ خَالِصًا لَرَأَيْتُ أَنِّي مُقَصِّرٌ فِي حَقِّهِ»^۲.

اگر دنیا به لقمه‌ای تبدیل شود و آن را به دهان بنده خدایی که خالصانه به عبادت پروردگارش می‌پردازد، بگذارم، خود را مقصر در ادای حق او می‌بینم.

در داستان حضرت موسی و شعیب عليه السلام آمده است: وقتی موسی بعد از کمک به دختران شعیب در حمل آب، بر آن حضرت وارد شد، وی آماده تناول شام بود. شعیب فرمود: ای جوان بنشین و غذا بخور. موسی گفت: پناه به خدا می‌برم. شعیب گفت: چرا؟ از چه؟ آیا گرسنه نیستی؟ موسی گفت: گرسنه‌ام ولی می‌ترسم این غذا عوض آب کشیدن من باشد و ما خانواده‌ای هستیم که آخرت را به دنیایی پر از طلا عوض نمی‌کنیم. شعیب گفت: نه به خدا ای جوان، عادت من و پدرانم این بوده که مهمان را اکران کنیم و اطعام دهیم. موسی با شنیدن این سخن نشستند و از سفره شعیب، شام تناول نمودند.^۳

غفلت در مقابل اخلاص واقع شده است. غفلت از درک موقعیت خود، از گذشته و آینده خود. و البته همان سرچشمه بسیاری از معاصی و رداییل و از جمله ریا می‌باشد.

قال الصادق عليه السلام: «وَ لَا بَدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ، لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا، وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»^۴.

بنده می‌بایست نیت خود را در هر حرکت و سکونی خالص گرداند، چرا که اگر این صورت نپذیرد، او غافل گشته

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۸۹.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۵.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۹۹.

و غافلین در قرآن کریم چنین توصیف شده‌اند آنها چون حیوان بلکه پست‌ترند.

کسانی که مراحل عمل را تا نیت پشت سر گذارده‌اند و در برابر وسوسه‌های ابلیس پیروز گشته‌اند، بیشتر از دیگران در معرض تحریک‌های او قرار می‌گیرند و دشمن سوگند خورده پا فشاری بیشتری برای به اغوا کشیدن آنها می‌کند.

قال رسول الله ﷺ: «الْعُلَمَاءُ كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْعَامِلُونَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلْكَى إِلَّا الْمُخْلِصُونَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ»^۱

عالمان همه هلاکند، مگر عمل‌کنندگان آنها، و عمل‌کنندگان همه هلاکند مگر مخلصین و مخلصین در خطری بزرگ واقع شده و در معرض هلاکت هستند.

اثرات اخلاص

عملی که خالصانه برای خداوند انجام گیرد، بنابر مقتضای حکمت الهی، هم دنیای آدمی و هم آخرت او را تأمین می‌کند. و طبعاً عمل غیر مخلصانه علاوه بر اینکه اثر اخروی نداشته، در دنیا نیز اثری مفید ندارد. در این قسمت از بحث، عواقب و آثار مفید دنیوی و اخروی اخلاص را بحث می‌نماییم.

۱ - محک درجات مؤمن

میزان اخلاص، بیانگر رتبه ایمان مؤمن و مقدار بهره او در آخرت است.

قال رسول الله ﷺ: «بِالْإِخْلَاصِ تَتَفَاضَلُ مَرَاتِبُ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

به وسیله اخلاص مراتب مؤمنین و فضل آنها معین می‌شود.

۲ - مایه‌رهایی انسان از اسارت نفس

راه‌رهایی انسان از عذاب قیامت، اخلاص است و تنها برگ برنده آدمی در محشر، نیت صادقانه می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «فِي الْإِخْلَاصِ يَكُونُ الْخَلَاصُ»^۳

رهایی و خلاص در اخلاص نهفته شده است.

امام صادق علیه السلام دو رکعت نماز مخلصانه را باعث ورود به بهشت می‌داند. «إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي

^۱ - تنبیه الخواطر، ص ۳۵۸.

^۲ - تنبیه الخواطر، ص ۳۶۰.

^۳ - همان، ص ۳۹۰.

رَكَعَتَيْنِ يُرِيدُ بِهِمَا وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَدْخُلُهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ».^۱
 بنده دو رکعت نماز می‌خواند و تنها خداوند متعال را قصد می‌کند و خداوند به خاطر همین عمل، او را به بهشت می‌برد.

۳ - همدل شدن انسان‌ها

اگر آدمی برای خدا حرکت کند، همه چیز و حتی جماد و نبات و حیوان برای او به خضوع می‌افتند و تسلیم او می‌شوند. تلاش انسان برای خدا می‌تواند انسان‌ها را هم رأی و همدل گرداند. آری راه همدلی اخلاص است.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَخْشَعُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَهَابُهُ كُلُّ شَيْءٍ... إِذَا كَانَ مُخْلِصاً لِلَّهِ أَخَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى هَوَامُّ الْأَرْضِ وَ سِبَاعِهَا وَ طَيْرُ السَّمَاءِ».^۲

مؤمن همه چیز در مقابلش خاشع و همه چیز از او می‌ترسد به شرطی که اعمالش تنها برای خدا انجام گیرد، در این صورت خداوند همه چیز، حتی حشرات زمین و درندگان آن و پرندگان آسمان را از او می‌ترساند.

۴ - بصیرت دل

معصیت، حجاب دل است و اگر گناه نباشد، چشم دل، آشکار می‌شود.

قال علی عليه السلام: «عِنْدَ تَحَقُّقِ الْإِخْلَاصِ تَسْتَنِيرُ الْبَصَائِرُ (الضَّمَايِرُ)».^۳

اخلاص که محقق شد درون انسان تابناک می‌شود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اثر چهل روز اخلاص را چنین بیان فرموده است: «مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ».^۴

هیچ بنده خدایی چهل روز اخلاص نورزیده مگر اینکه سرچشمه‌های حکمت از قلب به زبانش جاری می‌شود.

۵ - نیل به میل

امیال و آرزوهای انسان مخلص، برآورده شدنی است. او که به صف مخلصین راه یافته است، طبعاً آرزوهای زودگذر را از خود دور نموده و با امیال عقلانی فاصله‌ای ندارد.

قال علی عليه السلام: «مَنْ أَخْلَصَ بَلَغَ الْأَمَالَ».^۵

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۸.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۴۲.

^۵ - غرر الحکم.

آنکه اخلاص ورزد، به آرزوها رسیده است.

آن حضرت در حدیثی دیگر، عامل برآورده شدن آرزو را اخلاص معرفی نموده است و می‌فرماید اخلاص داشته باش تا به هدف برسی. **أَخْلَصُ تَنَلُ**^۱.

نشانه‌های اخلاص

اخلاص صفتی نفسانی است و هرگز ظاهر نمی‌شود، اما برخی آثار و تبعات می‌توانند حکایت از وجود کلی صفت اخلاص و یا عدم آن نمایند.

۱- اعمال نیک

اعمال نیک و انجام حسنات و ترک رذائل، هر چند با وجود صفت اخلاص اهمیت می‌یابند ولی به طور کلی حاکی از وجود اخلاص نوعی و کلی در ریشه جان آدمی هستند، کما اینکه معاصی و رذائل، حاکی از عدم وجود اخلاص می‌باشند.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: کسی که با اخلاص شهادتین را بر زبان جاری کند و آن را با چیزی نیامیزد، به بهشت وارد می‌شود. حضرت امیر علیه السلام برخاست و گفت: چگونه با اخلاص بگوید و چیزی با آن مخلوط نکند؟ پیامبر خدا در پاسخ فرمود: حرص دنیا، جمع آن از راه نامشروع، رضایت از دنیا، بهترین سخن‌ها با بدترین اعمال، این‌ها آمیزه‌ها هستند.

«فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ وَ هُوَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَلَهُ الْجَنَّةُ فَإِنْ أَخَذَ الدُّنْيَا وَ تَرَكَ الْآخِرَةَ فَلَهُ النَّارُ»^۲

پس کسی که خداوند متعال را ملاقات کند و چیزی از این خصلت‌ها با وی نباشد و بگوید لا اله الا الله، بهشت برای اوست، و آنکه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند. آتش بر او لازم است.

و نیز فرموده‌اند: همه اخلاص در پرهیز از محرّمات نهفته شده است. «تَمَامُ الْإِخْلَاصِ إِجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»^۳.

۲- عدم انتظار ستایش

آنکه عمل نیک را به انتظار ستایش دیگران انجام می‌دهد، پیداست، برای خداوند آن را

^۱ - همان.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۳۶۰.

^۳ - کنز العمال، ح ۴۴۳۹۹.

انجام نداده است.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَ مَا بَلَغَ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِخْلَاصِ حَتَّى لَا يُحِبَّ أَنْ يُحْمَدَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ»^۱.

هر حقیقی حقیقتی دارد و کسی به حقیقت اخلاص نمی‌رسد مگر اینکه ستوده شدنش را برای عملی که به خاطر خدا انجام داده است، دوست نداشته باشد.

۳ - هماهنگی ظاهر و باطن

مخلص آن است که اگر چیزی از او آشکار شد، همان با باطن وی هماهنگ باشد.
قال علیؑ: «مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرَّهُ وَ عَلَانِيَتَهُ، وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتَهُ، فَقَدْ آدَى الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ»^۲.

آنکه پنهان و آشکارش، و عمل و گفتارش با هم مخالف نباشد، امانت الهی را اداء و عبادت را خالصانه انجام داده است.

ظاهر و باطن از سه حال خارج نیستند، یا ظاهر برتر از باطن است و یا هر دو مثل هم هستند و یا باطن برتر از ظاهر است. خداوند به حضرت موسیؑ وحی فرمود که:
«يَا مُوسَى مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ أَزَيْنُ مِنْ بَاطِنِهِ فَهُوَ عَدُوٌّ وَ مَنْ كَانَ ظَاهِرُهُ وَ بَاطِنُهُ سَوَاءً فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقًّا، وَ مَنْ كَانَ بَاطِنُهُ أَزَيْنُ مِنْ ظَاهِرِهِ فَهُوَ وَلِيٌّ»^۳.

ای موسی آنکه ظاهرش زیباتر از باطنش باشد دشمن من است و آنکه ظاهر و باطنش یکی باشد مؤمن حقیقی است و آنکه باطنش زیباتر از ظاهرش باشد، ولی من است.

عامل اخلاص

ریشه اصلی اخلاص، عقل آدمی است، چه اینکه انسان عاقل اگر بداند عملی که «لله» صورت گیرد، هم ثواب اخروی دارد و هم خداوند رحمن بنده خود را در دنیا تنها نخواهد گذاشت و حاجت‌های دنیوی او را روا خواهد ساخت، هیچ‌گاه سراغ عملی غیرخالصانه که نهایتاً اثر محدود و زایل شدنی دنیوی دارد، نمی‌رود.

امام باقرؑ می‌فرماید: بین حق و باطل جز قلت عقل فاصله‌ای نیست. «مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ إِلَّا قَلَّةُ الْعُقُلِ»؛ اصحاب عرض کردند: چگونه؟ امامؑ فرمود: «إِنَّ الْعَبْدَ يَعْمَلُ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۳۰۴.

^۲ - نهج البلاغه، نامه ۲۶.

^۳ - جامع الاخبار، ص ۱۸۵.

الْعَمَلِ الَّذِي هُوَ لِلَّهِ رِضَىٰ فَيُرِيدُ غَيْرَ اللَّهِ، فَلَوْ أَنَّهُ أَخْلَصَ لِلَّهِ لَجَاءَهُ الَّذِي يُرِيدُ فِي أَسْرَعِ مَنُ
ذَلِكَ»^۱

بنده عملی را انجام می‌دهد و قصد خداوند می‌کند، و خداوند بدان راضی است، سپس برای رسیدن به چیزی،
غیرخدا را شریک قرار می‌دهد. اگر او عملش را خالص برای خدا قرار می‌داد، سریع‌تر از این به مقصودش
می‌رسید.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۲۹۹.

نیت

ارزش هر عملی به دو چیز بستگی دارد، یکی از آن دو، نفس عمل از حیث کمی و کیفی است، طبعاً عمل زیباتر و زیادتر (در مواردی که افزایش کمی و کیفی مورد نظر شارع است) از ارزش و اهمیت بیشتری برخوردار است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: برترین اعمال سخت‌ترین آنهاست. «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ أَحْمَرُهَا»^۱.

قال علی رضی الله عنه: «الْمُدَاوِمَةُ، الْمُدَاوِمَةُ، فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَجْعَلْ لِعَمَلِ الْمُؤْمِنِينَ غَايَةً إِلَّا الْمَوْتَ»^۲.

مداومت بوزرید، مداومت بوزرید، خداوند برای عمل مؤمن نهایی جز مرگ قرار نداده است.

افزایش کمی و کیفی عمل، منوط به توان آدمی و بسیاری علت‌های دیگر است، و هر کسی بنیه و توانی برای انجام واجبات دارد و لذا محبوبیت افزایش عمل نزد آمر، شأنی بوده و شیوه و مقدار عمل در هر فردی قابل تطابق با دیگر افراد جامعه نیست.

به عنوان مثال آنکه ناتوان از انجام عبادتی چون روزه است، این عبادت اساساً بر وی واجب نیست و یا مثلاً آن که استطاعت شرعی ندارد، حج بر وی واجب نمی‌شود و یا آن که تمام دارایی خود را که هزار تومان است در راه خدا انفاق می‌کند، بهره اعطاء تمام دارایی دارد نه فقط هزار تومان، و آن که از سرمایه خود مقداری را انفاق کرده، انفاق همان درصد از سرمایه‌اش را بهره برده است و....

مهم دیگری که میزان سنجش عمل است، نیت است. نیت رنگی است که عمل را به شکل خویش در می‌آورد، و چون پوششی بر عمل و چتری بر وی می‌باشد.

عمل هر چند زیاد و سخت باشد، اگر لایق پذیرش خداوند نگردد ذره‌ای ارزش ندارد، و از سوی دیگر عمل اندک چه بسا به سهولت پذیرفته شود.

قال الكاظم رضی الله عنه: «كَمَا لَا يَقُومُ الْجَسَدُ إِلَّا بِالنَّفْسِ الْحَيَّةِ، فَكَذَلِكَ لَا يَقُومُ الدِّينُ إِلَّا بِالنِّيَّةِ الصَّادِقَةِ وَ لَا تَثْبُتُ النِّيَّةُ الصَّادِقَةُ إِلَّا بِالْعَقْلِ»^۳.

همان طوری که جسد بدون نفس زنده و پایدار نمی‌ماند، دین نیز بدون نیت صادق، باقی نیست و نیت صادق جز به عقل محقق نمی‌شود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۹۱.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۳۰.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۱۲.

در قیاس این دو محک یعنی عمل و نیت می‌توان گفت، عمل فرع بر نیت است، و لذا عمل با نیت سالم ارزشمند بوده و عمل بدون نیت صحیح بی‌ارزش است.

حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: نیت، ریشه عمل است. *الْنِيَّةُ اَسَاسُ الْعَمَلِ*^۱. نیز می‌فرماید: *«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ عَمَلُهُ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ»*^۲.

ارزش انسان به اندازه همت اوست و عمل وی به اندازه نیتش ارزش دارد.

علاوه اینکه علت خلود انسان در آخرت، نیت وی است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: *«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا»*^۳، هر کس مطابق نیت خود عمل می‌کند و پروردگارتان کسانی که راهشان نیکوتر است، بهتر می‌شناسد؛ می‌فرمایند: *«أَمَّا خُلْدَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا. وَ أَمَّا خُلْدَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلْدٌ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ. يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ»*^۴.

اهل آتش به این علت در آن جاودان می‌مانند که نیت داشتند اگر در دنیا جاودان می‌بودند نافرمانی خدا کنند، و اهل بهشت از این رو در بهشت جاودان هستند که نیت داشتند اگر در دنیا باقی باشند همواره اطاعت خدا کنند، پس این دو دسته به سبب نیت خود جاودانی شدند. سپس حضرت آیه «كل يعمل...» قرائت فرمود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد کسی که می‌خواهد برای نماز بپا خیزد ولی خواب بر او غلبه کرده است می‌فرمایند: *«مَنْ أَتَى فِرَاشَهُ وَ هُوَ يَنُوءُ أَنْ يَقُومَ يُصَلِّيَ مِنَ اللَّيْلِ فَغَلَبَتْهُ عَيْنَاهُ حَتَّى أَصْبَحَ كَتَبَ لَهُ مَا نَوَى وَ كَانَ نَوْمُهُ صَدَقَةً عَلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ»*^۵.

کسی که به بستر آید و قصد برخاستن برای نماز شب داشته باشد، ولی خواب بر چشمانش تا صبح غلبه کند، آنچه را که نیت کرده برای وی می‌نویسند و خواب وی از ناحیه پروردگارش صدقه برای او می‌باشد.

امام ششم علیه السلام در مورد کسی که روز را قصد اقامه نماز شب دارد ولی شب خواب امانش نمی‌دهد، می‌فرمایند: *«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَنُوءُ مِنْ نَهَارِهِ أَنْ يُصَلِّيَ بِاللَّيْلِ فَتَغْلِبُهُ عَيْنُهُ فَيَنَامُ، فَيُثَبِّتُ اللَّهُ لَهُ صَلَاتَهُ وَ يَكْتُبُ نَفْسَهُ تَسْبِيحًا وَ يَجْعَلُ نَوْمَهُ عَلَيْهِ صَدَقَةً»*^۶.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - همان.

^۳ - اسراء، ۸۴.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۸۵.

^۵ - الترغیب، ج ۱، ص ۶۰.

^۶ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۰۶.

بنده‌ای روز نیت می‌کند که شب نماز شب بخواند ولی خواب بر چشمش غلبه کرده و می‌خوابد، خدا نمازی که نیت کرده برای وی حساب کرده و نفس‌های او را چون تسبیح می‌نویسد و خوابش را صدقه به حساب می‌آورد.

حضرت امیر علیه السلام در مورد شهادت در راه خدا می‌فرمایند: «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَ اسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ لِسَيِّفِهِ»^۱.

کسی که در بسترش بمیرد و به حق خدا و رسول او و آل بیت پیامبر آگاه بوده باشد، اجر او با خداوند است و ثواب آنچه را از اعمال صالحه نیت کرده خواهد داشت و نیتش چون برهنه کردن شمشیر در جهاد می‌باشد.

و امام باقر علیه السلام در باره نیت قضای حاجت مؤمن فرموده‌اند: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتُرَدَّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فِيهِتَمٌ بِهَا قَلْبُهُ فَيَدْخُلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِهِمِهِ الْجَنَّةُ»^۲.

گاهی مؤمن از برادر مؤمنش حاجتی می‌طلبد، و او توان انجامش را ندارد و تنها نیت اداء آن را می‌نماید، خداوند متعال او را به خاطر نیتش به بهشت می‌برد.

و صادق الحجج علیه السلام در مورد فقیری که دوست دارد غنی باشد و عمل خیر انجام دهد می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وَجُوهِ الْخَيْرِ، فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِيَّةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ»^۳.

بنده مؤمن فقیری می‌گوید: خدایا مرا روزی برسان تا فلان و بهمان کار خیر را انجام دهم و چون خداوند صدق نیت وی را بداند، برای او همان اجر و پاداش را می‌نویسد که اگر انجام می‌داد می‌نوشت، همانا خداوند وسعت بخش و کریم است.

و چکیده بیان معصومان علیهم السلام روایت ذیل از محور عالم وجود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله است که به ابوذر قدس سره می‌فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ هُمْ بِالْحَسَنَةِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَيْلَا تَكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۴.

ای ابوذر به حسنات همت گمار هر چند قادر به انجام آنها نباشی تا مبادا از غافلین شمرده شوی.

احادیث «من بلغ» نیز تأییدی مؤکد از زاویه‌ای دیگر برای اصالت نیت در اعمال است. بر طبق مفاد این روایات، اگر آدمی ثواب عملی را بشنود و به قصد رسیدن به همان ثواب

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۰ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۵۶۰.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۸۵.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۸.

عمل را انجام دهد، آن ثواب به وی داده خواهد شد هر چند دستور انجام آن عمل اساساً از فرامین معصومان علیهم السلام نبوده باشد. قال الصادق علیه السلام: «مَنْ سَمِعَ شَيْئاً مِنَ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ فَصَنَعَهُ كَانَ لَهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ عَلَى مَا بَلَّغَهُ»^۱.

کسی ثواب عملی را بشنود و آن را بجا آورد، ثوابش به وی می‌رسد، هر چند که آنچه شنیده مطابق واقع نباشد.

نیت المؤمن خیر من عمله

روایات زیادی از معصومان علیهم السلام رسیده است مبنی بر اینکه نیت مؤمن از عمل وی برتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «نِيَةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^۲.

یکی از علل برتری نیت بر عمل این است که نیت، قلبی است و تا خالصاً لوجه الله نباشد اساساً نیت صحیحی وجود ندارد، و بر نیت فاسد چیزی مترتب نمی‌شود، ولی عمل، مربوط به ارکان و جوارح است و چه بسا برای غیر صورت گیرد.

به بیان دیگر، نیت صحیح، عمل را مخلصانه می‌گرداند و حتی اگر با عمل هم نباشد با ارزش است، ولی نیت فاسد، عمل را هم تباه می‌کند، چون اساساً اخلاص و ریا از اوصاف نیت هستند نه عمل.

«زید شحام» به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: از شما شنیده‌ام که فرموده‌اید نیت مؤمن از عملش برتر است. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت فرمود: «لَا نَّ الْعَمَلَ رَبِّمَا كَانَ رِيَاءً لِلْمَخْلُوقِينَ وَ النَّيَّةُ خَالِصَةً لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، فَيُعْطَى عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى النَّيَّةِ مَا لَا يُعْطَى عَلَى الْعَمَلِ»^۳.

چه بسا عمل برای خودنمایی نزد مخلوقین صورت گیرد ولی نیت تنها برای خداوند است و لذا خداوند پاداشی که به نیت مرحمت می‌فرماید به عمل نمی‌دهد.

همین سؤال از امام هشتم نیز پرسیده شده و حضرت فرموده‌اند: چه بسا آدمی در نهایت، بیماری یا اضطرابی بیابد و نتواند اعمالی بجا آورد و تنها نیت اعمال خیر کند، در این جا نیت برتر از عمل است. «إِنَّهُ رَبِّمَا أَنْتَهَتْ بِالْإِنْسَانِ حَالَةٌ مِنْ مَرَضٍ أَوْ خَوْفٍ فَتَفَارِقُهُ الْأَعْمَالُ وَ مَعَهُ نِيَّتُهُ فَلِذَلِكَ الْوَقْتُ نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^۴.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۸۷.

^۲ - کنز العمال، ح ۷۲۳۶.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۰۶.

^۴ - همان، ص ۲۱۰.

و نیز در بیان دیگر فرموده است: نیت از عقل و نفس آدمی جدا نمی‌شود ولی اعمال قبل از مرگ یا مرض ممکن است از آدمی جدا شوند. «أَنْهَا لَا يُفَارِقُهُ عَقْلُهُ أَوْ نَفْسُهُ وَ الْأَعْمَالُ قَدْ يُفَارِقُهُ قَبْلَ مُفَارَقَةِ الْعَقْلِ وَ النَّفْسِ»^۱.

حکمت برتری نیت بر عمل واضح است. چرا که نیت صالحه تنها از کسی صادر می‌شود که مراحل اصلاح نفس را گذرانده باشد و از حبّ دنیا جدا گشته و قلب خود را تنها مملو از عشق الهی کرده باشد، تنها اوست که می‌تواند ادعای نیت مخلصانه داشته باشد. البته بدیهی است مراد در اینجا صرف لقلقه زبان و یا افکار ذهنی نیست، بلکه اراده‌ای است که از اخلاص و عشق به خداوند سرچشمه گرفته باشد.

پاداش نیت بی عمل

اهمیت نیت در ارزش دادن به عمل به این حد است که نیت بی عمل نیز حظی و بهره‌ای مهم از ثواب و پاداش دارد، آن که صادقانه نیتی نماید و توان انجام آن را نداشته باشد، در زمره کسانی است که آن عمل را با نیتی خالص آورده باشند.

در یکی از غزوات، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: گروهی را در مدینه بجای گذاشتیم که نه صحرايي را در نور دیدند، و نه از تپه‌ای بالا رفتند و نه از کوهی پایین آمدند و همه آنها با ما بودند. اصحاب که همگی متعجب شده بودند عرض کردند: چگونه؟ پیامبر خدا فرمود: به خاطر نیاتشان.^۲

یکی از اصحاب حضرت امیر عليه السلام در جنگ جمل بعد از فتح عرضه داشت: ای کاش فلانی ما را می‌دید که چگونه خداوند تو را بر دشمنانت پیروزی بخشید، حضرت فرمود: آیا میل برادرت به ماست و با ما هم عقیده است؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: «فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ (قَوْمٌ) فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ يَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ»^۳.

پس او هم در جنگ با ماست و بلکه آنها که در صلب پدران و رحم مادران با ما هم عقیده هستند و روش آنان روش ماست، با ما در این جنگ شریک بوده‌اند؛ آنها به زودی متولد می‌شوند و ایمان به وسیله آنان نیرو می‌گیرد.

آثار نیت خالص

^۱ - همان.

^۲ - کنز العمال، ح ۷۲۶۱.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۲.

در لابلای مباحث گذشته به اهمیت نیت و اصالت آن توجه نمودیم، اینک به چند نمونه از آثار و تبعات دنیوی و اخروی نیت صادق توجه کنید:

۱ - سلامتی قلب و همدلی با مردم

قال الصادق علیه السلام: «صاحبُ النِّيَّةِ الصَّادِقَةِ صاحبُ القلبِ السَّلِيمِ لَأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْدُورَاتِ بِتَلْخِصِ النِّيَّةِ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا»^۱
آنکه نیتش صادق باشد، قلبش سالم است، چرا که سلامت قلب از خطور آنچه پرهیز از آن لازم است، با اخلاص نیت الهی در همه امور محقق می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ وَلَا إِلَى أَحْسَابِكُمْ وَلَا إِلَى أَمْوَالِكُمْ وَلَا لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ، فَمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ صَالِحٌ تَحَنَّنَ اللَّهُ عَلَيْهِ»^۲
خداوند متعال به جسم‌ها و گوهره و اموال شما نمی‌نگرد، او به قلوب شما نظر دارد. آن که قلبش صالح باشد، خداوند رحمت و برکت و رقت قلب بر او عطا می‌کند.

بی‌تردید سلامتی دل و آرامش خاطر موجب می‌شود دوستان انسان زیاد شوند و کینه‌ها و کدورت‌ها جای خود را به مهربانی و همدلی بدهند. امام علی علیه السلام به مالک اشتر می‌فرماید: کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد، باید بهترین اوقات و بهترین ساعات خود را برای خلوت با خداوند قرار دهی، سپس می‌فرماید: «... وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَّحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ»^۳
هر چند اگر نیت خالص داشته باشی و امور رعایا روبه‌راه شود همه کارهای عبادت و برای خداوند است.

۲ - زمینه پرهیز از گناه

نفس کامل که معبود خویش را یافته است، هرگز غیررضای پروردگارش را انجام نمی‌دهد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا عَلِمَ اللَّهُ حُسْنَ نِيَّةٍ مِنْ أَحَدٍ اِكْتَنَفَهُ بِالْعِصْمَةِ»^۴
وقتی خداوند صدق نیت کسی را بداند او را به عصمت می‌پوشاند.

۳ - نزول نعمت و زوال نعمت

امام علی علیه السلام می‌فرماید: کسی که نیتش نیک باشد، خداوند به روزی وی می‌افزاید. «مَنْ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۱۰.

^۲ - کنز العمال، ج ۷۲۵۸.

^۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

^۴ - همان، ج ۷۸، ص ۱۸۸.

حَسُنْتَ نِيَّتَهُ زَادَ اللَّهُ فِي رِزْقِهِ»^۱.

انسان با نیت شایسته، مورد توجه ذات ربوبی است. خداوند بلاها را از وی دفع و نعمتها را بر او نازل می‌فرماید.

قال علی عليه السلام: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النَّقْمَ وَ تَزُولُ عَنْهُمْ النِّعْمَ فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَ وَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَ أَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ»^۲.

اگر مردم آنگاه که بلاها نازل می‌شود و نعمتها سلب می‌گردد، با صدق نیت و قلب پر محبت به خداوند در پیشگاه او حاضر شوند و تضرع کنند، خداوند آنچه از دستشان رفته به آنها باز خواهد گرداند و هر مفسده‌ای را برایشان اصلاح خواهد کرد.

۴ - و در قیامت...

حشر و نشر در قیامت بر اساس نیت آدمی است، هر کس نیتش سالم‌تر است، عمل وی درخشان‌تر و نوری برای ظلمت‌های رستاخیزش می‌باشد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

فرماید: انسان‌ها با نیت‌هایشان مبعوث می‌شوند. «يُبْعَثُ النَّاسُ عَلَى نِيَّاتِهِمْ»^۳.

قوت و قدرت نیت در میزان پاداش دنیوی و اخروی مؤثر است، و هر چه نیت از پایگاه محکم‌تری در نفس برخوردار باشد، پاداش آن بهتر و بیشتر است. امام علی عليه السلام می‌فرماید:

عطا یای الهی به میزان و توان نیت‌ها است. «عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ»^۴.

نیت در مباحات

نیت صحیح می‌تواند مباحات را که فی نفسه اثر تکلیفی ندارند دارای ثواب و بهره دنیوی و اخروی نماید. در طول شبانه روز صدها عمل مباح صورت می‌گیرد، بسیاری از مصادیق رفع حوائج و نیازهای شخصی و اجتماعی و خانواده و... امور مباحی هستند که نه ثواب و نه عذاب بر آنها تعلق نمی‌گیرد، اما اگر این امور رنگ معنوی به خود گیرند، در جهت نیتی الهی صورت پذیرفته و مستوجب پاداش هستند.

به عنوان مثال اگر انسان هنگام خواب به این نیت بخوابد که توان انجام فعالیت مثبت و اعمال نیک فردا را بیابد، یا غذایش را به این جهت بخورد که جسمی استوار برای انجام

^۱ - غررالحکم.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۷ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۷۸ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - کنز العمال، ج ۷۲۴۲.

^۴ - غررالحکم.

وظایفش داشته باشد، و... این گونه اعمال آدمی از دایره مباحات خارج شده و جزء مستحبات می‌شوند. به روایاتی در این زمینه توجه کنید. حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سفارش خود به ابوذر می‌فرماید: ای ابوذر می‌بایست تو در هر چیزی حتی خواب و خوراک نیت صحیحی داشته باشی. «يَا أَبَا ذَرٍّ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ».^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نیت در تمام اعمال را نشانه عدم غفلت آدمی می‌داند و می‌فرماید: «لَا بُدَّ لِلْعَبْدِ مِنْ خَالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ وَ سَكُونٍ لِأَنَّهُ إِذَا لَمْ يَكُنْ هَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا».^۲ بنده باید در هر حرکت و سکونی نیتی خالص داشته باشد، در غیر این صورت غافل شمرده می‌شود.

امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: پیامبر خدا، حضرت امیر را با عده‌ای به جهاد فرستاد و مسلمانان را به حرکت با وی خواند، یکی از انصار به دیگری گفت: با ما در این جهاد شرکت کن شاید کنیزی یا چهارپایی یا چیزی دیگر به ما هم برسد، این صحبت به پیامبر خدا رسید و آن حضرت فرمود: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَأْنُوِي، فَمَنْ غَزَا ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ غَزَا يُرِيدُ عَرْضَ الدُّنْيَا أَوْ نَوَى عِقَالًا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَأْنُوِي».^۳

اعمال به نیت‌ها بستگی دارد، و هر کس با نیت خود است، پس آن کس برای مثنوی که نزد خداوند متعال است به جهاد رود، اجر او با خداست، و آن که برای رسیدن به نعمت دنیا به جهاد برود، و یا قصد رسیدن به مال دنیا (عقال در خصوص دبه و یا شتر نیز بکار می‌رود) داشته باشد تنها آنچه نیت کرده برای اوست.

همان حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ أَمْرٍ مَأْنُوِي، فَمَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ كَانَ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ أَمْرَةٍ يَتَزَوَّجُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».^۴

ای مردم اعمال به نیتها وابسته‌اند و هر کس با نیت خود همراه است، پس آنکه بسوی خدا و رسولش مهاجرت کند هجرت او بسوی خدا و رسولش می‌باشد، و آنکه برای امر دنیوی یا ازدواجی حرکت کند هجرتش بسوی همان خواهد بود.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۲.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۱۰.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۱۲.

^۴ - کنز العمال، ح ۸۲۶۳.

تقوی

تقوا از ماده «وقی» و به معنای پرهیز و خودنگهداری است. معنای اصطلاحی و تفسیر این واژه را می‌توان از بیان امام صادق علیه السلام فرا گرفت. آن حضرت در تفسیر و توضیح تقوا فرموده‌اند: «أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمَرَكَ وَ لَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ»^۱.

خداوند متعال هر جا تو را امر کرده ببیند و هر جا نهی نموده نبیند.

پس تقوا به معنای انجام فرائض و واجبات الهی و پرهیز از گناهان می‌باشد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «اعْمَلْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ تَكُنْ أَتَقَى النَّاسِ»^۲.

به واجبات عمل نما، با تقواترین مردم می‌باشی.

قال علي عليه السلام: «مَنْ مَلَكَ شَهْوَتَهُ كَانَ تَقِيًّا»^۳.

کسی که مالک شهوت خویش باشد، متقی است.

و البته در این وادی، بایستی آنچه را که می‌دانی به آن عمل نمایی و عالم بی‌عمل نباشی و هر آنچه را که به آن جاهلی، در پی فهم آن باشی و سستی به خود راه ندهی.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «تَمَامُ التَّقْوَى أَنْ تَتَعَلَّمَ مَا جَهَلْتَ وَ تَعْمَلَ بِمَا عَلِمْتَ»^۴.

همه تقوا این است که آنچه نمی‌دانی بیاموزی و آنچه می‌دانی، بدان عمل کنی.

اهمیت تقوی

چون هدف غایی از خلقت انسان، هدایت و راهیابی وی به سوی کمال انسانی و سیر صعودی برای رسیدن به مقام قرب الهی است. در این مسیر، تقوی یعنی مصونیت در مقابل گناه و معاصی، نقش اول را ایفاء می‌کند و حاوی اهمیت بسیاری نیز می‌باشد. در این بخش از بحث به بیان برخی موارد اهمیت تقوا از دیدگاه آیات و روایات توجه کنید.

۱ - تقوا، سفارش خداست.

«... وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۵.

^۲ - همان، ج ۷۱، ص ۱۹۶.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - تنبيه الخواطر، ص ۳۶۰.

فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا»^۱

و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب آسمانی داده شده بود، سفارش کردیم، و نیز به شما سفارش می‌کنیم که از نافرمانی خداوند بپرهیزید، و اگر کافر شوید، ضرری به خدا نمی‌رسد، برای خداوند است هر آنچه که در آسمان و زمین است و هم او بی‌نیاز و ستوده است.

۲ - تقوا سفارش آل‌البیت علیهم‌السلام است.

بیش از دهها بار عبارت اوصیکم عبادالله بتقوی الله در نهج‌البلاغه حضرت امیر علیه‌السلام آمده است. به این دو بیان توجه کنید.

«أوصيكمُ عبادَاللهِ بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ وَ خَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللهِ»^۲

ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم، زیرا که تقوا بهترین چیزی است که بندگان یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین مرحله پایان کار در پیشگاه خداوند است.

«أوصيكمُ عبادَاللهِ بِتَقْوَى اللهِ فَإِنَّهَا الزِّمَامُ وَالْقَوَامُ، فَتَمَسَّكُوا بِوَثَائِقِهَا وَ اعْتَصِمُوا بِحَقَائِقِهَا»^۳

ای بندگان خدا، شما را به تقوا سفارش می‌کنم، که زمام عبادات و قوام زندگی پرسعادت به تقوا است، پس به وسیله‌های مطمئن متمسک شوید و به تقوای حقیقی چنگ زنید.

۳ - تقوا برترین اعمال است.

از حضرت امیر علیه‌السلام سؤال شد، کدام عمل برتر است؟ آن حضرت فرمودند: التَّقْوَى.^۴

۴ - تقوا بهترین لباس است.

لباس موجب زینت بدن است، عیوب بدن را مخفی می‌دارد و آن را زیور می‌بخشد، تقوا نیز زینت روح انسان است و لذا از آن به لباس و بهترین لباس تعبیر شده است.

قال علی علیه‌السلام: ثُوبُ التَّقَى أَشْرَفُ الْمَلَابِسِ.^۵

لباس تقوا، برترین لباسهاست.

و نیز فرموده است: «مَنْ تَسَرَّبَلَ أَثْوَابَ التَّقَى لَمْ يَبَلْ سِرْبَالَهُ»^۶.

۱ - نساء، ۱۳۱.

۲ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۲ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۷۳ به ترتیب صبحی صالح.

۳ - همان، خطبه ۱۸۶ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۹۵ به ترتیب صبحی صالح.

۴ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۸.

۵ - غررالحکم.

۶ - همان.

هر که جامه‌های پرهیزکاری را بپوشد، لباسش کهنه شدنی نیست.

همه این فرمایشات تفاسیری برای این آیه شریفه از قرآن کریم است که: جامه تقوا بهتر است. «... و لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ...»^۱

۵ - تقوا پناهگاهی محکم است.

هر چند تقوا به معنای پرهیز از گناه است، اما همین که انسان گناه را به واسطه عواقب سوء آن ترک نمود و واجبات را به واسطه عواقب سوء ترک آن، بجا آورد، وارد حرزی می‌شود که او را از گناهان قوی‌تر باز می‌دارد و به طاعات برتر می‌کشاند. حصول تقوا در آن مرحله، باز انسان را قوی‌تر نموده و نفس شیطانی او را ضعیف‌تر می‌سازد و...

قال علی عليه السلام: «التَّقْوَى حِصْنٌ حَصِينٌ لِمَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ»^۲.

پرهیزکاری دژ استواری است برای کسی که بدان پناه برد.

۶ - تقوا کلید کرامت است.

عزت و کرامت هر کس به تقوای او بستگی دارد و میزان کرامت نیز به میزان تقوا وابسته است.

قرآن کریم و پیامبر خدا بارها فضل تقوا را پیش کشیده و معیار قرب انسان به خداوند را همان دانسته‌اند. تا مبدا روزی، عرب بر عجم فخر ورزد و خود را برتر بداند و نژادپرستی که اسلام برای نابودی آن زحمت‌ها متحمل شده، بار دیگر به شیوه‌ای نوین عود کند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»^۳.

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.

و چه نیک رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به جزئیات مسئله پرداخته است.

در سال فتح مکه، پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد خانه کعبه شد، سپس خارج گشت و حلقه در خانه را گرفت و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ عَبْدَهُ وَأَنْجَزَ وَعْدَهُ وَغَلَبَ الْأَحْزَابَ وَحَدَّهُ، إِنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ نَخْوَةَ الْعَرَبِ وَتَكْبَرَهَا بِأَبَائِهَا، وَكُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ وَأَكْرَمُكُمْ عِنْدَ

^۱ - اعراف، ۲۶.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - حجرات، ۱۳.

اللَّهِ اتَّقِيكُمْ»^۱.

ستایش خاص خداوند است که بنده‌اش را تصدیق نمود، و وعده‌اش را محقق فرمود و احزاب را در فتح مکه، به تنهایی غالب ساخت. همانا خداوند، فخر و کبر عرب به پدران‌ش را زدود، شما همگی از آدم هستید و او از خاک می‌باشد و گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست.

و نیز فرموده است: «إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ، وَ دِينَكُمْ وَاحِدٌ، وَ نَبِيِّكُمْ وَاحِدٌ، وَ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَ لَا عَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَ لَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَ لَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى»^۲.

پروردگار شما یکی است، پدر شما یکی است، دین شما یکی است، پیامبران یکی است، و عرب بر عجم و عجم بر عرب، و سرخ بر سیاه و سیاه بر سرخ فضلی ندارد مگر به تقوا.

۷ - تقوا داروی دردهاست.

قال علی عليه السلام: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرُ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهْرُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءُ غِشَاءِ أَبْصَارِكُمْ، وَ أَمْنٌ فَرَعِ جَأَشِكُمْ وَ ضِيَاءُ سَوَادِ ظُلْمَتِكُمْ»^۳.

تقوا، داروی بیماری‌های قلوب، موجب بینایی دل‌ها، شفای دردهای جسمانی، مرهم زخم‌های جان‌ها، پاکیزه کننده آلودگی ارواح، جلای نابینایی چشم‌ها، امنیت در برابر ناآرامی‌ها و اضطراب‌ها، و روشنائی تیرگی‌های شما می‌شود.

ویژگی‌های متقی

خداوند متعال در آیه ذیل ده صفت از اوصاف متقین را بر می‌شمرد.

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ
الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ
الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ
بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۴.

نیکی آن نیست که به هنگام نماز روی به جانب شرق و غرب کنید، بلکه نیکی و نیکوکار آن است که به خدا و

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۲۸۷.

^۲ - کنز العمال، ح ۵۶۵۵.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۸ به ترتیب صبحی صالح.

^۴ - بقره، ۱۷۷.

قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده و مال خود را با همه علاقه‌اش به آن به خویشان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می‌کند، و نماز بپا داشته و زکات می‌پردازد. آنان کسانی هستند که به عهد خود زمانی که پیمانی ببندند وفا می‌کنند و در برابر محرومیت‌ها و مشکلات و در جنگ‌ها استقامت و صبر نموده، اینان راستگویان و هم‌آنان پرهیزکارانند.

این آیه شریفه به پنج صفت اعتقادی و پنج وصف عملی اشاره کرده است. اوصاف اعتقادی متقین در این آیه عبارتند از: ایمان به خدا، ایمان به معاد، اعتقاد به ملائک، اعتقاد به کتاب‌های آسمانی و ایمان به نبیین و پیامبران و اوصاف عملی نیز عبارتند از: انفاق، اقامه نماز، اعطاء زکات، وفای به عهد و صبر.

در روایات نیز به برخی ویژگی‌های اخلاقی متقین اشاره شده است. امام باقر علیه السلام چند ویژگی اخلاقی را نیز برای متقی برشمرده است.

«إِنَّ لِأَهْلِ التَّقْوَى عِلَامَاتٍ يُعْرَفُونَ بِهَا، صِدْقُ الْحَدِيثِ، وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ، وَ قَلَّةُ الْفَخْرِ، وَ الْبُخْلِ، وَ صَلََةُ الْأَرْحَامِ، وَ رَحْمَةُ الضَّعْفَاءِ، وَ قَلَّةُ الْمُؤَانَاةِ لِلنِّسَاءِ، وَ بَدَلُ الْمَعْرُوفِ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ سَعَةُ الْحِلْمِ، وَ اتِّبَاعُ الْعِلْمِ فِيمَا يُقَرِّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، طُوبَى لَهُمْ وَ حَسَنُ مَا ب...»^۱

اهل تقوی را علائمی است که به وسیله آن نشانه‌ها، شناخته می‌شوند و آنها عبارتند از: راستگویی، امانت‌داری، وفا به عهد، پرهیز از تفاخر، پرهیز از بخل، صلح ارحام، مهربانی با ضعیفان، پرهیز از زنجارگی، ایثار، نیکی معاشرت، حلم وسیع، تبعیت از علمی که انسان را به خداوند بزرگ نزدیک می‌کند، خوشا به حال آنها و سرنوشت نیکی که دارند.

پرهیز از مظاهر دنیوی و دوری از دنیاگزینی نیز از اوصاف متقین می‌باشد.

قال علی علیه السلام: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالدُّنْيَا أَنْ يَسْكُنَهُ التَّقْوَى».^۲

بر هر دلی که شیفته دنیاست، حرام است که تقوا ساکن گردد.

دیگر از ویژگی‌های متقین، محاسبه نفس است. رسول عظیم‌الشأن اسلام در ضمن وصایای خود به ابوذر رحمه‌الله می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنَ الْمُتَّقِينَ حَتَّى يُحَاسِبَ نَفْسَهُ أَشَدَّ مِنْ مُحَاسَبَةِ الشَّرِيكِ لِشَرِيكِهِ، فَيُعَلِّمُ مِنْ أَيْنَ مَطْعَمَهُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ مَشْرَبَهُ؟ وَ مِنْ أَيْنَ مَلْبَسَهُ؟ أَمِنْ حِلِّ ذَلِكَ أَمْ مِنْ حَرَامٍ؟»^۳

^۱ - خصال، ج ۲، ص ۴۸۳.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - کنز العمال، ج ۱، ۸۵۰۱.

کسی از متقین شمرده نمی‌شود مگر اینکه سخت‌تر از محاسبه شریک با شریک، خویشتن را محاسبه کند و بداند طعامش و نوشیدنی‌اش و لباسش از کجا بوده است؟ از حلال بوده است یا حرام؟ شخص متقی هر صبح با نفس خویش به آرامی صحبت می‌کند، او را امر و نهی می‌نماید، راه و چاه را به وی نشان می‌دهد، و با وی شرط می‌کند که گرد گناه نگردد و در مقابل واجبات، سستی به خود راه ندهد، در طول روز هم مراقب می‌باشد که نفس از شرط بسته و عهد منعقد شده، عدول نکند، شامگاه نیز نفس را به گفتگو کشانده و به محاسبه او می‌پردازد که امروز چه کرده است، اگر فعلی شایسته انجام داده خداوند را بر آن می‌ستاید و اگر معصیتی مرتکب شده، نفس را مؤاخذه می‌کند و به او تندی می‌کند و نهایت معصیت را و عذاب سوزان را و خشم و سخط ربّ را به وی یادآوری می‌کند، و آنگاه آن را بدین صورت معاقبه می‌نماید، این مراحل (مشارطه، مراقبه، محاسبه، مؤاخذه، معاتبه، معاقبه) راهی است که متقی هر روز می‌پیماید. حضرت امیر علیه السلام در پاسخ یکی از دوستانش به نام «همام» آنگاه که درخواست بیان اوصاف متقین را نمود، او را به مسجد برد و بعد از اقامه دو رکعت نماز، یکصد و ده وصف از اوصاف آنان را برشمرد.^۱

آثار تقوی

اهمیتی که برای تقوا بیان کردیم، بیانگر این نکته است که بایست این وصف اخلاقی، آثار مهمی را در دنیا و مخصوصاً در آخرت به دنبال داشته باشد. از جمله آثاری که برای تقوا در آیات و روایات بیان شده است عبارتند از:

۱ - همراهی خداوند

متقین دوستان خداوند متعال هستند و او همراه دوستان خویش است.

«... وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^۲

از خداوند بهراسید و بدانید که خداوند با تقوا پیشگان است.

نیز نزول رحمت و برکت الهی، منوط به پیراستگی است.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...»^۳

و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌ساختند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم.

^۱ - ر. ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۳ به ترتیب صبحی صالح.

^۲ - بقره، ۱۹۴.

^۳ - اعراف، ۹۶.

متقی از نظر معاش زندگی مشکلی ندارد، او که خود را به خدای خویش فروخته، خداوند هرگز برای امور معیشتی او را تنها نخواهد گذاشت. خداوند به او فکر و اراده تهیه روزی و امرار معاش مرحمت می‌فرماید.

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً، وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...»^۱

و هر کس تقوا پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی می‌دهد.

۲ - تمیز حق از باطل

تقوا راهگشا است و متقی در کوران حوادث و اتفاقات به یاری خدای خویش راه حق را از باطل خواهد شناخت و در گرداب باطل گرفتار نخواهد شد، به آیه‌ی ذیل توجه کنید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَاناً وَ يَكْفِرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۲

ای مؤمنین، اگر تقوا پیشه کنید، خداوند توانی که حق را از باطل تمییز دهید، برای شما قرار می‌دهد، و گناهانتان را می‌پوشاند و شما را می‌آموزد و او صاحب بخشش عظیم است.

و نیز فرموده است: «... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً»^۳

و هر کسی تقوای الهی پیشه کند، خداوند کارش را بر او آسان می‌گرداند.

۳ - کفاره گناهان

تقوا باعث زوده شدن گناهان گذشته می‌گردد.

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً»^۴

و هر کسی تقوای الهی پیشه کند، خداوند گناهانش را می‌بخشد و پاداش او را بزرگ می‌دارد.

۴ - پذیرش اعمال

خداوند سبحان اعمال شخص متقی را می‌پذیرد.

قال علی عليه السلام: «صِفَتَانِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْأَعْمَالَ إِلَّا بِهِمَا، التَّقَى وَ الْإِخْلَاصُ»^۵

دو صفت هستند که خداوند عملی را بی آنها نمی‌پذیرد، و آنها عبارتند از تقوا و اخلاص.

۵ - عاقبت خوش

^۱ - طلاق، آیات ۲ و ۳.

^۲ - انفال، ۲۹.

^۳ - طلاق، ۴.

^۴ - طلاق، ۵.

^۵ - غررالحکم.

تقوا رکن رکین و حبل متینی است بین عبد و معبود، و عبد به وسیله آن خود را به معبود خویش نزدیکتر ساخته و نعمت‌های سرمدی قیامت را لایق می‌شود.

قال علی ع: «التَّقْوَى أَكْدُ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَخَذْتَ بِهِ، وَ جَنَّةٌ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ»^۱.
اگر به تقوا متمسک شوی، استوارترین رشته ارتباطی بین تو و خداست و نیز سپری از آتش دردناک قیامت است. چرا که خداوند متعال همه نعمت‌های قیامت را برای اهل تقوا خلق کرده و آنها را از همه بلاهای قیامت مصون فرموده است. «إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲.

در روایتی که «ابن عساکر» به نقل از رسول خدا ص در تاریخ دمشق آورده است. حضرت امیر ع به وصف «امام المتقین» توصیف شده است.

«لَمَّا أُعْرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ... فَأَوْحَى إِلَيَّ أَمْرِي فِي عَلِيٍّ بِثَلَاثِ خِصَالٍ، أَنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ»^۳.

وقتی مرا به آسمان بردند، خداوند متعال به من در مورد علی به سه خصلت وحی نمود (امر کرد)، او آقای مسلمانان، و پیشوای متقیان و امام مشهوران و معروفان است.

عاقبت بی تقوا

از آنچه در اهمیت تقوا و آثار و برکات آن گفتیم، سرنوشت شخص بی تقوا آشکار می‌شود. انسان بی تقوی هم همراهی خدا را از دست می‌دهد و هم همگرایی و همدلی اجتماعی را چه اینکه غالباً کسی به او اعتماد ندارد و با او همدل و همراز نمی‌شود. رسول خدا ص در روایت ذیل، سه سرنوشت شوم را برای شخص بی تقوا برشمرده است.

«مَنْ لَمْ يَتَوَرَّعْ فِي دِينِ اللَّهِ إِبْتِلَاءَ اللَّهِ بِثَلَاثِ خِصَالٍ: إِمَّا أَنْ يُمِيتَهُ شَابًا، أَوْ يُوقِعَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ، أَوْ يَسْكُنَهُ الرَّسَاتِيقَ»^۴.

کسی که تقوا پیشه نکند و در دین خداوند متورع نباشد، خداوند او را به سه خصلت یا یکی از این سه خصلت دچار می‌کند، یا جوانمرگش می‌نماید، یا او را به خدمت حاکم می‌گمارد و بدین وسیله ستم می‌نماید و حداقل اینکه از مال حرام ارتزاق می‌کند، و یا او را در روستاهای دور دست و به دور از فرهنگ ساکن می‌سازد.

^۱ - همان.

^۲ - هود، ۴۹.

^۳ - تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۵۸.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۱۵۶.

خوش روئی

خوش خلقی و خوش روئی از عناوین برجسته اخلاقی در دیدگاه اسلام است. این خصلت حمیده، اهمیتی وصف ناشدنی را به خود اختصاص داده است. به طوریکه محبوبترین عمل نزد خداوند، هدیه و بخشش الهی به مؤمن، عامل بهشت رفتن امت اسلام، موجب نابودی گناهان و معاصی، و... شمرده شده است چرا که کدورت را از بین می‌برد و صمیمیت خلق می‌کند. اینک به نمونه هائی از روایاتی که فضیلت خوش خلقی را مطرح کرده‌اند توجه کنید:

خلق حسن در روایات

۱ - بهترین اعمال

قال الحسن رضی الله عنه: «إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقُ الْحَسَنُ».^۱

بهترین نیکیها، اخلاق نیک است.

قال الصادق رضی الله عنه: «مَا يَقْدَمُ الْمُؤْمِنُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِعَمَلٍ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ أَنْ يَسَعَ النَّاسَ بِخُلُقِهِ».^۲

مؤمن پس از انجام واجبات، عملی محبوبتر از خوش خلقی با مردم نزد خداوند حاضر نسازد.

۲ - معادل روزه و نماز همیشگی

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ حَسُنَ خُلُقُهُ بَلَغَهُ اللَّهُ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ».^۳

کسی که اخلاقش را نیک کند خدا درجات وی را به میزان کسی که همیشگی روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند بالا برد.

۳ - سنگین‌ترین عمل در میزان سنجش

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ خُلُقٍ حَسَنٍ».^۴

بر ترازوی سنجش اعمال، چیزی سنگین‌تر از اخلاق نیک نیست.

صاحب اخلاق نیک در اخبار

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۶.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ح ۱۷۴۰.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۸.

^۴ - همان، ص ۳۸۳.

۱ - شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا
قال رسول الله ﷺ: «أَشْبَهَكُمْ بِي، أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا».^۱

شبیه‌ترین به من، کسی است که اخلاقش نیکوتر باشد.

۲ - کامل‌ترین مردم از حیث ایمان
قال رسول الله ﷺ: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا».^۲

کامل‌ترین مؤمنین از نظر ایمان، با اخلاق‌ترین آنهاست.

۳ - نزدیک‌ترین مردم به پیامبر خدا
قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَيَّ وَأَقْرَبَكُمْ مِنِّي يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَجْلِسًا أَحْسَنَكُمْ خُلُقًا وَ
أَشَدَّكُمْ تَوَاضُعًا».^۳

دوست داشتنی‌ترین انسانها نزد من و نزدیکترین جایگاه به من در روز قیامت از آن کسی است که اخلاقش
نیک‌تر و تواضع وی بیشتر باشد.

۴ - ایمن از مکافات اعمال
حضرت موسی عليه السلام به خداوند عرض کرد: فرعون بیش از صد سال است ادعای الوهیت
می‌کند، او را عذاب کن. خطاب رسید: فرعون نسبت به مردم خوش‌رفتار بوده و
سخت‌گیر نیست، او را به خاطر این صفت شایسته مهلت داده‌ام.

چند نمونه

اینک به بیان سه نمونه از اخلاق حسنه می‌پردازیم.

۱ - ایثار

یکی از عالی‌ترین مدارج اخلاقی ایثار است.

ایثار، مجموعه‌ای از اخلاق حسنه و طرد دسته‌ای از اخلاق رذیله می‌باشد. این مهم به
فراخور متعلق خود، حاوی همان نوع رفتار نیک بوده و لذا دایره‌ای وسیع‌تر از عناوین
اخلاقی دیگر دارد.

ایمان، تقوا، خضوع، فروتنی، محبت، انفاق، رعایت حقوق غیر و بذل جان، در این حسنه
جمع شده و خطاهائی چون، بخل، حرص، غصب، سخریه، حسد، خیانت، ظلم، مکر، کبر،

^۱ - همان، ص ۳۸۷.

^۲ - همان، ص ۳۸۹.

^۳ - همان، ص ۳۸۵.

عجب و مراء، از آن خارج است.

به روایتی در این زمینه توجه کنید.

مردی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا از مکارم اخلاق با خبر ساز. حضرت فرمودند:

«الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ صَلُّهُ مَنْ قَطَعَكَ وَ اِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ وَ قَوْلُ الْحَقِّ وَ لَوْ عَلَى نَفْسِكَ»^۱.

عفو کسی که بر تو ستم روا داشته، و صلّه با کسی که از تو بریده، و اعطاء به کسی که تو را از حق خودت محروم ساخته، و سخن حق ولو بر علیه تو.

اول آنکه، کسی که به تو ستم روا داشته وی را نادیده بگیری و چنان رفتار کنی که اصلاً بر تو ستمی نشده است، و البته هر چند گاهی چنین سکوتی بسیار مشکل است و اما آن کس که خود را مطیع صادق الحجج علیهم السلام بداند رضایت مولایش را بر رضای نفسش ترجیح می دهد.

دوم آنکه، هر کسی که از تو برید با او وصل نمایی و چون به تو بی اعتناء شد، تو به او توجه کنی و آنگاه که پاسخ سلام تو نداد، تو از گفتن سلام اکراه نداشته باشی. سوم آنکه، هر آن کس که تو را از حق مسلم خودت محروم ساخت، تو حقوقش را اداء کنی، اگر او هنگام چیرگی و حکومت بر تو سخت گرفت، گاه غلبه بر وی، اکرامش نمائی. و چهارم آنکه، هیچگاه از بیان حقی که مکلف به ذکر آن هستی مضایقه ننمایی، و از چیزی نهراسی، و مصلحتی غیر از مصلحت دین را ترجیح ندهی، هر چند که آن سخن علیه تو باشد.

خدایا این حالات را به ما ارزانی فرما و این مرتبه از مراتب اخلاقی را، خُلق ما ساز.

قال علی علیه السلام: «أَعْلَى مَرَاتِبِ الْكِرَمِ الْإِيثَارُ»^۲.

بالاترین مراتب کرم و بزرگواری ایثار است.

البته برترین حد ایثار، ایثار جان است. باختن جان در راه معبود و معشوق و در مسیر دین او از بالاترین ایثارهاست که نمونه‌ای از آن خوابیدن مولای متقیان علیهم السلام در «لیله المبیت» در بستر پیامبر است.

^۱ - همان، ج ۶۹، ص ۳۶۸.

^۲ - غررالحکم.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَئُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۱

برخی مردم جان خود را به خاطر خشنودی خداوند می‌فروشند، و خدا نسبت به بندگانش مهربان است.

آمده است در جنگ احد بعد از پایان نبرد، یکی از سپاهیان سراغ برادر خود می‌گرفت و او را در میان مجروحین دید، رفت و برایش آب آورد، ولی وقتی آب را نزدیک لبان او گرفت، با اینکه در حال جان دادن بود، اشاره به لبان تشنه مجروح دیگر نمود، وی به بالین مجروح دیگر آمد و او نیز اشاره به سومی نموده و همین طور به بالین چندین مجروح رسید و چون آخرین آنها به ملکوت پیوست، برگشت و سراغ یک یک آنها آمد، همه بدون اینکه از آب بچشند شهید شده بودند.

و نیز آورده اند: غذا در مدینه کم بود، یکی از مسلمانان سر گوسفندی به هدیه برای دیگری فرستاد، وی پذیرفت ولی چون مسلمان دیگری را محتاج‌تر یافت برای او برد، و همین‌طور این کله، هفت منزل گشت و در نهایت به منزل صاحب اصلی رسید.

۲ - سخاوت

سامری بعد از فریب قوم بنی‌اسرائیل با ساختن گوساله، به شدت مورد خشم حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت، به حدی که قصد قتل او را داشت ولی خداوند او را از چنین عملی بازداشت.

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى أَنْ لَا تَقْتُلْ سَامِرِيَّ فَإِنَّهُ سَخِيٌّ»^۲

سامری را به قتل مرسان که او سخاوتمند است.

نیز روزی بعد از نماز صبح، پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که توسط حضرت جبرائیل علیه السلام با خبر شده بود، به اصحاب فرمودند: سه نفر به قصد کشتن من حرکت کرده‌اند چه کسی آنها را دفع می‌کند؟

کسی پاسخ نداد و حضرت امیر علیه السلام در مسجد نبودند، چون پیامبر حال او را جویا شد، رفتند و او را با خبر ساختند، وی وارد شدند، پیامبر مکرم، عمامه و شمشیر و اسب خود را به او داد و آن حضرت عازم مکان معین گردید، و پس از چندی با سری بریده و دو نفر دستگیر شده وارد مدینه شد.

حضرت امیر علیه السلام واقعه را تشریح کرد و فرمود: خودم را به این سه معرفی کردم، گفتند:

^۱ - بقره، ۲۰۷.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۲۳۰.

فرقی نمی‌کند تو را بکشیم یا رسول الله را. یکی از آنها به من حمله کرد او را کشتم، دو نفر دیگر تسلیم شدند.

حضرت به یکی از آن دو فرمود: بگو «لا اله الا الله» وی در پاسخ گفت: اگر کوه «ابوقیس» را بردارم از بیان این جمله بر من آسان تر است. دستور قتل او صادر و اجرا گردید. شخص دوم نیز در پاسخ پیامبر خدا، از ایمان آوردن اکراه نمود و ابا کرد و گفت: برداشتن ابوقیس بر من آسانتر است. دستور قتل او نیز صادر شد در این اثنا جبرائیل امین نازل گشت و گفت: او را مکش که اخلاقی نیک دارد و سخاوتمند قوم خود است. «اللَّهُ يَفْرُتُكَ السَّلَامُ وَ يَقُولُ: لَا تَقْتُلُهُ فَإِنَّهُ حَسَنُ الْخُلُقِ وَ سَخِيٌّ قَوْمِهِ». او را از قتل معاف کردند، و علت عفو وی را به او گفتند. وی گفت: هرگز با احتیاج داشتن کسی، مالک دره‌می نشده‌ام، و سپس به واسطه محبت اسلام به سخای وی، و اهمیتی که دین اسلام به سخاوت می‌دهد، شهادتین را بر زبان جاری ساخت. حضرت رسالت فرمودند: این مرد از کسانی است که سخاوتش وی را به سوی بهشت کشاند.^۱

آورده‌اند: ذوالنون مصری زنی غیر مسلمان را دید که در زمستان برای پرندگان گندم می‌ریخت. ذوالنون به وی گفت: تو که کافر هستی، این عمل از تو چه ارزشی دارد و به چه امیدی انجام می‌دهی؟ چند ماه گذشت، ذوالنون همان زن را در حج دید، زن وی را شناخت و به او گفت: خداوند به خاطر همان یک مشت گندم، نعمت اسلام را بر من ارزانی نمود.

بر حضرت امیر عليه السلام مهمان وارد شد، غذا کم بود، حضرت چراغ خاموش کردند و طعام حاضر ساختند. و در کنار مهمان نشسته و چنان وانمود می‌کردند که غذا می‌خورند، این عمل از وی باعث نزول آیه ذیل شد.

«... وَ يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...»^۲

آنها را بر خودشان مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند.

به چند روایت در مورد سخاوت، تحت عناوین ذیل، توجه کنید:

الف - مرتبه سخاوت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «السَّخِيُّ خُلِقَ اللَّهُ الْأَعْظَمُ»^۱

^۱ - به بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴ و ۳۹۰ رجوع کنید.

^۲ - حشر، ۹.

سخاوت، اخلاق خداوند بزرگ است.

ب - شأن سخی

قال الصادق عليه السلام: «جاهلٌ سَخِيٌّ أَفْضَلُ مِنْ نَاسِكٍ بَخِيلٍ».^۲

جاهل و نادان سخاوتمند از عابد بخیل برتر است.

و نیز می فرماید: «شَابٌ سَخِيٌّ مُرْهَقٌ فِي الذَّنُوبِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ شَيْخٍ عَابِدٍ بَخِيلٍ».^۳

جوان سخاوتمند و پوشیده در گناه، نزد خداوند عز و جل محبوبتر است از پیره مرد عابد بخیل.

ج - آثار سخاوت

زدودن گناهان، جلب محبت، افزایش روزی، پوشش عیوب، از جمله آثار سخاوت در احادیث است. به نمونه‌هایی از روایات این باب توجه کنید:

قال علی عليه السلام: «السَّخَاءُ يُمَحِّصُ الذَّنُوبَ وَ يَجْلِبُ مَحَبَّةَ الْقُلُوبِ».^۴

سخاوت، گناهان را نابود و مهر دل‌ها را به دست می‌آورد.

و نیز می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالسَّخَاءِ وَ حَسَنِ الْخُلُقِ فَإِنَّهُمَا يَزِيدَانِ الرِّزْقَ وَ يُوَجِّبَانِ الْمَحَبَّةَ».^۵

بر شما باد به سخاوت و خوش رویی که این دو موجب افزایش روزی و محبت است.

و همچنین می فرماید: «عَطُّوا مَعَايِبِكُمْ بِالسَّخَاءِ فَإِنَّهُ سِتْرٌ لِلْعُيُوبِ».^۶

عیوب خویش را با بخشش بیوشانید، که همانا سخاوت پرده پوش عیب هاست.

د - وقت سخاوت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبَخِيلَ فِي حَيَاتِهِ أَلْسَخِيٌّ عِنْدَ وَ فَاتِهِ».^۷

خداوند خشمگین است از کسی که در حیاتش بخیل و هنگام مرگش سخی باشد.

بلی کسی که حب مال در زمان حیاتش، مانع انفاق او می‌شود و زمانی که خود را در کام مرگ دید، اموال خویش را می‌بخشد یا وصیت به صرف آنها در امور خیر می‌نماید، چنین

^۱ - کنز العمال، ج ۱۵۹۶۲، ح ۱

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۵۳

^۳ - همان، ج ۷۳، ص ۳۰۷

^۴ - غرر الحکم

^۵ - همان

^۶ - همان

^۷ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۷۳

عملی هر چند که باز هم شایسته است و پاداشی بزرگ دارد، ولی قابل قیاس با اعطاء آن در زمان حیات نیست.

شخصی وصیت کرده بود که انبار خرمایی به فقراء صدقه دهند، بعد از مرگش، پیامبر مکرم همه را صدقه داد، و دانه خرمایی که باقی مانده بود، در دست گرفت و فرمود: اگر در زمان حیاتش همین را صدقه می داد از این برتر بود.

ه - از انواع سخا (توسعه در زندگی)

قال علی علیه السلام: «حُسْنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ وَ طَلَبُ الْحَلَالِ وَ التَّوَسُّعُ عَلَى الْعِيَالِ»^۱.

نیکی اخلاق در سه چیز است: ۱ - پرهیز از محرمات، ۲ - طلب روزی حلال، ۳ - وسعت دادن بر معیشت اقتصادی خانواده در صورت داشتن.

۳- یکرنگی

یکی از ویژگی‌های مهم مؤمن که موجب روحیه عاطفی او شده و همگرایی وی را تقویت می‌کند، یکرنگی اوست. او باید در مقابل ناملایمات از فولاد سخت‌تر و شدیدتر و با دوستانش همدل و هم رأی باشد.

فولاد در کوره آتش، تغییر رنگ می‌دهد و آب می‌شود، سپس هر حالتی را می‌پذیرد و به هر شکل در می‌آید. علاوه بر این حتی آهن محکم در کنار اکسیژن هوا اکسید می‌شود و باز هم رنگ عوض می‌کند و می‌پوسد. ولی مؤمن اگر در کوره گداخته گردد، باز تغییر رنگ نمی‌دهد، اگر در راه خدا کشته شود، سپس زنده گردد و بار دیگر بمیرد، هیچ‌گاه در روانش تغییری ایجاد نمی‌شود و البته این استقامت، خاص انسان پرورش یافته مکتب اسلام است و استقامت وی به واسطه اهمیتی است که اسلام به این مهم می‌دهد.

قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ، إِنَّ زُبْرَ الْحَدِيدِ إِذَا دَخَلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ»^۲.

همانا مؤمن از فولاد آبدیده سخت‌تر است، زیرا فولاد وقتی داخل آتش می‌شود، متغیر می‌گردد ولی مؤمن اگر کشته شود، سپس زنده گردد و باز هم کشته شود، قلبش دگرگون نمی‌شود.

اهمیت یکرنگی

^۱ - همان، ص ۷۱، ص ۳۹۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۴.

اصولاً اسلام برای پایداری در مقابل مشکلات اهمیّت زیادی قائل است. اسلام دنیا را هدف نمی‌داند، دنیا تنها وسیله‌ای برای نیل به سعادت اخروی است، و هر چه انسان در مقابل ناملایمات و سختی‌های دنیوی صابر باشد و نلغزد، مایه وی برای حیات اخروی قوی‌تر خواهد بود.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»^۱

کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است و استقامت نمودند، فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند که نترسید و غمگین نباشید، بشارت باد بر شما آن بهشتی را که به شما وعده داده شده است.

همین معنا در سوره احقاف نیز آمده است.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲

کسانی که گفتند پروردگار ما الله است، سپس استقامت کردند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین می‌شوند.

و حضرت امیر علیه السلام در همین باره می‌فرماید: برترین سعادت‌ها، استقامت در راه دین است. «أَفْضَلُ السَّعَادَةِ اسْتِقَامَةُ الدِّينِ»^۳

صبر در مقابل فقر و گرفتاری مادی، صبر در برابر بلاها و گرفتاری‌های فردی و اجتماعی، و صبر در مقابل مصیبت‌ها و غم‌ها و از دست دادن عزیزان، صبر در مقابل لذت گناه و پایداری در برابر هوای نفس، صبر در انجام عبادات و طاعات و... همه از مصادیق استقامت و یکرنگی محسوب می‌شوند.

آنکه در این همه صبر کند، سعادت ابدی را از آن خود ساخته است و آنی که همراه خداوند، غیر او را در دل خود جای دهد، تنها خود را فریب داده و او را با استقامت و صبر فاصله بسیار است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لَوْ صَلَّيْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْحَنَائِبِ وَ صُمْتُمْ حَتَّى تَكُونُوا كَالْأَوْتَارِ ثُمَّ كَانَ الْإِنْسَانُ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ الْوَاحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا الْإِسْتِقَامَةَ»^۴

اگر چنان نماز بخوانید که کمرتان خم شود و چنان روزه بگیرید که چون وتر کمان گردید در انحناء یا سستی ولی دو چیز نزد شما از یک، دوست داشتنی‌تر باشد (محبت دو چیز در دل خود راه دهید) به حد استقامت

^۱ - فصلت، ۳۰.

^۲ - احقاف، ۱۳.

^۳ - غررالحکم.

^۴ - کنز العمال، ح ۵۴۷۸.

ملون

منفورترین چهره در اسلام چهره انسان ملون و هزار رنگ است. آنکه هر بادی که بوزد هماهنگ با او می‌شود و با هر سازی می‌رقصد، و به اصطلاح «نان به نرخ روز می‌خورد»، روزی با اهل دین است و دیگر روز با دشمنان آنان، روز مسلمان است و شب گبر و ترسا می‌شود و... .

قال علی عليه السلام: «اعلموا ان الله تبارك و تعالی يبعض من عباده المتلون»^۱

بدانید که خدا بنده رنگارنگ را دوست ندارد، چنین بنده‌ای مورد خشم خداوند است.

چنین کسانی هرگز تأثیر مثبتی در تاریخ نداشته‌اند. رنگارنگ بودن آنها مانع از این شده که در دلها رخنه کنند. یکی از چهره‌های معروف تاریخ در تغییر رنگ، «شبت بن ربیع تمیمی» است. این شخص چندین چهره عوض نموده و هر زمانه‌ای به شکلی در آمده است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۰۵.

رهبران نوری

بشر اجتماعی محتاج به قوانین است که روابط بین فرد و جامعه را معین کرده و حقوق افراد را حفظ و مانع تعدی به آن شود. جامعه‌ای که قانون و مقررات نداشته باشد، امکان حیات و بقاء آن وجود ندارد، در چنین جامعه‌ای ضعیف‌نابود شده و اقویاء نیز به خود ترحم نموده و حالتی شبیه به جنگل و بلکه به واسطه مکاری‌ها و شیطنتها، بدتر از آن ایجاد می‌شود.

البته وجود قانون به تنهایی برای بقاء جامعه انسانی کافی نیست، بلکه قانون محتاج به مجریانی است که تحت فرمان فرد واحد، کلیات قانون را بر افراد جامعه تطبیق دهند، فلذا وجود فرد واحد در رأس امور از بایسته‌های نظام اجتماعی انسان است. این مسئله چنان اهمیت دارد که جامعه حتی در صورت نبود حاکم عادل، از داشتن امیر فاسق و فاجر بی‌نیاز نیست، چه اینکه او برای حفظ موقعیت خود، حداقل از هرج و مرج و آشوب در جامعه جلوگیری می‌کند.

قال علی علیه السلام: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ»^۱

می‌بایست مردم/امیری چه نیکوکار و چه فاجر داشته باشند.

البته خداوند متعال هیچ‌گاه خلائق را از وجود امام عادل محروم نکرده و نخواهد کرد، و این انسان‌ها هستند که گاه شرایط را برای امام جائر فراهم می‌نمایند و امام عادل را رها می‌کنند.

قال الباقر علیه السلام: «لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ»^۲

زمین بدون امام چه ظاهر و چه غایب باقی نمی‌ماند.

قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، يَعْلَمُ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ»^۳

زمین رها نمی‌شود مگر به عالمی که مردم به او محتاج و او به کسی احتیاج ندارد و حلال و حرام را می‌داند.

و چون خوی و عادات امیر در مردم اثر می‌کند، طبعاً وجود امیر فاسق موجب انحراف

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۳۵۸.

^۲ - همان، ج ۲۳، ص ۲۳.

^۳ - همان، ص ۵۰.

جامعه و وجود امیر عادل باعث هدایت آن خواهد شد.

قال علی علیه السلام: «الْأَناسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ»^۱.

مردم حتی نسبت به پدرانشان به سلاطین خود شبیه‌ترند.

رهبری در عصر غیبت

بدیهی است انسان‌ها به حاکمی محتاجند که قوانین را مطابق شرایط انسان‌ها و حوادث و وقایع آینده و علم به نیازهای بشر، وضع کرده و بر طبق همان‌ها حکم کند، چنین حاکمی جز حضرت احدیّت جلّ و علی نیست، اوست که به حقایق امور و درون سینه انسانها آگاه است و نیاز خلاق خودش را می‌داند و بر طبق آنها قانون وضع می‌کند. در مراحل بعد، تنها کسانی می‌توانند حکومت را بر عهده بگیرند که از جانب خداوند متعال منصوب شده باشند، این عده را به نام پیامبران الهی و اوصیاء آنها می‌شناسیم و اینک در زمان آخرین حجّت حق و وصی پیامبر به سر می‌بریم و او حاکم بر اموال و نفوس انسان‌ها می‌باشد، اما متأسفانه گناهان ما موجب شده است، وجود شریف حضرت در پس ابر تاریک از ظلم و ستم انسان‌ها بماند و شایستگی هدایت مستقیم از ما سلب گردد.

وظیفه ما در این عصر

هر کدام از ائمه علیهم السلام در زمان خود اشخاصی را برای پاسخ‌گویی به نیازهای مردم معرفی کرده‌اند. «علی بن مسیب همدانی» می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: منطقه ما دور است و نمی‌توانم همیشه خدمت برسم پس معالم دینی خود را از که بگیرم؟ «شَقَّتِي بَعِيدَةً وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي: إِمَامَ علیه السلام» در پاسخ فرمودند: از زکریا ابن آدم قمی اخذ نما که دین و دنیای وی محفوظ و در امان است. مِنْ ذَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِّيِّ، الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا»^۲.

در این زمانه نیز باید سراغ کسانی رفت که ارتباطی با حضرت امام علیه السلام دارند، او را بهتر از دیگران می‌شناسند و فرمایشات و نظرات او را منتقل می‌کنند چه اینکه آن حضرت در توقیع مشهور خود فرموده است:

^۱ - همان، ج ۷۸، ص ۴۶.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۶.

«وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۱.

در حوادثی که پیش می‌آید به روایان احادیث ما مراجعه کنید، آنها حجّت من بر شما و من حجّت خدا هستم. این عده که حجّت امام زمان بر خلائقند، دارای شأنی والا در پیشگاه خداوند می‌باشند. قال رسول الله ﷺ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثلاثاً) قيل: يا رسول الله و مَنْ خُلَفَائِكَ؟ قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي، يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»^۲.

رسول خدا ﷺ سه بار فرمود: خدایا بر خلائق رحم نما، عرض کردند آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: کسانی که بعد از من خواهند آمد و حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند.

قال الصادق عليه السلام: «اعْرِفُوا مَنَازِلَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا»^۳.

منزلت هر کس را به مقدار روایاتی که از ما نقل می‌کند بشناسید.

عن عبدالسلام الهَرَوِي قال: «سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا، قُلْتُ: وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ»^۴.

خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را احیا می‌کند. هروی می‌گوید: گفتم چگونه امر شما را احیاء می‌کند؟ فرمود: علوم ما را فرا می‌گیرد و به مردم یاد می‌دهد.

اینان که نماینده خلیفه رسول خدا و نائب آخرین جانشین پیامبر ﷺ هستند، باید به عدل بگویند و به عدل حکم کنند و قدمی از مسیر عدالت دور نشوند.

متأسفانه چه در زمان حضور ائمه اطهار علیهم السلام و چه در عصر غیبت، زرپرستان و مقام دوستان، همیشه درصدد اشغال منصب حکومت بوده و خواهند بود. اینان برای رسیدن به جاه و مقام از هر گناهی فروگذار نکرده و گاه رسیدن از هیچ ظلمی ابا نداشته‌اند. صفحات تاریخ بعد از ارتحال پیامبر ﷺ مملو است از این‌گونه ددمنشیه‌ها و کجروی‌های حاکمانی که به اسم خلافت و ولایت دینی بر مردم حکم رانده‌اند و سلطنت کرده‌اند.

نوری و ناری

خداوند متعال حاکمان را در قرآن به دو قسم تقسیم کرده است، برخی حکام نوری

^۱ - همان، ص ۱۰۱.

^۲ - همان، ص ۱۰۱.

^۳ - همان، ص ۹۹.

^۴ - همان، ص ۱۰۲.

هستند، حاکمینی که مردم را به سوی خداوند و انجام خیرات و مبرات سوق می‌دهند. آنان در بین زیردستان خود صمیمیت و همدلی می‌آفرینند. از این دسته در قرآن کریم چنین سخن به میان آمده است:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی می‌کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند.

دسته‌ای دیگر حکام ناری هستند، اینها برای رسیدن به حکومت از قتل و خونریزی و هرچیز دیگر ابا ندارند، تاریخچه دنیاخواهی اینان به زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بر می‌گردد.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ»^۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دوزخ دعوت می‌کنند و روز قیامت یابوری نخواهند شد.

رهبران نار

رهبران نار برای بقاء حکومت خود از هیچ گناهی فروگذار نیستند، فساد و تباهی، قتل و خونریزی، ترویج معاصی برای آنها کاری عادی و عملی لازم است، آنها می‌خواهند حکومت خویش را ثابت نگهدارند. حال به قیمت هر چیز و هر چه تمام شود، ابائی از آن ندارند. به نمونه‌هایی از کارهای این عده که در تاریخ ثبت شده است توجه کنید:

۱ - روزی «زیاد بن ابیه» والی کوفه از سوی معاویه، در مسجد سخن می‌راند، عده‌ای به سوی او سنگ پرتاب کردند. وی دستور داد درهای مسجد را بستند، هر کس قسم بر برائت خود می‌خورد آزاد می‌شد، باقیمانده هشتاد نفر بودند و همگی قطع دست شدند.

۲ - قتل چهره‌های وجیهی چون حُجْر بن عَدی کندی، ترور شخصیت‌های بسیاری و از جمله امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام، توطئه و نیرنگ، تاراج بیت‌المال، گوشه‌ای از اعمال ننگین معاویه برای حفظ سلطنت خویش است.

۳ - یزید بن معاویه حدود سه سال حکومت کرد، در سال اول امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام را به شهادت رسانید و عاشورا را پدید آورد. در سال دوم به مدینه حمله نمود و جمعیتی را از دم تیغ گذراند و در سال سوم کعبه را به منجنیق بست.

^۱ - انبیاء، ۷۳.

^۲ - قصص، ۴۱.

- ۴ - عبدالملک بن مروان در زمان خلافتش مکه را محاصره و از بلندی‌های اطراف با منجنیق بر مسجد و یاران ابن زبیر آتش می‌ریخت. در این حمله کعبه آتش گرفت و شهر مکه به وسیله او سقوط کرد. او می‌گفت: شمشیر داروی درد مردم است، کسی که مرا به تقوا سفارش کند گردنش را می‌زنم.
- ۵ - حجاج که از طرف مروان والی کوفه بود، طبعی خونخوار داشت، وی بنا بر نقل مسعودی در مروج‌الذهب ۱۲۰/۰۰۰ نفر را در غیر جنگ‌ها کشت و هنگام مرگش ۵۰/۰۰۰ مرد و ۳۰/۰۰۰ زن در زندان داشت، ۱۶/۰۰۰ زندانی وی برهنه بودند و زمستان در زندان بی‌سقف نگه داشته می‌شدند، غذای آنها نان جو مخلوط با خاکستر بود.
- ۶ - هشام بن عبدالملک بعد از به شهادت رساندن «زید بن علی» پنج سال بدن او را به دار آویخت، وی زبان «کُمیت» را به خاطر حق‌گویی قطع کرد.
- ۷ - شیعیان در بند و زندانی منصور دوانیقی، قرآن را به پنج قسم تقسیم کرده بودند و با پایان هر قسم، نماز می‌خواندند چون که قادر به تعیین وقت نماز نبودند.
- ۸ - حمید بن قحطبه به دستور هارون الرشید در یک شب ۶۰ نفر از سادات و اولاد حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را به شهادت رسانده و بدون تجهیز در چاه انداخت.
- ۹ - متوکل از معلم فرزندان خود پرسید: امام حسن و امام حسین علیهم السلام را بیشتر دوست دارد یا فرزندان متوکل را؟ معلم، حسنین علیهم السلام را بر فرزندان وی ترجیح داد، متوکل زبانش را از پشت سر در آورد و به این طرز فجیع شهید کرد.
- ۱۰ - صلاح‌الدین ایوبی نسل شیعه را از مصر، مغرب، شام، فلسطین برداشت، اولاد علی علیه السلام را زندانی نمود، روز عاشورا را اعلام عید کرد، کتابخانه‌های شیعیان را به آتش کشانید، آمار کشته‌های شیعیان به دست او و مخصوصاً در شهر حلب از توابع سوریه بسیار است.
- ۱۱ - سلطان سلیم عثمانی فتوای قتل شیعه را ترویج و در یک شهر بین چهل تا هفتاد هزار شیعی را شهید نمود. دیگر سلاطین عثمانی از سال ۱۵۱۶ تا ۱۹۱۸ میلادی به مدت بیش از چهار قرن، سخت‌ترین فجایع را بر شیعیان وارد کردند.
- و این چرخه همچنان ادامه دارد بطوری که تاریخ همیشه حاکمان باطل را در حال افساد و جنایت دیده است. بلقیس (ملکه سبا) در جواب نامه حضرت سلیمان علیه السلام به قوم خود گفت: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ

يَفْعَلُونَ»^۱.

ملکه سبا گفت: سلاطین چون به منطقه‌ای آباد وارد می‌شوند، آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن را دلیل می‌نمایند، آری کار آنها همین است.

از این آیه به خوبی و به صراحت استفاده می‌شود که حاکمان همیشه و در همه جا مایه فساد و تباهی هستند. آنان افراد با شخصیت را به جرم مخالفت با برنامه‌هایشان دلیل کرده و حذف می‌نمایند و گوشه‌گیر می‌کنند و متملقان و چاپلوسان را به خدمت خویش می‌گزینند. لذا دنیاگريزان همیشه در مقابل سلاطین قرار گرفته و زرپرستان محبوب آنها می‌باشند. به روایت گرانسنگی از حضرت امیر عليه السلام توجه کنید:

«إِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَ ضَلَّ بِهِ، فَأَقَامَ سُنَّةً مَأْخُودَةً (مَعْلُومَةً) وَ أَحْيَا بَدْعَةً مَتْرُوكَةً وَ أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَ لَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَ لَا عَادِرٌ فَيُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى ثُمَّ يَرْتَبِطُ (يَرْتَبِطُ - يَرْتَبِكُ) فِي قَعْرِهَا»^۲.

بدترین مردم نزد خداوند پیشوای ستمگری است که خود گمراه و دیگران به وسیله او گمراه می‌شوند، سنت‌های مقبول را از بین برده و بدعت‌های متروک را زنده می‌کند. من از رسول خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می‌فرمود: پیشوای ستمکار را در قیامت حاضر می‌سازند در حالی که نه یاری دارد و نه عذرخواهی، او را در آتش جهنم می‌افکنند و او چون سنگ آسیا در آتش می‌چرخد و آنگاه او را در قعر جهنم به زنجیر می‌کشند.

رهبران نور

اما رهبران نور، اینان هیچ‌گاه در طلب رهبری نبوده‌اند و جز برای احقاق حق و ایجاد روحیه همدلی و همراهی مردم با هم و ملت با حکومت آن را نپذیرفته‌اند. حضرت امیر عليه السلام در بیان علت پذیرفتن خلافت می‌فرماید:

«لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِطْةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ، لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا»^۳.

اگر آن جمعیت زیاد نبود و حجت به خاطر وجود یاران تمام نمی‌شد، و اگر نبود عهدی که خداوند از علماء گرفته که در مقابل شکم‌خوارگی ظالمان و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می‌ساختم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می‌ساختم.

^۱ - نمل، ۳۴.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۶۴ به ترتیب صبحی صالح.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۳.

رهبران حق چون ضعیف‌ترین اقشار جامعه زندگی می‌کنند و خود را بر احدی از رعیت ترجیح نداده و بلکه از همه ضعیف‌تر به حساب می‌آورند، این نیز دیدگاه حضرت امیر علیه السلام در این زمینه است.

«عَلَى أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ يَتَأَسَّوْا بِأَضْعَفِ رَعِيَّتِهِمْ حَالاً فِي الْأَكْلِ وَاللِّبَاسِ وَ لَا يَتَمَيِّزُونَ عَلَيْهِمْ بِشَيْءٍ لَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ لِيَرَاهُمْ الْفَقِيرُ فَيَرْضَى عَنِ اللَّهِ تَعَالَى بِمَا هُوَ فِيهِ وَ يَرَاهُمْ الْغَنِيُّ فَيَزِدُّهُ شُكْرًا وَ تَوَاضِعًا»^۱

لازم است که امامان حق به ضعیف‌ترین مردم در خوردن و پوشیدن اقتدا کنند، و خود را به چیزی که مقدر آنها نیست متمایز نسازند، تا اینکه فقیر به آنها بنگرد و به فقر خود راضی شوند و غنی به آنها بنگرد و شکر او و تواضع وی اضافه شود.

و در یک کلام، رهبران نور در جامعه مجری عدالت هستند، به حق حکم می‌کنند و به غیر آن نمی‌اندیشند. خداوند متعال به همه حاکمان در یک نگاه عام، و به داود پیامبر علیه السلام در زمان حکومتش چنین دستور می‌دهد.

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...»^۲

ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق حکم نما و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

داستان سوده

«سوده همدانیه» دختر عماربن آسک همدانی است. وی بعد از شهادت حضرت امیر علیه السلام برای طرح شکایت قبیله‌اش از والی نزد معاویه رفت. معاویه به وی گفت: تو همان نیستی که در جنگ صفین، برادرانت را علیه من می‌شوراندی؟ سوده گفت: گذشته را رها کن. معاویه پرسید: برای چه اینجا آمده‌ای؟ سوده گفت: والی تو «بسرین ارطاء» بر ما ظلم می‌کند نه حق خلق را رعایت می‌کند، نه حکم خدا را، یا عزلش نما و الا در برابر تو قیام می‌کنیم. معاویه گفت: مرا به قیام تهدید می‌کنی؟ می‌خواهی با وضعی دردناک تو را نزد حاکم بفرستم. سوده در پی شنیدن پاسخ معاویه، این شعر را زمزمه کرد:

صَلَّى اللَّهُ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّهُ قَبْرٌ فَاصْبَحَ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

^۱ - نهج السعادة، ج ۲، ص ۴۹.

^۲ - ص، ۲۶.

قد حالف الحق لایبغی به بدلاً فصار بالحق و الایمان مقروناً

سلام خدا بر جسمی که قبر او را در بر گرفت و عدل مدفون شد، به خداوند سوگند یاد کرد که حق را دگرگون نکند که حق و ایمان در جان او قرین بود.

معاویه پرسید: این شعر را در وصف که خواندی؟ سوده پاسخ داد: در وصف علی علیه السلام و فضائلی از آن حضرت را نقل کرد. معاویه پرسید: از او چه دیده‌ای که چنین مدح می‌کنی؟ سوده گفت: روزی نزد او رفتم و از حاکم شکایت بردم، او در نماز بود، نماز را تمام کرد و چون شکایتم را شنید و ادعایم را صادق و قرائن را کافی دید، روی به قبله کرد و با خدای خود گفت: خدایا من آنان را امر نکرده‌ام که به خلق تو ظلم کنند و حق تو را ترک گویند. «اللَّهُمَّ إِنِّي لَمْ أَمُرْهُمْ بِظُلْمِ خَلْقِكَ وَ لَا بِتَرْكِ حَقِّكَ» و به حاکم نوشت: وقتی نامه‌ام را خواندی، هر چه در ارتباط با ما نزد توست محفوظ بدار، تا کسی بر تو وارد شده و آنها را از تو تحویل گیرد. «إِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَاحْتَفِظْ بِمَا فِي يَدِكَ مِنْ عَمَلِنَا حَتَّى يَقْدَمَ عَلَيْكَ مَنْ يَقْبِضُهُ مِنْكَ». والسلام.^۱ نامه را به من داد و مرا مرخص کرد. اصرار سوده بر مطلب و بیان صریح وی و مدح حضرت با زبانی رسا از سوی او، معاویه را واداشت که دستور عزل حاکمش را صادر کند.^۲

«ابراهیم جمال» از شیعیان بود، وی برای کاری نزد «علی بن یقطین» که به دستور امام کاظم علیه السلام منصب وزارت هارون را عهده دار بود تا به شیعیان رسیدگی کند، مراجعه کرد، علی ملاقات با وی را به عللی نپذیرفت. پس از چندی ابن یقطین به حج رفت و بعد از اعمال حج، عازم مدینه برای زیارت امام کاظم علیه السلام گشت، اما امام اجازه ملاقات نداد و فرمود: خداوند از پذیرفتن حج تو ابا فرمود مگر این که ابراهیم را راضی کنی. علی به کرامت حضرت در اندک زمانی به بغداد بازگشت و بعد از برطرف نمودن مشکل ابراهیم به مدینه بازگشت و به خدمت امام علیه السلام رسید!

حضرت امیر علیه السلام امام عادل را چنین معرفی کرده‌اند: «فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هَدَى وَ هَدَى فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ وَ إِنَّ السُّنَنَ لَنَبِيْرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ وَ إِنَّ الْبِدْعَ لظَاهِرَةٌ لَهَا أَعْلَامٌ».^۳

^۱ - کشف الغمّة، ج ۱، ص ۱۷۴.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۱۹.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۶۳ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۶۴ به ترتیب صبحی صالح.

بدان برترین بندگان نزد خداوند، پیشوای عادل است، که خود هدایت یافته و دیگران را هدایت می‌کند، سنت معلومی را بر پا داشته و بدعت مجهول و متروکی را می‌میراند، سنت‌ها روشن و نورانیند و نشانه‌های آشکاری دارند، بدعت‌ها نیز واضح و علامت‌های مشخص دارند.

مقابله با رهبران ناری

بنابر عقیده شیعه و بسیاری از اهل سنت، قیام علیه طاغوت در صورت استطاعت، مشروط بر اینکه مصلحت قیام بر قعود قوی‌تر باشد، واجب می‌باشد.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»^۱

ما رسولان خود را با دلیل روشن فرستادیم و با آنها کتاب آسمانی نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند.

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»^۲

و بر ظالمان تکیه ننمایید که موجب می‌شود آتش شما را در برگیرد و در آن حال سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

عمده دلیل بر سکوت ائمه هدی علیهم‌السلام در مقابل خلفای جور، نداشتن یاران صدیق و کارآمد بوده است. این نکته از فرمایشات آنها به صراحت استفاده می‌شود.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «إِذَا اجْتَمَعَ لِلْإِمَامِ عِدَّةٌ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثٌ مِئَةً وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ، وَجَبَ عَلَيْهِ الْقِيَامُ وَ التَّغْيِيرُ»^۳

اگر امام ۳۱۳ نفر به تعداد بدریون یاور داشته باشد، قیام و ایجاد تغییر بر وی واجب است.

اما متأسفانه، سلاطین ستمگر با استفاده از توان مالی خود و یاری زرپرستان، احادیث بسیاری را جعل کرده‌اند که بایستی در مقابل حاکم هر چند که ظالم باشد سکوت کرد.

به دو نمونه از این روایات که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت داده شده‌اند توجه کنید:

«مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئاً يُكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ فَمِيئَةً الْجَاهِلِيَّةِ»^۴

کسی که از امیرش چیزی که از آن اکراه دارد ببیند، باید صبر کند، زیرا کسی که یک وجب از جماعت فاصله بگیرد و بمیرد به مرگ جاهلی مرده است.

^۱ - حدید، ۲۵.

^۲ - هود، ۱۱۳.

^۳ - بحارالآوار، ج ۱۰۰، ص ۴۹.

^۴ - صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۷.

«الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ وَاجِبَةٌ خَلْفَ كُلِّ مُسْلِمٍ، بَرًّا كَانَ أَوْ فَاجِرًا وَإِنْ عَمِلَ الْكَبَائِرَ»^۱.

نماز واجب پشت سر هر مسلمانی نیکوکار یا فاجر هر چند مرتکب کبیره شود واجب است.

کاملاً پیداست این روایات با خط مشی صریح اسلام در قرآن و روایات صحیح، مبنی بر ایستادگی در مقابل ظالم همخوانی ندارد. البته ممکن است این روایات به حالت تَقِيَّة توجه داشته باشند که در این صورت حکم خاصی را وضع نمی‌کنند بلکه استثنایی از عمومات و مطلقات با وجود شرایط خاص خود شمرده می‌شوند، بر این اساس بر شیعه واجب می‌شود در زمان غیبت امام زمان (عج) مصونیت شیعه را بر هر چیزی ترجیح دهند و اگر قیام آنها موجب آزار شیعیان و هتک حرمت آنان شود، از هرگونه حرکت جدایی‌طلبانه‌ای بپرهیزند.

یکی از دلایل عدم حمایت کامل ائمه اطهار از قیام‌هایی چون قیام سلیمان ابن سرد خزاعی، مختار ابن ابوعبیده، زید بن علی، ابراهیم امام و... همین است.

^۱ - سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۶۷.

زبان

زبان از مهمترین عضو ارتباطی آدمی است، این عضو رابطه انسان را با اجتماع آسان ساخته و وسیله بیان حوائج وی و پاسخ دادن به نیازهای دیگران می‌باشد. اهمیت زبان برای آدمی بدان حد است که حضرت امیر علیه السلام آن را در کنار عقل و دین، خلاصه انسان شمرده است.

«الْإِنْسَانُ لُغَبٌ لِسَانُهُ وَ عَقْلُهُ دِينُهُ وَ مَرُوتُهُ»^۱

چکیده و لب انسان، زبان او و عقل وی دین و مروت اوست.

امام علیه السلام در حدیثی دیگر، انسان بی‌زبان را صورت بی‌سیرت و حیوان بی‌فایده معرفی نموده است. «مَا الْإِنْسَانُ لَوْلَا اللِّسَانُ إِلَّا صُورَةٌ مُّمَثَّلَةٌ أَوْ بَهِيمَةٌ مُّمَهَّمَةٌ»^۲

این عضو از بدن، در سرنوشت و عاقبت امر انسان اثری مستقیم دارد، و می‌تواند صاحبش را مرضی و یا مبعوض خداوند نماید. هر چند او در این کار عظیم استقلالی ندارد و تحت اراده عقل و خرد یا شهوت و غضب چنان آثاری را می‌آفریند ولی ابزاری قوی بوده و می‌تواند پل تکامل و ترقی انسان شده و او را به «علیین» رساند و یا در مسیر ضلالت و گمراهی واقع شده و به «سجین» سقوطش دهد.

فوائد زبان

غیر از قوه چشائی و نقاله بودن برای غذا، از مهمترین فواید زبان قدرت تکلم است. انسان موجودی اجتماعی است و برای ارتباط با اجتماع نیاز به وسیله‌ای ارتباطی دارد، زبان این نقش را بدون کم و کاست ایفاء می‌نماید. نیاز به سخن گفتن همانند نیاز به خوردن و آشامیدن در رتبه اولین حوائج انسان قرار گرفته است و روزی و ساعتی نیست که آدمی خود را از آن بی‌نیاز احساس کند. همچنین ارتباط بین انسان و خدا برای بیان بندگی با این عضو آسان‌تر انجام می‌پذیرد. پس زبان:

۱ - راه ارتباط با خدا است

هدف از خلقت انسان وصال او به معبود است و در این راستا عبادات ابزار رسیدن آدمی

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۵۶.

^۲ - غرر الحکم.

به این هدف می‌باشند. عباداتی چون اقامه نماز، تلاوت کتاب، راز و نیاز، استغفار و انابه و... که همگی نقشی اساسی در حرکت صعودی انسان دارند از زبان صادر می‌گردند.

۲- راه ارتباط با هم‌نوع است

اسلام سعادت فرد را در کنار جامعه می‌خواهد، به طوری که این دو را لازم و ملزوم و غیر قابل تفکیک می‌داند نه فرد بدون اصلاح جامعه، صالح باقی می‌ماند و نه اجتماع بدون اصلاح افراد، راه سعادت را می‌پیماید.

تأثیر محیط اجتماعی در افراد بدیهی‌تر از آنست که قابل بحث باشد. جامعه آلوده در فرد صالح تأثیر گذاشته و او را در گذر زمان طالح خواهد ساخت و یا حداقل سیر صعودی او را متوقف خواهد نمود و از این قانون کلی و عام، هیچکس را گریزی نیست. امام علی علیه السلام زبان را وسیله نفوذ در قلوب معرفی کرده است و می‌فرماید: چیزی نافذتر و فریب دهنده‌تر از زبان برای قلب انسان نیست. « ما مِنْ شَيْءٍ أَجْلَبُ لِقَلْبِ الْإِنْسَانِ مِنْ لِسَانٍ »^۱

ضررهای زبان

گستره گناهانی که از زبان صادر می‌شود بدان حد است^۲ که بنابر دستورات صریحی که از معصومان رسیده است، فروبستن لبها و سکوت نمودن، از بهترین اعمال حسنه بیان شده است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: « عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ، فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ الشَّيْطَانِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ »^۳

بر تو باد سکوت طولانی که آن موجب طرد شیطان بوده و یاور تو در امور دینی می‌باشد.

همان حضرت در روایت ذیل راحتی انسان را در سکوت دانسته است. « رَاحَةُ الْإِنْسَانِ فِي حَبْسِ اللِّسَانِ »^۴ حضرت امیر علیه السلام زبان را به درنده‌ای گریزپای تشبیه فرموده است که اگر رهایش کنی دندان می‌گیرد و می‌گزد. « اللِّسَانُ سَبْعٌ إِنْ خَلِيَ عَنْهُ عَقَرَ »^۵

تأثیر کلام و سخن در دیگران در هر دو جنبه مثبت و منفی بسیار است. گاه یک سخن

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - رجوع کنید: اخلاق در قرآن و سنت اثر مولف، ج ۱، ص ۵۹۳.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۹.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶.

^۵ - نهج البلاغه، حکمت ۵۷ به ترتیب فیض و ۶۰ به ترتیب صبحی.

نیک، آهنین دلی را نرم و لطیف می کند و همدلی و مهربانی می آفریند.

قال علی علیه السلام: «رُبَّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ»^۱

چه بسا سخنی که مانند تیغ تیز کارگر است.

و گاهی سخنی زشت یا چند پهلو بدتر از شمشیر می برد و سخت تر از تیر می شکافد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «فِتْنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ»^۲

فتنه زبان شدیدتر و بدتر از ضربه شمشیر است.

قال علی علیه السلام: «طَعْنُ اللِّسَانِ أَمْضُ مِنْ طَعْنِ السِّنَانِ»^۳

زخم زبان از زخم نیزه سوزناکتر است.

امام صادق علیه السلام زبان را وسیله رسوائی انسان گنهکار معرفی فرموده اند:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خِزْيًا، أَجْرَى فَضِيحَتَهُ عَلَى لِسَانِهِ»^۴

هرگاه خداوند خواری بنده اش را بخواهد، رسوائی اش را بر زبانش قرار می دهد، چیزی می گوید که موجب رسوائی او شود.

مدح سکوت

سکوت در روایات به شیوه های مختلف و در موقعیت های گوناگون مورد ستایش واقع شده است. این روایات که گاه به صراحت دستور به سکوت می دهند و گاه با ذکر معاصی ناشی از سخن، تلویحا سکوت را مثبت ارزیابی می کنند، سراسر ابواب اخلاقی را فرا گرفته است. به برخی از این روایات توجه کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت را علامت ایمان می شمارد: «لَا يَعْرِفُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَخْزَنَ مِنْ لِسَانِهِ»^۵

هیچ بنده ای حقیقت ایمان را درک نکند تا قسمی از زبانش را نگه داشته باشد (تنها آنچه به سود دنیا و آخرت وی باشد بگوید).

و امام باقر علیه السلام در وصف شیعه می فرماید: شیعیان ما بی زبانند «إِنَّمَا شِيعَتُنَا الْخُرْسُ»^۶

شیعه کسی است که چنان کم گوید که چون لال فرض شود. کم گوید و آنچه می گوید

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۸۶.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۸.

^۵ - همان مصدر.

^۶ - همان مصدر.

بجا و پراثر باشد.

همان امام همام فرموده است: «إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ، فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْتِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فِضَّتِهِ»^۱

این زبان کلید هر بدی و خوبی است، پس چنانچه بر طلا و نقره، مهر می‌زنی بر زیانت هم مهر بزن.

لقمان حکیم سخن و سکوت را چون نقره و طلا دانسته و طبیعی است که ارزش طلا بسیار بیشتر از نقره است.

قال الصادق عليه السلام: « قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ: يَا بُنَيَّ إِنْ كُنْتَ زَعَمْتَ أَنَّ الْكَلَامَ مِنْ فِضَّةٍ فَإِنَّ السَّكُوتَ مِنْ ذَهَبٍ»^۲

فرزندم اگر گمان می‌کنی سخن از نقره باشد، سکوت از طلا است با ارزش‌تر است.

در روایت دیگر امام صادق عليه السلام سکوت را عمل خیر و دارای ثواب و سخن را عامل ثواب یا عقاب معرفی نموده است: « لَا يَزَالُ الرَّجُلُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا»^۳

دائما بنده مؤمن مادامی که ساکت است محسن و نیکوکار شمرده می‌شود، ولی وقتی که شروع به سخن نمود به مقتضای سخن خود عقوبت یا مثبت می‌بیند.

عامل سکوت

عقل و حکمت را می‌توان عامل اصلی سکوت دانست.

قال علي عليه السلام: « أَلْصَمْتُ آيَةَ النَّبْلِ وَ ثَمَرُ الْعَقْلِ»^۴

سکوت نشانه بزرگی و میوه عقل است.

و امام باقر عليه السلام عقل، تفکر و سکوت را در طول هم دانسته است.

« دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ وَ دَلِيلُ التَّفَكُّرِ الصَّمْتُ»^۵

راهنمای عاقل تفکر و راهنمای تفکر سکوت است. (سکوت انسان را به تفکر وامی‌دارد و آن موجب انجام اعمال عقلانی می‌باشد).

و امام رضا عليه السلام سکوت را دروازه حکمت شمرده است.

^۱ - تحف العقول مترجم، صفحه ۳۴۲.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.

^۳ - مستدرک الوسایل، ج ۹، ص ۱۶.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۰.

«... إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ»^۱

سکوت یکی از درهای حکمت است، خاموشی محبت می آورد و راهنمای هر کار خیری است.
قال الرضا عليه السلام: « مِنْ عِلَامَاتِ الْفَقْهِ، الْحِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ، إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ »^۲
از نشانه های فقاہت، بردباری و علم و سکوت است. سکوت دری از درهای حکمت بوده، محبت می آورد و راهنمای هر امر خیر و نیکی است.

آثار سکوت

روایاتی که در مدح و ستایش سکوت به عنوان ارزش اخلاقی ذکر شد و نیز اخباری که مایه های ارزشمند برای سکوت برشمرد، حکایت روشنی از اثرات مثبت سکوت دارند، اینک به برخی از این آثار توجه کنید.

۱ - حفظ هیبت انسان

سکوت هیبت انسان را حفظ می کند و او را از طعن ها و ایرادها محفوظ می دارد، تعبیری که حضرت امیر علیه السلام در این رابطه دارند بسیار زیباست.
« الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ »^۳
انسان در زیر زبان خود مخفی است و تا سخن نگوید آشکار نشود.

تا انسان حرفی نزند، ماهیت وی همچنان در هاله ای از ابهام قرار دارد و خصوصیات او آشکار نمی شود اما با اولین سخنش، لهجه وی شناسائی می شود و به تدریج میزان ادب اجتماعی، نزاکت فردی، علم و دانش و... عیان می گردد.

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

حضرت امیر علیه السلام نیز می فرمایند: کثرت سکوت برای انسان هیبت می سازد. « بِكَثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ »^۴

۲ - زیور علم

سخن زیاد نشانه جهل است و آنکه عالم تر است کم سخن تر است، انسانی که ظرفیت و

^۱ - اصول کافی، ص ۱۱۳.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۳.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۴۰ به ترتیب فیض و ۱۴۸ به ترتیب صبحی.

^۴ - نهج البلاغه، حکمت ۲۱۵ به ترتیب فیض و ۲۲۴ به ترتیب صبحی.

حلم او اندک است دانش اندک خود را پیوسته بیان می‌دارد و بدین وسیله برای خود در پی کسب وجهه می‌باشد، اما کسی که بسیاری از معلومات را در خود جای داده است، علم و حلم را مقرون هم ساخته و جز به هنگام ضرورت چیزی نمی‌گوید. مثل این دو کس، مثل کوزه‌ای است که اگر قطره آبی داشته باشد صدای خود را به همه می‌رساند ولی کوزه پر آب ساکت و آرام می‌باشد. و یا جیبی که چند سکه پول در خود جای داده، مقدار ارزش خود را به همه اعلام می‌دارد ولی جیب پر از اسکناس هرگز خودنمایی نمی‌کند.

قال علی عليه السلام: «أَلصَّمْتُ زَيْنَ الْعِلْمِ وَ عُنْوَانَ الْحِلْمِ»^۱

خاموشی، آرایش و زینت علم و نشانه بردباری و حلم است.

۳ - سلامتی و حفظ نفس

بسیاری از نزاع‌ها و کدورت‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها از زبان ناشی می‌شود تا آنجا که مثل شده است: «زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد». این مثل ترجمه‌ای است برای فرمایش مولای بیان امام علی عليه السلام که فرموده‌اند: چه بسا خونی که باز شدن دهانی آن را ریخت.

«كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَوْمٌ»^۲

هر که را تیغ زبان نیست بفرمان عاقبت کشته شمشیر زبان می‌گردد

کمتر کسی است که این اثر از آثار سکوت را لمس نکرده باشد و لذا محتاج به توضیح نبوده و صرفاً به ذکر چند روایت از مولای متقیان حضرت امیر عليه السلام اشاره می‌شود.

«إِنْ كَانَ فِي الْكَلَامِ بَلَاغَةٌ، فَفِي الصَّمْتِ السَّلَامَةُ مِنَ الْعِثَارِ»^۳

اگر در سخن، بلاغت و شیوایی نهفته شده است. در خاموشی سلامتی از لغزش واقع شده است.

«الزِّمِ الصَّمْتُ فَأَدْنَى نَفْعِهِ السَّلَامَةُ»^۴

همیشه خاموش باش که کمترین فایده آن سلامتی است.

و این روایت کوتاه خلاصه‌ای است از همه گفته‌ها. خاموش باش، سالم می‌مانی. «أَصْمْتُ تَسْلَمُ»^۵

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - غرر الحکم.

۴ - عدم احتیاج به عذر خواهی

پرگو و پرحرف در لابلای کلماتش سخنانی هرز صادر می‌شود و او برای حفظ موقعیت آینده خود مجبور به عذرخواهی و طلب بخشش می‌شود چه اینکه اگر چنین نکند بدتر از پیش از چشمها می‌افتد و اعتماد نسبی دیگران را نسبت به خود از دست می‌دهد. لذا وی هر لحظه در جستجوی بهانه‌ای و یافتن راهی برای بیان شیوه عذرخواهی خود است، ولی کسی که زبان خود را یله و رها ننموده و در کنترل خویش دارد طبیعتاً کمتر در پی تدارک اسباب و مؤنه عذرخواهی می‌شود.

قال علی ع: « الصَّمْتُ يَكْسِيكَ الْوَقَارَ وَ يَكْفِيكَ مَوْئِنَةَ الْإِعْتِدَارِ »^۱
خاموشی، لباس وقار بر تو می‌پوشاند و سختی عذرخواهی را از تو برمی‌دارد.

۵ - طرد شیطان

زبان عامل بسیاری از انواع مختلف گناهان است و لذا وسیله‌ای خوب برای رسیدن ابلیس به مطامع خود می‌باشد. و سکوت در خلاف این جهت حرکت کرده و لذا موجب توقف و طرد ابلیس می‌شود. رسول خدا ص می‌فرماید: بر تو باد سکوت زیاد که موجب طرد شیطان و باعث یاری دین تو می‌باشد. « عَلَيْكَ بِطَوْلِ الصَّمْتِ فَإِنَّهُ مَطْرَدَةٌ لِلشَّيْطَانِ وَ عَوْنٌ لَكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ »^۲

هر نقطه جائی و...

هر چیزی حالتی از افراط و تفریط را در اطراف وضع اعتدالی خود داراست. هدف علم اخلاق ایجاد وضعیت اعتدالی و طرد دو حالت افراط و تفریط می‌باشد. سخن نیز از این قانون کلی مستثنی نیست، و همان‌طور که پرگوئی و پرحرفی قبیح شمرده می‌شود، گاه ضرورت و نیاز به تکلم، سکوت قبیح‌تر و زشت‌تر است.

آدمی بایست وجهه اجتماعی خود را حفظ کند، همان‌طور که در رسیدن کمال فردی می‌کوشد، برای دستگیری دیگران تلاش نماید و نسبت به خلائق خدا مهربان و دلسوز بوده و همدلی و همراهی کند و اینها گاه به غیر سخن امکان‌پذیر نیست.

بر این اساس، همه دستورات اسلامی در مورد سکوت جنبه اخلاقی دارند و منظور آنها این است که از زبان گناهی صادر نشود و سخنی که از مایه گناه سرچشمه گرفته یا خود

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۷۹.

گناه می‌باشد و یا موثر در گناه است بر زبان رانده نشود.

با توجه به این مطلب در بسیاری مواقع سخن گفتن نه تنها قبیح نیست بلکه واجب شرعی است، سخن برای رفع حوائج و نیازهای جسمی و روحی خود، امر به معروف و نهی از منکر، هدایت جامعه، ترویج علوم و معارف مورد نیاز دنیا و آخرت بشر و... از این گونه سخنانند. رسول خدا ﷺ زبان را زیور انسان و جمال وی شمرده است. « أَلْجَمَلُ فِي اللِّسَانِ »^۱ حضرت امیر علیؑ در این باره می‌فرماید: سخن به حق و در جای خود بهتر است از لال ماندن و خاموش نشستن. « أَلْقَوْلُ بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنَ الْعَيِّ وَالصَّمْتِ »^۲

و نیز آن حضرت در روایت دیگری جای سخن و سکوت را معین نموده است.

« لَأَخَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ »^۳

خاموش ماندن از سخن حکمت‌آمیز، نیک نیست چنانکه سخن گفتن نابخردانه زشت است.

معیار صحیح

واضح شد که سخن فی حد نفسه قبیح نیست و قبح سخن بستگی به نوع سخن و جای آن دارد. اینک لازم است بگوئیم معیار و فرمول روشن برای تشخیص سخن خوب از بد، این است که زبان بعد از تفکر سخن گفته است یا قبل از آن؟

طبیعی است سخن بعد از تعقل و تدبّر، دقیق‌تر بوده و به اندازه توان عقلانی صاحب سخن، جوانب آن سنجیده‌تر شده است. ولی سخنی که قبل از تعقل صادر گردد چنین خصوصیتی را نداشته و از علم و فهم قطعی ناشی نشده است و به‌ناچار تبعات منفی به جای می‌گذارد و یا از اثرات مثبت تهی است.

قال رسول الله ﷺ: « إِن لِّسَانَ الْمُؤْمِنِ وَّرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ »^۴

زبان مؤمن پشت قلب وی است و لذا هر گاه بخواهد چیزی بگوید قبل از آن می‌اندیشد، سپس بر زبان می‌آورد.

قال علیؑ: « لِّسَانُ الْعَاقِلِ وَّرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَّرَاءَ لِسَانِهِ »^۵

زبان عاقل پشت قلب او و قلب احمق پشت زبان اوست.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۱.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - نهج البلاغه، حکمت ۱۷۳ و ۴۶۳ به ترتیب فیض و ۱۸۲ و ۴۷۱ به ترتیب صبحی.

^۴ - محجّة البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۵.

^۵ - نهج البلاغه، حکمت ۳۹ به ترتیب فیض و ۴۰ به ترتیب صبحی.

حبّ و بغض

قانون حبّ و بغض، و به عبارتی جاذبه و دافعه، قانونی است کلی و بر همه نظام آفرینش سیطره دارد.

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهرباست

در مورد حیوانات این مسئله روشن تر به نظر می‌رسد، هر جنسی از حیوانات عموماً با هم‌نوع خود احساس دوستی دارد، و با غیر هم‌نوع غالباً نمی‌تواند زندگی مسالمت آمیزی داشته باشد، و اگر ارتباطی با غیر جنس خود ایجاد کرد با دقت و تفحص عمیق، می‌توان علتی عرضی برای آن جستجو کرد.

آن حکیمی گفت دیدم هم تکی در بیابان زاغ را با لکلکی

در عجب ماندم بجستم حالشان تا چه قدر مشترک یابم نشان

چون شدم نزدیک من حیران و دنگ خود بدیدم هر دوان بودند لنگ

آری جاذبه زمین خاک را به سوی خود می‌کشد و خاک و سنگ رها شده در آسمان به زمین برمی‌گردد، بخار آب به هوا می‌رود و به ابرها می‌پیوندد، و چون شرایط آن ایجاد شد باز به باران تبدیل شده و به سوی رودها و دریاها برمی‌گردد و خلاصه کلّ شیء رجع الی اصله.

این قانون در روابط بین انسانها و یا انسان و اشیاء نیز حاکم است. انسان چیزهایی را دوست دارد و از برخی دیگر بیزار است. آدمی آنچه را که برای وی نافع باشد دوست دارد، نوشیدنی و خوردنی لذیذ را می‌پسندد، به پوشاک و مسکن نیک علاقه دارد، و نیز از هر آنچه که آن را مضر ببیند بیزار است.

در روابط اجتماعی بین انسانها، قانون حبّ و بغض دقیق تر می‌شود. در اینجا افراد به چند گروه تقسیم می‌شوند.

افراد از حیث روابط اجتماعی

۱ - دسته‌ای نه حب دارند و نه بغض، نه با کسی دوست هستند و نه دشمن، رأی اینان همیشه ممتنع است نظر خاصی ندارند. زحمت پی بردن به نظریه صحیح و انتخاب آن را به خود راه نمی‌دهند.

۲ - برخی حبّ محضند، با همه دوستند، بدی، زشتی، قبح و... برای آنان مفهومی ندارد،

خوی آنان با همه کس سازگار است، اینان برای هرکسی آهنگ مخصوص او را می‌زنند و سازی مطابق می‌نوازند.

چنان با نیک و بدخو کن که بعد از مردنت مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند چنین انسانهایی قطعاً دو چهره بلکه چند چهره و منافقند. کسی که بخواهد رضایت عادل و فاسق و یا مسلمان و کافر را جلب کند بایستی با هر کسی با چهره‌ای خاص برخورد نماید و این از نشانه‌های نفاق است.

البته چنین حبی دوام ندارد و حوادث زمانه آن را به هم می‌زند، لقمان به فرزندش می‌گوید:

«لَا تُعَلِّقْ قَلْبَكَ بِرِضَى النَّاسِ وَمَدْحِهِمْ وَدَمَمِهِمْ، فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُحْصَلُ وَلَوْ بَالَعَ الْإِنْسَانُ فِي تَحْصِيلِهِ بَغَايَةَ قُدْرَتِهِ»^۱.

قلب خود را به رضایت مردم و مدح و ذم آنان مشغول نکن مربوط نکن که این حاصل شدنی نیست، هر چند آدمی در بدست آوردن آن، همه تلاش خود را بکار گیرد.

۳ - دسته سوم، افرادی هستند که بغض محض می‌باشند، این عده با همه احساس دشمنی می‌کنند و دوستان را در برخوردهای اولیه از رفاقت پشیمان می‌نمایند.

طبیعی است این تفکر نیز تفکری ناسالم است. امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اِكْتِسَابِ الْاِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ»^۲.

عاجزترین مردم، کسی است که نتواند برای خود دوست بگیرد، و عاجزتر از وی کسی است که، دوست خود را از دست بدهد.

۴ - دسته چهارم، انسانهایی هستند که هم حب دارند و هم بغض، البته این عده به تعداد مذاهب و مسلکها و عقیده‌ها، مراحل و شقوق مختلفی دارند. دسته‌ای حب آنها بیشتر است و گروهی بغض آنها، و گاهی نیز هردو را به صورت مساوی دارند.

همچنین به اعتبار محبوبها و مبغوضها نیز این دسته متفاوت می‌شوند. گاهی نسبت به خوبان محبت دارند و گاهی نیز بعکس است و به انسانهای شرور یا مطلق بدیها ارادت بیشتری نشان می‌دهند. علاوه اینکه چگونگی تفسیر خوب و بد و تعیین محبوب و مبغوض، بر فروع این دسته می‌افزاید.

^۱ - همان، ج ۱۳، ص ۴۳۳؛ ج ۷۱، ص ۳۶۱.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۰۸.

در میان دسته چهارم، جمعی که حبّ و بغض آنان فقط «لله تعالی» باشد رستگارانند. آنانکه به ایجاد محبت و صمیمیت و حس همدردی و همدلی برای خدا در جامعه عشق می‌ورزند. البته این عده خود کم‌اند و دوستانشان نیز اندک و دشمنانشان بسیار است.

قال الصادق عليه السلام: «كُلُّ مَنْ لَمْ يُحِبَّ عَلِيَّ الدِّينِ وَلَمْ يُبْغِضْ عَلِيَّ الدِّينِ فَلَا دِينَ لَهُ»^۱.

هر کسی برای دینش عشق نوزد و خشم نگیرد، دین ندارد.

بر همین اساس می‌بینیم بعد از ارتحال پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله جز عده‌ای معدود همه براه دیگری رفتند و اهل بیت آن حضرت را ترک گفتند. پیامبر عظیم‌الشان می‌فرماید: «مَنْ نَزَعَ عَلِيًّا عَلَيَّ الْخِلَافَةَ، فَهُوَ كَافِرٌ»^۲.

کسی که با علی عليه السلام در امر خلافت منازعه کند کافر است.

البته منصفین از دشمنان بعد از فروکش کردن جوّ احساسات و بدبینی علیه حق، به خود می‌آیند و پشیمان می‌گردند. علی عليه السلام خود در این باره قبل از شهادت و در پی خداحافظی و وداع با مردم، چنین می‌فرماید: «غَدَا تَرَوْنَ آيَامِي وَيُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَتَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوقِ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي»^۳.

فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید دانست و خاطر ناراحتی بر شما آشکار خواهد شد و پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و کسی را به جای من یافتید، مرا خواهید شناخت.

این پیشگویی از حضرت امیر عليه السلام محقق گشته است، و اندیشمندان و متفکران اهل سنت، پی به عظمت او برده و درباره فضایل او کتابها نوشته‌اند.

حبّ و بغض پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

عشق و محبت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردم بدان حد بود که با مطالعه تاریخ به سادگی می‌توان ادعا کرد که یکی از عوامل مهم پیشرفت دین اسلام و گرویدن جهال عرب به این دین، قدرت جاذبه آن وجود گرامی بوده است.

قرآن کریم بارها به این موضوع می‌پردازد و محبت بالای پیامبر را عامل هدایت جامعه می‌شمارد.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۵۰.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۸۶.

^۳ - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۹.

«فَمَا رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...»^۱

به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی و اگر خشن و سنگدل می بودی از اطراف تو پراکنده می شدند.

جاذبه حضرت چنان بود که، هر کس آوای قرآن او را می شنید و یا لحظه‌ای به جمال مبارکش چشم می دوخت، از خود بیخود می گشت، و تلاطم روحی و روانی او را مجبور به پذیرش اسلام با اختیار و اراده کامل می نمود، به همین خاطر قریش وقتی صدای تلاوت قرآن را در کعبه می شنیدند دست به گوش می گذاشتند تا صدایش را نشنوند، و جامه به سر می کشیدند تا وی را نبینند، چرا که می دانستند شنیدن صدا و دیدن جمالش کافی است تا به او بپیوندند.

و بنابر آنچه در تاریخ ثبت شده است، بارها سران کفر و شرک، شبانه بر گرد دیوار منزل وی می ایستادند تا صدای او را بشنوند، و در حقانیت او کوچکترین شبهه‌ای به دل راه نمی دادند ولی از بین رفتن قدرت و مقام خود را مانع پذیرفتن دین وی می دیدند. البته مؤمنین به آرمان وی، او را از جسم و جان خویش بیشتر دوست می داشتند و آنان به محبوب خود عشق می ورزیدند.^۲

«دو قبیله از قبایل عرب به نامهای «عَضَلُ» و «قاره»، برای فراگیری احکام دین از پیامبر ﷺ درخواست معلم و راهنما نمودند. حضرت شش نفر را روانه منطقه نمود ولی مشرکان قصد داشتند آنان را به عنوان گروگان به قریش بفروشند. سه نفر در همان محل و نفر چهارم در بین راه به واسطه ممانعت از تسلیم شدن جان می دهند و به شهادت می رسند و دو نفر دیگر را به نامهای «زید بن الدثنه» و «خبیب بن عدی» را به قریش می فروشند تا دو اسیر هدیلی که در قریش نگهداری می شدند باز پس گیرند. «صفوان بن امیه» زید را خریداری می کند تا به انتقام خون پدرش به قتل رساند. زید را به جوخه اعدام می سپارند، ابوسفیان به وی می گوید: آیا دوست نداری محمد ﷺ [اینجا بود و ما گردن او را... و تو راحت نزد زن و بچه‌هایت می بودی؟ زید در پاسخ می گوید: به خدا سوگند دوست ندارم در پای او خاری برود و من راحت در کنار اهل و عیالم نشسته باشم. ابوسفیان گفت: احدی ندیدم کسی را دوست داشته باشند مانند اصحاب محمد که

^۱ - آل عمران، ۱۵۹.

^۲ - مشرکان، بلال حبشی را زیر آفتاب سوزان و بر سنگهای گداخته قرار می دادند و می گفتند از دین جدید برائت جو، ولی صدای احد، احد وی قطع نمی شد.

او را دوست دارند. خبیب در محل اعدام خود درخواست فرصت برای دو رکعت نماز کرد، و به سرعت دو رکعت نماز خواند و بعد از آن رو به مردم نمود و گفت: به خدا سوگند اگر مورد تهمت قرار نمی‌گرفتم که از مرگ می‌هراسد، زیاد نماز می‌خواندم»^۱.

پیامبر مکرّم ﷺ به قصد تبوک حرکت می‌کرد. در بین راه، سه نفر یکی پس از دیگری عقب نشستند، پیامبر هر بار می‌فرمود: اگر در او خیری هست خداوند او را باز می‌گرداند و اگر خیری نیست بهتر که رفت، نفر سوم ابوذر بود خبر عقب نشستن او را نیز آوردند و پیامبر همان جمله را تکرار فرمود، اما ابوذر نه به خاطر هراس از جنگ، و بلکه به جهت ضعف شترش عقب مانده بود، شتر نحیف وی از حرکت بازماند. توان خویش را به کار برد اما شتر با وی همراهی نمی‌کرد، عاقبت شتر را رها کرد و پیاده روان شد، در مسیر راه در برکه‌ای مقداری آب باران جمع شده بود، خواست بیاشامد مقداری از آن را چشید و سردی آنرا احساس کرد با خود گفت نمی‌آشامم تا رسول خدا بنوشد. مشک را پر از آب نمود و حرکت کرد، اصحاب از دور شبی دیدند، به رسول خدا ﷺ خبر رساندند، حضرت فرمودند: باید ابوذر باشد، نزدیکتر شد. عرض کردند ابوذر است، وی هنگامی که نزد پیامبر رسید از شدت خستگی، بر زمین افتاد. پیامبر فرمود: آب برسانید، عرض کرد آب به همراه دارم. فرمود آب داری و از تشنگی نزدیک است هلاک شوی، عرض کرد چشیدم خنک بود با خود گفتم نمی‌آشامم تا تو بنوشی.

تاریخ صدر اسلام نمونه‌های زیادی از بغض و خشم پیامبر خدا را برای خدا و در راه او بیان نموده است که به نمونه‌ای از آن در زندگی فردی پیامبر ﷺ اشاره می‌کنیم.

زنان پیامبر هنگامی که غنائم سرشار جنگها وارد مدینه می‌شد، در پی مال دنیا می‌شدند و از پیامبر تقاضای کنیز و حله و لباس می‌نمودند، پیامبر که می‌دانست این خواهشها پایان ندارد، یک ماه از همسران خود کناره گرفت. سپس آیه ذیل و آیات بعد از آن نازل شد که اگر زندگی دنیا را می‌خواهید از پیامبر جدا شوید.

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرًا حَسْبًا جَمِيلًا»^۲.

ای پیامبر به همسرانت بگو، اگر شما زندگی دنیا را می‌خواهید چیزی به شما دهم و شما را رها سازم.

^۱ - سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۱۷۸ - ۱۸۰.

^۲ - احزاب، ۲۸.

آیه ذیل حبّ و بغض پیامبر خدا ﷺ و اصحاب راستین او را و معیار و محور آن را نیز دقیقاً ترسیم فرموده است.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»^۱

محمد ﷺ فرستاده خداوند است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و در میان خود مهربانند.

و در این آیه بغض پیامبر نسبت به دو دسته از معاندین به نام یهود و نصارا به واسطه عدم ایمان و معاندت آنان و تکذیب حقایق، مطرح شده است.

«... وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۲.

اگر از هوا و هوسهای آنها پیروی کنی بعد از آگاهی تو به حقایق، یار و یاورى از ناحیه خداوند نخواهی داشت.

حضرت امیر علیه السلام در مورد حالات رسول خدا ﷺ نقل می کند که:

«كَانَ النَّبِيُّ ﷺ لَا يَغْضَبُ لِلدُّنْيَا، فَإِذَا أَغْضِبَهُ الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ، وَ لَمْ يَقُمْ لِغَضَبِهِ شَيْءٌ حَتَّى يَنْتَصِرَ لَهُ»^۳.

پیامبر علیه السلام هیچ وقت برای دنیا خشم نمی گرفت، ولی وقتی حقی را پایمال می دید، چنان به خشم می آمد که احدی او را نمی شناخت تا بر آن فائق می آمد.

حبّ و بغض علی علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام نیز به مؤمنان عشق می ورزیدند و منافقان و مشرکان و مقام پرستان و زر دوستان نزد وی هیچ پایگاهی نداشتند. مؤمنین واقعی، وی را مقتدای خویش می دانستند و بقیه خلائق از او ناراحت بودند. آن حضرت در مورد دوستان و ثبات دوستیشان و نیز دشمنان و عناد دائمی شان می فرماید:

«لَوْ ضَرَبْتُ حَبِشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَلَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي، وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ ﷺ، أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ»^۴.

اگر با این شمشیرم بر بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن دارد نخواهد داشت، و اگر تمام دنیا را در گلوی منافق بریزم، تا مرا دوست داشته باشد نخواهد داشت، و این بدان جهت است که بر زبان پیامبر علیه السلام گذشته بود جاری شده بود که ای علی هیچ مؤمنی ترا دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد شمرد.

^۱ - فتح، ۲۹.

^۲ - بقره، ۱۲۰.

^۳ - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۰۳.

^۴ - نهج البلاغه، حکمت ۴۲ به ترتیب فیض الاسلام و ۴۵ به ترتیب صبحی صالح.

اصبغ بن نباته می‌گوید: روزی در جامع کوفه به حضور حضرت امیر علیه السلام عبد سیاهی را آوردند گفتند دزدی کرده است. امام علیه السلام چون دزدی او را مطابق شرایط اجرای حد یافتند، دستور به قطع ید دادند. حکم اجرا شد و غلام دست راست خود را با دست چپ گرفت و بیرون رفت، در بین راه ابن کوا که از منافقان کوفه بود به وی برخورد نمود. وی خواست بهره‌ای از این جریان ببرد ولذا سؤال نمود، چه کسی دست تو را قطع کرده است؟ غلام پاسخ داد: «قطع یمینی الانزع البطین، و باب الیقین، و حبل الله المتین، و الشافع یوم الدین، المصلی احدی و خمسین» و بدین وسیله مناقبی را از حضرت امیر علیه السلام برشمرد. ابن کوا چون این پاسخ را شنید متعجبانه نزد حضرت آمد و جریان را نقل کرد. امام علیه السلام به حسنین علیهما السلام فرمودند تا غلام را بیابند و نزد او آورند، سبطین رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حاضر نمودند. حضرت امیر علیه السلام به وی فرمودند: من دست تو را قطع کردم و تو مرا ستایش کرده‌ای، غلام عرضه داشت به حق قطع نمودی، حقی که خدا و رسولش آن را واجب کرده‌اند. آنگاه، حضرت دست او را طلبید و با عبای خویش پیچانید و تکبیر گفت و دو رکعت نماز خواند، سپس دعایی نمود و به اصحاب فرمود: عبا را باز کنند، چون باز کردند به اذن خداوند متعال دست کاملاً سالم بود.^۱

اما در حالی که دوستان علی علیه السلام چنین او را دوست می‌داشتند، بسیاری از وجود او رنج می‌بردند و او را تحمل نمی‌کردند، توجه به عدالت چه در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و چه بعد از آن، چیزی است که مورخین شیعه و سنی و نیز سایر کسانی که در شأن او کلمه‌ای نوشته‌اند بدان پرداخته‌اند.

جرجی زیدان مسیحی در مورد عدالت حضرت می‌گوید: *انّه قُتِلَ لِشِدَّةِ عَدْلِهِ عَلٰی عَلِيٍّ* به خاطر شدت عدالتش به شهادت رسید.

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به فرماندهی لشکری به یمن فرستاد تا غنائم نجران را بیاورد، آن حضرت، هنگام بازگشت شخصی را جای خویش گذاشت تا از پیامبر که در آن وقت به مکه آمده بودند کسب تکلیف کند. جانشین حضرت، حله‌های غنیمتی را تقسیم نمود و نیت وی این بود که مسلمانان با لباس نو وارد مکه شوند و اهل مکه ابهت مسلمانان را ببینند، علی علیه السلام چون بازگشت و این وضعیت را مشاهده فرمود، دستور داد

^۱ - مستدرک الوسایل، ج ۱۸، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

همه لباسها را به جای خود برگردانند، این کار بر عده‌ای گران آمد، آنان در مکه به پیامبر ﷺ شکوه نمودند ولی پیامبر در جواب آنان فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَشْكُوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ وَاللَّهِ لَا خَشْنَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَوْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُشْكِيَ»^۱.
ای مردم از علی شکوه نکنید که بخدا سوگند او از مقام خداوند و در راه او خشن‌تر و پر صلابت‌تر است از اینکه شکایت شود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه روایتی از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت به امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده‌اند: «سَتَقَاتِلُ بَعْدِي النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ»^۲.
بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین جهاد خواهی کرد.

حضرت خود در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَمَرَقَتْ أُخْرَى وَقَسَطَ آخَرُونَ»^۳.

هنگامی که زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند و گروهی از اطاعت سرباز زدند و دسته دیگر برای رسیدن به مقام از حق سربپیچی کردند.

ناکثین، پیمان‌شکنان زرپرست و مقام‌ستایان دنیا طلب از علی گریزان بودند و علی از آنان.

قاسطین، سیاستمداران حیله‌گر و منافقان مسلمان‌نما به فرماندهی معاویه بن ابوسفیان نیز از علی گریزان بودند و علی از آنان.

مارقین، مقدس‌مآبهای بی‌خرد و جاهلان بی‌روح، علی را مهدورالدم می‌شمردند، و علی نیز بیزار از جهل مرکب آنان.

ولذا عده‌ای جمل را براه انداختند، و دسته‌ای دیگر در صفین گردهم آمدند و حتی یارانش در لحظات پایانی جنگ چون کاغذ را بر سر نی دیدند، جهلشان بر سر زبان آمد و دست از جنگ شستند و بعد از آنکه به عمل زشت خود پی بردند به اصطلاح توبه کردند و علی بدون توبه را کافر شمردند و جنگ نهروان را براه انداختند.^۴

^۱ - بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۷۴.

^۲ - همان، ج ۳۶، ص ۳۲۷.

^۳ - نهج‌البلاغه، خطبه ۳.

^۴ - در آغاز حکومت حضرت علی عليه السلام در مدینه، کسانی که انتظار داشتند، مقام و منصبی به آنان داده شود با مشاهده وضعیت جدید احساس کردند نمی‌توانند امام را برای رسیدن به مقاصد خود فریب دهند، لذا به بهانه خونخواهی عثمان شورش کردند و جنگ جمل را به راه انداختند. اینان به پیمان‌شکنان «ناکثین» معروفند. پنی

رحمت

رحمت واسعه الهی مشتمل بر نعمت‌های مادی و معنوی، تمامی خلایقش را در بر گرفته و هر کدام را به نحوی بر سر این سفره نشانده است، به طوری که کافر و مؤمن، فاسق و عادل، مخلص و منافق، همه و همه از آن بهره برده و بی‌نصیب نمی‌مانند.

در میان تمام اوصاف پسندیده الهی، وصف «رحمت» در مهمترین آیه و به بیانی خلاصه تمام آیات قرآن یعنی «بسمله» ذکر شده و یکصد و چهارده بار بعد از اسم جلاله وارد شده است و این جز به خاطر ترجیح این وصف بر سایر اوصاف الهی چون غضب، قهر و... چه دلیل دیگری می‌تواند داشته باشد؟

قال رسول الله ﷺ: «لَوْ كَانَ الرَّفْقُ خَلْقًا يُرَى، مَا كَانَ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ شَيْءًا أَحْسَنَ مِنْهُ».^۱

اگر ملامت مخلوقی می‌بود که قابل رؤیت باشد، چیزی در میان مخلوقات خداوند از آن نیکوتر نبود.

رحمت نسبت به بندگان

رحمت وسیع و بیکران نسبت به بندگان در قیامت، از اصول مسلم در قرآن و حدیث است، به حدی که کمتر کسی از آن محروم می‌ماند و طبعاً آنکه مشمول این رحمت واسعه نشود، شقی خواهد بود.

چنانچه اگر آیات خوف و رجاء نبود و همین طور وجود شبهاتی که زاییده خوف از قهر الهی است، و برای رحمت الهی شرایطی را بیان می‌کند، بی‌تردید همه به آن متمسک می‌شدند و از غضب خداوند غافل می‌گشتند.

قال رسول الله ﷺ: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدْرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَاتَكَلَّمْتُمْ عَلَيْهَا».^۲

امیه به رهبری معاویه در شام، برای رسیدن به حکومت و خلافت، اهالی شام را بسیج نمود و علیه خلیفه مسلمانان وادار به مبارزه کرد، بهانه آنان خونخواهی عثمان بود، آنها نبردی طولانی را در صفین تدارک دیدند و چون آثار شکست را در خود مشاهده نمودند، به حيله عمرو بن عاص، قرآنرا بر سر نیزه نمودند. این عده در تاریخ بنام «قاسطین» شناخته می‌شوند. برخی از یاران حضرت امیر علیه السلام فریب حيله معاویه را خوردند و به حکمیت تن دادند، ولی وقتی نتیجه شوم حکمیت را دیدند، خود به آن اعتراض نمودند و از پیشنهاد حکمیت پشیمان شده و توبه کردند و به امام علیه السلام امر به توبه نمودند؛ آنان حضرت را تکفیر کردند و جنگ خوارج را به راه انداختند. این عده را بنام «مارقین» می‌شناسیم.

^۱ - اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، ح ۱۸۵۱.

^۲ - کنز العمال، ح ۱۰۳۸۷.

اگر میزان رحمت الهی را می‌دانستید به آن پشت گرم می‌شدید.

رسول مکرم ﷺ در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِثَّةَ رَحْمَةٍ فَرَحْمَةً بَيْنَ خَلْقِهِ يَتَرَا حُمُونَ بِهَا، وَادَّخَرَ لِأَوْلِيَائِهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ»^۱

خداوند را یکصد رحمت است، رحمتی از آن، همه خلایق را کافی است و نود و نه رحمت را برای اولیاءاش گذاشته است.

به امام سجاد علیه السلام گفتند: حسن بصری گوید عجیب نیست که هلاک شده، چگونه و چرا هلاک می‌شود، بلکه تعجب در اینجاست که نجات یافته از عذاب الهی چگونه نجات یافته است؟ حضرت در پاسخ این طرز فکر که حکایت از سختی عذاب قیامت و اشتغال آن بر همه و رهایی یافتن افراد معدودی می‌کند، فرمودند: «أَنَا أَقُولُ: لَيْسَ الْعَجَبُ مِمَّنْ نَجَى كَيْفَ نَجَى، وَ أَمَّا الْعَجَبُ مِمَّنْ هَلَكَ كَيْفَ هَلَكَ مَعَ سِعَةِ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۲

من می‌گویم: تعجبی نیست که نجات یافته چگونه نجات می‌یابد، عجیب این است که هلاک شده با وسعت رحمت الهی، چگونه هلاک شده است؟

امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ ابْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ»^۳

چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال رحمتش را چنان می‌گستراند که ابلیس هم طمع رحمت او می‌نماید.

رفتار با حیوانات

دایره رحمت خدا چنان گسترده است که حیوانات را نیز در بر می‌گیرد. مرحوم شیخ حرّ عاملی و نیز محدث نوری در دو کتاب «وسائل الشیعة» و «مستدرک الوسائل» تحت عنوان احکام دواب، قریب به چهارصد روایت را طی ۹۸ باب، در مورد حقوق حیوانات و فروع آن ثبت کرده‌اند که حاکی از اهمیت رفتار مناسب با حیوانات در دین مقدس اسلام است. در این باره نفرین کردن^۴، آزار رساندن^۵، ممنوع بوده و مدارا^۶، توجه به خواسته‌های

^۱ - همان، ج ۵۶۶۸.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۵۳.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۶۳، ص ۲۳۶؛ این روایت در ج ۷ ص ۲۸۷ از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۳۵۳.

^۵ - همان.

^۶ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۲.

حیوان^۱ و... لازم است. پیامبر خدا ﷺ ضمن نهی از کشتن حیوانات غیر موذی^۲ می-فرماید: «ما مِنْ دَابَّةٍ وَ لَا غَيْرِهِ يُقْتَلُ بِغَيْرِ الْحَقِّ إِلَّا اسْتِخْصَمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۳. حیوان و هیچ جنبنده‌ای نیست که بدون علت کشته شود، مگر اینکه به مخاصمه با قاتل خود در قیامت بر می‌خیزد.

و نیز فرموده است: «مَنْ قَتَلَ عَصْفُورًا عَبَثًا عَجَّ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنْهُ يَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّ فُلَانًا قَتَلَنِي عَبَثًا وَ لَمْ يَقْتُلْنِي لِمَنْفَعَةٍ»^۴. آنکه گنجشکی را بیهوده بکشد، هم او تا قیامت فریاد می‌زند و از دست او ناله سر می‌دهد و می‌گوید: خدایا، فلان شخص بیهوده و نه برای منفعتی، مرا به قتل رسانده است.

مرحوم مجلسی در بحار الأنوار آورده است: گربه‌ای به خانه زنی می‌آمد و مزاحم او می‌شد، زن تله گذاشت و او را گرفتار ساخت و بی‌آب و غذا رهاش کرد تا مرد. خداوند به ملائک فرمود: به جهت این عمل زشت او را از اهل آتش قرار خواهیم داد.^۵ این داستان را مرحوم حرّ عاملی در وسائل الشیعه و محدث نوری در مستدرک الوسائل و نیز علاءالدین علی متقی در کنز العمال آورده است.^۶ علاوه بر آنچه گذشت در برخی روایات، اعطاء ثواب به واسطه مهربانی با حیوان و یا غذا دادن به آن^۷ نیز به تفصیل آمده است.

خوی پیامبر ﷺ

پیامبر خدا رفتار بسیار ملایم با خلائق داشت، قرآن کریم علت پیروی مردم از او را ملایمت او دانسته است.

«فِي مَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ...»^۸
از پرتو رحمت الهی در برابر آنها نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و تند بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۵۸.

^۲ - همان، ۳۹۹۸۱.

^۳ - کنز العمال، ج ۳۹۹۶۸.

^۴ - همان، ج ۳۹۹۷۲.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۶۵.

^۶ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۹۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۰۳.

^۷ - وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۴.

^۸ - نساء، ۱۵۹.

او سخنان مردم را می‌شنید و هر چه مصلحت می‌دانست اعمال می‌فرمود، حرف شنوی وی از مردم به حدی بود که منافقان به وی طعنه می‌زدند که او «گوش» شده است. قرآن کریم در جواب طعنه آنها می‌فرماید: اگر گوش شده است، گوش خوبی است، حرفهای متناقض شما را می‌شنود و آنها را اعمال نکرده و از سویی عواطف شما را نیز جریحه‌دار نساخته و به روی شما نمی‌آورد. که اگر او با شنیدن هر سخن نادرست از شما، رسوایتان می‌ساخت، توبه و پشیمانی برای شما مشکل می‌گشت.

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ، قُلْ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ...»^۱

برخی از منافقان پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند او فردی خوش باور است، بگو خوش باوری او به نفع شماست، البته او به خدا ایمان دارد و تنها سخن مؤمنین را تصدیق می‌نماید و رحمتی برای مؤمنین شماست.

آن حضرت مدارا با خلائق را وظیفه همه انبیاء می‌دانست و آن را حاصل عقل می‌شمرد.

«إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ»^۲

ما انبیا همان طوری که به ادای واجبات امر شده‌ایم، به مدارای با مردم دستور یافته‌ایم.

بادیه نشینی بر حضرت وارد شد و از وی چیزی خواست، حضرت به او عطائی مرحمت فرمود و گفت: آیا به تو نیکی کردم؟ بادیه نشین به درشتی پاسخ داد: نه نیکی کردی و نه نیکویی به جای آوردی، اصحابی که در حضور پیامبر خدا بودند از سخن بادیه نشین به خشم آمدند و به سوی او حمله‌ور شدند. حضرت مانع گردید و به منزل رفت و در پی بادیه نشین فرستاد و عطائی مضاعف به او بخشید، سپس به او فرمود: آیا به تو نیکی کردم؟ بادیه نشین پاسخ داد: خداوند تو و خاندانت را پاداش نیک دهد.

پیامبر فرمود تو پیشتر سخنی گفتی که یارانم را دلتنگ ساخت اکنون اگر دوست داری نزد آنان رو و این سخنت را تکرار نما تا دلتنگی ایشان زدوده شود. بادیه نشین پاسخ داد: همین کار را انجام خواهم داد.

نیز گویند: پیامبر خدا ﷺ بردی نجرانی با حاشیه‌ای درشت به تن داشت. عربی بادیه نشین سر رسید و ردای او را کشید به طوری که اثر حاشیه بر پوست گردن حضرت نمایان شد و آنگاه گفت: ای محمد دستور ده از مال خدا که نزد توست چیزی به من

^۱ - توبه، ۶۱.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

دهند. پیامبر خدا به جانب او رو کرد و خندید و فرمود چیزی به او بدهند. حضرت «هباء بن اسود بن مطلب» که دخترش زینب را ترسانیده بود و وی جنین خود را سقط نموده بود و نیز «وحشی» قاتل حضرت حمزه و نیز «عبدالله بن زبیری سهمی» که در مکه پیامبر را هجو می کرد و در فتح مکه از هراسی که داشت فرار کرد و همچنین زن یهودیه‌ای که او را مسموم ساخته بود و هند و ابوسفیان و... را بخشید و خانه این دو را یکی از مکانهای امن برای اهل مکه در روز فتح مکه قرار داد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول مکرم صلی الله علیه و آله در مورد مردی که تمام دارایی‌اش را هنگام مرگ، در راه خداوند اعطاء نمود، و اولاد صغیرش را تهیدست رها کرد، فرمود: اگر ماجرای او را به من می‌گفتید، نمی‌گذاشتم در قبرستان مسلمانان دفنش کنند، بچه‌های صغیرش را واگذاشته تا گدایی کنند.^۱

خصلت حضرت امیر علیه السلام

آن حضرت ضمن امر به مدارا، آن را چنین تمجید فرموده است:

«عَلَيْكَ بِالرِّفْقِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ الصَّوَابِ وَ سَجِيَّةُ أُولَى الْأَلْبَابِ».^۲

بر شما باد مدارا که کلید خیرات و خُلق عاقلان است.

نیز در دستور العملش به فرمانداران می فرماید: تا آنجا که ممکن است مدارا نمایید.

«وَ أَرْفُقْ مَا كَانَ الرِّفْقُ أَرْفُقُ [أَوْفَقًا]».^۳

تا آنجا که امکان دارد مدارا نما.

همچنین فرموده است: «وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ، وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَ اَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ».^۴

پر و بالت را بر مردم بگستر، و با چهره گشاده با آنها روبه‌رو شو و نرمش را بکار گیر

آن حضرت خود نیز با مومنین و زیر دستان چنین بود.

روزی حضرت امیر علیه السلام، غلامش را صدا زد و او جواب نداد، بار دیگر صدا زد ولی باز هم ساکت ماند. مرتبه سوم چنین شد و غلام ظاهراً از روی بی‌حالی اعتنایی نکرد. حضرت

^۱ - تحف العقول، ص ۲۵۶.

^۲ - غررالحکم.

^۳ - نهج البلاغه، نامه ۴۶.

^۴ - همان.

نزدیک آمد، متوجه شد غلام بتازگی به خواب رفته است، صبر کرد تا بلند شد، سپس به وی فرمود: صدایت کردم جواب ندادی، مگر نشنیدی؟ غلام گفت: چرا شنیدم، حضرت فرمود: پس چرا جواب ندادی، غلام عرضه داشت، چون مطمئن بودم اذیتم نمی‌کنی «ثقتی بک». حضرت آن گاه که این پاسخ را از غلام شنید فرمودند: «انت حر لوجه الله» و او را در راه خداوند آزاد کرد.

دین رحمت

اسلام دین رحمت و همدلی است، و پیامبر این دین نیز «رحمه للعالمین» می‌باشد. «و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۱. شرایع و قوانین دین، آسانترین قوانین بوده و اساساً تکلیف ما لایطاق و بیش از حد توان در این آیین ممنوع است. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهِمَا مَا كُتِبَتْ، رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا، رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۲.

خداوند هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کند، آدمی هر کار نیکی انجام دهد بنفع خود کرده و هر عمل بدی مرتکب شود به زیان خود کرده است، مؤمنین می‌گویند: پروردگارا اگر ما فراموش کردیم و یا خطایی مرتکب شدیم، ما را مؤاخذه نفرما، پروردگارا تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، تکالیفی که به خاطر طغیان و گناه برگزشتگان ما قرار دادی، پروردگارا آنچه که ما طاقت آن را نداریم بر ما مقرر مکن، و آثار گناه را از ما بشوی، ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده، تو مولا و سرپرست ما هستی، پس ما را بر جمعیت کفار پیروز گردان.

آنانکه دین اسلام را آئین دشوار معرفی می‌کنند، از عمق این دین چیزی درک نکرده‌اند. قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْعِلُوا فِيهِ بِرِفْقٍ وَ لَا تُكْرَهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَى عِبَادِ اللَّهِ، فَتَكُونُوا كَالرَّكَّابِ الْمُتَنَبِّتِ الَّذِي لَا سَفَرًا قَطَعَ وَ لَا ظَهْرًا أَبْقَى»^۳.

این دین، دینی متین است، پس با ملایمت به آن وارد شوید، و عبادت خدا را به بندگان او با کراهت تحمیل نکنید، تا مبادا چون سوار درمانده‌ای شوید که نه راهی پیموده و نه مرکب را سالم گذاشته است.

و نیز می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ التَّعَمُّقَ فِي الدِّينِ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَهُ سَهْلًا فَخُذُوا مِنْهُ مَا تُطِيقُونَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَا دَامَ مِنْ عَمَلٍ صَالِحٍ وَ إِنْ كَانَ يَسِيرًا»^۴.

^۱ - انبیاء، ۱۰۷.

^۲ - بقره، ۲۸۶.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۱۲.

^۴ - کنز العمال، ح ۵۳۴۸.

از غور و دقت زیاد در دین بهره‌ییزید، که خداوند آن را آسان قرار داده است، پس به قدر توانتان از آن بگیریید، خدای متعال عمل نیک مداوم را هر چند اندک باشد، دوست دارد.

و نیز می‌فرماید: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَ مَنْ خَالَفَ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي».^۱

به دین یکتاپرستی، حنیف و آسان برانگیخته شده‌ام و آنکه از سنت من اعراض کند از من نیست.

آری اسلام دین ملایمت و ملاطفت، ایثار و گذشت، حلم و بردباری، انفاق و دستگیری، و همدلی می‌باشد؛ و با مکاتبی که درصدد ترویج خشونت و دشواری، قلدری و دیکتاتوری، تک روی و تک‌گرایی هستند به شدت مخالف است.

پیامبر خدا ﷺ علت برتری دین اسلام را یکتاپرستی و سادگی آن بیان داشته است.

«أَحَبُّ الْأَدْيَانِ إِلَى اللَّهِ الْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ».^۲

برترین ادیان نزد خداوند آیین حنیف و آسان است.

آثار و نتایج ملایمت

علاوه بر تقویت دین اسلام و ترویج آن، که از اساسی‌ترین نتایج نرمی و ملایمت است، آثار فردی دنیوی و اخروی زیادی نیز می‌توان برای آن بر شمرد که از جمله آنها:

۱- برکت

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ فِي الرِّفْقِ الزِّيَادَةَ وَ الْبَرَكَهَ وَ مَنْ يُحْرِمِ الرِّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ».^۳

همانا در رفق و مدارا، زیادی و برکت واقع شده و آنکه از مدارا محروم ماند از خیر محروم گشته است.

۲- همدلی

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ كَانَ رَفِيقًا فِي أَمْرِهِ نَالَ مَا يُرِيدُ مِنَ النَّاسِ».^۴

هر که در عمل خود نرمی و ملایمت پیشه کند، هر چه از مردم خواهد بدان نایل شود.

۳- حفظ احترام خود

قال الصادق عليه السلام: «إِنْ شِئْتَ أَنْ تُكْرَمَ فَلِنْ، وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تُهَانَ فَاحْشِنْ».^۵

اگر می‌خواهی اکرام شوی ملایمت و نرمی نما و اگر می‌خواهی مورد اهانت قرارگیری خشونت روا دار.

۱- همان، ج ۹۰۰.

۲- همان، ج ۲۸۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶۰.

۴- همان، ص ۶۳.

۵- همان، ج ۷۸، ص ۲۶۹.

۴ - مغفرت

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ لَا يَرْحَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ، لَا يَرْحَمُهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ».^۱

آنکه خلاق زمین را رحم ننماید، خدای آسمانها به وی رحم نکند.

قال علیؑ: «ارْحَمْ مَنْ دُونَكَ، يَرْحَمَكَ مَنْ فَوْقَكَ».^۲

پایین دست خود را رحم کن، تا بالا دستت به تو رحم کند.

امام زین العابدینؑ می فرماید از جمله وصایای حضرت خضر به موسیؑ این بود که:

«مَا رَفَقَ أَحَدٌ بِأَحَدٍ فِي الدُّنْيَا إِلَّا رَفَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ».^۳

کسی به کسی در دنیا مدارا ننمود، مگر اینکه خداوند متعال در آخرت به وی مدارا فرماید.

^۱ - کنز العمال، ح ۵۹۶۴.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۸۶.

مدارا

واژه‌ی مدارا به معنای آگاهی از راه مقدمات پنهان به قصد همراه کردن با خود است و یا به معنای دفع بدی دیگران با برخورد ملایم است.^۱

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: مدارا با مردم یعنی ملایمت و نیکوئی معاشرت و تحمل آنان تا مبادا فاصله گیرند.^۲

چنانچه از تعریف لغوی واژه استفاده شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که مدارا ابزاری برای رسیدن به مقصود می‌باشد.

در قرآن کریم و روایات واژه‌های دیگر که هم‌نوا با مدارا هستند، استعمال شده است که عبارت است از: سهل^۳، رفق^۴، لین^۵، عفو^۶، صفح^۷، صرف^۸ و...

مدارای اصطلاحی به معنای افزایش سعه صدر عالم و ایجاد فضای تعامل در محیط و تأثیر افزون‌تر در مخاطب با ایجاد رفاقت و همدلی با اوست. پس در واقع مدارا را می‌توان رابطه مثبت با خود، محیط و مخاطب دانست.

در آیات قرآن کریم، بارها به مدارای انبیاء در برابر اقوام احیانا لجوج خود مانند مدارای نوح گاه ساخت کشتی، ابراهیم هنگام بیان معبود حقیقی، موسی وقت نصیحت فرعون و... اشاره شده است. که برخی از نمونه‌های آن خواهد آمد.

در روایات اسلامی نیز بین مدارا با واژه‌هائی چون عقل، ایمان و عمل صالح ارتباطی بیان شده است. در این روایات گاه فعل (مدارا) و گاه فاعل (مدارا کننده)، مورد توجه قرار داده‌اند. به چند روایت توجه کنید:

^۱ - ر. ک: مجمع البحرین؛ مقائیس اللغه؛ لسان العرب.

^۲ - لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۵.

^۳ - اعراف، ۷۴.

^۴ - نساء، ۶۹.

^۵ - آل عمران، ۱۵۹؛ طه، ۴۴.

^۶ - آل عمران، ۱۵۵ و موارد دیگر.

^۷ - تغابن، ۱۴؛ نور، ۲۲؛ مائده، ۱۳؛ حجر، ۸۵ و...

^۸ - آل عمران، ۱۵۲.

۱- قال رسول الله ﷺ: «أَعْقَلُ النَّاسِ أَشَدَّهُمْ مَدَارَةً لِلنَّاسِ».^۱

عاقل ترین مردم کسی است که بیش تر با مردم مدارا کند.

۲- در روایت زیر پیامبر ﷺ مدارا با مردم را نیمی از ایمان دانسته است. «مُدَارَةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ».^۲

۳- همچنین می فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ».^۳
پروردگام چنان مرا به مدارا فرمان داد که مرا به اقامه واجبات فرمان داد.

۴- قال علي عليه السلام: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ مُدَارَةُ النَّاسِ».^۴
میوهی عقل، مدارا با مردم است.

۵- امام به پسرش محمد حنفیه می فرماید: سر چشمه‌ی عقل پس از ایمان، مدارا با مردم است. «رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مُدَارَةُ النَّاسِ».^۵

۶- امام علی عليه السلام مدارا را بالاترین عمل نیک شمرده است. «مُدَارَةُ الرَّجَالِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ».^۶
۷- در روایتی که آن را بحارالانوار نقل کرده است، خضر در ضمن سفارش‌هایی به موسی عليه السلام می فرماید: مدارا محبوب ترین کار نزد خداست، هیچ کس با بندگان خدا مدارا نمی کند مگر اینکه خدا در قیامت با او مدارا می کند.^۷

راه مدارا این است که کاملاً خود را جای دیگری قرار دهیم، بطوری که تمام فشارهای درونی و برونی بر وی را حس کنیم. موفقیت وی را موفقیت خود و احیاناً شکست او را شکست خود بدانیم، آن وقت حتما عبارت «تنها حق با من است» جای خود را به عبارت «گاهی حق با اوست» خواهد داد.

زندگی پیامبر

قرآن کریم در وصف مدارای پیامبر، وی را به نرمخویی ستوده و آن را عامل همراهی مردم با او می داند. و می فرماید: اگر درشت‌خو و سنگ دل می بودی، از اطراف تو پراکنده

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۹.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

^۳ - کافی، ج ۲، ص ۱۱۷.

^۴ - غررالحکم.

^۵ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۷.

^۶ - غررالحکم.

^۷ - بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۴.

می‌شدند.^۱

تاریخ اسلام موارد بسیاری از مداراهای پیامبر با مردم از همسران خود گرفته تا خویشان، قبیله، اصحاب و حتی منافقان و دشمنان را به تصویر کشیده‌است که مطالعه‌ی آن عظمتی توصیف‌ناپذیر از روح بلند پیامبر، در ذهن انسان ترسیم می‌کند. به چند نمونه توجه کنید:

۱- داستان شکمبه

داستان شکمبه، حکایت کسی است که بر سر راه پیامبر خار مگیلان می‌ریخت و بر سر ایشان شکمبه‌ی گوسفند خالی می‌کرد. پیامبر روزی حال وی را که گویی یهودی بوده است جویا شد، اصحابش گفتند مریض است، پیامبر با عده‌ای به عیادت او رفتند. همسرش وقتی از پشت در صدای پیامبر را شنید، با حیرت خبر آمدن رسول خدا را به شوهر بیمارش داد. مرد دستاری خواست تا از خجالت بر سرش بیاندازد. و چون رسول خدا سلام کرد، عرض نمود چه بگویم تا مسلمان شوم؟

۲- قاتل حمزه

دلآوری‌های حمزه چه در مکه و چه در مدینه وصف ناشدنی است و به همین خاطر بی‌تردید قتل حمزه ضربه‌ای مهلک بر اسلام و پیامبر بود، مخصوصاً وضع دلخراش جسد حمزه و بدن مثله شده‌ی وی بر این بار گران می‌افزود. وقتی وحشی از پیامبر طلب عفو کرد، پیامبر حکم خدا مبنی بر عفو را به او ابلاغ نمود. او و بسیاری از یارانش با شنیدن آیات رحمت به اسلام گرویدند.^۲

۳- هبار

هبار بن اسود مطلب، زینب دختر پیامبر را با نیزه ترسانید بطوری که وی فرزندش را سقط کرد. پیامبر وی را که به او پناه آورده بود، مورد عفو و بخشش قرار داد.^۳

۴- مدارا با منافقان

مدارای پیامبر با منافقان نیز مثال زدنی است. در زمان ایشان هرگز به منافقی تعرض

^۱- آل عمران، ۱۵۹.

^۲- ر. ک: تفسیر مجمع‌البیان، ج ۳، ص ۱۰۰.

^۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۷۰.

نشد، هرگز منافقی به قتل نرسید. وقتی که عبدالله ابی سرکرده‌ی منافقان مدینه، هنگام بازگشت از غزوه بنی مصطلق چنین گفت که وقت رسیدن به مدینه، مهاجران ذلیل را از شهر اخراج خواهیم کرد^۱؛ پیامبر سوی او فرستاد و چون وی انکار کرد، پیامبر انکار او را پذیرفت.

پسرش که از مؤمنان به پیامبر بود، به حضور پیامبر آمد و عرض کرد: اگر قصد قتل پدرم را دارید، فرمان قتل را به کسی جز من نسپارید، چون ممکن است من توان دیدن قاتل پدرم را نداشته باشم. خزرجیان می‌دانند که بین آنان، نیکوکارتر از من به پدرش نیست. می‌ترسم نتوانم قاتل پدرم را ببینم و او را به قتل برسانم و من مؤمنی را به خاطر کافری کشته باشم. پیامبر به فرزند مؤمن عبدالله فرمود: ما قصد چنین کاری با پدر تو نداریم. تو نیز تا مادامی که پدرت با ماست، با او مدارا کن.^۲

امام علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر مجرم را به جزای عملش می‌رساند و زنا کار را سنگسار می‌کرد ولی بر پیکرش نماز می‌خواند و ارثیه‌اش را به خانواده‌اش می‌داد. دست دزد را می‌برید، فاحشه را تازیانه می‌زد ولی سهم آنان را از بیت المال قطع نمی‌کرد.

آری. پیامبر می‌فرمود: «إِنَّا أَمَرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرْنَا بِإِدَاءِ الْفَرَائِضِ».^۳

ما انبیا همان طوری که به ادای واجبات امر شده‌ایم، به مدارای با مردم دستور یافته‌ایم.

همچنین می‌فرمود: ما به مدارا با مردم فرمان داده شده‌ایم. «أَمَرْتُ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ».^۴

۵- مدارا با مشرکان

مشرکان مکه، پیامبر و دوستان وی را به شیوه‌های مختلف تمسخر می‌کردند و آزار می‌دادند. خدای متعال ضمن دلداری پیامبرش، او را از گرفتن انتقام منع می‌کند و می‌فرماید: از آنان به شایستگی بگذر.

«... فَأَصْفَحَ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ».^۵

امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه می‌فرماید:

^۱ - منافقون، ۸.

^۲ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۳ زیر آیه اول سوره منافقون.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

^۵ - حجر، ۸۵.

«عَفُوٌّ مِنْ غَيْرِ عُقُوبَةٍ وَ لَا تَعْنِيفٍ وَ لَا عَتَبٍ»^۱.
عفوی بدور از انتقام و سخت‌گیری و زبری.

۶- عفو عمومی مکه

اهل مکه ضربه‌های سنگینی بر پیامبر وارد کردند، به جای ایمان به وی و ایجاد ظرفیت زمانی مناسب برای پیامبر خدا تا بتواند با بیان شریعت اسلام به ترویج آن پردازد، با او ناسازگاری کردند و به جنگ و ستیز روی آوردند و حتی قصد قتل او را نمودند و ایشان را مجبور به هجرت از کاشانه‌اش کردند. اما وقتی پیامبر بر آنان غلبه یافت همه را عفو کرد.

روز فتح مکه صدای «الیوم یوم الملاحمه» از سوی برخی مسلمانان سر داده شد. این شعار که حکایت از جوشش حس انتقام‌جویی مسلمانان می‌کرد، می‌رفت تا خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ را بیافریند.

پیامبر خدا، فوراً فرمان خاموش شدن این صدا را صادر کرد و شعار «الیوم یوم المرحمه» امروز روز رحمت است، را جایگزین آن ساخت. ابن هشام می‌گوید شعار دهنده سعد بن عباده بوده‌است. وی پرچمدار گروهی بود که از قسمت کداء مکه^۲ وارد شهر می‌شدند. وقتی خبر به پیامبر رسید، ایشان علی علیه السلام را مأمور ساخت تا پرچم را از وی بازستاند.^۳ بحار الانوار شعار انحرافی مؤمنان را چنین ثبت کرده است: **الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ - الْيَوْمُ تُسَبَّى الْحُرْمَةُ - الْيَوْمُ إِذَالَةُ قُرَيْشًا.** (امروز روز انتقام و از بین رفتن حرمت جان و مال و روز ذلت قریش است).

رسول خدا فرمود آن شعار عدوات جو، به شعار رحمت تبدیل شود و مسلمانان بگویند: **الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ - الْيَوْمُ اعْزَلَ اللَّهُ قُرَيْشًا.** (امروز روز رحمت و عزت قریش است). سپس اعلام عفو عمومی کرد و به اهل مکه فرمود: همه آزادید. «إِذْهَبُوا فَانْتُمُ الطُّلُقَاءُ»^۴.

مدارای خدا با فرعون

روزی بهلول بر هارون فریاد کشید تا او را نصیحت کند. هارون وی را خواست و گفت:

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۷.

^۲ - نام محله‌ای در شهر مکه.

^۳ - السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۰۶.

^۴ - بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹.

بهلول تو برتری یا موسی؟ بهلول گفت: موسی پیامبر خدا بود. هارون گفت: من بدترم یا فرعون؟ بهلول گفت: فرعون کافر بود. هارون گفت: خدا چون موسی را به سوی فرعون فرستاد تا او را نصیحت کند، به او فرمود تا به نرمی با وی سخن گوید، شاید متذکر شود و باز گردد؛ تو چرا به درشتی با من سخن می‌گویی؟

فرمان خدا به موسی در قرآن کریم چنین آمده است:

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ، فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ»^۱.

موسی تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که سرکشی کرده است. با او به نرمی سخن گویند شاید پسند پذیرد یا بترسد.

فرعون در قرآن

فرعون در قرآن به قاتل فرزندان پسر از بنی اسرائیل^۲، برتری‌طلبی در زمین^۳، طغیانگری^۴، گمراه کننده‌ی قوم^۵، خطاکار^۶، غیر کاردان^۷، مدعی الوهیت^۸، معرفی شده است؛ وی با این اوصاف بازهم لیاقت آن را دارد که پیامبر الهی نزد او رود و موظف شود تا با زبان خوش با او سخن گوید.

نتیجه‌ی مدارا

مدارا یک وظیفه‌ی دینی است و به همین جهت برای آن در قرآن چهار ثمر مثبت و میوه‌ی شیرین مطرح شده است که عبارت است از:

۱- غفران

مدارا با انسان‌ها، موجب می‌شود خداوند از خطاهای آدمی بگذرد و گناهان او را نادیده انگارد.

^۱ - طه، ۴۳ و ۴۴.

^۲ - ...يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ... بقره، ۴۹.

^۳ - وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ. یونس، ۸۳.

^۴ - اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. طه، ۲۴.

^۵ - وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ. طه، ۷۹.

^۶ - إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ. قصص، ۸.

^۷ - وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ. هود، ۹۷.

^۸ - وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ آلِهِ غَيْرِي... قصص، ۳۸.

«...وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۱.

باید عفو کنند و بگذرند، آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد.

یعنی هر کس امید بخشش از خدا دارد باید بندگان او را ببخشد، به آنان یاری رساند و از کاهلی‌های آنان بگذرد.

۲- همدلی و مودت

مدارا، دوستان را دوست‌تر می‌نماید و از دشمنی دشمنان می‌کاهد و گاه آنان را در صف دوستان قرار می‌دهد. خداوند می‌فرماید بدی را به خوبی جواب ده تا دشمنان در صف دوستان درآیند.

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۲.

نیکی با بدی برابر نیست؛ به بهترین شیوه دیگران را از چالش با خود باز دار، ناگاه آن کس که میان تو و او دشمنی‌بی است، چون دوستی مهربان می‌گردد.

حمیم به معنای آب سوزان است. به دوستان پر محبت هم حمیم گویند. نظیر این مفهوم در سوره‌ی مؤمنون نیز آمده است. «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ...»^۳ بدی را به دوستی نیکوتر پاسخ گو.

مطابق این آیه، خداوند می‌فرماید بدی دیگران را به خوبی جواب ده که اگر بین تو و او دشمنی سختی باشد، به دوستی تبدیل خواهد شد.

بنابراین، مدارا می‌تواند از عداوت (دشمنی آشکار شده)، که مرحله‌ی پس از حقد و کینه است، محبت و دوستی بیافریند و مودت و همدلی خلق کند.

۳- تألیف قلب کفار

مدارا با همه کس حتی کفار رواست. به همین خاطر بخشی از مصارف زکات، مؤلفه قلوب نام گرفته است. یعنی می‌توان زکات را به مصرف کفار رسانید تا بلکه در دل آنان محبتی نسبت به اسلام و مسلمانان ایجاد شود. این مهم از آیه زیر که مصارف زکات را بر شمرده است، آمده است.

^۱ - نور، ۲۲.

^۲ - فصلت، ۳۴.

^۳ - مؤمنون، ۹۶.

«أَمَّا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَّفَةَ قُلُوبِهِمْ...»^۱
زکات تنها از آن تهیدستان و بیچارگان و مأموران دریافت آن و دل جویی شدگان... است.

۴- حاصل اخروی

نتیجه‌ی چنین مدارایی در آخرت، جایگاهی خاص در بهشت است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ رَأَيْتُ غُرَفًا فِي أَعْلَى الْجَنَّةِ، فَقُلْتُ لِمَنْ هِيَ؟ قَالَ: لِلْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَالْمُحْسِنِينَ.»^۲

در شب معراج خانه‌هایی بر بلندترین مراتب بهشت دیدم. به جبرئیل گفتم: این خانه‌ها از آن کیست؟ گفت: برای آنان است که خشم خود را فرو نشانند و از مردم بگذرند و نیز برای محسنان است.

ایشان مدارا را با شهادت یکی دانسته و مدارا کننده را شهید نامیده است و می‌فرماید: هر که با مدارا بمیرد، شهید شده است. «مَنْ مَاتَ مُدَارِيًا مَاتَ شَهِيدًا.»^۳

آری دوستان! مدارا در منابع دینی از قرآن و روایات و تاریخ، سهم بسیار بزرگی به خود اختصاص داده است و آن نیست مگر به خاطر تأثیر عمیق آن در زندگی آدمی.

هر چند بحث به درازا کشید اما به نظر آمد اگر آن را به صورتی که خود می‌خواهم پایان ندهم، اثری که من از آن انتظار دارم، عاید کسی نشود.

پس از توجه به این بحث، تردیدی باقی نمی‌ماند که غالب مشکلات زندگی حاصل شده از مرافعات بین مردم از همکاران و خویشان و همسایگان گرفته تا والدین و اولاد و زن و شوهر، به علت نبود مدارا در زندگی است. طبعاً آنکه دنیا را گذرگاهی برای رسیدن به زندگی نیک عاقبت می‌داند، لذت آنی انتقام را با زیبایی جاوید مدارا تعویض نخواهد ساخت و همواره در زندگی، در تمام مشکلات و مصائب و همه قفل‌های زندگی، از شاه کلید مدارا غافل نخواهد شد.

ایراد

برخی می‌گویند توصیه به مدارا نوعی ظلم پروری است و از این دستورات چنین برمی‌آید که اسلام انسان‌های ستمکش تربیت می‌نماید و این کار توسعه ظلم و ابزار در دست ظالمان برای ادامه‌ی ستم خواهد بود.

^۱ - توبه، ۶۰.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۳.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۵۵.

در پاسخ این ایراد باید گفت: مدارا با ظالم اگر باعث جری شدن او بر ظلم وی شود جایز نیست. قرآن رکون و خضوع در برابر ظالم را مشروع نمی‌داند.

«وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»^۱

و تکیه بر ستمگران نکنید که موجب می‌شود آتش شما را در برگیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و یآوری نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.

جواز تقابل از برخی آیات قابل استفاده است.^۲

در این باره اسلام ظلم ستیزی را که نماد واقعی آن جهاد است، تجویز کرده است. پس در برابر ظالم، هرگز جای مدارا نیست. دستور اسلام به مدارا در جایی است که مدارا به عنوان اسبابی برای رفع کدورت بین مؤمنان به کار رود. جایی که بتوان محبت را جایگزین عداوت بی‌حاصل نمود و پشیمانی جانکاه پس از عداوت را دفع کرد. علاوه بر آنچه گفته شد، مدارا گذشت از حق خود است و در واقع در مسائل فردی جاری است نه روابط اجتماعی که مدارا در مسائل اجتماعی گذشت از حق دیگران و بخشش از کیسه خلیفه است.

لطفاً در این باره خواهش‌های نفسانی خود را رها کنید و دیگران را ظالم نخوانید و کینه‌های خود نسبت به آنان را موجه نسازید.

به هر حال اگر شما دایره مدارا را با بهانه ظلم پروری محدود کنید، نمی‌توانید به سهولت خانه را محیط ظلم و ستم معرفی نمائید تا تقابل بین زن و شوهر و بین آنان و فرندانشان را مثبت جلوه دهید.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «أَوْصَانِي جَبْرَائِيلُ بِالْمَرْأَةِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلَاقَهَا إِلَّا مِنْ فَاخِشَةٍ مُبَيَّنَّةٍ»^۳

جبرئیل چنان مرا در مورد زنان سفارش می‌کرد که گمان کردم بجز در فحشای آشکار، طلاق آنان جایز نیست. امام صادق (علیه السلام) با نقل حدیث مناهی از رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «وَمَنْ صَبَرَ عَلَى خُلُقِ امْرَأَتِهِ سَيَّئَةُ الْخُلُقِ وَاحْتَسَبَ فِي ذَلِكَ الْأَجْرِ أَعْطَاهُ اللَّهُ ثَوَابَ الشَّاكِرِينَ»^۴

^۱ - هود، ۱۱۳.

^۲ - بقره، ۱۹۴، نحل، ۱۲۶.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۱.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۴.

هر مردی بریدی اخلاق زن بدخلفش صبر کند و آن را به گمان اجر و پاداش تحمل نماید، خداوند به او ثواب شاکرین عطا خواهد کرد.

ایراد دیگر که ممکن است مطرح شود این است که آیا مدارای یک سویه صحیح است؟ آیا درست است زن و یا مرد همواره کوتاه بیاید و همواره وی صبر پیشه کند؟ در پاسخ این پرسش باید گفت: پیداست که مدارا باید دوطرفه باشد. انتظار اینکه یک طرف همواره کوتاه بیاید و طرف دیگر دائما تحقیر کند به استبداد می‌انجامد. اما آنچه از گستره‌ی مدارا آموختیم ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که مدارا ابزاری برای رسیدن به هدف در دنیا و آخرت است. پس هرکدام از زن و مرد بیش‌تر راغب هستند به این هدف برسند بایستی سهم بیش‌تری در این باره داشته باشند. قطعا نقش آفرینی هرکدام که بیش‌تر باشد، او را زودتر به هدف خواهد رساند.

آشتی

رمز موفقیت جوامع، اتحاد و دوستی و خمیرمایه این وحدت، الفت و همدلی میان آنان است. یک قطره آب محصولی از آن ایجاد نمی‌شود، تشنه‌ای را سیراب نمی‌سازد، آبیاری را حیات نمی‌دهد؛ ولی وقتی قطراتی از آن جمع شد، ناممکن‌ها را ممکن می‌سازد. اسلام نیز به این مهم یعنی اتحاد اندیشیده است و با برنامه‌هایی در استحکام آن می‌کوشد. قبل از اسلام و نیز در آغاز بعثت و حتی قبل از ورود پیامبر مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه، اختلاف سختی بین دو طایفه اوس و خزرج وجود داشت. پیامبر چون آب رحمتی بر این دو ملت متخاصم وارد شد و همدلی و مودت را بین مردم برقرار کرد.

«أَنَّما الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱

مؤمنان برادر یکدیگرند، پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید.

بعد از نزول آیه شریفه فوق، روزی حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد برخاست و دستور فرمود، مؤمنین دو بدو با هم برادر شوند. «تَأَخَّوْا فِي اللَّهِ أَخَوَيْنِ أَخَوَيْنِ». این عمل، روحیه صفا و صمیمیت را پرورش داد و کسانی که تا دیروز در مقابل هم بودند، در پی دستور پیامبر برخاستند و با هم برادر شدند. باتوجه به این مقدمه، اکنون قدری وارد جزئیات مسئله شویم.

عوامل اختلاف

چون مخاطب این مطالب مؤمنینند، طبیعتاً عوامل اعتقادی اختلاف را بررسی نمی‌نماییم و صرفاً به اسباب روبنایی خواهیم پرداخت.

۱ - ستم

تعدی به حقوق دیگران مهمترین عامل ایجاد تفرقه است. این نوع از ستم به هر شکل صورت گیرد خواه در سطح وسیع همانند تعدی یک مملکت به همسایه خود و یا در حد محدود مانند تعدی همسایه‌ها به هم و یا فردی به فرد دیگر، همه حاصل اولیه آن اختلاف می‌باشد.

^۱ - حجرات، ۱۰.

قال علی علیه السلام: «يَاكَ وَ الْجَفَاءَ فَاتَهُ يُفْسِدُ الْإِخَاءَ وَ يُمَقِّتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى النَّاسِ جَوَّ النَّاسِجِ»^۱.

از ستم بیرهیز که آن برادری را تباه و خدا و مردم را با ستمکار دشمن می‌سازد.

۲- مزاح بی مورد

نفس مزاح خوب است منوط به اینکه حرامی و گناهی به همراه نداشته باشد. ولی رعایت شأن مکانی و زمانی مزاح، نوع مزاح، طرف مقابل مزاح لازم است. گاهی رعایت نمودن یکی از این چهار رکن موجب کینه و عداوت و در نتیجه بر هم خوردن دوستی و محبت می‌شود.

قال علی علیه السلام: «لِكُلِّ شَيْءٍ بَدْرٌ وَ بَدْرُ الْعَدَاوَةِ الْمِزَاحُ»^۲.

هر چیزی بذری دارد و بذر عداوت، مزاح است.

۳- اختلاف سلیقه

عواطف و احساسات انسان‌ها، چه از نظر کمیت و چه از حیث کیفیت و نیز منشأ آنها مختلف است. این اختلافات اگر بروز کند موجب اختلاف آراء و سلايق می‌گردد و اصطکاک‌هایی در عرصه عمل به وجود می‌آورد.

اختلاف بین کسانی که ارتباط گسترده‌ای با هم ندارند، هر چند ملموس باشد ولی تبعات چندانی ندارد، اما اختلاف بین جوامع محدود، می‌تواند آثار زیانباری را به دنبال داشته باشد، و تکرار آنها بر عمق آن می‌افزاید و فاصله‌ها را هر لحظه بیشتر می‌کند. این اختلافات سلیقه‌ای گاه از مسائل فردی و شخصی فراتر رفته و اجتماعات بزرگتر را متفرق می‌سازد.

می‌گویند: جد سلاطین صفویه، «سلطان حیدر» در تبریز درویش بود، و در سراسر کشور هوادارانی داشت، در همان زمان «شاه نعمت‌الله» در کرمان نیز درویشی می‌نمود و هوادارانی داشت، مریدان این دو در عزاداری امام حسین علیه السلام با هم نزاع می‌نمودند و در ایام عاشورا بین دو دسته نعمتی و حیدری اصطکاک پیش می‌آمد و گاهی موجب خونریزی می‌شد.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - همان.

حل اختلاف

دین اسلام این معضل اخلاقی را از نظر دور نداشته و با برنامه‌های ویژه‌ای مانع ایجاد و حداقل دفع آن می‌گردد. بر این اساس، روش کاربردی اسلام را جهت حل ریشه‌ای اختلاف در چند نکته بررسی می‌نماییم.

۱ - اهمیت اتحاد

اسلام همه مؤمنین را برادران هم می‌داند، آنها چون جسم و روح هماهنگ هستند. قال الصادق علیه السلام: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ، إِذَا اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَارْوَاهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدٍ»^۱.

مؤمن برادر مؤمن است و همانند یک جسم می‌باشند، وقتی جزئی از این جسم به درد آید، این ناراحتی در سراسر بدن آشکار می‌شود و البته ارواح آنها نیز از روح واحدی منشعب هستند.

امام کاظم علیه السلام مؤمن را برادر پدری و مادری مؤمن می‌داند، توجه کنید:

«الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَمِّهِ وَآبِيهِ»^۲.

مؤمن برادر پدری و مادری مؤمن است.

و باز امام صادق علیه السلام دو مؤمن را، دو پرنده هم شکل بیان فرموده است:

«لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ، وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْتَرِيحُ الطَّيْرُ إِلَى شَكْلِهِ»^۳.

هر چیزی با شیئی مانوس است و نزد همان راحت می‌باشد، مؤمن نیز با برادر دینی خود چنین است، چنانچه پرنده با پرنده هم جنس خود انس دارد.

مومن قلبش مملو از عشق خداست، راحتی و آسایش او زمانی میسر می‌شود که در کنار مومنی چون خودش قرار گیرد و چون او را به این دید بنگرد حاضر نیست موجب جدائی فراهم آورد.

وحدت بین اخوان، موجب وحدت جامعه اسلامی و تشکیل امت واحده اسلامی می‌گردد.

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى...»^۴.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۶۸.

^۲ - همان، ج ۵۰، ص ۳۱۷.

^۳ - همان، ج ۷۴، ص ۲۳۴.

^۴ - سبأ، ۴۶.

بگو همانا من شما را به یک چیز، اندرز می‌دهم و آن اینکه دو به دو یا تنها برای خدا قیام کنید.

۲ - شناخت عوامل اختلاف

یکی از راههای درمان تفرقه، شناخت عامل تفرقه است. علت اختلاف دو دوست چیست؟ عامل اختلاف والدین و فرزندان کدام است؟ زن و شوهر بر سر چه موضوعی اختلاف دارند و عامل و انگیزه آن اختلاف چیست؟ اینها سؤالاتی است که بایستی پاسخ آنها با تحقیق و تفحص روشن شود. چه اگر عامل معلوم گردد، مداوا به سهولت انجام می‌گیرد. علاوه اینکه مداوای بیماری اختلاف، بدون شناخت عامل و انگیزه آن، تنها نقش مُسکِنی دارد که چند لحظه درد را تسکین می‌بخشد، حل ریشه‌ای بیماری، به درمان عامل اختلاف بستگی دارد. مضافاً اینکه شناخت عامل اختلاف موجب می‌شود که حقوق ذی‌حق اداء گردد. این نکته در مواردی که واسطه خیرّی حل اختلاف را به عهده گرفته است، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ چه او اگر عامل اختلاف را نشناسد، ممکن است نتواند حقّی به صاحب حقّ بدهد و یا به مظلوم، ظلم بیشتری روا شود که زشتی این کمتر از اختلاف نیست.

۳ - زشتی تفرقه

همان طوری که اسلام به اتحاد بین مسلمانان اهمیت می‌دهد، از تفرقه و اختلاف بیزار بوده و اختلاف را موجب عدم قبولی اعمال می‌داند. پیامبر مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوذر می‌فرماید:

«يَا أَبَاذَرٍّ، إِيَّاكَ وَ هِجْرَانَ أَخِيكَ فَإِنَّ الْعَمَلَ لَا يُتَقَبَّلُ مِنَ الْهَجْرَانِ»^۱.

ای ابوذر از قهر با دوستت بپرهیز که عمل در حال قهر، قابل پذیرش نیست.

همان حضرت در روایت دیگر بیشتر از سه روز، قهر را جایز ندانسته‌اند.

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ»^۲.

جایز نیست مؤمن بیش از سه روز با برادر ایمانی خود قهر باشد.

و البته در روایت ذیل از لحن شدیدتری استفاده فرموده است.

«أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَّنَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ، فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقُ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ»^۳.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۸۹.

^۲ - كنز العمال، ج ۲۴۷۹۳.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۵.

هر دو مسلمانی که قهر کنند و سه روز بگذرد و آشتی ننمایند از دین اسلام خارج بوده و ولایتی بین آنها نیست، البته هر کدام برای آشتی نمودن سبقت جوید، روز قیامت زودتر به سوی بهشت خواهد رفت.

و البته مهلت سه روز در میان برادران مؤمن و یا خواهران مؤمنه است و الا زن و شوهر بیش از صبح تا شام حق قهر ندارند پیامبر مكرم ﷺ در مورد وظایف زنان به حضرت امیر علیؑ می فرماید: «... وَ لَا تَبَيْتُ وَ زَوْجُهَا عَلَيْهَا سَاخِطٌ وَ اِنْ كَانَ ظَالِمًا لَهَا»^۱

زن شب نخوابد در حالی که شوهرش با اینکه به وی ستم کرده است، ناراضی باشد.

۴ - استحکام بنیان دوستی

اسلام دستور می دهد راه های استحکام دوستی پیگیری شود و دوستان هر آنچه را که موجب تقویت دوستی بین آنها می شود عملی سازند، از این رو در روایت های زیادی اهمیت محبت به دوست به عنوان عامل دوستی مورد عنایت قرار گرفته است.

قال رسول الله ﷺ: «أَلَا وَ اِنْ وَدَّ الْمُؤْمِنُ مِنْ أَكْثَرِ سَبَبِ الْإِيمَانِ»^۲

آگاه باشید که دوستی مؤمن از بزرگترین اسباب ایمان است.

قال علیؑ: «لَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى مَوَدَّتِهِ»^۳

برادر تو در محبت از تو قوی تر نباشد.

قال الصادقؑ: «مِنْ حُبِّ الرَّجُلِ دِينَهُ، حُبُّهُ أَخَاهُ»^۴

نشانه دوستی و محبت انسان به دینش، محبت وی به برادر دینی خویش است.

وصلت مجدد

بعد از بیان مقدمات فوق، لازم است وظیفه طرفین اختلاف و نیز جامعه را در ایجاد وصلت بین دو مؤمن از هم جدا شده، بیان کنیم.

۱ - وظیفه طرفین

با توجه به اینکه اسلام به اصل مودت و اخوت بهایی بسیار می دهد و تفرقه و جدائی را مذموم می شمارد، دستورات اکیدی نیز در مورد وصلت مجدد دو فرد از هم جدا شده عنوان فرموده است.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۱.

^۳ - همان، ص ۱۶۵.

^۴ - همان، ص ۲۸۹.

دو برادر دینی، دو خواهر مؤمنه، زن و شوهر و فرزندان یا دو همکار باید بدانند، اگر اختلافی بین آنها ایجاد شد، بهترین آنان و نیز آنکس که زودتر از دیگری به بهشت می‌رود، کسی است که زودتر با دیگری وصلت نماید.

قال رسول الله ﷺ: «لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثِ لَيَالٍ، يَلْتَقِيَانِ فَيُعْرَضُ هَذَا وَ يُعْرَضُ هَذَا وَ خَيْرُهُمَا الَّذِي يُبْدَأُ بِالسَّلَامِ».^۱

جایز نیست برای مسلمان که بیش از سه روز از برادرش قهر کند، با هم روبرو شوند و از یکدیگر اعراض نمایند و البته بهترین آنها کسی است که به سلام پیشی نماید.

و آنکس که برادرش به سوی او دست صلح دراز کند و او روی برگرداند ملعون و مطرود از رحمت خداوند شده است.

قال الصادق عليه السلام: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ رَجُلٌ يَبْدُوهُ أَخُوهُ بِالصُّلْحِ فَلَمْ يُصَالِحْهُ».^۲

مطرود است، مطرود است کسی که برادرش وی را به صلح بخواند و او سرباز زند.

به هر حال این دو باید بدانند که وصلت مجدد آنچنان اهمیت دارد که بخشش گناهان و استجابات دعاهاى آنها حتى در ماه مبارک رمضان منوط به آن شده است.

قال الرضا عليه السلام: «فِي أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ يُغَلُّ الْمَرَدَّةُ مِنَ الشَّيَاطِينِ وَ يُغْفَرُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ سَبْعِينَ أَلْفًا، فَإِذَا كَانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ غَفَرَ اللَّهُ بِمِثْلِ مَا غَفَرَ فِي رَجَبٍ وَ شَعْبَانَ وَ شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَى ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَّا رَجُلًا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ شَحْنَاءٌ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: أَنْظِرُوا هَؤُلَاءِ حَتَّى يَصْطَلِحُوا».^۳

در اول ماه مبارک رمضان، شیاطین فتنه‌گر و اغواگر در زنجیر می‌شوند و در هر شب هفتاد هزار نفر از بندگان بخشیده می‌شود، وقتی شب قدر فرا می‌رسد، خداوند به اندازه آنچه که در ماه رجب و شعبان و نیز رمضان تا آن شب بخشیده است، می‌بخشاید، مگر کسی را که بین او و برادرش عداوتی باشد، سپس خداوند می‌فرماید: اینها را نگهدارید تا اینکه آشتی کنند.

۲- وظیفه عمومی

البته اگر دو مؤمن جدا شده از هم، به صلح مبادرت نورزیدند و یا شرایط را مهیا ندیدند، جامعه اسلامی نبایستی در ایجاد صلح و آشتی بین آنان کوتاه آید.

آیه‌ای که در ابتدای بحث گذشت، بر اهمیت این مسئله با صیغه امر «اصْلِحُوا» تاکید

^۱ - الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۴۵۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۳۶.

^۳ - همان، ج ۷۵، ص ۱۸۸.

دارد. به این روایات که گوشه‌ای دیگر از اهمیت مصالحه و آشتی را بیان می‌کنند، توجه کنید.

مطابق این حدیث ثواب ایجاد وصلت بین دوستان، از روزه و نماز و صدقه بالاتر است. قال رسول الله ﷺ: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مِنْ دَرَجَةِ الصِّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ؟ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ، فَإِنَّ فِسَادَ ذَاتِ بَيْنٍ هِيَ الْحَالِقَةُ»^۱.

آیا شما را خبر دهم به چیزی که از روزه و نماز و صدقه درجه‌ای بالاتر دارد؟ آن ایجاد اصلاح بین مؤمنان است. چرا که فساد بین آنها عداوت بین آنها هلاکت کننده می‌باشد.

بالاترین سعادت‌های بشر نیز تلاش برای آشتی دادن مؤمنین از هم جدا است.

قال علیؑ: «مِنْ كَمَالِ السَّعَادَةِ السَّعْيُ فِي صِلَاحِ الْجُمُهِورِ»^۲.

از کمال سعادت، سعی در آشتی جامعه است.

اصلاح چنان اهمیت دارد که خداوند از حق خود یعنی حرمت دروغ و بسیاری از گناهان و معاصی حق الهی، برای ایجاد وصلت می‌گذرد.

قال الصادقؑ: «الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كَذِبٌ وَ إِصْلَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ»^۳.

سخن سه قسم است، راست، دروغ و اصلاح بین مردم.

و نیز می‌فرماید: «الْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَاذِبٍ»^۴.

اصلاح دهنده دروغ‌گو نیست.

مصالحه

در مواردی که علت اختلاف، حقوقی است و ادعای طرفین دعوا قابل جمع نیست، اسلام مصالحه را پیشنهاد می‌فرماید.

مصالحه آن است که طرفین دعوا و اختلاف، حکم حکیمی را بپذیرند و بر موضوعی واحد وحدت یابند و از بقیه حقوق احتمالی خود درگذرند.

البته توجه به این نکته لازم است که مورد مصالحه زمانی است که طرفین دعوا هر دو ذی‌حق باشند و مقدار حق آنها به درستی معین نباشد، هر کدام چیزی می‌گویند و

^۱ - کنز العمال، ج ۵۴۸۰.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۱.

^۴ - همان، ص ۲۱۰.

دیگری انکار می‌کند و دلیلی هم نیست که قول یکی اثبات گردد.
ولی اگر یکی از طرفین اصلاً ذی حق نیست، پیشنهاد مصالحه نوعی ترفند شیطانی
جهت نابود نمودن حقّ است. اصولاً چنین چیزی مصالحه نیست بلکه حکم به باطل
می‌باشد و طرف غیر ذی حق اگر چیزی عایدش شود، غاصب شمرده می‌شود.

مشورت

اهمیت مشورت بر کسی پوشیده نیست. تنها کسی که غنی و بی‌نیاز از همه چیز و از جمله مشورت است، خداوند متعال می‌باشد. او که گذشته و حال و آینده مخلوقان را یک جا می‌بیند و هستی برای او صفحه‌ای بیش نیست، محتاج به مشاوره با کسی در تشخیص مصلحت آینده نمی‌باشد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱

ای مردم شما نیازمند به خداوند و او به تنهایی، بی‌نیاز از همه و قابل ستایش است.

و البته هر آن کس که با آن مبدأ ارتباط داشته باشد، به وسیله فیض او می‌تواند از سایر خلائق بی‌نیاز شود. و اما دیگر انسان‌ها به مقتضای اینکه آدمی فقر محض است و یک ثانیه بعد را نمی‌تواند ببیند و نیازهای واقعی خود را نمی‌تواند به عیان درک کند، برای رسیدن به راه درست و مسیر دلخواه از مشورت با دیگران غنی و بی‌نیاز نیست و البته اگر مشورتش به نتیجه‌ای نرسید، می‌بایست با خالق عقول به مشاوره برخیزید و از او تبارک و تعالی، خیر خود را بطلبید.

قال رسول الله ﷺ: «مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ اسْتِخَارَتُهُ لِلَّهِ وَ رِضَاهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ وَ مِنْ شِقْوَةِ ابْنِ آدَمَ تَرْكُهُ اسْتِخَارَةَ اللَّهِ وَ سَخَطُهُ بِمَا قَضَى اللَّهُ»^۲

از سعادت بنی آدم طلب خیر وی از خداوند و رضایت او به حکم الهی است، و از شقاوت وی ترک طلب خیر از خداوند و نپسندیدن حکم خداوند است.

با بیان این مقدمه به بررسی مشورت مصطلح، یعنی شور با مردم و ابعاد مختلف آن می‌پردازیم.

اثرات مشورت

مشورت از جهات مختلف، منافع متعددی دارد، که به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود.

۱ - مانع استبداد

یکی از عوامل سقوط اخلاقی «خودرأیی» است. انسان مستبد در آراء، که تنها نظر خویش را می‌پسندد و نظر خود را برخاسته از عقل کل معرفی می‌کند، از بسیاری از

^۱ - فاطر، ۱۵.

^۲ - بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۹.

معاصی چون عجب و کبر و حسد، مصون و محفوظ نیست و بدان‌ها آلوده می‌باشد و البته عمل وی به دور از لغزش نیز نمی‌باشد.

قال علی عليه السلام: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ زَلَّ»^۱.

کسی که رأی خویش را بیسندد، خواهد لغزید.

مشورت، مانع استبداد در آراء شده و بر حالت خضوع و خشوع انسان در مقابل عقول دیگر می‌افزاید.

۲ - امداد الهی

مشورت، امداد الهی را در پی دارد، زیرا همیشه و همه جا، دست قدرت الهی، هدایت‌گر جماعت است و او جماعت مؤمنین را تنها نخواهد گذاشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها مردم را به جماعت می‌خواند و از تکروی منع می‌فرمود: «إِيَّهَا النَّاسُ، عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفِرْقَةَ»^۲.

ای مردم بر شما باد همراهی با جماعت و بپرهیزید از تفرقه و گوشه‌گیری.

و بسیار از وی شنیده شده است که می‌فرمود: دست قدرت خداوند با جماعت است. «يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۳.

۳ - افزایش همدلی

مشورت نوعی احترام به شخصیت دیگران است، همین قدر از احترام موجب افزایش محبت‌ها و جلای دوستی‌ها و همدلی‌ها می‌شود. مؤمنی که مورد شور برادر دینی خود قرار می‌گیرد، اطمینانش به وی زیاد شده و نسبت به او نوعی آرامش خاطر را احساس می‌نماید و البته یکی از حقوق مؤمنین نسبت به هم، مشورت با یکدیگر می‌باشد.

۴ - هدایت به راه صلاح

مشورت، انسان را به طرف راه صلاح می‌کشانند، یا بدان نزدیک می‌نماید و یا حداقل از ضررهای ممکن و محتمل می‌کاهد.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «مَا مِنْ رَجُلٍ يُشَاوِرُ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرَّشْدِ»^۴.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - کنز العمال، ج ۲۰۶.

^۳ - همان، ج ۲۰۲۴۱.

^۴ - تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۸۴.

کسی نیست که با دیگری مشورت کند مگر اینکه به سوی راه صحیح هدایت شود.

۵ - نتیجه‌ای مطلوب‌تر

معلوم است چند عقل اگر با هم جمع شوند و همه در یک موضوع فکر کنند، به نتیجه‌ای بیش از حاصل یک عقل عادی می‌رسند.

قال علی عليه السلام: «مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْعُقُولِ اسْتِضَاءَ بِأَنْوَارِ الْعُقُولِ».^۱

کسی که با عقلاء مشورت کند، به وسیله نور عقل‌های آنان روشنایی اخذ نموده است.

انسان با مشورت خود با دیگران، عقول آنها را به عقل خود اضافه کرده و علوم و تجارب آنان را اخذ می‌کند.

قال علی عليه السلام: «حَقٌّ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يُضِيفَ إِلَى رَأْيِهِ رَأْيَ الْعُقَلَاءِ وَ يُضْمَّ إِلَى عِلْمِهِ عُلُومَ الْحُكَمَاءِ».^۲

لازم است که عاقل، آراء عقلا را به رأی خود اضافه نماید و علوم حکماء را به علم خویش بیفزاید.

۶ - پشتوانه محکم

در کارهای زیربنایی و مهم و در دودلی‌ها و تردیدهای حاصله برای انسان، مشورت با دیگران و اعمال نظر مشورتی می‌تواند پشتوانه‌ای محکم باشد.

قال علی عليه السلام: «لَا مَظَاهِرَةَ أَوْثَقُ مِنَ الْمَشَاوَرَةِ».^۳

پشتوانه‌ای محکم‌تر از مشاورت نیست.

و نیز فرموده است: هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست. «لَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ».^۴

۷ - مصونیت از عوارض ندامت

اگر انسان در کاری که در پیش گرفته به هدف دلخواه نرسد، خود را ملامت می‌نماید و این ملامت و سرزنش، عواقب جنبی خطرناکی برای روح و روان وی به دنبال دارد. ملامت و سرزنش خود در امور دنیوی یکی از عمده علت‌های رواج خودکشی، خودخوری، افسردگی، حالت یأس و گوشه‌گیری می‌باشد.

حال اگر کسی در کارش مشورت نماید و به هدف نرسد، چون نرسیدن به هدف را،

^۱ - غررالحکم.

^۲ - همان.

^۳ - نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۹ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۱۱۳ ببه ترتیب صبحی صالح.

^۴ - همان، حکمت ۵۱ به ترتیب فیض‌الاسلام و ۵۴ به ترتیب صبحی صالح.

منحصراً نتیجه اعمال عقل خود نمی‌داند، لذا خود را ملامت نمی‌کند و یا حداقل کمتر سرزنش می‌نماید، و عاقبت سوء سرزنش‌هایش، او را تهدید نمی‌نماید.

قال علی عليه السلام: «الْمُشَاوَرَةُ رَاحَةٌ لَكَ وَ تَعَبٌ لِغَيْرِكَ»^۱.

مشورت برای تو مایه راحتی و برای غیر تو مایه رنج است.

بنابراین اگر بعد از مشورت موفقیتی حاصل شد، از تمجید، چیزی کاسته نمی‌شود ولی اگر چنین نتیجه‌ای عاید نگردد، موجب ندامت و ملامت زیان‌آور نمی‌شود.

شیوه مشورت

در حوادث زمانه، اگر انسان نتواند راه را به درستی و به روشنی تشخیص دهد، لازم است از شخصی که توانایی یاری فکری او را دارد کمک گیرد.

قال علی عليه السلام: «إِذَا أَنْكَرْتَ مِنْ عَقْلِكَ شَيْئاً فَاقْتَدِ بِرَأْيِ عَاقِلٍ يُزِيلُ مَا أَنْكَرْتَهُ»^۲.

اگر نزد خود چیزی را ناپسند می‌دانی، از نظر خردمندی پیروی نما تا تو را از آنچه بد می‌دانی جدا کند.

امام ششم شیعه عليه السلام در بیان چگونگی مشورت با غیر می‌فرماید: «إِذَا أَرَدْتَ أَمْرًا فَلَا تُشَاوِرُ فِيهِ أَحَدًا حَتَّى تُشَاوِرَ رَبَّكَ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ أُشَاوِرُ رَبِّي، قَالَ: تَقُولُ: أَسْتَخِيرُ اللَّهَ مِئَةً مَرَّةً، ثُمَّ تُشَاوِرُ النَّاسَ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْرِي لَكَ الْخَيْرَةَ عَلَى لِسَانِ مَنْ أَحَبَّ»^۳.

اگر کاری داشتی، با احدی قبل از خداوند مشورت منما، راوی می‌پرسد: چگونه با خداوند مشورت کنیم؟ حضرت فرمود: صد بار می‌گویی: «استخیرالله» از خداوند طلب خیر می‌نمایم، سپس با مردم مشورت می‌کنی، خداوند بر زبان آنکه او بخواهد، خیر را جاری خواهد ساخت.

مشاور

اهمیت مشورت موجب شده اهل بیت صلوات الله علیهم، حدود و ثغور مشورت را کاملاً بیان نموده و اوصاف مشاور را مطرح فرمایند.

اینک به چند نمونه از اوصاف مشاور توجه کنید.

۱ - با تقوا باشد

مشاوری که از خدا نهراسد، امیدی به بیان راه صحیح از وی نیست، لذا اولین شرط مشاور، با تقوا بودن وی است.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - همان.

^۳ - مکارم الاخلاق، ص ۳۱۸.

قال علیؑ: «شاورُ فی حدیثکَ الذینَ یخافونَ اللہَ».^۱

با کسانی مشورت کن که از خداوند بترسند.

قال الصادقؑ: «شاورُ فی امرکَ الذینَ یخشونَ اللہَ».^۲

با کسانی در امور مشورت کن که از خداوند بترسند.

۲ - مجرب باشد

وصف دوم مشاور، با تجربه بودن وی است. بنابراین هر کس عمر بیشتری را سپری کرده و سردی و گرمی بیشتری را چشیده است، و یا در کار مورد نظر، بیشتر وارد شده است، برای شور ارجحیت دارد.

قال علیؑ: «خیرُ منْ شاورتَ ذوؤ النہی و العِلْمِ و أولوا التجاربِ و الحزمِ».^۳

بهترین مشاور کسی است که صاحب خرد، علم، تجربه و آگاهی باشد.

۳ - عاقل باشد

مشاور بایستی عاقل و خردمند باشد.

قال علیؑ: «شاورُ ذوی العقولِ تأمنُ من الزلزلِ و الندمِ».^۴

با صاحبان خرد مشورت نما، تا از لغزش و پشیمانی محفوظ مانی.

مشاور عاقل هر چند هم دشمن باشد از دوست نادان بهتر است.

قال علیؑ: «استشیرْ عدوَّکَ العاقلِ و اَحذرْ رأیَ صَدیقکَ الجاهلِ».^۵

با دشمن عاقل خود مشورت نما و از رأی دوست نادان خود بپرهیز.

از کلمات گهربار حضرت امیرؑ استفاده می شود که از مشورت نمودن با افراد بخیل، ترسو و کذاب پرهیز شود.

«لا تدخلن فی مشورتکَ بخیلًا فیعذلَ بکَ عن القصدِ و یعدکَ الفقراً».^۶

بخیل را در مشورت خود داخل مکن که تو را از راه راست باز داشته و به فقر وعدهات می دهد.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۹۸.

^۲ - همان.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - همان.

^۵ - همان.

^۶ - همان.

«لَا تُشْرِكَنَّ فِي رَأْيِكَ جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأَمْرِ وَ يُعْظِمُ عَلَيْكَ مَا لَيْسَ بِعَظِيمٍ»^۱.

ترسو را در مشورت خود داخل ننما، که تو را در کارت سست می‌گرداند و کوچک را بزرگ جلوه می‌دهد.

«لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»^۲.

با دروغگو مشورت مکن، که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را دور می‌گرداند.

لزوم ارشاد

واجب است اگر کسی به شما اعتماد نمود و شما را مشاور خود خواند و امری را با شما در میان گذاشت، اولاً جز حق نگویی و جز به مصلحت او نیندیشی و حق نعمتی بزرگ و موهبتی عظیم که خداوند به تو داده و آن عقل و خرد تو می‌باشد، اداء کنی.

قال علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام: «إِرْشَادُ الْمُسْتَشِيرِ قِضَاءٌ لِحَقِّ النِّعْمَةِ»^۳.

هدایت آنکه از تو مشورت می‌خواهد، بجا آوردن حق نعمت است.

ثانیاً، اگر توانایی حل مشکل او را و ارائه طریق صحیح را نداری او را به کس دیگر راهنمایی نمایی، هیچ‌گاه برای مخفی ماندن عجز خود، موجبات تحیر و احیاناً ضلالت او را فراهم نکنی، که باز همان امام همام فرموده است: «حَقُّ الْمُسْتَشِيرِ أَنْ عَلِمْتَ لَهُ رَأْيًا أَشْرَتْ إِلَيْهِ وَ إِنْ لَمْ تَعْلَمْ أَرشَدْتَهُ إِلَى مَنْ يَعْلَمُ»^۴.

حق مشورت کننده آن است که اگر نظری داری به او بگویی، و اگر نداری وی را به کسی که بتواند او را یاری دهد دلالت کنی.

که اگر غیر این دو طریق صورت پذیرد، خیانت در مشورت نموده‌ای و چه خیانتی بزرگ‌تر از خیانت مشاور امین.

قال علی علیه السلام: «خِيَانَةُ الْمُسْتَسْلِمِ وَ الْمُسْتَشِيرِ مِنْ أَفْظَعِ الْأُمُورِ وَ أَعْظَمِ الشُّرُورِ وَ مُوجِبُ عَذَابِ السَّعِيرِ»^۵.

خیانت به کسی که تسلیم شده، یا با تو مشورت کرده از دردناک‌ترین امور، و بزرگترین زشتی‌ها و موجب عذاب دوزخ است.

چنین کسی را خداوند در دنیا به سلب عقل و خردش مکافات می‌کند.

^۱ - همان.

^۲ - همان.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۴۱.

^۴ - همان، ج ۷۴، ص ۸.

^۵ - غرر الحکم.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ اسْتَشَارَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يُمَحِّضْهُ النَّصِيحَةَ سَلَبَهُ اللَّهُ لَبَهُ»^۱.
کسی که برادر مؤمنش با وی مشورت کند و او وی را به درستی نصیحت نکند، خداوند خردش را از او بگیرد.

جنگ احد

شکست قریش در جنگ بدر که با کشته شدن هفتاد نفر و اسیر شدن همین عده از آنها همراه بود، ضربه‌ای هولناک بر آنها وارد ساخت.

آنان که غوغایی جزء فتح در سر نداشتند، وقتی به این شکست سخت دچار شدند و به مکه بازگشتند، عزاداری را تحریم کردند و گریه بر کشتگان را ممنوع شمردند، همبستری با زنان را جایز ندانستند، تا مبدا آتش خشمشان نسبت به مسلمانان فروکش کند و یک صدا فریاد انتقام سردادند و حدود یک سال بعد با پنج هزار نیروی رزمی سواره و پیاده به همراه بت‌ها و زنانشان و به فرماندهی ابوسفیان به قصد مدینه از مکه خارج گشتند.

پیامبر خدا با نامه عمویش عباس از حرکت قریش مطلع شد. آن حضرت پس از دریافت اخبار دقیق از کم و کیف سربازان دشمن، جلسه‌ای با مسلمانان تشکیل داد و با طرح مسئله به شور نشست. عده‌ای گفتند: در داخل شهر با قریش روبرو شویم، هر خانه سنگری است، کوچه‌های تنگ، ما را یاری می‌کند و حتی مردان ضعیف و زنان نیز می‌توانند ما را یاری دهند. اما برخی مانند در شهر را مطابق شأن خود نپنداشتند و جنگ را در بیرون مدینه پیشنهاد کردند. طبیعی است که این عده به واسطه روحیه حماسی فزونی گرفتند، و گروه اول را در اقلیت قرار دادند. پیامبر خدا ﷺ با اینکه با گروه اول موافق بود ولی به خاطر احترام به مشورت و رأی اکثریت، نظر گروه دوم را نظر نهایی اعلام کرد و سپاه اسلام آماده حرکت شد و در احد موضع گرفت.

پیامبر خدا ﷺ «عبدالله بن جبیر» را با پنجاه تیرانداز مأمور نمود تا در تپه‌ای موضع بگیرند و به هیچ وجه موقعیت خود را رها نسازند، تا مبدا دشمن از پشت سر حمله کند. سپاه قریش فرا رسیدند، آنان با تشویق بت‌ها و هلله زنان و وعده‌های آنها وارد کارزار گشتند و مسلمانان صدای الله‌اکبر سر دادند.

در همان لحظات آغازین، آثار پیروزی مسلمانان ظاهر شد، و قریش پا به فرار گذاشتند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۰۴.

پاسداران دره چون فتح را قطعی دیدند، به طمع غنائم از دره پایین آمدند و دستور فرمانده خود را نادیده گرفتند، به طوری که جز ده نفر در کنار فرمانده کسی باقی نماند. قریش شکست خورده کوه را دور زدند و چون دره را خلوت دیدند عبدالله و یارانش را شهید کردند و مسلمانان مغرور از پیروزی را از هر سو مورد تاخت و تاز قرار دادند. عده‌ای شهید شدند، حمزه، بر خاک غلطید. فریاد محمد ﷺ کشته شده بلند گشت و جز تعداد اندکی از مسلمانان که از حضرت دفاع می‌کردند، بقیه پا به فرار نهادند. هر چند بخشی از حادثه شکست احد با تعقیب کفار جبران شد، اما سایه‌ی شوم آن سال‌های سال باقی ماند. به هر حال در پی شکست طرح مشورتی، زمزمه‌های مخالفت با مشورت شروع شد، مسلمانان می‌گفتند: اگر پیامبر نظر خود را اعمال می‌کرد، بهتر بود و لذا به شدت از مشورت بیزار گشتند و آن را جایز ندانستند.

بعد از این واقعه آیه‌ای از قرآن نازل شد. در این آیه شریفه توهّم عدم جواز مشورت بر طرف شده و خداوند، امر به مشورت را بیان می‌فرماید. «فَبِمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَكَ فَوْقَ السَّمَوَاتِ مَلَأَةٌ مِّمَّنْ يَنْظُرُونَ إِذْ يَخْتَصِمُونَ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَكَ فَوْقَ السَّمَوَاتِ مَلَأَةٌ مِّمَّنْ يَنْظُرُونَ إِذْ يَخْتَصِمُونَ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَكَ فَوْقَ السَّمَوَاتِ مَلَأَةٌ مِّمَّنْ يَنْظُرُونَ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»^۱

به برکت رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برای آنان آموزش بطلب و در امور با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی، بر خداوند توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد.

البته امر در این آیه که به دنبال چنین توهمی است،^۲ دلالت بر وجوب مشورت ندارد و بلکه تنها جواز آن را مطرح می‌نماید. در آیه ذیل نیز، مشورت به عنوان یکی از صفات مؤمنان و متوکلان به خداوند ذکر شده است.

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۳
 کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز بیای می‌دارند و در کارها با خودشان مشورت می‌کنند و آنچه را که به آنها روزی داده‌ایم انفاق می‌نمایند.

^۱ - آل عمران، ۱۵۹.

^۲ - چنین امری در اصول فقه، امر عقیب توهّم حذر نامیده می‌شود و جز به معنای کلی امر که همان جواز باشد دلالت ندارد.

^۳ - شوری، ۳۸.

ارحام

دین اسلام نسبت به ارحام و اقوام و رعایت حال و تکریم و ایجاد محبت و همدلی بین آنان، اهمیت بسیاری قائل شده است و به همین جهت، بریدن ارحام از یکدیگر را نپسندیده و از آن نهی اکید می‌نماید.

در آیه شریفه فوق و نیز آیه ۲۷ سوره بقره که همین مضامین در آن ذکر شده است، قطع رحم، شکستن پیمان ازلی انسان با خداوند تلقی شده است، انسان که، پیمان تکوینی بر پذیرش هدایت الهی و از جمله آنها وصل به ارحام بسته است، اگر بخواهد در عالم تشریح، عملی غیر آن انجام دهد نقض عهد و میثاق نموده است.

در این آیات قاطع رحم از درگاه حق مطرود شده و زیانکار معرفی گشته و جایگاه او جهنم اعلام شده است و همین مقدار بیشتر از آن است که برای شناخت گناه کبیره به آن نیازمندیم.

امام رضا علیه السلام در روایتی ارزشمند می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَرَ بِثَلَاثَةِ مَقْرُونٍ بِهَا ثَلَاثَةٌ أُخْرَى، أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَمَنْ صَلَّى وَ لَمْ يُزَكِّ لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ صَلَاتُهُ، وَ أَمَرَ بِالشُّكْرِ لَهُ وَ لِوَالِدَيْهِ، فَمَنْ لَمْ يَشْكُرْ وَالِدَيْهِ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ، وَ أَمَرَ بِاتِّقَاءِ اللَّهِ وَ صَلَةِ الرَّحِمِ فَمَنْ لَمْ يَصِلْ رَحِمَهُ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ»^۱

خداوند به سه چیز که با سه چیز دیگر مقرون است امر فرموده است. امر به نماز و زکات نموده است، پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد، نمازش پذیرفته نمی‌شود، و نیز امر به شکر او و والدین نموده است، پس کسی که شکر والدین نکند، خدای را شکر نگفته است. و همچنین امر به تقوای الهی و صلح رحم نموده است، پس کسی که صلح رحم نکند تقوای الهی نداشته است.

در مقابل تاکیداتی که در حرمت قطع رحم آمده است، وصل ارحام از پاداش‌های ویژه‌ای برخوردار است.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الْصَّدَقَةُ بِعَشْرَةٍ وَ الْقَرْضُ بِثَمَانِي عَشْرَةٍ وَ صَلَةُ الْأَخْوَانِ بِعِشْرِينَ وَ صَلَةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعٍ وَ عِشْرِينَ»^۲

صدقه ده برابر، قرض هجده برابر و صلح برادران بیست برابر و صلح ارحام بیست و چهار برابر ثواب دارد.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۶۸.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳.

عواقب قطع

اینک به برخی از عواقب قطع رحم در دنیا توجه کنید:

۱- قطع رحمت الهی

رحمت خدا و ملائک الهی بر گروهی که قطع رحم کنند نازل نمی شود، رسول خدا ﷺ در این باره می فرماید: «إِنَّ الرَّحْمَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ رَحِمٍ، إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَا تَنْزِلُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ رَحِمٍ»^۱

رحمت نازل نمی شود بر دسته ای که قاطع رحم بین آنهاست. ملائک نازل نمی شوند بر گروهی که قاطع رحم بین آنهاست.

۲- تعجیل در عقوبت قطع

عقوبت برخی گناهان که از جمله آنها قطع رحم است فوری است.

امام باقر علیه السلام می فرماید: در کتاب علی علیه السلام آمده است: «ثَلَاثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ أَبَدًا حَتَّى يَرَى وَبِالْهَنِّ، الْبَغْيُ وَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَ الْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ»^۲

سه خصلت است که صاحبانش نمی میرند مگر اینکه مکافات عمل خود را ببینند و آن سه عبارتند از: ظلم، قطع رحم و قسم دروغ.

۳- مرگ ناگهانی

چه بسا مرگ های ناگهانی که آدمی فرصت توبه و انابه و یا وصیت به اداء فرائض و پرداخت دیونش نمی یابد، از عذاب های سخت دنیوی شمرده شود، عذابی که حساس ترین موقعیت های مهم برای جلب مغفرت و رحمت الهی را از انسان سلب می نماید.

قال رسول الله ﷺ: «صَلَةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ وَ تَقِي مَيِّتَةَ السَّوِّءِ»^۳
صله رحم محاسبه را آسان می کند و مانع مرگ بد می شود.

در برخی از اخبار از قطع رحم به «حالقه» تعبیر شده است. حالقه به معنای سالی ویران گر و هلاکت آفرین است که همه چیز در آن نیست و نابود شود و چیزی باقی نماند.

^۱ - کنز العمال، ج ۶۹۷۸ و ۶۹۷۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۹.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۴.

امام صادق عليه السلام فرمودند از «حالفه» بپرهیزید که آن انسانها را می‌میراند. «اتَّقُوا الْحَالِقَةَ فَإِنَّهَا تُمِيتُ الرِّجَالَ، حذيفة بن منصور که راوی خبر است، می‌گوید: عرض کردم: حالفه چیست؟ حضرت پاسخ فرمود: مراد از حالفه قطع رحم است «قَطِيعَةُ الرَّحِمِ»^۱.

۴- کاسته شدن عمر

صله و قطع رحم اثر مستقیمی در افزایش و کاهش عمر دارند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَصِلُ رَحِمَهُ وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثَ سِنِينَ، فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَيَقْطَعُهَا وَ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمُرِهِ ثَلَاثُونَ سَنَةً، فَيُصَيِّرُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ، ثُمَّ تَلَا: يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^۲

همانا انسان صله رحم بجا می‌آورد در حالیکه از عمرش ۳ سال باقی مانده است، و خدای بلند مرتبه آن را ۳۰ سال می‌گرداند و قطع رحم می‌کند در حالیکه از عمرش ۳۰ سال باقی مانده است و خدای متعال آن را ۳ سال قرار می‌دهد. و این مصداق آیه شریفه است که می‌فرماید: خدای محو کند و اثبات می‌نماید و ام‌الکتاب نزد اوست.

۵- فقر و تهیدستی

دیگر از اثرات قطع رحم فقر و تهیدستی است و طبیعتاً صله رحم آن را می‌زداید.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «صَلَةُ الرَّحِمِ تَزِيدُ فِي الْعُمُرِ وَ تَنْفِي الْفَقْرَ»^۳

صله رحم عمر را زیاد و فقر را می‌کاهد.

دایره صله و قطع

گستره صله رحم بسیار وسیع است، و لذا دوری رحم بهانه‌ای برای قطع آن نمی‌شود.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «سِرُّ سَنَةِ صَلِّ رَحِمَكَ»^۴

یک سال برای صله رحم سیر نما.

و حتی رحمی که قطع نموده و از تو گریزان است از دایره وجوب صله و حرمت قطع

خارج نمی‌گردد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لَا تَقْطَعُ رَحِمَكَ وَ إِنْ قَطَعْتَكَ»^۵

^۱ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۳.

^۲ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۹۳. حضرت به آیه ۳۹ از سوره رعد استناد نموده است.

^۳ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۸.

^۴ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۷.

^۵ - بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۷.

با رحم خود هر چند از تو قطع کند، قطع منما.

مردی به حضور پیامبر خدا ﷺ رسید و عرض کرد: ای رسول خدا من به اهل خویش صله می‌کنم ولی آنها مرا آزار می‌دهند، حال خیال دارم که از آنها دوری گزینم، رسول خدا به وی فرمود: با این حال خدا از همه شما فاصله می‌گیرد، عرض کرد: پس چه کنم؟ حضرت پاسخ فرمود:

«تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ، كَانَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَكَ عَلَيْهِمْ ظَهِيْرًا»^۱

به کسی که تو را محروم می‌کند، و کسی که با تو قطع می‌کند وصل نما، و از آنکه به تو ظلم می‌کند بگذر، وقتی چنین کردی خدای عزوجل یاور تو بر آنها خواهد بود.

صله رحم غیر مسلمان هم واجب است، «جهنم بن حمید» می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خویشان من مسلمان نیستند آیا بر من حقی دارند؟ حضرت فرمود: «نَعَمْ حَقَّ الرَّحِمِ لَا يَقْطَعُهُ شَيْءٌ وَ إِذَا كَانُوا عَلَىٰ أَمْرِكَ كَانَ لَهُمْ حَقَّانِ، حَقَّ الرَّحِمِ وَ حَقَّ الْإِسْلَامِ»^۲

بلی چیزی قطع رحم را از بین نمی‌برد، اگر آنها دین تو را داشتند، دو حق را بر تو می‌یافتند: حق رحم و حق اسلام.

هارون الرشید می‌خواست از حال امام کاظم علیه السلام اطلاع حاصل کند، وزیر او به علی بن اسماعیل (برادرزاده امام) نامه نوشت و او را نزد خلیفه خواند، امام از جریان آگاهی یافت و علی را سفارش نمود که نزد خلیفه نرود، علی گفت: قرض زیادی دارم. امام فرمود: همه را اداء می‌کنم، علی نپذیرفت. امام به وی فرمود: پس بدگوئی از ما نکن و سیصد دینار و چهارهزار درهم نیز به وی عطا کرد و آنگاه به اصحاب خویش فرمود: وی به بغداد می‌رود و ما را سعایت می‌کند. عرض کردند: پس چرا به او پول دادید؟ حضرت فرمود: پدرم از پدرانم و ایشان از جدم شنید که: «إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا قَطَعَتْ، قَوَّصَلَتْ قَطْعَهَا اللَّهُ» رحم را اگر او قطع کند و تو با وی وصل کنی، خداوند قطعش می‌کند. به عبارت دیگر رحمی که صله تو را نپذیرد، هلاک می‌شود.

علی به دربار هارون رفت و چنین گزارش داد که امام ادعای خلافت دارد و در سراسر

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۰.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷.

مناطق به وی نامه می‌نویسند. هارون دویست هزار درهم به او داد ولی وی قبل از دیدن پولها درد گلو گرفت و وقتی آنها را دید از دنیا رفت و پولها به خزانه برگشت.^۱ البته به قدر وسعت دایره وجوب صله، پاداش کسی که این فریضه را انجام می‌دهد کم نیست به طوری که حتی کسانی را که اعمال شایسته‌ای ندارند شامل می‌شود. قال رسول الله ﷺ: «صَلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّيَارَ وَ تَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ وَ إِنْ كَانَ أَهْلُهَا غَيْرَ أَخْيَارٍ»^۲

صله رحم شهرها را آباد می‌کند، عمرها را افزایش می‌دهد، هر چند از ناحیه خوبان صورت نپذیرد. البته این پاداش به سرعت خواهد رسید.

قال رسول الله ﷺ: «إِنْ أَعْجَلَ الْخَيْرِ ثَوَابًا صَلَّةُ الرَّحِمِ»^۳
عمل خیری که سریعتر از هر عملی ثوابش می‌رسد صله رحم است.

اثرات قطع در قیامت

قطع رحم از گناهان کبیره بوده و جزای آن آتش است. «وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَ يَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»^۴

و آنها که عهد خدا را پس از محکم کردن می‌شکنند و پیوندهائی که خداوند دستور بر قرار آن را داده است، قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌نمایند، آنها از رحمت خدا محروم بوده و عاقبت بدی دارند.

قال رسول الله ﷺ: «أَخْبَرَنِي جَبْرَائِيلُ أَنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ وَ مَا يَجِدُهَا عَاقٍ وَ لَا قَاطِعٍ رَحِمٍ وَ لَا شَيْخُ زَانٍ»^۵

جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از فاصله هزار سال قابل استشمام است ولی عاقق والدین، قاطع رحم و پیرمرد فاسد آن را احساس نمی‌کنند.

و به عکس اگر کسی صله ارحام خویش به جای آورد، درجه‌ای خاص از بهشت از آن اوست.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَا يَبْلُغُهَا إِلَّا إِمَامٌ عَادِلٌ أَوْ ذُو رَحِمٍ وَصُولٌ أَوْ ذُو

^۱ - بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۳۲.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۴.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۴۵.

^۴ - رعد - ۲۵.

^۵ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۹۳.

عیالِ صَبُورٍ^۱

بهشت درجه‌ای است که جز امام یا صاحب ارحامی که به آنها صله می‌کند و یا صاحب زن و فرزندان صبور بر مشکلات، کسی به آنجا نمی‌رسد.

و نیز همان حضرت فرموده است: «مَنْ مَشَى إِلَى ذِي قَرَابَةٍ بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ لِيَصِلَ رَحْمَةً، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَجْرَ مِئَةِ شَهِيدٍ وَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَرْبَعُونَ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ يُمْحَى عَنْهُ أَرْبَعُونَ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ يُرْفَعُ لَهُ مِنَ الدَّرَجَاتِ مِثْلَ ذَلِكَ وَ كَأَنَّمَا عَبْدَ اللَّهِ تَعَالَى مِئَةَ سَنَةٍ صَابِرًا مُحْتَسِبًا»^۲

کسی که خود با اموالش به سوی خویشانش برای صله رحم رود، خداوند اجر هزار شهید به وی مرحمت کرده و به قدر هر قدمی که بر میدارد چهل هزار حسنه ثبت و چهل هزار گناه محو و چهل درجه افزایش رتبه می‌یابد و همانند این است که صد سال خدای را عبادتی نیک و با شرایط مقبول کرده باشد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صَلَّةُ الرَّحِمِ تُهَوِّنُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۳
صله رحم حساب قیامت را آسان می‌سازد.

مصادیق صله

معیار در کیفیت صله رحم عرفی است و هر آنچه عرف آن را صله بیندارد در ادای این فریضه کفایت می‌کند بنابراین برای کسی که ارحامش در اماکن دوردست زندگی می‌کنند با آنکه اقوامش نزدیک او هستند، میزان کمی صله به یک اندازه نمی‌باشد، همچنین برای کسی که از مکنت مالی برخوردار است با آنکه چنین مکنتی را ندارد معیار کیفی صله متفاوت می‌شود.

قال علی علیه السلام: «صَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَ لَوْ بِالتَّسْلِيمِ»^۴
با ارحام خود ولو با سلام کردن صله کنید.

و البته این حداقل صله بوده و مراتب دیگر صله، کمک مالی می‌باشد کما اینکه همین نوع از صله در برخی از اخبار قابل استفاده است، توجه کنید: قال علی علیه السلام: «إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ»^۵

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۹۰ و ج ۱۰۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۹ و ج ۷۶، ص ۳۳۵.

^۳ - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷.

^۴ - همان، ص ۱۵۵.

^۵ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۸.

وقتی ارحام قطع شوند، اموال به دست اشرار می‌افتند.

حضرت امیر علیه السلام قطع رحم را موجب نابودی اموال قطع کنندگان می‌داند، نتیجه‌ای که از این روایت بدست می‌آید این است که صله با اعطاء مال صورت می‌گیرد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز پائین‌ترین درجه صله رحم را اعطاء جرعه‌ای از آب عنوان فرموده است. از این روایت کمک مالی به عنوان مصداق صله قابل استنباط است. پس بی توجهی به گرفتاری مالی ارحام در صورت تمکن مالی از مصادیق قطع است.

«صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِ مِنْ مَاءٍ»^۱

با ارحام خود صله کنید و لو به جرعه‌ای از آب.

به هر حال هر چیزی که بتواند قرابت میان ارحام را تقویت کند از مصادیق صله رحم شمرده می‌شود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَأَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفِّ الْأَذَى عَنْهَا»^۲

بهترین چیزی که با آن صله صورت می‌گیرد این است که اذیت و آزار را از ارحام خود بردارد.

صله علماء و سادات

زیارت و دیدار با علماء و برجستگان علمی و اخلاقی و نیز سادات و اولاد پیامبر نیز از مصادیق صله رحم شمرده می‌شوند، به این دو روایت در این زمینه توجه کنید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أَنْتِي شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لِأَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ وَ لَوْ جَاءُوا بِالذَّنُوبِ أَهْلِ الدُّنْيَا، رَجُلٌ نَصَرَ ذُرِّيَّتِي وَ رَجُلٌ بَدَلَ مَالِهِ لِذُرِّيَّتِي عِنْدَ الْمُضَيِّقِ، وَ رَجُلٌ أَحَبَّ ذُرِّيَّتِي بِاللِّسَانِ وَ بِالْقَلْبِ، وَ رَجُلٌ سَعَى فِي حَوَائِجِ ذُرِّيَّتِي إِذَا طَرِدُوا أَوْ شَرِدُوا»^۳

من شفیع چهار دسته در قیامت هستم و لو اینکه گناهان اهل دنیا را با خود آورده باشند. کسی که فرزندانم را یاری کرده باشد و کسی که ثروتش را به فرزندانم هنگام نیازشان اعطاء کند و کسی که با زبان و قلب فرزندانم را دوست داشته باشد و کسی که در رفع نیاز فرزندانم، وقتی رانده شده و گرفتار گشته اند تلاش کند.

قال الكاظم علیه السلام: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَزُورَنَا فَلْيَزِرْ صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا، وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى صَلَاتِنَا، فَلْيَصِلْ صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابُ صَلَاتِنَا»^۴

کسی که توان زیارت ما را نداشته باشد به دیدار بنده‌ای صالح از دوستان ما رود ثواب زیارت ما برایش نوشته می‌شود.

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۷.

^۳ - عوالی اللغالی، ج ۴، ص ۸۰.

^۴ - بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۹۵.

شود، و کسی که توان صلّه به ما ندارد، بنده‌ای صالح از دوستان ما را صلّه کند، ثواب صلّه ما برایش نوشته می‌شود.

وفا به عهد

«عهد» در لغت نوعی از وعده را گویند که با شرط توأم باشد، لذا اگر پیمانی مشروط باشد آن را عهد و اگر مطلق بوده باشد وعد نامیده می‌شود. این دو واژه فرقی نیز در تحقق و عدم تحقق از حیث اصطلاحات استعمال شده دارند که بیان آن خالی از لطف نیست. برای عهدی که محقق شود «وفا» استعمال می‌کنند و برای وعده‌ای که تحقق یابد «ایجاز» بکار می‌برند، اگر عهد محقق نشد «نقض عهد» استعمال می‌شود و اگر وعده‌ای تحقق پیدا نکرد «خلف وعده» استعمال می‌گردد.^۱

«بیعت» از ماده بیع است و به معنای دست دادن هنگام قرارداد می‌باشد. بعدها برای اعلام وفاداری نسبت به حکام از این واژه استفاده می‌شد و با دست دادن، وفاداری قطعی می‌گردید و بیعت کننده موظف می‌گشت با جان و مال از پیمان بسته شده دفاع کند. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که بیعت قبل از اسلام وجود داشته و اسلام آن را تأیید کرده است. بیعت‌های اهل مدینه با پیامبر اسلام و مخصوصاً بیعت رضوان که تجدید بیعت پیامبر با مهاجرین و انصار در حدیبیه بود و نیز بیعت اهل مکه که در سوره «ممتحنه» از آن سخنی به میان آمده است از مشهورترین بیعت‌های صدر اسلام است. شرط اساسی بیعت این است که بیعت کننده به هیچ وجه حق فسخ بیعت را ندارد و حتی در صورت لزوم باید خون خود را به پای پیمان‌ش بریزد ولی بیعت شده می‌تواند ذمه او را بریء کند که در این صورت حق وی بر بیعت کننده برداشته می‌شود.

پرهیز از پیمان بستن

همان‌طور که در معنای لغوی و اصطلاحی گذشت، پیمان نوعی زحمت بر انسان تحمیل می‌نماید، لذا پرهیز از بستن پیمان و به این وسیله فرار از رنج تعهد به آن در صورت امکان، راهی عاقلانه است. حضرت امیر علیه السلام از وعده، به نوعی بندگی یاد کرده است.

«الْوَعْدُ أَحَدُ الرَّقَبَيْنِ، إِنْ جَازَ الْوَعْدَ أَحَدُ الْعَتَقَيْنِ»^۲

وعده یکی از دو بندگی، و وفای به آن یکی از دو آزادگی است.

^۱ - ر. ک: معجم الفروق اللغویه، ابوهلال عسکری، ص ۳۷۹.

^۲ - غرر الحکم.

و لذا می فرماید: تا اطمینان به تحقق نداری به صرف احتمال و شک و ظن، وعده مده.
« لَا تَعِدَنَّ عِدَّةً لَا تَثِقُ مِنْ نَفْسِكَ بِإِنجَازِهَا »^۱
وعده‌ای که یقین به وفای آن نداری، مده.

چرا که عمل نکردن به وعده، عواقب تکلیفی به دنبال دارد.
« إِنَّ الْعُهُودَ قَلَانِدٌ فِي الْأَعْنَاقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ نَقَضَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ اسْتَخَفَّ بِهَا خَاصَمْتَهُ إِلَى الَّذِي أَكْدَهَا وَ أَخَذَ خَلْقَهُ بِحِفْظِهَا »^۲
پیمانها تا قیامت گردنبندهای بر گردن می‌باشند، هرکس آن را وصل کند و به عهد خود وفا نماید، خداوند با او وصل می‌کند، و هرکس آن را بشکند، خداوند او را خوار خواهد ساخت، و هرکس آن را کوچک شمارد، عهدها وی را نزد خداوندی که آن را محکم نموده و از خلقش برای حفظ آنها پیمان بسته، به دادخواهی برند.

اهمیت توجه به پیمان

وفای به عهد، احترام به کرامت انسان است و حس همدلی و همگرایی ایجاد می‌کند. به همین سبب الزام شرعی دارد و مورد بازخواست در قیامت است.

«... وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۳

و به عهد و پیمان خود وفا کنید که از آن سؤال می‌شوید و مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید.

یکی از صفات بارز مؤمنان توجه به عهد و پیمان است.

« وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ »^۴

و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می‌کنند.

و رسول خدا ﷺ در همین باره می‌فرماید: کسی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، می‌بایست به وعده‌اش وفا کند. « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعَدَ »^۵
حضرت امیر علیه السلام راه شناسائی ابرار را، وفای به عهد آنان می‌داند.

« بِحُسْنِ الْوَفَاءِ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ »^۶

ابرار بوسیله نیک وفا نمودن به عهد، شناسائی می‌شوند.

و اینک به بیان امام صادق علیه السلام در این زمینه توجه کنید.

^۱ - غرر الحکم.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - اسراء - ۳۴.

^۴ - مؤمنون - ۸.

^۵ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

^۶ - غرر الحکم.

« عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ، فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّهِ بَدَأَ وَ لِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ...^۱ »

وعدۀ مؤمن به برادر دینی خود، نذری است که کفارۀ ندارد، پس هرکس وفا به وعدۀ خود نکند به مخالفت خدا برخاسته و خود را در غضب او انداخته و این همانست که خدا فرموده است: یا ایها الذین آمنوا...

«یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون، کبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون»^۲
ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گوئید که بدان عمل نمی‌کنید، نزد خدا موجب خشم است که بگوئید و عمل نکنید.

البته اینکه امام می‌فرماید: «وعدۀ نذری است که کفارۀ ندارد» بیانگر اهمیت وعدۀ نسبت به سایر نذرها است و مراد این نیست که اصلاً کفارۀ ای ندارد.

مرحوم مجلسی رحمه الله علیه هر دو حدیثی را که از اصول کافی نقل کردیم معتبر و دارای سندی قوی می‌داند و می‌گوید هر دو خبر دلالت بر وجوب وفا به نذر می‌کنند. آیه‌ای که در استدلال امام صادق علیه السلام آمده است هر چند در مورد منافقان نازل شده است اما با توجه به اینکه مورد در آیات مخصص نبوده و باعث محدود شدن مفهوم آیه در همان موضوع خاص نمی‌شود، سیاق آیه عمومیت داشته و حتی شامل خلف وعدۀ هم می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کسی وعدۀ دادند و فرمودند: من کنار این صخره می‌مانم تا بیائی. گویا آمدن شخص بطول انجامید و گرما بر پیامبر شدت گرفت، اصحاب عرض کردند: به سایه بیا و در آنجا منتظر باش، حضرت فرمودند: اینجا با وی وعدۀ داده‌ام، و اگر او نیاید هم همین جا می‌مانم، محشر ما در قیامت اینجاست یا محل جمع شدن ما اینجاست. «وَعَدْتُهُ (إِلَى) هَهُنَا وَإِنْ لَمْ يَجِءْ كَانَ مِنْهُ الْحَشْرُ (الْمَحْشَرُ)»^۳
علامه طباطبائی ضمن نقل روایتی می‌فرماید: رسول خدا نزد کعبه به کسی وعدۀ داد و فرمود: می‌مانم تا برگردی، شخص رفت و وعدۀ را فراموش نمود و رسول خدا سه روز در کنار کعبه ماند، اصحاب رفتند آن شخص را یافتند و به وی خبر دادند، وی در محل وعدۀ حاضر شد و عذر طلبید.^۴

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۳.

^۲ - صف - ۲ و ۳.

^۳ - مکارم الاخلاق، ص ۲۴ و بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۵.

^۴ - تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۶۷.

امام رضا علیه السلام فرمودند: آیا می‌دانید چرا، اسماعیل صادق الوعد به این صفت توصیف شده است؟ راوی عرض می‌کند: خیر. امام می‌فرماید: به کسی وعده داد و یکسال منتظر او نشست. «وَعَدَ رَجُلًا فَجَلَسَ حَوْلًا يَنْتَظِرُهُ»^۱

وی که «اسماعیل بن حزقیل» است وعده‌ای بدون قید و شرط به کسی دادند و نفرمودند: چه مدت و یا چند روز، بلکه مطلقاً بیان کردند که می‌مانم تا بیائی، آمدن شخص یکسال طول کشید و حضرت همانجا بود تا برگشت و لذا خداوند متعال او را «صادق الوعد» نامید. قرآن کریم این چنین از او یاد می‌کند.

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا»^۲

و در این کتاب بیاد آور اسماعیل را که او در وعده‌اش صادق و پیامبری بزرگ بود.

لازم به یادآوری است که عرف برای وفای به عهد، حدی مشخص قائل است و لذا تأخیر چند دقیقه در محل قرار را خلف وعده نمی‌داند. نیز می‌توان گفت قرائنی که در وعده بکار می‌رود، در سنجش عرفی دخیل است. البته مراتب عالی وفا به پیمان، همان است که در افعال انبیاء الهی مشاهده کردیم.

تبعات بی‌وفائی به عهد

وفا به عهد و پیمان از علایم ایمان است و نقض آن تبعات دنیوی و اخروی بدنبال دارد. از جمله این تبعات:

۱- تسلط دشمنان

یکی از عواقب نقض پیمان تسلط اشرار است. این اثر در برخی از گناهان کبیره دیگر چون ترک امر به معروف هم دیده می‌شود.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ»^۳

وقتی عهد را بشکنند خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط می‌کند.

۲- قساوت دل

خدای متعال در مورد پیمان شکنی بنی اسرائیل می‌فرماید:

«فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً...»^۱

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۴.

^۲ - مریم - ۵۴.

^۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۶.

ولی بخاطر پیمان شکنی، آنها را از رحمت خود دور ساخته و دل‌های آنها را سنگین و سخت نمودیم. یهود به واسطه اعمال زشتشان و لجاجت فاسدشان از لطف و کرم خداوند دور شدند و به واسطه نقض عهدشان خداوند آنان را سنگدل قرار داد. مطابق این آیه شریفه، پیمان شکنی موجب می‌گردد قلب سخت شود و حکمت در آن جای نگیرد.

۳ - اعتقاد ضعیف

اثر دیگر خلف وعده، ضعیف شدن حالت عبودیت و بندگی در مقابل خداوند است. آنکه خلاق خدا را ارزش ندهد، و وعده‌های خود با آنها را احترام نگذارد، ارتباطش با خالق نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد، زیرا رعایت پیمان از اعتقاد به خدا سرچشمه می‌گیرد و میزان رعایت بستگی به میزان اعتقاد به او دارد.

قال علی عليه السلام: « ما أيقن بالله سبحانه، من لم يرع عهده و ذممه »^۲

آنکه به عهد و پیمان خود وفادار نباشد، اعتقاد راسخ به خدای سبحان ندارد.

نکات مهم

در این قسمت از بحث به اجمال چند نکته مهم مورد بررسی قرار می‌گیرد. **نکته اول:** در برخی احادیث و روایات از عده‌ای که معمولاً خلف وعده می‌کنند یاد شده است که از جمله آنها دو نمونه زیرند:

۱ - سلاطین

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: « أقلُّ الناسِ وفاءً الملوکُ »^۳

کمترین مردم از نظر وفای به عهد، سلاطین هستند.

۲ - لثیم

قال علی عليه السلام: « وعدُّ الکریم نَقْدٌ وَ تَعَجیلٌ وَعَدُّ اللثیمِ تَسْوِيفٌ وَ تَعْلِيلٌ (مَطْلٌ وَ تَعْطِيلٌ) »^۴

وعده جوانمرد نقد و فوری است. وعده ناکس بهانه جوئی و امروز و فردا کردن است.

نکته دوم: ایجاز وعده اطفال هر چند واجب نباشد، اما در صورتی که اثرات منفی بر آن

^۱ - مائده - ۱۳.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

^۴ - غرر الحکم و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۱۵.

بار شود مخصوصاً در سنینی که بچه خوب و بد را تشخیص دهد، لازم می‌باشد.

قال علی علیه السلام: « إِذَا وَعَدَ أَحَدُكُمْ صَبِيَّهُ فَلْيُنْجِزْ »^۱

وقتی یکی از شما به کودکش وعده داد به آن وفا کند.

نکته سوم: آنچه از اهمیت وفای به عهد و پیمان بیان کردیم در باره مؤمنان و ارتباط آنها با هم بود، و الاً با اهل مکر و حيله، پیمان‌شکنی حرام نبوده و وفای به عهد واجب نیست.

قال علی علیه السلام: « أَلَوْفَاءُ لِأَهْلِ الْعَدْرِ، عَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ - أَلْعَدْرُ لِأَهْلِ الْعَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ »^۲

وفاداری کردن با پیمان شکنان، نزد خدای سبحان پیمان شکنی محسوب می‌شود. و پیمان شکنی با پیمان شکنان نزد او وفا محسوب می‌شود.

نکته چهارم: گفتیم پیمان‌شکنی کفاره‌ای ندارد ولی به هر حال هرکس مرتکب این معصیت شد، لازم است از طرف عذر بخواند و از او بوسیله‌ای ولو به هدیه‌ای دلجوئی بعمل آورد. و نیز به درگاه خداوند استغفار کند. توجه به این مطلب باعث می‌شود آدمی در مقابل عهد و پیمانهای دیگر، احساس مسؤولیت بیشتری کند.

ناگفته نماند که نقض عهد انسان با خداوند مستلزم کفاره مخصوص می‌باشد که مقدار و کیفیت آن در روایت ابوبصیر از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است.

« مَنْ جَعَلَ عَلَيْهِ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِيثَاقَهُ فِي أَمْرٍ، لِلَّهِ فِيهِ طَاعَةٌ فَحَنْثَ فَعَلَيْهِ عِتْقُ رَقَبَةٍ أَوْ صِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ أَوْ إِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا »^۳

کسی که عهد خدا و میثاق او در اوامر الهی و نه در معصیت بر عهده داشته، و آن را حنث نموده و وفا نکرده است یک بنده آزاد کند و یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد و یا شصت فقیر را سیر نماید.

عهد خدا به خلائق

قرآن کریم در آیات بسیاری، تحقق قیامت را به عنوان وعده خدا به مردم مطرح کرده است. به نمونه‌هایی از این آیات توجه کنید.

۱ - وعده به پیدایش قیامت

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۷۰ و جعفریات، ص ۱۶۶.

^۲ - غرر الحکم.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۴۷.

«إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ...»^۱

بازگشت همه به سوی اوست. وعده خداوند حق است. او آفرینش را آغاز می‌کند سپس آنها را باز می‌گرداند.

۲ - وعده به بهشت برای معتقدان و عاملان

«وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»^۲

و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، بزودی آنها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کنیم که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، وعده خدا حق است و کیست که در گفتار و وعده هایش از خدا راستگوتر باشد.

۳ - وعده به آتش برای گمراهان

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ»^۳

پس وای بر کفار از روزی که به آنها وعده داده شده است.

و البته او که دستور به لزوم رعایت پیمانها و وعده‌ها می‌دهد، خود هیچگاه خلف وعده نمی‌کند. «رَبَّنَا أَنْتَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۴

پروردگارا تو مردم را در روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد، البته خدا از وعده خویش تخلف نمی‌کند.

وعده خلائق با خدا

اولین وعده‌ای که ما به خداوند دادیم و اولین پیمانی که با او بستیم، پیمان اعتراف به خالق در عالم ذر بود. ما در آنجا وعده دادیم که از حق پیروی کنیم و به غیر خدا توجه ننمائیم.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۵

ای فرزندان آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را ستایش نکنید، او برای شما دشمن آشکاری است بلکه مرا بپرستید این راه مستقیم است.

بی‌تردید غالب انسان‌ها این پیمان را فراموش کردند.

^۱ - یونس - ۴.

^۲ - نساء - ۱۲۲.

^۳ - ذاریات - ۶۰.

^۴ - آل عمران - ۹.

^۵ - یس - ۶۰ و ۶۱.

« وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا »^۱

پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش نمود و ما عزم استواری برای او نیافتیم.

^۱ - طه - ۱۱۵.

امانت داری

مسلمان وظیفه دارد، اماناتی را که پذیرفته است، هر چه باشد، به صاحب آن هر کس باشد و هر آئینی داشته باشد، بازگرداند. این امر موجب مودت و محبت بین انسان‌ها شده و خود تبلیغی عملی از اسلام است.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا...»^۱

خدای به شما امر می‌کند که امانتها را به صاحبانش برگردانید.

منابع اسلامی از آیات و اخبار به این موضوع با اهمیت زیادی نگریسته‌اند و حدود آن را بیان فرموده‌اند.

اهمیت امانت داری

خدای متعال در سوره مؤمنون و هنگام برشمردن اوصاف مومنین، در ضمن یکی از اوصاف می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ»^۲

کسانی که رد امانات و وفای به پیمانها را رعایت می‌نمایند.

امام صادق علیه السلام وجوب رد امانت را در ضمن دو واجب دیگر (وفا به عهد و اکرام والدین) از جمله قوانین جهان شمول اسلام و برنامه حقوقی آن در برابر تمام ملل و آئینها شمرده است.

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً، آدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبِرِّ وَالْفَاجِرِ، وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»^۳

سه چیزند که خدای متعال هیچ استثنائی در آنها برای احدی قائل نشده است و آن سه عبارتند از: اداء امانت، امانت دهنده نیکوکار باشد یا بدکردار؛ وفاء بعهد و پیمان با نیکوکار یا بدکردار؛ نیکی بوالدین نیکوکار باشند یا بدکردار.

وهم او علیه السلام می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَيْكُمْ بِآدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَىٰ مَنْ أَيْتَمَنَّاكُمْ، فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَيْتَمَنَّا عَلَىٰ أَمَانَةٍ لَأَدَيْتُهَا إِلَيْهِ»^۴

^۱ - نساء - ۵۸.

^۲ - مؤمنون - ۸.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

از خدای بترسید، بر شماست اداء امانت کسی که شما را امین خود خوانده، چراکه اگر قاتل علی علیه السلام امانتی نزد من می گذاشت به او رد میکردم.

بی تردید مظلومیت اباعبدالله الحسین علیه السلام در صفحه تاریخ تا قیام قیامت نه کهنه میگردد و نه سرد می شود. باین وصف رد امانت قاتل آن امام همام نیز لازم است.

قال الصادق علیه السلام: «أدوا الأمانة وكو إلى قاتل الحسين بن علي عليه السلام»^۱

امانت را رد کنید ولو امانت دهنده، قاتل اباعبدالله الحسین علیه السلام باشد.

بی تردید هیچ آزاده‌ای در جهان، عظمت حسین علیه السلام را انکار نمی کند، و مظلومیت وی را فراموش نمی نماید و شبهه‌ای در شقاوت قاتل او ندارد ولی با این وصف، حرمت رد نکردن امانت به چنین قاتلی در بیان حضرت امام صادق علیه السلام، نشانگر اوج اهمیت امانت داری است. به این روایت نیز از مولای بیان حضرت امیر علیه السلام توجه کنید:

«أدوا الأمانة وكو إلى قتل أولاد الأنبياء»^۲

امانت را اداء کنید ولو صاحب امانت، قاتل فرزندان انبیاء باشد.

گویند: کسی با رفیق خود نیمه‌های شب به قصد انجام کاری می‌رفت. در بین راه به خیال اینکه رفیقش کنار اوست، همیانش را به او سپرد که بعد از فراغ بال از عمل خود، باز ستاند اما غافل از آنکه دوستش فاصله گرفته و آنکه اینک در کنار اوست دزدی است که در دل شب برای ربودن همیان او کمین کرده است.

وقتی کارش خاتمه یافت، هر چه نگریست دوستش را ندید، دزد جلو آمد و گفت همیانت را بگیر. صاحب همیان پرسید: تو که هستی، دزد گفت: قصد دزدیدنش داشتم. صاحب مال گفت چرا نبردی، دزد گفت، به امانت به من سپردی و لذا دیشب بیکار ماندم!

برای دفع امانت به صاحب آن، هیچ عذری و بهانه‌ای مورد قبول نیست و او اگر خائن بوده و نسبت به امانت وی خیانت کرده است، باز هم تقاص جایز نبوده و حبس امانت حرام است.

قال علی علیه السلام: «لا تخن من ائتمنك وان خانك»^۳

به کسی که به تو اعتماد نموده خیانت مکن، هر چند او به تو چنین کرده باشد.

^۱-وسایل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

^۲-بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۵.

^۳-بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸.

«معاویة بن عمار» می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: بر کسی حقی دارم و او انکار می‌کند، اکنون مالی نزد من دارد می‌توانم به قدر مال خود بردارم، حضرت فرمودند: «لاَهْذِهِ خِيَانَةٌ»^۱

نظیر همین سؤال را «سلیمان بن خالد» از امام پرسیدند و امام صادق علیه السلام اجازه ندادند. مقدار امانت نیز در وجوب رد آن به صاحبش تغییری ایجاد نمی‌کند و کم و زیاد آن بایستی رد شود، حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرمایند: سوگند یاد می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله یک لحظه قبل از وفاتش سه بار به من فرمودند: «يَا أَبَا الْحَسَنِ أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبِرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمِخْيَطِ»^۲

ای ابوالحسن، امانت را چه از آن نیکوکار یا بدکردار باشد رد نما، چه کم باشد یا زیاد، حتی در نخ و سوزن.

وجوب امانت داری اختصاص به مسلمانان ندارد، این عمل حتی از غیر مسلمانها و از متدینین به مرامها و ادیان دیگر، قابل ستایش است. قرآن کریم اهل کتاب را در این باره به دو دسته تقسیم می‌نماید و امانت داران آنها را می‌ستاید و خائنین را تقبیح می‌فرماید: «وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا...»^۳

برخی از اهل کتاب اگر ثروت زیادی به عنوان امانت به آنها بسپاری، خیانت نکرده و رد می‌کنند، ولی برخی از آنها اگر دیناری را به آنان بسپاری باز نمی‌گردانند مگر اینکه بالای سرشان بایستی و بر آنها سلطه یابی.

«عبدالله بن سلام» یهودی، امانتی معادل ۱۲۰۰ اوقیه (۸۴۰۰ مثقال) طلا را به صاحبش بازگرداند و «فنحاص بن عازورا» در امانت یک دیناری خیانت ورزید. قرآن کریم عبدالله را به خاطر عملش ستایش می‌کند و فنحاص را مورد نکوهش قرار می‌دهد.

محک سنجش آدمی

شیوه شناخت آدمی به طول سجده و پیشانی پینه بسته و نماز شب و روزه روز نیست. کم نیستند کسانی که عبادت، جزء لاینفک زندگی آنها بود ولی در مقابل امام زمان خود قد علم کرده و باعث مفاسدی چون جمل و خوارج شدند و در پی امام خویش شدند، در برابرش صف کشیدند و...

^۱ - تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۴۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۳.

^۳ - آل عمران - ۷۵.

از یک سو خون امام خود را هدر می‌دانستند و از سوی دیگر در مورد نجاست خون پشه‌ای به مباحثه می‌پرداختند، از یک طرف اموال مردم را به خاطر عقائدشان تصاحب می‌کردند و از طرف دیگر مالکیت یک دانه خرمای بر زمین افتاده را شبیه می‌دانستند و از صدور فتوا خودداری می‌کردند و توقف می‌نمودند.

راه شناسائی انسان صالح از طالح، اعمال اوست، اعمالی که از نیت واقعی خبر دهد و میزان طمع ورزی آدمی را بسنجد.

قال الصادق علیه السلام: «لَا تَغْتَرُوا بِكَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَلَا بِصِيَامِهِمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبِّمَا لَهْجَ بِالصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ حَتَّىٰ لَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ، وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ»^۱

به کثرت نماز و روزه مردم فریب نخورید، زیرا چه بسا انسان شیفته نماز و روزه می‌شود تا آنجا که اگر ترک کند به هراس می‌افتد، پس آنان را به راستگوئی و ادای امانت بسنجید.

آدمی چه بسا از ترس رسوائی و یا ریا و خودنمائی و... نماز و روزه‌اش را همواره بجا آورد، لذا این دو معیار قطعی و محک دقیق سنجش انسان نیستند، ولی صدق و ادای امانت چون از نظر مالی و غیر آن گاهی به ضرر انسان می‌باشند، بطوری که جز مؤمن واقعی غالباً، کسی علیه خود شهادت نمی‌دهد، دو محک شایسته برای سنجش انسان می‌باشند.

امانت داری در زندگی

امنیّت اجتماعی و اعتماد عمومی از اثرات مهم امانت داری است، جامعه‌ای که امانت داری در آن شکل نگرفته باشد، اعتماد و اطمینان انسانها به یکدیگر در آن جامعه سلب می‌شود، کسی به بازگشت سرمایه در گردش خود مطمئن نیست، آبروی خلاق مصون و محفوظ نمی‌ماند، جان آدمیان به خطر افتاده و اساس زندگی اجتماعی انسان به واسطه نبود برنامه دراز مدت به هم ریخته و جهان به جنگلی تبدیل می‌شود که هموعان یکدیگر را می‌درند.

حضرت امیر علیه السلام در روایت ذیل، امانت داری را عامل ترویج راستی معرفی فرموده است.

«إِذَا قَوَّيْتَ الْأَمَانَةَ كَثُرَ الصِّدْقُ»^۲

اگر امانت داری استوار باشد، راستی و اطمینان قلب بسیار گردد.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

^۲ - غرر الحکم.

از آنجا که خیانت در امانت ثمره حرص انسان برای جلب روزی به وسیله غضب اموال دیگران است، دین اسلام این گونه انسان‌های دنیا طلب را خلع سلاح فرموده و می‌گوید: اگر امانت را به صاحبش برگردانید، رزق شما تضمین است و در غیر این صورت به وجهی غیر قابل پیش بینی ثروت اندوخته شده خود را از دست خواهید داد.

قال علی عليه السلام: «الْأَمَانَةُ تَجْرُ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَجْرُ الْفَقْرَ»^۱

امانت روزی را و خیانت فقر را جذب و به سوی خود می‌کشاند.

لقمان به فرزندش توصیه می‌کند: امین باش، غنی می‌شوی. «كُنْ أَمِينًا تَكُنْ غَنِيًّا»^۲

و باز حضرت امیر عليه السلام فرموده‌اند: «إِذَا ظَهَرَتِ الْخِيَانَاتُ ارْتَفَعَتِ الْبَرَكَاتُ»^۳

وقتی خیانتها زیاد شود، برکتها کاسته میگردد.

حضرت امیر عليه السلام نیز می‌فرمایند: «الْخِيَانَةُ أَخْوَا الْكُذْبِ - الْخِيَانَةُ رَأْسُ النِّفَاقِ - إِيَّاكَ

وَالْخِيَانَةُ فَاتِنَا شَرٌّ مَعْصِيَةٍ»^۴

خیانت، برادر دروغ است - خیانت، آغاز نفاق است - از خیانت بهره‌بردار بدتر از هر معصیتی می‌باشد.

غیر مؤتمن

حسن ظنّ و سوء ظنّ انسان نسبت به جامعه بستگی به زمانه دارد. اگر در جامعه‌ای یا در میان مجموعه‌ای زندگی می‌کنیم که همگی باتقوا و پیراسته‌اند، حسن ظنّ بجاست و الاّ اگر جامعه پر از معصیت گشته و بازار انواع دنائتها در آن رایج‌تر از هر چیزی شده، حسن ظنّ نوعی خود فریبی می‌باشد.

حضرت امیر عليه السلام در ضمن وصایای خود به امام مجتبی عليه السلام می‌فرمایند: کسی که از مکر

زمان ایمن بماند، زمانه به او خیانت میکند. «مَنْ أَمِنَ الزَّمَانَ خَانَهُ»^۵

پس کسی که بدون تفحص و دقت مال خود را به کسی بسپرد و او ردّ امانت نکند،

نمی‌بایست جز خود، کسی را ملامت کند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ أْتَمَّنَ غَيْرَ آمِنٍ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ ضِمَانٌ لِأَنَّهُ قَدَّنَهِيَ أَنْ

^۱ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۴.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷.

^۳ - غرر الحکم.

^۴ - غرر الحکم.

^۵ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

يَأْتَمَنَهُ»^۱

کسی که به شخص غیر قابل اعتمادی، امانت بسپارد، ضمانتی بر خداوند برای او نیست، چراکه خدای از اینکه به وی اعتماد کند نهی کرده است.

والبته چون اصل در نگهداری امانت حفظ و سپس رد آنست و نه خیانت، بنابراین آنکه در امانت خیانت کند، در واقع امانت‌دار خائن نامیده نمی‌شود، بلکه او خائنی بوده که امانت به وی سپرده شده است.

قال رسول الله ﷺ: «لَمْ يَخُنْكَ الْآمِينُ وَلَكِنْ أَنْتَمَنْتَ الْخَائِنَ»^۲

امین به تو خیانت نمی‌کند، تو به خائنی امانت سپرده و اطمینان کرده‌ای.

خائن

امانت داری از اصول مسلم اخلاق اسلامی است و لذا آنکه در امانتی خیانت کند از حدود دین پا فراتر نهاده است و متعددی به حدود الهی بی‌ایمان محسوب می‌شود.

قال رسول الله ﷺ: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ»^۳

آنکه امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.

خائن باید برای حفظ ایمان خود استغفار نماید و توبه کند و امانت را به صاحبش رد کند. رسول مکرم ﷺ می‌فرماید: اگر او بی‌توبه و بدون رد امانت بمیرد بر دین اسلام از دنیا نرفته است:

«مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرُدَّهَا إِلَىٰ أَهْلِهَا ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَىٰ غَيْرِ مِلَّتِي وَبَلَّقَنِي اللَّهُ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ»^۴

کسی که در دنیا امانتی را خیانت کند، و به صاحبش برنگرداند و بمیرد، بر غیر دین من مرده و پروردگار را ملاقات می‌کند در حالی که او به وی خشمگین است.

و البته خیانتکار در قیامت با خیانت خود محشور می‌شود.

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۵

هیچ پیامبری امکان ندارد خیانت ورزد، و هرکس خیانت کند، روز قیامت خیانتش را به محشر می‌آورد، سپس به

^۱ - بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۷۹.

^۲ - بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۲۰.

^۳ - بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۸.

^۴ - بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۱.

^۵ - آل عمران - ۱۶۱.

هرکس آنچه تحصیل کرده، داده شده و به آنها ظلم نمی‌شود.

وقتی محافظان دره احد، فرار مشرکان را مشاهده کردند از دره برای جمع غنائم پائین آمدند، امیر آنها گفت: رسول خدا شما را از غنیمت محروم نمی‌کند، آنها بی‌اذن امیر سرازیر شدند و گفتند: می‌ترسیم پیامبر در تقسیم غنائم ما را نادیده گیرد. در این آیه شریفه ضمن تنزیه ساحت مقدس حضرت رسول ﷺ نسبت به خیانت به امانات مردم و بیت‌المال مسلمانان، تجسم عمل خیانت را در محشر متذکر شده و عذاب قیامت را یاد آور می‌شود.

این آیه و آیات مثل آن و نیز احادیث مرتبط با خیانت در امانت، تاثیری مهم در مسلمانان صدر اسلام گذاشته بود، به طوری که حتی رزمندگان محتاج هرگز به خود اجازه تصرف در غنائم جنگی نمی‌دادند. مسلمانان در پایان جنگها، آنگاه که به غنائم مهمی دست می‌یافتند همه را بی‌چون و چرا به مسئولان جمع غنائم می‌سپردند. تفسیر نمونه در ذیل این آیه شریفه به نقل از تاریخ طبری آورده است: در فتح مدائن، یکی از مسلمانان غنیمتی بسیار قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد، همه از دیدن آن متعجب شدند و اذعان کردند چیزی با ارزش‌تر از این تاکنون ندیده‌اند. از او پرسیدند: آیا برای خود چیزی از آن برداشته‌ای؟ وی گفت: به خدا سوگند اگر به خاطر خدا نبود هرگز آن را نزد شما نمی‌آوردم. آنها چون شخصیت معنوی عظیمی در او مشاهده کردند، گفتند: تو کیستی؟ گفت: هرگز خود را معرفی نمی‌کنم که مرا ستایش کنند و برای دیگران نقل نمی‌کنم که مرا تمجید نمایند، و خدا را شاکر و به پاداش او راضی هستم.^۱

امانت الهی

برترین امانتها، امانت خدای متعال است که در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده است. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۲

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، آنها ابا کردند از اینکه آن را بردارند و ترسیدند، اما انسان آن را به دوش کشید. و او قدر خود نشناخت و بسیار ظالم و جاهل بود.

خداوند امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه نمود ولی آنها نه از روی کبر و

^۱ - تفسیر نمونه جلد ۳، ص ۱۵۴ به نقل از طبری، ج ۴، ص ۱۶.

^۲ - احزاب - ۷۲.

غرور بلکه به جهت هراس و اضطراب از رد امانت، از پذیرفتن آن خودداری کردند و تنها انسان پذیرفت که قابلیت تکامل و ترقی و یا سقوط و انحطاط در پرتو عقل و تکلیف داشته باشد.

ردّ این امانت به این است که انسان برای تقرب به خدا راهی بجوید و در آن مسیر ثابت قدم بماند و لذا آنکه مسیر ضلالت بپیماید، و نیز وصایای حجت درون و بیرون را نپذیرد، به امانت خدا خیانت نموده است.

تفسیر نور الثقلین آورده است: «أَنَّ عَلِيًّا إِذَا حَضَرَ وَقْتَ الصَّلَاةِ يَتَمَلَّمُ وَيَتَزَلَّزَلُ وَيَتَلَوَّنُ، فَيُقَالُ مَالِكًا يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَيَقُولُ: جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، وَقْتُ أَمَانَةِ عَرَضَهُ اللَّهُ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا»^۱

همانا حضرت/امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی زمان نماز فرا می‌رسید، به خود می‌پیچید و می‌لرزید و رنگ می‌باخت، به وی می‌گفتند: چه شده است ترا ای امیرمؤمنان؟ می‌فرمود: وقت نماز فرا رسیده. وقت امانتی که بر آسمانها و زمین عرضه شد و آنها از پذیرشش هراسیدند.

رسول مکرم اسلام، جانشینان او و دختر انورش (علیه السلام) نیز مصاحف الهی و مصحف قائم تا قیامت، و همچنین علماء و بزرگان دین که پیروان اوصیاء و عاملان به کتابند و نوادگان شایسته پیامبر خدا، و نیز هر معروفی که خدای بدان امر نموده است و هر نعمتی که به بشر ارزانی داشته است، امانت‌های الهی نزد ما شمرده می‌شوند. «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي»^۲. علاوه اینکه اسرار و عیوب مؤمنان نیز امانت و افشا سر آنها خیانت در امانت می‌باشد.

قال الصادق (علیه السلام): «مَنْ غَسَلَ مِيْتًا مُؤْمِنًا فَأَدَّى إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ، غُفِرَ لَهُ، قِيلَ وَ كَيْفَ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ؟ قَالَ لَا يُخْبِرُ بِمَا يَرَى»^۳

کسی که مومنی را غسل دهد و امانت آن را ادا کند بخشوده می‌شود، عرض کردند چگونه امانت آن را ادا کند؟ فرمود: آنچه از عیوب میت می‌بیند بر ملا نسازد.

^۱ - تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۳۱۳.

^۲ - بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۱.

^۳ - بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۹۰.

همسایه‌داری

همسایه در اسلام مورد عنایت خاص واقع شده است و حقوقی بس مهم برای همسایگان نسبت به هم معین گشته که مؤمنین ملزم به رعایت آن می‌باشند.

«وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنْبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»^۱.

و خداوند را بپرستید و چیزی را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید، نیکی کنید، زیرا که خداوند شخص متکبر و فخر فروش را دوست ندارد.

در ابتدای بحث، گوشه‌ای از دستورات اکید اسلام را در ارتباط با اهمیت رعایت حقوق همسایه توجه فرمائید.

قال رسول الله ﷺ: «ما زال جبرائيلُ يُوصيني بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِثُهُ»^۲.

همیشه جبرائیل مرا وصیت به همسایه می‌کرد تا جائیکه گمان کردم همسایه از همسایه ارث می‌برد.

و نیز می‌فرماید: «حُرْمَةُ الْجَارِ عَلَى الْإِنْسَانِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ»^۳.

احترام همسایه بر انسان همانند حرمت مادر لازم است.

قال الصادق عليه السلام: «عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْجَوَارِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ بِذَلِكَ»^۴.

بر شما باد نیکویی با همسایگان، که خداوند عز و جل بدان امر فرموده است.

اسلام در برخی دیگر از دستورات جهت تشویق خلاق به رعایت حقوق همسایگان، آثار و تبعات مثبتی را بر آن بار نموده است که از آن جمله:

۱ - نیکویی به همسایه موجب ایمان است.

قال الصادق عليه السلام: «أَحْسِنُ مُجَاوَرَةً مَنْ جَاوَرَكَ تَكُنْ مُؤْمِنًا»^۵.

نیکی با آنکس که با تو همسایه است بنما تا مؤمن باشی.

^۱ - نساء، ۳۶.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۱.

^۳ - همان، ج ۷۳، ص ۱۵۴.

^۴ - همان، ج ۶۹، ص ۳۷۰.

^۵ - همان، ص ۳۶۸.

۲ - نیکویی به همسایه موجب افزایش عمر است.
قال الصادق عليه السلام: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيَزِيدُ فِي الْأَعْمَارِ».^۱

نیکویی با همسایگان موجب آبادانی شهرها و افزایش عمرها می‌شود.

۳ - نیکویی به همسایه موجب افزایش روزی است.
قال الصادق عليه السلام: «حُسْنُ الْجَوَارِ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ».^۲

نیکویی با همسایگان روزی را می‌افزاید.

احترام به همسایه و تکریم حقوق وی بدان حد مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته است که حتی کافر و غیرمعتقد به مبدأ و معاد از اکرام همسایگان بی‌بهره نخواهد ماند. امام کاظم عليه السلام می‌فرمایند: در میان بنی‌اسرائیل، مردی با ایمان می‌زیست که همسایه‌ای بی‌ایمان و کافر داشت، همسایه کافر به مرد با ایمان مهربانی می‌کرد و در امور دنیوی وی را یاری می‌داد.

وقتی آن شخص کافر از دنیا رفت، خداوند متعال خانه‌ای از خاک را در آتش برای او بپا کرد، این مسکن او را از حرارت آتش حفظ می‌کند و روزی وی از غیر آتش به او می‌رسد و نیز به او گفته می‌شود، این به خاطر عمل تو در حق همسایه‌ات می‌باشد. «هَذَا بِمَا كُنْتَ تَدْخُلُ عَلَيَّ جَارِكًا».^۳

حدود همسایه

همسایه‌ای که اسلام این همه تاکید در نگهداری حرمت او و اداء حقوق گسترده وی دارد، شعاع زیادی از منازل اطراف را در بر می‌گیرد. رسول مکرم اسلام صلى الله عليه وآله و نیز دیگر ائمه هدی عليهم السلام، حد همسایه را چهل منزل از تمام جوانب معرفی نموده‌اند. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «كُلُّ أَرْبَعِينَ دَارًا جِيرَانٌ، مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ».^۴

هر چهل خانه همسایه است از پیش و پس و از جانب راست و طرف چپ.

حقوق همسایه

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۹.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۳.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۹۸.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۹۲.

شناخت حقوق همسایه، قدم اول در رعایت آن می‌باشد، در این قسمت از مبحث، چند نمونه از این حقوق را با استفاده از اخبار و احادیث بیان می‌نماییم.

۱ - توجه به وضعیت زندگی وی

همسایه بایستی از وضعیت زندگی همسایه خویش غافل نباشد، توجه به حوائج وی داشته باشد و به رفع نیازهای وی در حد توان اهتمام ورزد.

قال رسول الله ﷺ: «ما آمنَ بي منَ باتٍ شَبَعاناً وَ جارُهُ المُسلمُ جائِعٌ»^۱.

به من ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند.

و نیز می‌فرماید: «ما آمنَ بي منَ باتٍ شَبَعانٍ وَ جارُهُ طَواوِياً، ما آمنَ بي منَ باتٍ كاسِياً وَ جارُهُ عارِياً»^۲.

به من ایمان نیاورده است کسی که سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه بماند، به من ایمان نیاورده است کسی که پوشیده بخوابد و همسایه‌اش برهنه باشد.

به این دو داستان توجه کنید:

درویشی تهیدست در جوار توانگری بود، روزی بچه توانگر به خانه درویش آمد و لقمه‌های کباب را در دست همبازیهای خود دید، و چون به منزل بازگشت بهانه کباب گرفت. بالفور برای او کباب تهیه دیدند. ولی بچه بهانه کباب همسایه داشت و چون هر چه کردند فایده نبخشید، به در خانه درویش آمدند و مقداری کباب طلب کردند، درویش سر به زیر افکند و گفت برای شما حرام است. توانگر علت را پرسید، درویش به اصرار زبان گشود و گفت: چند روزی است من و بچه‌هایم گرسنه‌ایم، امروز الاغ مرده‌ای دیدم و از گوشت او به منزل آوردم، توانگر بسیار گریست، و دارایی خود را با او نصف کرد، همان شب در عالم رویا دید پیامبر وی را مژده بخشش و برکت روزی در دنیا و همنشینی با حضرتش در آخرت عطا فرمود.

در همسایگی یک مجوسی که مجلس جشنی داشتند، سیده‌ای فقیر با چهار دختر می‌زیست روزی دخترها بوی غذا شنیدند و غذا می‌کردند، مجوسی شنید و برای آنها طعام فرستاد، دختران علویه گفتند: دست به طعام نمی‌بریم تا برای مجوسی دعا کنیم و عاقبت به خیری او را طلب نمائیم. دختران برای همسایه خود دست به دعا برداشتند و

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۵۲.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۹.

مجوسی دعای آنها را در منزل خود شنید. سه شب پی‌درپی پیامبر مکرّم ﷺ به خواب عالم آن شهر آمد، حضرت به وی فرمود: دعای دختران در حق مجوسی مستجاب شده است، عالم شهر نزد مجوسی آمد و رؤیایش را باز گفت و ماجرا را از مجوسی پرسید. مجوسی پرده از راز برداشت و واقعه را بیان نمود و مسلمان گشت.

۲ - اعطاء محقرات

یکی از وظایف همسایگان، اعطاء وسایل جزئی و مورد نیاز همدیگر چون وسایل آشپزخانه و از این قبیل است. این‌گونه اشیاء را اصطلاحاً ماعون گویند.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَنَّعَ الْمَاعُونَ جَارَهُ، مَنَعَهُ اللَّهُ خَيْرَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ وَ مَنْ وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ فَمَا أَسْوَأَ حَالَهُ»^۱

کسی که ماعون را از همسایه‌اش دریغ نماید، خداوند روز قیامت خیرش را از او منع می‌کند و او را به خودش وا می‌گذارد، و کسی که خداوند او را به خود واگذارد، چه بدحالی دارد.

«ماعون» که در سوره شریفه ماعون از آن یاد شده است از ماده «معن» بوده و بنابر نظر بسیاری از مفسرین به اشیاء جزئی چون نمک، آب، آتش و... گفته می‌شود.

امام صادق علیه السلام ماعون را در این سوره چنین تفسیر فرموده است:

«هُوَ الْقَرْضُ يُقْرِضُهُ وَ الْمَتَاعُ يُعِيرُهُ وَ الْمَعْرُوفُ يُصْنَعُهُ»^۲

چیزی است که آن را قرض می‌دهند، و کلاهی است که آن را عاریه می‌دهند و کار نیکی است که آن را به انجام می‌رسانند.

البته درخواست محقرات از همسایه نباید از حد تعادل خارج شود.

۳ - همدلی و همدردی

این حق از حقوق همسایگان، عنوانی عام است و بسیاری از وظایف اخوان را در بر می‌گیرد، در توضیح و تبیین این حق به روایت ذیل از امام سجاد علیه السلام توجه کنید:

«أَمَّا حَقُّ جَارِكَ فَحِفْظُهُ غَائِبًا، وَ إِكْرَامُهُ شَاهِدًا، وَ نَصْرَتُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا، وَ لَا تَتَّبِعْ لَهُ عَوْرَةً، فَإِنْ عَلِمْتَ عَلَيْهِ سُوءَ سَتْرَتِهِ عَلَيْهِ، وَ إِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ يَقْبَلُ نَصِيحَتَكَ نَصَحْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ، وَ لَا تُسَلِّمَهُ عِنْدَ شَدِيدَةٍ، وَ تُقِيلُ عَثْرَتَهُ، وَ تُغْفِرُ ذَنْبَهُ، وَ تُعَاشِرُهُ مَعَاشِرَةَ كَرِيمَةٍ»^۳

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶.

^۲ - تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۶۷۹.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷.

حق همسایه‌ات آن است که در غیاب وی، احترام او را حفظ کنی و مانع غیبت او شوی، و در حضورش او را اکرام نمایی هرگاه مظلوم افتاد به یاری او بشتابی، و عیوبش را تفحص ننمائی، و اگر از او بدی دیدی مخفی کنی، و اگر می‌دانی نصیحت تو را می‌پذیرد در خفاء و بین خودت و او نصیحتش نمائی، در هنگام سختی او را به شدداند واکذار نکنی و رهایش ننمائی، لغزشش را بپذیری و گناهش را ببخشی و با وی کریمانه معاشرت کنی.

آزار همسایه

ضرر و زیان رساندن و آزار دادن هر مؤمنی از گناهان کبیره محسوب می‌شود. در باب همسایه، این گناه حرمت شدیدتری داشته و حتی سایر همسایگان از ادیان دیگر را نیز شامل می‌شود.

به روایاتی در این باره توجه فرمایید:

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤْذِي جَارَهُ»^۱.

کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، همسایه‌اش را نمی‌آزارد.

و نیز می‌فرماید: «مَنْ آذَى جَارَهُ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ رِيحَ الْجَنَّةِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَمَنْ ضَيَّعَ حَقَّ جَارِهِ فَلَيْسَ مِنَّا»^۲.

کسی که همسایه‌اش را بیازارد، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می‌دارد، و جایگاه او جهنم و چه بد سرنوشتی است، و کسی که حق همسایه‌اش را ضایع کند از ما نیست.

به پیامبر ﷺ عرضه داشتند، زنی شب‌ها به عبادت سپری می‌کند و صدقه می‌دهد ولی با زبانش همسایگان را می‌آزارد، حضرت فرمودند: خیری در او نیست، او اهل آتش است. «لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»^۳.

البته یکی از محسنات، صبر در بدی همسایه بد است و اصولاً چنین صبری در روایات حسن همجواری شمرده شده است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: شخصی شکوه از همسایه‌اش نزد رسول خدا نمود، آن حضرت وی را سفارش به صبر کرد، بار دگر نیز شکوه آورد و باز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را دعوت به صبر نمود.

قال الكاظم عليه السلام: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَلَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى»^۴.

نیکویی با همسایه، آزار نرسانیدن نیست بلکه نیکی با همسایه، صبر بر آزار اوست.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۶۲.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۸.

^۳ - جامع السعادات، ج ۲، ص ۲۰۶؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۹۰.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۲۰.

به این روایت مهم و البته عجیب در این باره توجه کنید.
قال الصادق عليه السلام: «ما كانَ وَ لا يَكُونُ وَ لا يَسْ بِكائِنِ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ وَ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ لَبَعَثَ اللَّهُ لَهُ مَنْ يُؤْذِيهِ»^۱

میسر نشده و نمی‌شود و نخواهد شد برای مؤمنی مگر اینکه همسایه‌ای داشته باشد که او را بیازارد و حتی اگر مؤمنی در جزیره‌ای از جزایر دریا زندگی کند، خداوند کسی را برمی‌انگیزد تا او را آزار دهد.

امام باقر عليه السلام می‌فرماید: همسایه بد کمر انسان را می‌شکند. توجه کنید.
«مِنَ الْقَوَاصِمِ الَّتِي تَقْصِمُ الظَّهْرَ جَارُ السُّوءِ، إِنْ رَأَى حَسَنَةً أَخْفَاهَا وَإِنْ رَأَى سَيِّئَةً أَفْشَاهَا»^۲
از چیزهای شکننده‌ای که کمر را می‌شکند، همسایه بد است، همسایه‌ای که اگر خوبی ببیند مخفی کند و بدی می‌بیند افشا می‌نماید.

گویند: اسب خوبی برای سلطانی به هدیه آوردند، سلطان به اصحاب خویش گفت؟ این اسب برای چه خوب است؟ اطرافیان هر کدام چیزی گفتند، یکی گفت: برای شکار، دیگری گفت: برای اسب دوانی و... سلطان هیچ‌کدام را نپسندید و گفت: این اسب برای فرار از زن بد و همسایه بد، خوب است.

از اثرات سوء همسایه بد همین بس که هنگام خرید خانه، ابتدا بایست سراغ موقعیت خانه و کیفیت آن و نیز قیمت منزل نرفت، بلکه اولین سؤال بایستی از همسایگان آن منزل باشد. شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می‌خواهم خانه‌ای بخرم، کجا خریداری کنم؟ حضرت فرمودند: اول همسایگان سپس خانه، اول رفیق سپس سفر.
«الْجَوَارُ ثُمَّ الدَّارُ، الرَّفِيقُ ثُمَّ السَّفَرُ»^۳

روابط همسایگان در زمانه ما

زندگی عصر صنعت و تکنولوژی با همه فن‌آوری‌ها و نوآوری‌ها برای تهیه امکانات رفاهی برای بشر، چنان انسان را به خود مشغول داشته که او را از همه ارزش‌های اصیل جدا نموده و بیگانه ساخته است. امروزه دیگر خبری از ارتباط بین اقوام و بستگان چون گذشته وجود ندارد و همسایگان در شهرهای بزرگ گاه همدیگر را نمی‌شناسند چه رسد به اینکه ارتباطی با یکدیگر داشته و یا نیازهای هم را برطرف سازند.

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۴۸۵.

^۲ - همان، ص ۴۹۱.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۲۹.

بارها در جراید خوانده‌ایم که همسایه‌ای از بوی تعفن منزل همسایه خویش متأذی می‌شود و به مأمورین انتظامی شکوه می‌کند و آنها پس از طی مراحل وارد منزل همسایه شده و در مقابل بدنی که چندین روز است که از مرگ وی گذشته است و یا در مقابل اجسادى که قلع و قمع گشته‌اند، روبرو می‌شوند.

همسایگی خداوند

آن چه گفتیم پیرامون همسایه زندگی دنیوی بود، اما آیا برای همسایه خود در زندگانی جاوید اخروی فکری اندیشیده‌ایم؟ در آنجا با کفار و مشرکان و معاندان همسایه‌ایم یا با...

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۱

همانا پرهیزکاران در باغ‌ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند، در جایگاه صدق نزد خداوند متعال سکنی می‌گزینند.

رسول مکرم اسلام در روایتی می‌فرماید:

چون روز قیامت فرا رسد، خداوند همه خلائق را یک‌جا جمع می‌کند، و منادی ندا می‌دهد: کجایند اهل صبر؟ سپس منادی دیگر ندا می‌دهد: کجایند اهل فضل؟ سپس منادی دیگر از سوی خداوند عزّ و جلّ ندا می‌دهد به طوری که همه صدای او را می‌شنوند، و می‌گویند: کجایند همسایگان خداوند متعال «أَيْنَ جِيرَانُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي دَارِهِ؟» گروهی از مردم بپا می‌خیزند و جمعی از ملائک به استقبال آنها می‌شتابند و به آنها می‌گویند: شما در دنیا چه کردید که امروز همسایگان خداوند در خانه‌اش شدید؟ آنها در پاسخ ملائک می‌گویند: «كُنَّا نَتَحَابُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ نَتَبَادَلُ فِي اللَّهِ، وَ نَتَزَاوَرُ فِي اللَّهِ»^۲.

ما هر کسی و هر چیزی را به خاطر خداوند متعال دوست می‌داشتیم، و در راه او بذل و انفاق می‌کردیم و برای او به همدیگر کمک می‌نمودیم.

عشق به هر چیز در راه خدا، بذل و بخشش در راه او و کمک و یاری دین و آئین حقّ و نیز همدردی با اولیاء و دوستان خداوند بهای همسایگی او هستند. سپس منادی از رسول خدا ندا می‌دهد که: «صَدَقَ عِبَادِي خَلَوْا سَبِيلَهُمْ لِيَنْطَلِقُوا إِلَى جَوَارِ اللَّهِ فِي الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۳.

^۱ - قمر، آیات ۵۴ و ۵۵.

^۲ - تنبيه الخواطر، ج ۲، ص ۱۸۰.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۹۱.

راست گفتند بندگان من، آنها را رها کنید تا بدون محاسبه به سوی همسایگی خداوند در بهشت بروند.

نشست و برخاست

پیامبر خدا ﷺ در یکی از روزهای جمعه، در صفا مسجد نشسته و عده‌ای در اطراف او حلقه‌ای تنگ تشکیل داده بودند. جمعی دیگر که از اصحاب جنگ بدر بودند و به همین جهت بسیار مورد احترام و اکرام رسول الله ﷺ قرار داشتند، وارد مجلس گشتند و به حضور رسول الله ﷺ و سپس حضار سلام نمودند، و همین طور منتظر شدند که مردم تکانی بخورند، تا بلکه جایی باز شود و آنها هم بنشینند، و از محضر پیامبر خدا استفاده برند؛ اما هیچکس کوچکترین حرکتی نکرد. رسول خدا این حالت را برای واردین و مخصوصاً برای کبار اصحاب و حاضرین در غزوه بدر که عالی‌ترین حد ایمان را داشتند، نپسندید، و لذا ناراحت شد و به چند نفر امر کرد که برخیزند.

آنان که ادب مجالست را نمی‌دانند بایستی به صراحت مورد امر و نهی واقع شوند تا شیوه نشست و برخاست را درک کنند، و خوش آنکس که پند گیرد و اندرز پذیرد.

اما متأسفانه، آثار خشم از چهره کسانی که بلند شده بودند، ظاهر شد. و کور دلان منافق که هر لحظه در کمین دیدن ضعفی هستند تا چون عقرب، زهر خود را فرو نشانند، سخن به طعن سردادند که پیامبر خدا عدالت را رعایت نکرده و متقدمین را فدای متأخرین نموده است. در این اثنا آیه شریفه نازل و دستور الهی در زمینه نشست و برخاست فرا رسید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱

ای مؤمنین، هرگاه به شما گفته می‌شود مجلس را وسعت بخشید و به واردین جا دهید، چنین کنید. خداوند بهشت را برای شما وسعت می‌بخشد. و هنگامی که به شما گفته می‌شود برخیزید بر خیزید. خداوند مؤمنین از شما را مرتبه‌ای والا و دانشمندان از شما را درجات عظمی می‌بخشد. خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است. همنشینی یکی از لوازم مهم زندگی اجتماعی است. آثار متعدد آن خاصه در ترویج رفاقت و دوستی و همدلی بین انسان‌ها موجب شده اخبار و احادیث زیادی در این باره بیان شود که به حول و عنایت خداوند در این مبحث نمونه‌هایی از آنها را خواهیم آورد.

^۱ - مجادله، ۱۱.

کجا بنشینیم

بهترین نقطه در هر مکانی برای نشستن عبارت است از:

– رو به قبله

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرْفًا وَشَرَفُ الْمَجَالِسِ مَا اسْتَقْبَلَ بِهِ الْقِبْلَةَ».^۱

هر چیزی شرف و عزتی دارد و شرف این مجالس رو به قبله نشستن است.

امام صادق علیه السلام سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را چنین بیان می‌فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرَ مَا يَجْلِسُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ».^۲

در بیشتر اوقات، نشستن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رو به قبله بود.

خود آن حضرت بنا به نقل «حماد بن عثمان» نزدیک در و رو به قبله می‌نشست.^۳

– آخر مجلس

قال رسول الله ﷺ: «إِذَا آتَى أَحَدُكُمْ مَجْلِسًا فَلْيَجْلِسْ حَيْثُ مَا انْتَهَى مَجْلِسُهُ».^۴

هنگامی که کسی از شما وارد مجلس شد، هر کجا که مجلس پایان گرفته بود و جمعیت تا بدان حد رسیده بود بنشیند.

و خود آن حضرت نیز چنین می‌کرد.

قال الصادق علیه السلام: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذَا دَخَلَ مَنْزِلًا قَعَدَ فِي أَدْنَى الْمَجْلِسِ حِينَ يَدْخُلُ».^۵

همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی وارد منزل می‌شدند، دم در می‌نشست.

امام صادق علیه السلام این شیوه نشستن را علامت تواضع و فروتنی خوانده است.

«إِنَّ مِنَ التَّوَاضِعِ أَنْ يَجْلِسَ الرَّجُلُ دُونَ شَرْفِهِ».^۶

از علائم تواضع این است که انسان در مجلس، پایین‌تر از حد خود بنشیند.

در روایت ذیل که بحار الأنوار از امام عسکری علیه السلام و وسایل الشیعه به نقل از اصول کافی

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۲۸.

^۲ - همان، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

^۳ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۷۵.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۰.

^۵ - همان.

^۶ - وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۷۴.

آن را از امام صادق علیه السلام نقل نموده‌اند، ثواب چنین شیوه‌ای از نشستن بیان شده است. «مَنْ رَضِيَ بِدُونِ الشَّرْفِ مِنَ الْمَجْلِسِ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتَّى يَقُومَ»^۱. آنکه به نشستن در پایین‌تر از حد خود راضی شود، تاوقتی که بلند می‌شود، خداوند و فرشتگانش، بر وی درود می‌فرستند.

حضرت امیر علیه السلام بالا دست نشینی را جز برای کسی که سه خصلت داشته باشد، جایز نشمرده است.

«لَا يَجْلِسُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ إِلَّا رَجُلٌ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ، يُجِيبُ إِذَا سُئِلَ، وَ يَنْطِقُ إِذَا عَجَزَ الْقَوْمُ عَنِ الْكَلَامِ، وَ يُشِيرُ بِالرَّأْيِ الَّذِي فِيهِ صَلَاحٌ أَهْلِهِ، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهُنَّ فَجَلَسَ فَهُوَ أَحْمَقٌ»^۲.

بالا دست مجلس ننشیند مگر کسی که سه خصلت داشته باشد، هر وقت سئوالی کردند بتواند جواب دهد، هرگاه مردم عاجز از سخن گفتن شدند او بتواند حرف بزند، به آنچه مصلحت باشد بتواند اشاره نماید، پس آن کس که بدون وجود این سه ویژگی در او به جای بلندی تکیه زند، نادان و جاهل است.

آدمی هرگز نخواهد توانست با انتخاب محل شایسته‌ای برای نشستن، کسب فضل کند، طبعاً نشستن در مکانی که بالاتر از شأن انسان است موجب تضعیف وی نزد مردم و باز شدن باب اتهام به تکبر و... می‌شود. ولی نشستن در مکان مطابق شأن و یا پایین‌تر از آن، شخصیت آدمی را بالاتر خواهد برد، و به مکانی بالاتر خواهد رساند.

قال علی علیه السلام: «لَا تَسْرَعَنَّ إِلَى أَرْفَعِ مَوْضِعٍ فِي الْمَجْلِسِ فَإِنَّ الْمَوْضِعَ الَّذِي تُرْفَعُ إِلَيْهِ خَيْرٌ مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي تَحُطُّ عَنْهُ»^۳.

در مجلسی که وارد می‌شوی به سوی بالاترین مکان آن شتاب منما، زیرا جایی که از آن بالا برده شوی، بهتر از جایی است که از آن پایین آورده شوی.

البته آنچه گفتیم اثر وضعی خضوع و فروتنی است و الا اگر کسی به خاطر جلب توجه دیگران و به قصد ارتفاع شأنش، از خود تواضع نشان دهد، ریا محسوب می‌شود و گناه آن کمتر از تکبر نمی‌باشد.

– محل مورد نظر صاحب‌خانه

چه بسا میزبان خوش نداشته باشد مهمانش به عیوب احتمالی خانه‌اش واقف گردد، و یا

^۱ - همان.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۰۴.

^۳ - غرر الحکم.

اهل و عيال صاحب‌خانه به واسطه ايجاد محدوديت براي آنان متاذی شوند، بر همین اساس امام باقر عليه السلام می‌فرماید، مهمان دستور صاحب منزل را رعایت کند و مکانی که مورد نظر اوست برای جلوس انتخاب نماید.

«إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُ صَاحِبُ الرَّحْلِ فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّخْلِ عَلَيْهِ»^۱.

هرگاه یکی از شما وارد منزل برادرش شد، هر جا که او گفت بنشیند، چرا که صاحب منزل به عیوب منزل خود نسبت به مهمان آگاه‌تر است.

شیوه نشستن

مرحوم کلینی رضی‌الله‌عنه در اصول کافی، در خصوص کیفیت نشستن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

«كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَجْلِسُ ثَلَاثًا، الْقَرْفِصَاءَ وَهُوَ أَنْ يُقِيمَ سَاقَيْهِ وَيَسْتَقْبِلُهُمَا بِيَدِهِ، وَيَشُدُّ يَدَهُ فِي ذِرَاعِهِ، وَكَانَ يَجْثُو عَلَى رُكْبَتَيْهِ وَكَانَ يَثْنِي رِجْلًا وَاحِدَةً وَيَبْسُطُ عَلَيْهَا الْأُخْرَى، وَ لَمْ يَرِ مُتْرِبَعًا قَطُّ»^۲.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سه جور می‌نشستند: ۱ - نوعی نشستن بنام قرفصاء و آن اینست که ساق‌ها را از زمین بلند، و زانوها را حلقه وار با دو دست بگیرد، و ران‌ها را به شکم چسبانده و پاها را به شانه ببندد، ۲ - دو زانو می‌نشست ۳ - یک پا را خم و پای دیگر را روی آن می‌انداخت و البته هرگز دیده نشد که چهار زانو بنشیند.

امام صادق عليه السلام در روایت ذیل چهار خصوصیت مؤمن و از جمله شیوه نشستن او را بیان می‌دارد.

«عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةٌ، نَوْمُهُ كَنَوْمِ الْعَرَقِيِّ، وَ أَكَلُهُ كَأَكْلِ الْمَرْضَى، وَ بُكَائُهُ كَبُكَاءِ الثَّكْلِيِّ، وَ قُعُودُهُ كَقُعُودِ الْوَائِبِ»^۳.

علامات مؤمن چهار چیزند، خواب او چون خواب انسان در حال غرق است اندک و سبک است خوراک او چون خوردن انسان بیمار است (کم است و همه چیز نمی‌خورد کانه پرهیز دارد)، گریه‌اش چون مادر بچه مرده است (بسیار گریه می‌کند)، نشستن وی چون کسی است که می‌خواهد جستن کند (نیم خیز می‌نشیند).

در خصوص شیوه ورود انسان به مجلس و نیز جدا شدن مؤمنین از یکدیگر آمده است:
قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا التَّقِيْتُمْ فَتَلَاقُوا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافِحِ، وَ إِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۵.

^۲ - اصول کافی، ج ۲، ح ۳۷۰۷.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۱.

بِالِاسْتِغْفَارِ»^۱.

وقتی همدیگر را ملاقات کردید سلام کنید و مصافحه نمایید و آنگاه که از هم جدا شدید، برای یکدیگر استغفار نمایید.

مجلس گناه

نشستن در مجلس گناه و معصیت، مشروع نیست و این عدم جواز به صراحت از آیه ذیل استفاده می‌شود.

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ أَمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲.

هرگاه کسانی که آیات ما را استهزاء می‌کنند نگاه نمایی، از آنها روی برگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان آن را از یاد تو برد به محض توجه با این قوم ستمگر منشین.

رسول خدا ﷺ در تفسیر همین آیه شریفه می‌فرماید:

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ يُسَبُّ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُغْتَابُ فِيهِ مُسْلِمٌ»^۳.

آنکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد در مجلسی که امامی را ناسزا گویند و یا مسلمانی را غیبت کنند نمی‌نشیند. شرط جواز حضور در مجلس معصیت این است که به وسیله فریضه نهی از منکر، گناه ترک شود، و لذا آنکه قادر بر تغییر معصیت نیست حضور او در آن مجلس حرام است.

قال الصادق عليه السلام: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَجْلِسَ مَجْلِسًا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى تَغْيِيرِهِ»^۴.

سزاوار نیست مؤمن در مجلسی بنشیند، که خداوند در آن نافرمانی شود و او قادر بر تغییر وضع مجلس نباشد. نشستن بر سفره‌ای که در آن شراب باشد، حتی برای کسانی که از آن ننوشند حرام است.

قال الصادق عليه السلام: «لَا تَجْلِسُوا عَلَى مَائِدَةٍ يُشْرَبُ عَلَيْهَا الْخَمْرُ، فَإِنَّ الْعَبْدَ لَا يَدْرِي مَتَى يُؤْخَذُ»^۵.

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ح ۲۰۹۷.

^۲ - انعام، ۶۸.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۴۶.

^۴ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۴.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۸.

بر سفره‌ای که در آن شراب گذاشته‌اند ننشین، که انسان نمی‌داند چه وقت روح از بدنش جدا می‌شود. از نشستن در مکانی که آدمی را در مظان اتهام قرار دهد، و باب تهمت‌ها و افتراءات را باز نماید، و نیز جلوس در محلی که قدم به قدم انسان را به گناه نزدیک کند، همانند جلوس در مجلس مقدمات معصیت و یا نشستن با نامحرمی که ظرف وسوسه ابلیس را مهیا می‌نماید، به شدت نهی شده است.

جلوس در مکانی که آدمی را نسبت به مقدسات به تردید و شک و می‌دارد و یا شرکت در تشکیلات ضد دینی و یا غیر منطبق با اهداف دین نیز حرام است.

این نکات همگی از روایت ذیل از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قابل استخراج است.

«مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَقُومُ مَكَانَ رَيْبَةٍ»^۱

آنکه به خدا و قیامت ایمان دارد در مکان تهمت و شک نایستد.

کوچه‌نشینی نیز مردود است، تفحص در اعمال و کردار دیگران، دقت در حرکات رهگذران، شنیدن ناملایمات، باز شدن چشم به نامحرم و... از تبعات این رذیله اخلاقی است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِيَّاكَ وَالْجُلُوسَ فِي الطَّرِقاتِ»^۲.

از نشستن در کوچه‌ها بپرهیز.

نشستن در جلسات دو دسته نیز مورد مذمت قرار گرفته است و آنان عبارتند از: دل مردگان و دنیامداران هستند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إِيَّاكُمْ وَ مَجَالِسَةَ الْمَوْتَى، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ الْمَوْتَى؟ قَالَ: كُلُّ عَنِيٍّ أَطْغَاهُ غِنَاهُ»^۳.

از نشستن با مردگان بپرهیز، اصحاب عرض کردند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: هر ثروتمندی که ثروتش او را سرکش و نافرمان کرده باشد.

قال الصادق عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَ مَجَالِسَةَ الْمُلُوكِ وَ أَبْنَاءَ الدُّنْيَا، فَفِي ذَلِكَ ذَهَابُ دِينِكُمْ وَ يُعَقِّبُكُمْ نِفَاقًا، وَ ذَلِكَ دَاءٌ دَوِيٌّ لَا شِفَاءَ لَهُ، وَ يُورِثُ قَسَاوَةَ الْقَلْبِ وَ يَسْلُبُكُمْ الْخُشُوعَ»^۴.

از همنشینی با حاکمان و دنیامداران بپرهیز، که این موجب از دست رفتن دینتان می‌شود و نفاق شما را در پی

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۸.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۴.

^۳ - تنبيه الخواطر، ص ۲۸۴.

^۴ - مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۷.

دارد، و همراهی و مجالست با آنها درد سینه‌ای است که شفا ندارد و موجب قساوت قلب شده و خشوع شما را سلب می‌کند.

مجلس ذکر

مجالس را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود.

قال رسول الله ﷺ: «الْمَجَالِسُ ثَلَاثَةٌ، غَانِمٌ وَ سَالِمٌ وَ شَاحِبٌ، فَأَمَّا الْغَانِمُ فَالَّذِي يُذَكِّرُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ، وَ أَمَّا السَّالِمُ فَالسَّائِكُ، وَ أَمَّا الشَّاحِبُ فَالَّذِي يَخُوضُ فِي الْبَاطِلِ»^۱.

مجالس سه دسته‌اند، مجلس غنیمت و سلامت و هنزل. مجلس غنیمت مجلسی است که در آن یاد خدا شود، مجلس سلامت مجلسی که به سکوت بگذرد، و مجلس هنزل مجلسی است که به گناه آلوده شود.

علی‌هذا بهترین مجلس، مجلس ذکر و یاد خداوند است.

قال رسول الله ﷺ: «عَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ»^۲.

بر تو باد حضور در مجالس ذکر و یاد خدا.

همان حضرت روزی خطاب به برخی اصحاب فرمودند:

«ارْتَعُوا فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ».

اصحاب عرض کردند: ریاض جنت چیست؟ حضرت فرمود: مجالسی است که یاد خدا در

آن بشود مَجَالِسُ الذِّكْرِ^۳

از باغ‌های بهشت استفاده برید، آنها مجالس یاد خدا هستند.

البته مراد از ذکر، صرف اذکار زبانی نیست، بلکه هر مجلسی که در آن امر واجب یا مستحبی اقامه شود. مجلس یاد خدا محسوب می‌شود. و لذا مجالس عبادت و مجلس امر به معروف و نهی از منکر، و نیز مجلس اصلاح ذات بین، مجلس ازدواج و مقدمات آن، مجالس موعظه، مجالس تعلیم علوم اسلامی و یا تربیت دینی و... همه مجالس ذکر هستند.

قال الرضا عليه السلام: «مَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيِي فِيهِ أَمْرًا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ»^۴.

کسی که در مجلسی بنشیند که امر ما دین خدا احیاء می‌شود، روزی که قلب‌ها می‌میرد، قلب او نمرده است.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۸۹.

^۲ - همان، ج ۷۵، ص ۴۶۵.

^۳ - همان، ج ۹۳، ص ۱۶۳.

^۴ - همان، ج ۱، ص ۱۹۹.

به همین خاطر، نشست و برخاست با علماء و دانشمندان دین، آنهایی که از تدین و اخلاق خود، بهره می‌دهند مورد سفارش اکید واقع شده است.

قال علی علیه السلام: «جَالِسِ الْعُلَمَاءِ يَزِدُّدُ عِلْمَكَ وَيَحْسُنُ أَدَبَكَ وَ تَزُكُّو نَفْسَكَ»^۱.

با دانشمندان بنشین که به دانشت افزوده می‌شود و ادبت نیکو می‌گردد و نفست پاکیزه می‌شود.

همان طوری که بهترین مجلس، مجلس یاد خدا به طور اعم بود، بدترین مجلس نیز مجلسی است که هیچگونه یادی از خداوند در آن نباشد، مجلس سکوت محض که چیزی از واجبات و مستحبات در آن مطرح نشود، این مجلس نیز به واسطه وقت‌گذرانی و هدر دادن عمر، باعث حسرت در قیامت می‌شود.

قال الصادق علیه السلام: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ وَ لَمْ يَذْكُرُونَا، إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۲.

هیچ گروهی نیستند که در یک جا جمع شده باشند و یاد خدا و یاد ما اهل بیت را ننمایند، مگر اینکه این مجلس در قیامت موجب حسرت آنها شود.

مجلس، امانت است

یکی از آداب مهم مجالس آن است که سخنان مطرح شده به بیرون از آن سرایت نکند، چه اینکه هر سخنی، خاص وقت و مکان خود است و در غیر آن زمان و مکان چه بسا همان مفهوم را نرساند، علاوه بر اینکه اگر قرار می‌بود سخنان مجالس منتشر شود، مجلسی بر قرار نمی‌گشت.

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ افْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ»^۳.

مجلس‌ها امانت و افشاء راز برادرت خیانت به اوست.

آن حضرت نیز فرموده‌اند:

«أَمَّا يَتَجَالَسُ الْمُتَجَالِسَانِ بِأَمَانَةِ اللَّهِ فَلَا يَحِلُّ لِأَحَدِهِمَا أَنْ يُفْشِيَ عَلَى أَخِيهِ مَا يُكْرَهُ»^۴.

همنشینها با امانت الهی می‌نشینند و لذا جایز نیست یکی از آنها، آنچه را که برادرش نمی‌پسندد آشکار کند.

البته اگر جان، مال یا عرض مسلمانی در مجلسی هتک شد، این حکم اخلاقی مقید

^۱ - غررالحکم.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۸.

^۳ - همان، ج ۷۷، ص ۸۹.

^۴ - تنبیه الخواطر، ص ۸۰.

می‌شود، و افشاء آن مسئله نه تنها جایز است بلکه در برخی مراتب چون لزوم اداء شهادت، واجب می‌شود.

قال رسول الله ﷺ: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً مَجَالِسُ مَجْلِسٍ سَفَكَ فِيهِ دَمٌ حَرَامٌ، وَ مَجْلِسٍ اسْتَحَلَّ فِيهِ فَرْجٌ حَرَامٌ، وَ مَجْلِسٍ اسْتَحَلَّ فِيهِ مَالٌ حَرَامٌ بغيرِ حَقِّهِ».^۱

مجالس امانت هستند الا سه مجلس، مجلسی که در آن خونی به ناحق ریخته شده باشد، مجلسی که در آن فحشایی صورت پذیرد و عرض کسی مورد تجاوز قرار گیرد. مجلسی که در آن مال و ثروتی به ناحق غصب شود.

کفاره مجلس

چه بسا در مجلس‌ها و شب نشینی‌ها، و نیز گفتگوهای دوستان، معصیتی و لغزشی صورت گیرد، و یا با اشاره و خنده و سخنی، جراحی در قلوب دیگران ایجاد شود، لذا شایسته است، بعد از مجلس از خدای متعال طلب مغفرت کرد و استغفار نمود، شیوه این استغفار و مقدار آن در روایات ذیل آمده است.

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ كَفَّارَةَ الْمَجْلِسِ، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، رَبِّ تَبَّ عَلَيَّ وَ اغْفِرْ لِي».^۲

کفاره مجلس عبارت است از: سُبْحَانَكَ... منزه و پاک هستی خدایا، و ستایش خاص توست، نیست معبودی جز تو، پروردگارا توبه مرا بپذیر و مرا ببخاش.

سیره آن حضرت چنین بود که هرگاه از مجلسی بر می‌خاستند بیست و پنج بار استغفار می‌نمودند.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، كَانَ لَا يَقُومُ مِنْ مَجْلِسٍ وَإِنْ خَفَّ حَتَّى يَسْتَغْفِرَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَمْسًا وَ عَشْرِينَ مَرَّةً».^۳

رسول خدا ﷺ همواره از مجلسی هر چند کوتاه بر نمی‌خاست مگر اینکه بیست و پنج بار از خدای متعال طلب غفران می‌نمود.

امام باقر عليه السلام این ذکر را برای هنگام برخاستن از مجلس بیان فرموده است.

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يُكْتَالَ بِالْمِكْيَالِ الْأَوْفَى فَلْيَقُلْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ: سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۷.

^۳ - همان، ج ۱۶، ص ۲۵۸.

الْعِزَّةَ عَمَّا يَصِفُونَ، وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱.

آنکه می‌خواهد با ترازوی دقیقی سنجیده شود، هر گاه از مجلسی بر می‌خیزد، بگوید: سبحانک... منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت و قدرت از آنچه آنان توصیف می‌کنند، و سلام بر رسولان و حمد و ستایش خاص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

^۱ - تفسیر نوالثقلین، ج ۴، ص ۴۴۰؛ متن ذکر، در سوره صافات، آیات ۱۸۰ تا ۱۸۲.

دیدار دوستان

انسان از همان مراحل آغازین حیات بر کره خاکی، متوجه این نکته شده بود که برای رفع حوائج و نیازهایش بایستی به صورت اجتماعی زندگی کند و خود تنها قادر به حل همه مشکلات خویش نیست. زندگی اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را ایجاد کردند، و بین هر گروه اجتماعی طبیعتاً می‌بایست علقه‌هایی که موجب تشکیل آن اجتماع شده است، وجود می‌داشت. و بر همین اساس گروه‌های خرد و کلان در جوامع با محوری خاص و مطابق نیازهای مختلف گردهم آمدند.

این نیاز در هر سنی عمر به یک صورت نمایان نمی‌شود به عنوان مثال، کودک خردسال محتاج به همبازی است، و این احتیاج موجب دوستی وی با کودکی دیگر می‌شود. جوان، طالب کسی است که با او درد دل کند و مشکلات خود را باز گوید و راه حل پیدا نماید، پیران جامعه کسانی را می‌طلبند که زندگی طاقت‌فرسای پیری را در کنار آنان به راحتی سپری نمایند. این بعد فطری در تمامی مراحل زندگی بشر وجود دارد، ولی در مرحله جوانی به واسطه تجارب کم و احیاناً ناپختگی جوان و تأثیر عمیق دوست در روحیه جوان برخلاف خردسال و پیر از اهمیت بسیار زیادتری برخوردار است.

تأثیر بسیار دوست خوب در زندگی قابل انکار نیست. از این رو نگهداشت دوست از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام راه‌های متعددی برای بقاء دوستی‌ها بیان کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین آنها ملاقات با دوستان است.

آثار و برکات دیدار دوستان

دیدار برادران و دوستان در بین اخبار و احادیث از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. به نمونه‌هایی از این روایات توجه کنید:

۱- زیارت خداوند

دیدار دوستان همانند دیدار خداوند است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي بَيْتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: أَنْتَ ضَيْفِي وَ زَائِرِي، عَلَيَّ

قِرَاكَ، وَ قَدْ أُوجِبْتُ لَكَ الْجَنَّةَ بِحُبِّكَ إِيَّاهُ»^۱.

هر که برادرش را در منزلش زیارت کند، خداوند متعال به وی می‌فرماید: تو مهمان و زائر من هستی، پذیرایی تو با من است. من به خاطر دوستی تو با او، بهشت را برایت واجب ساختم.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ، إِيَّايَ زُرْتُ وَ ثَوَابُكَ عَلَيَّ، وَ لَسْتُ أَرْضَى لَكَ ثَوَاباً دُونَ الْجَنَّةِ»^۲.

هر که به خاطر خداوند از برادرش دیدن کند، خدای عز و جلّ می‌فرماید: مرا دیدن کردی و ثواب تو با من است و به ثوابی جز بهشت برای تو راضی نیستم.

۲ - علامت رحمت خدا

یکی از نمادهای رحمت الهی را در زیارت دوستان می‌توان دید.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ ثَلَاثَةً، أَلْتَهَجِدُ بِاللَّيْلِ وَ أَفْطَرُ الصَّائِمِ وَ لِقَاءُ الْأَخْوَانِ»^۳.
همانا سه چیز از رحمت خداوند هستند، و آنها عبارتند از شب‌زنده‌داری به عبادت، افطار دادن به روزه‌دار، زیارت و دیدار برادران.

۳ - آبادانی دل

دل‌ها با دیدار دوستان و هم‌فکران زنده می‌شود.

قال علی عليه السلام: «لِقَاءُ أَهْلِ الْخَيْرِ عِمَارَةُ الْقَلْبِ»^۴.

دیدار اهل خیر موجب عمران قلب است.

قال الباقر عليه السلام: «تَزَاوَرُوا فِي بُيُوتِكُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لَأْمُرِنَا، رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»^۵.
همدیگر را در منازلتان دیدار کنید که این موجب بقاء امر ماست، خدای رحمت کند بنده‌ای که هدف ما را زنده می‌دارد.

۴ - ایجاد همدلی

محبت و همدلی از برکات مهم زیارت و دیدار دوستان است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الزِّيَارَةُ تُنْبِتُ الْمَوَدَّةَ»^۶.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۴۵.

^۲ - همان.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۶۰.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸.

^۵ - همان، ج ۲، ص ۱۴۴.

^۶ - همان، ج ۷۴، ص ۳۵۵.

دیدار، مودت و محبت را می‌رویند.

۵ - غنیمت بزرگ

قال علی علیه السلام: «لِقَاءِ الْإِخْوَانِ مَغْنَمٌ جَسِيمٌ وَإِنْ قَلَّوْا»^۱.

دیدار برادران غنیمت بزرگی است هر چند این دسته از برادران اندکند.

حضرت امیر علیه السلام در روایت بالا ضمن بیان اثری مهم از آثار دیدار دوستان که عبارت است از عایدشدن فایده‌ای بزرگ، از کمیابی چنین دوستانی شکوه دارند.

۶ - بهشت

یکی از بهره‌های دیدار با دوستان، ثواب اخروی این عمل است، و آن رستگاری عظیم و رضایت خداوند و رضوان اوست.

قال الصادق علیه السلام: «مَازَارَ مُسْلِمٍ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ فِي اللَّهِ وَ لِلَّهِ، إِلَّا نَادَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَيُّهَا الزَّائِرُ طَبَّتْ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ»^۲.

هیچ مسلمانی از برادر مسلمانش در راه خدا و برای خدا دیدار نکرد، جز آنکه خداوند متعال صدایش زند، ای زائر خوش باش و بهشت برای تو مبارک باد.

و در روایت ذیل، این بهشت را بهشتی خاص معرفی کرده نه آنکه در اذهان معهود است.

قال الباقر علیه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جَنَّةً لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ثَلَاثَةٌ، رَجُلٌ حَكَمَ عَلَى نَفْسِهِ بِالْحَقِّ، وَ رَجُلٌ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ وَ رَجُلٌ آثَرَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فِي اللَّهِ»^۳.

خداوند متعال را بهشتی است که جزء سه کس واردش نشوند، کسی که به حق حکم کند ولو به ضرر خودش باشد، آنکه برادر مؤمنش را به خاطر خداوند زیارت نماید، و کسی که به خاطر خداوند، برادر مؤمنش را بر خود ترجیح دهد.

در روایت ذیل عشق نیکوکاران به هم و علاقه فاجران به آنان را و همچنین کینه بدکاران نسبت به نیکوکاران و به عکس، تبیین شده است.

قال العسكري علیه السلام: «حُبُّ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْيٌ عَلَى الْفُجَّارِ»^۴.

عشق ابرار به ابرار ثوابی برای آنان، و عشق فاجران به ابرار، فضیلتی برای ابرار شمرده می‌شود. همچنین کینه

^۱ - همان، ص ۳۵۰.

^۲ - همان، ج ۷۴، ص ۳۴۸.

^۳ - وسایل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۰۶.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۳۷۲.

فاجران نسبت به ابرار، زینت ابرار و کینه ابرار نسبت به فاجران موجب رسوائی و هلاکت فاجران است.

قدم برای زیارت

گام نهادن و قدم گذاشتن و حرکت برای دیدار دوستان نیز به عنوان مقدمه عبادت، دارای پاداشی بزرگ است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَشَى زَائِراً لِأَخِيهِ فَلَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ عِتْقُ مِئَةِ أَلْفِ رَقَبَةٍ، وَ تَرْفَعُ لَهُ مِئَةُ أَلْفِ دَرَجَةٍ وَ تُمَحَى عَنْهُ مِئَةُ أَلْفِ سَيِّئَةٍ»^۱.

کسی که به دیدار برادرش قدم بردارد، هر گام او تا وقتی که نزد اهل خود بر می‌گردد، ثواب آزاد کردن یکصد هزار بنده دارد، همچنین یکصد هزار درجه به درجات او افزوده شده و همین مقدار از گناهانش محو می‌شود.

و نیز می‌فرماید: «مَنْ زَارَ أَخَاهُ فِي اللَّهِ، لَمْ يَرْفَعْ قَدَمًا وَ لَمْ يَضَعْ أُخْرَى، إِلَّا رَفَعَهُ اللَّهُ بِهِ دَرَجَةً، وَ أَثَبَّتَ لَهُ بِهِ حَسَنَةً، وَ حَطَّ عَنْهُ سَيِّئَةً، وَ أَدِنَ لِمَلَائِكَتِهِ فِي تَشْيِيعِهِ، وَ تَعَجَّبَتْ أَهْلُ السَّمَوَاتِ مِنْ عَمَلِهِ، وَ كَانَ فِي رِضْوَانِ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ»^۲.

کسی که برای خدا، برادرش را دیدار کند، قدمی بر نداشته و دیگری را بر زمین نگذاشته مگر اینکه خداوند به واسطه همان قدم، درجه‌ای او را بالا برده و حسنه‌ای برای او نوشته و گناهی از او محو کرده است، و نیز خداوند به فرشتگانش اجازه می‌دهد که او را همراهی کنند و عمل وی چنان بزرگ است که اهل آسمان‌ها از عظمت عمل او تعجب نموده و او تا اینکه باز گردد در رضای خداوند است.

شیوه دیدار

لذت دیدار مؤمنین در این است که با فاصله زمانی طولانی صورت گیرد و زمان آن نیز محدود باشد. چنین زیارتی، محبت را افزایش می‌دهد، عیوب و نقص‌ها را آشکار نمی‌سازد، ملالت و مشقت را که از عوارض دیدارهای پشت سر هم است، بر می‌دارد. رسول خدا ﷺ در این باره می‌فرماید: بعد از مدت‌ها به دیدار دوست خود برو تا محبت‌ها افزایش یابد. «زُرُغِبًا تَزُدُّ حُبًّا»^۳.

حضرت امیر علیه السلام در وصیت خود به امام حسین علیه السلام می‌فرماید: دیدار پشت سر هم و زیاد موجب سختی و رنج است. «كَثْرَةُ الزِّيَارَةِ تُورِثُ الْمَلَالَةَ»^۴.

^۱ - همان، ص ۴۶۱.

^۲ - مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۷۸.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۵۵.

^۴ - همان، ج ۷۷، ص ۲۳۷.

و نیز می‌فرماید: «مَنْ كَثُرَتْ زِيَارَتُهُ، قَلَّتْ بَشاشَتُهُ»^۱.

آنکه دیدارش بسیار باشد، بشاشتش اندک است.

توجه به این نکته لازم است که عامل اساسی محبت، حبّ نفسانی و عشق قلبی است، و دیدار نماد آن حبّ می‌باشد.

«إِذَا وَثَّقْتَ بِمَوَدَّةِ أَخِيكَ فَلَا تُبَالُ مَتَى لَقَيْتَهُ وَ لَقِيكَ»^۲.

هرگاه به دوستی برادرت مطمئن شدی، باک نداشته باش که چه وقت او را ببینی یا او تو را ببیند.

زیارت قبور معصومان علیهم‌السلام

توسل به اولیاء خداوند و طلب یاری از آنها به این عنوان که آنان در پیشگاه خداوند متعال عزّتی دارند و می‌توانند واسطه‌ای شایسته باشند، از دیرباز در میان تمام جوامع اسلامی مطرح بوده، و حتی در میان امت‌های انبیاء گذشته نیز رواج داشته است. قبور آنان معبدی برای عبادت به درگاه خدا و جایگاهی برای رفع کدورت‌ها بین دوستان و ایجاد همدلی و الفت بین مردم است. در این زمینه روایات بسیاری از طرق سنت و شیعه وارد شده است.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ زَارَنِي حَيًّا وَ مَيِّتًا كُنْتُ لَهُ شَفِيعًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۳.

آنکه مرا چه زنده و چه بعد از آن زیارت کند، روز قیامت شفیع او می‌باشم.

امام صادق علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه‌السلام، فَأَعْلَمْ أَنَّكَ زَائِرُ عِظَامِ آدَمَ وَ بَدَنِ النَّوْحِ وَ جِسْمِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عليه‌السلام»^۴.

وقتی خواستی حضرت امیر علیه‌السلام را زیارت کنی، بدان که تو استخوان آدم و بدن نوح و جسم علی بن ابیطالب علیه‌السلام را زیارت می‌کنی.

نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «مَنْ زَارَ الْحَسَنَ فِي بَقِيْعِهِ، ثُبَّتَ قَدَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ»^۵.

کسی که امام مجتبی علیه‌السلام را در بقیع زیارت کند، روزی که قدم‌ها لرزان است، قدمش بر پل صراط پایدار

^۱ - غررالحکم.

^۲ - همان.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۳۹.

^۴ - همان، ص ۲۵۸.

^۵ - همان، ص ۱۴۱.

می‌ماند.

امام صادق علیه السلام در باره زیارت امام حسین علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام عَارِفًا بِحَقِّهِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حِجَّةٍ مَقْبُولَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ، وَ غَفَرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ»^۱.

آنکه با شناخت و آگاهی نسبت به حق امام حسین علیه السلام او را زیارت کند، خداوند برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول نوشته و تمام معاصی گذشته و آینده‌اش را بخشیده است.

همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره زیارت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «سَتَدْفَنُ بَضْعَةَ مِئِي بِخُرَّاسَانَ، مَا زَارَهَا مَكْرُوبٌ إِلَّا نَفَسَ اللَّهُ كُرْبَهُ، وَ لَا مُذْنِبٌ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ ذُنُوبَهُ»^۲.

بزودی پاره جگر در خراسان دفن می‌شود. هیچ غم‌دیده‌ای او را زیارت نکند، مگر اینکه خداوند گرفتاریش را برطرف ساخته و نیز هیچ گنهکاری بدانجا پناه نبرد، مگر اینکه خداوند خطایش را ببخشد.

امام صادق علیه السلام در باره زیارت حضرت معصومه علیه السلام می‌فرماید: «لَنَا حَرَمًا وَ هُوَ قَمٌ، وَ سَتَدْفَنُ فِيهِ امْرَأَةٌ مِنْ وُلْدِي تُسَمَّى فَاطِمَةَ، مَنْ زَارَهَا وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»^۳.

ما را حرمی است در قم، بزودی زنی از فرزندانم که نام او فاطمه است در آنجا دفن می‌گردد، آنکه او را زیارت کند بهشت بر او واجب شده است.

شیخ صدوق رحمه‌الله در ثواب الاعمال و نیز ابن قولویه در کامل الزیارات آورده‌اند که شخصی از اهل «ری» به حضور امام عسکری علیه السلام رسید، حضرت به وی فرمود: کجا بودی؟ وی جواب داد که امام اباعبدالله الحسین علیه السلام را زیارت کردم. حضرت به وی فرمودند: اما اگر تو قبر عبدالعظیم را نزد خودتان زیارت می‌کردی، همانند زائر قبر امام حسین علیه السلام می‌بودی. «أَمَا لَوْ أَنَّكَ زَرْتِ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ، لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام»^۴.

زیارت صلحاء امت

اگر کسی توفیق زیارت پیشوایان را ندارد، صالحان و نیکان امت را، آنان که عمری به ورع و تقوا گذرانده و هرگز خود را به مال و جاه دنیا نیالوده‌اند، زیارت نماید.

^۱ - همان، ص ۲۵۷.

^۲ - همان، ص ۴۳۵.

^۳ - همان، ج ۱۰۲، ص ۲۶۷.

^۴ - وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۴۵۱.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيَزُرْ صَالِحِي مَوَالِينَا يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابَ زِيَارَتِنَا»^۱.
کسی که قادر بر زیارت ما نیست به دیدار دوستان درست کردار ما رود، تا ثواب زیارت ما برای او نوشته شود.

امام کاظم عليه السلام نیز در همین باره فرموده‌اند:

«مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يَزُورَ قُبُورَنَا، فَلْيَزُرْ قُبُورَ صُلَحَاءِ إِخْوَانِنَا»^۲.
آن کس که توان زیارت قبور ما را ندارد، قبر برادران صالح ما را زیارت کند.

زیارت اموات

رفتن به قبرستان و زیارت قبور، اثر عمیق روحی و روانی برای انسان دارد. مشاهده صفوف مرتب، سنگ‌نوشته‌های قبور، تاریخ دفن، تفکر در حال انسان‌هایی که تنها با کفنی در دل خاک حبس شده‌اند، عبرتی بس بزرگ می‌باشد و می‌تواند در انسان و شیوه زندگی او دگرگونی بنیادین و تحرکی عظیم ایجاد کند.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ»^۳.

قبرها را زیارت کنید، که آنها یاد آخرت را در شما زنده می‌کنند.

اثر دوم زیارت قبور، ارسال هدایایی چون اذکار و ادعیه یا خیرات و مبرات برای میت است. بی‌تردید اینگونه اعمال اگر با رعایت شرایط و ضوابط آن چون اخلاص، حلیت اموات و... همراه باشند، به روح میت واصل می‌گردد.

قال علی عليه السلام: «زُورُوا مَوْتَاكُمْ فَإِنَّهُمْ يَفْرَحُونَ بِزِيَارَتِكُمْ، وَلَيَطْلُبِ الرَّجُلُ حَاجَتَهُ عِنْدَ قَبْرِ أَبِيهِ وَآمِهِ مَا يَدْعُو لَهُمَا»^۴.

امواتان را زیارت کنید، چرا که آنها به زیارت شما خوشحال می‌شوند و می‌بایست انسان حاجتش را از خداوند نزد قبر پدر و مادرش بعد از آنکه برای آنان دعا کند طلب نماید.

سومین اثر زیارت قبور ایجاد همدلی بین زائران و صاحبان میت است. آنان با مرگ عزیزی کدورت‌ها را کنار نهاده و بستری جدید برای همگرایی می‌آفرینند.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۵۴.

^۲ - همان، ص ۳۱۱.

^۳ - سنن ابن ماجه، ج ۱، ح ۱۵۶۹.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۹۷؛ خصال، ج ۲، ص ۶۱۸.

برآورده شدن حاجت دیگران

کفّ نفس و خود نگهداری و دراز نکردن دست حاجت به سوی بندگان خدا از محامد اخلاقی و محسنات روحانی است.

قال علی عليه السلام: «أَمْنُنْ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ وَ احْتَجْ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ وَ اسْتَعِنْ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ»^۱.

بر هر کس که می‌خواهی منت بگذار و حاجتش را روا دار تا امیر بر وی گردی، حاجت از هر کس بخواه تا اسیر وی شوی اگر چنین کنی اسیر او می‌شوی، از هر کسی خود را بی‌نیاز کن تا چون او بی‌نیاز شوی.

البته وجود برخی نیازها و حاجتها جزء لاینفک زندگی اجتماعی است و هرگز امکان فرار از آنها وجود ندارد. اخبار و احادیث در تفسیر آیات شریفه قرآن کریم این مهم را نادیده نگرفته‌اند.

حضرت امیر عليه السلام می‌فرمایند: روزی گفتم: خدایا مرا حاجتمند به هیچ کدام از مخلوقان قرار مده. رسول خدا صلى الله عليه وآله به من فرمود: «يا على لا تقولن هكذا، فليس من أحد إلا و هو محتاج إلى الناس».

عرض کردم ای رسول خدا پس چه بگویم؟ فرمودند: قل: «اللهم لا تحوجني إلى شرار خلقك».

عرض کردم آنها چه کسانی هستند: فرمود: «الذين إذا أعطوا متوا و إذا منعوا عابوا»^۲.
ای علی چنین مگو، هیچ انسانی نیست مگر اینکه به دیگران نیازمند است، بگو خدایا مرا نیازمند اشرار و بدان از خلافت قرار مده، آنها کسانی هستند که اگر کمکی کنند منت می‌گذارند و اگر از یاری نمودن دریغ کنند، مورد نکوهش قرار می‌دهند.

شخصی نیز در حضور امام سجاد عليه السلام گفت: خدایا مرا از مخلوقات بی‌نیاز کن «اللهم اغنني من خلقك». حضرت که این دعا را شنیدند، به وی فرمودند: «ليس هكذا، إنما الناس بالناس، و لكن قل: اللهم اغنني من شرار خلقك»^۳.

چنین صحیح نیست، همانا مردم به یکدیگر نیازمندند، بلکه بگو: خدایا مرا از اشرار و بدان مخلوقات بی‌نیاز کن.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۴۰۰.

^۲ - تنبيه الخواطر، ص ۳۲.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۳۵.

ثواب قضاء حوائج

قال رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ، بِرَحْمَتِهِ، وَهُمْ الَّذِينَ يَقْضُونَ الْحَوَائِجَ لِلنَّاسِ، فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَلْيَكُنْ»^١.

خداوند خلایق را از رحمتش و برای رحمتش و بواسطه رحمتش، خلق نمود، آنها کسانی هستند که حوائج مردم را برطرف می‌سازند، پس کسی که قادر است از آنها باشد، چنین کند.

قال الصادق عليه السلام: «أَبَا مُؤْمِنٍ أَوْصَلَ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ مَعْرُوفًا فَقَدْ أَوْصَلَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^٢.

هر کسی از مؤمنان به برادر مؤمنش صلّه کند و چیزی برساند، همانند این است که با رسول خدا ﷺ چنین کرده باشد.

قال الكاظم عليه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ حَسَنَةً إِذْخَرَهَا لِثَلَاثَةِ، إِمَامٍ عَادِلٍ، وَمُؤْمِنٍ حَكَمَ أَخَاهُ فِي مَالِهِ، وَمَنْ سَعَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَتِهِ»^٣.

خداوند را حسنه‌ای است که برای سه کس ذخیره فرموده است، و آن سه عبارتند از پیشوای عادل، مؤمنی که حکم برادرش را در اموال خود نافذ بداند، آنکه در رفع حاجت برادرش تلاش نماید.

بهره اخروی

رفع نیاز حاجتمند از اهمیت بسیاری در قیامت برخوردار است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ قَضَى لِمُؤْمِنٍ حَاجَةً قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ كَثِيرَةً أَدْنَاهُنَّ الْجَنَّةُ»^٤.
کسی که قضای حاجت مؤمنی را عهده دار شود، خداوند حوائج بسیاری که کمترین آنها بهشت است، برای او برآورده می‌سازد.

قال الصادق عليه السلام: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا مِنْ خَلْقِهِ، يَفْرَعُ الْعِبَادُ إِلَيْهِمْ فِي حَوَائِجِهِمْ أَوْلَيْكَ هُمْ الْأَمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^٥.

خداوند را در میان مخلوقاتش، بندگان خاصی است که سایر عباد او برای رفع نیازهایشان به آنها رجوع می‌کنند، آنان در روز قیامت ایمن هستند.

همان حضرت نیز فرموده‌اند: «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةٍ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَتَّى يَتَمَّهَا، أَثَبَّتَ اللَّهُ

^١ - مستدرک الوسائل، ج ١٢، ص ٤٠٢.

^٢ - بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ٣٩٩.

^٣ - همان.

^٤ - همان، ص ٢٨٥.

^٥ - همان، ص ٤٠٥.

قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزِلُّ الْأَقْدَامُ»^۱

کسی که برای رفع نیاز برادر مسلمانش حرکتی کند تا آن را به پایان رساند، خداوند روزی که قدمها لرزان می‌شود، دو پای او را ثابت گرداند.

و امام رضا علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: «مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ، فَرَّجَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۲ کسی که حاجت مومنی را روا دارد و غمی از او بگشاید، خداوند قلبش را در قیامت توسعه بخشد.

تسریع در اجابت

تسریع در اجابت حاجت مؤمن به دو جهت مهم سفارش شده است. جهت اول این است که چه بسا حاجتمند از راه دیگری بی نیاز شود و ثواب بزرگ قضای نیاز او از آدمی سلب شود.

قال الباقر علیه السلام: «إِنَّهُ لَيَعْرِضُ لِي صَاحِبُ الْحَاجَةِ فَأَبَادِرُ إِلَى قَضَائِهَا، مَخَافَةً أَنْ يَسْتَعْنِيَ عَنْهَا صَاحِبُهَا»^۳.

همانا نیازمند، نیازش را به من عرضه می‌کند و من به قضای حاجت او سرعت می‌ورزم که مبادا وی از آن بی نیاز شود.

قال الصادق علیه السلام: «إِنِّي لِأَسَارِعُ إِلَى حَاجَةِ عَدُوِّي خَوْفًا أَنْ أَرُدَّهُ فَيَسْتَعْنِيَ عَنِّي»^۴.

من حاجت دشمنم را بسرعت روا می‌دارم چرا که می‌ترسم او را رد کنم و او از من بی‌نیاز شود.

قال الرضا علیه السلام: «إِذَا سَأَلَكَ أَحَدٌ حَاجَةً فَبَادِرْ بِقَضَائِهَا قَبْلَ اسْتِعْنَائِهِ عَنْهَا»^۵.

وقتی برادرت از تو چیزی خواست، قبل از اینکه از اینکه از تو بی‌نیاز شود، در رفع آن به سرعت بکوش.

جهت دوم این است که تسریع در اجابت موجب می‌شود حاجتمند نیازش را بر زبان نیاورد، و شرمساری آن را متحمل نشود. این مهم نقشی بی‌بدیل در ممانعت از منت‌گذاری و همچنین ایجاد الفت و مودت بین مردم دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ده خصلت و ویژگی را خصائص لازم مؤمنین شمرده که یکی از آنها رفع نیاز حاجتمندان قبل از بیان آن است. «وَلَا يَتَّبِرُمْ بِطُلَابِ الْحَوَائِجِ قَبْلَهُ»^۶.

^۱ - همان، ص ۴۰۸.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۲۱.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۴.

^۴ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۰۷.

^۵ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۴.

^۶ - خصال، ج ۲، ص ۴۳۳.

مؤمنین طالبان حاجت را به زحمت نمی‌اندازند (قبل از اینکه حاجتمند، حاجت و نیاز خود را مطرح کند، حاجاتشان را روا میدارند).

حرکت برای رفع نیاز دیگران

حرکت برای رفع نیاز مؤمن ارزشمند است.

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ مَشَى فِي عَوْنِ أَخِيهِ وَ مَنَّفَعْتَهُ فَلَهُ ثَوَابُ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۱.

کسی که برای برادرش و رساندن نفعی به وی حرکت کند، ثواب جهاد کنندگان در راه خدا را داراست.

قال الباقر عليه السلام: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ»^۲.

کسی که به خاطر خداوند در رفع حاجت برادرش تلاش کند، هزار هزار حسنه را خداوند برای او می‌نویسد.

روایات ذیل نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «الْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ»^۳.

آنکه برای رفع نیاز برادرش حرکت کند، همانند این است که بین صفا و مروه سعی کند.

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَمْشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَيُوكِلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ مَلَكََيْنِ، وَاحِدًا عَنْ يَمِينِهِ، وَ آخَرَ عَنْ شِمَالِهِ، يَسْتَغْفِرَانِ لَهُ رَبَّهُ وَ يَدْعَوَانِ بِقَضَاءِ حَاجَتِهِ»^۴.

بدرستی بنده در رفع نیاز برادرش گام بر می‌دارد پس خداوند دو ملک را، یکی در طرف راست و دیگری در جانب چپ او می‌گمارد، آن دو برای مؤمن از پروردگارش استغفار می‌کنند، و برای روا شدن حاجتش دعا می‌کنند.

حتی اگر حرکت وی در رفع حاجت مؤمن به نتیجه نرسد باز هم او بهره خویش را برده است.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ مَشَى لِامْرَأٍ مُسْلِمٍ فِي حَاجَتِهِ فَانصَحَهُ فِيهَا، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَاعَنَهَا سَيِّئَةً، قُضِيَتْ الْحَاجَةُ أَوْ لَمْ تُقَضَّ»^۵.

آنکه برای رفع نیاز مسلمانی گام بر می‌دارد، و او را برای رسیدن به حاجتش نصیحت می‌کند، به واسطه هر

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۶ و ص ۳۶۷.

^۲ - همان، ج ۷۴، ص ۳۳۳.

^۳ - همان، ج ۷۸، ص ۲۸۱.

^۴ - همان، ج ۷۴، ص ۳۲۸.

^۵ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۸.

قدمی که بر می‌دارد، خداوند برای وی حسنه‌ای نوشته و گناهی را محو کرده، خواه حاجت روا شود یا نه. و نیز اگر قادر به رفع نیاز کسی نباشد ولی بدان همت گمارد، اجر و پاداش نیت وی بهشت خواهد بود.

قال الباقر عليه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَتَرِدُّ عَلَيْهِ الْحَاجَةُ لِأَخِيهِ، فَلَا تَكُونُ عِنْدَهُ فَيَهْتَمُّ بِهَا قَلْبُهُ، فَيُدْ خِلَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِمِهِ الْجَنَّةَ»^۱

همانا به مؤمن حاجت برادرش عرضه می‌شود و او قادر بر انجام آن نیست ولی بدان دل می‌بندد. خدای متعال او را به سبب همتش به بهشت وارد می‌کند.

طلب از...

درخواست حاجت از هر کسی جایز نیست. آری آدمی تنها می‌تواند حاجت و نیاز خود را نزد کسی آشکار کند که به یاری وی مطمئن باشد.

قال علي بن الحسين عليه السلام: «لَا تَرْفَعُ حَاجَتَكَ إِلَّا إِلَى أَحَدٍ ثَلَاثَةً، إِلَى ذِي دِينٍ، أَوْ مَرُوءَةٍ، أَوْ حَسَبٍ، فَأَمَّا ذُو الدِّينِ فَيَصُونُ دِينَهُ، وَأَمَّا ذُو المَرُوءَةِ فَإِنَّهُ يَسْتَحْيِي لِمَرُوءَتِهِ، وَأَمَّا ذُو الحَسَبِ فَيَعْلَمُ أَنَّكَ لَمْ تُكْرِمْ وَجْهَكَ أَنْ تَبْذُلَهُ لَهُ حَاجَتَكَ فَهُوَ يَصُونُ وَجْهَكَ أَنْ يَرِدَكَ بِغَيْرِ قَضَاءِ حَاجَتِكَ»^۲

نیاز خود را جز نزد سه کس نبر، و آن سه عبارتند از، دیندار، جوانمرد، پاک‌نژاد. دیندار را دینش نگه می‌دارد و حاجت تو را روا می‌نماید، جوانمرد نیز از جوانمردیش حیا می‌کند، و پاک ریشه، می‌داند تو با درخواستت از وی، خویشتن را اکرام ننموده‌ای، پس او آبروی تو را محفوظ داشته و تو را بدون قضای حاجت رد نمی‌کند.

پس طلب حاجت از اشخاص بی دین و یا لاابال نسبت به وظایف دینی، و نیز افراد بی‌مروت و ناجوانمرد، و همچنین انسان‌های بدون نسب و از انساب گمراه، شایسته نبوده و چه بسا ذلت آور باشد.

طلب حاجت از دسته‌ای دیگر نیز در روایات منع شده است و آنها اشخاص «حدیث النعمه» هستند، کسانی که مدت‌ها نعمتی نداشته و اکنون که به آن رسیده‌اند، شب و روز گرد آن می‌چرخند و آنی از خود دورش نمی‌کنند، این‌ها را عرفاً «ندید، بدید» گویند.

قال الباقر عليه السلام: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَاجَّةِ إِلَى مَنْ أَصَابَ مَالَهُ حَدِيثًا، كَمَثَلِ الدَّرْهِمِ فِي فَمِّ الْأَفْعَى،

^۱ - اصول کافی، ج ۲، ح ۲۱۴۸.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۱۹.

أَنْتَ إِلَيْهِ مَحْجُوجٌ، وَأَنْتَ مِنْهَا عَلَى خَطَرٍ».^۱

طلب حاجت از کسی که تازه به ثروتی رسیده مثل درهم در دهان افعی است، تو به آن محتاجی ولی با این حال در خطر واقع شده‌ای.

قال الصادق عليه السلام: «تَدْخُلُ يَدَكَ فِي فَمِّ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْقِقِ، خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ».^۲

دست را تا آرنج در دهان ازدها فرو بری، برای تو بهتر است از اینکه به سوی تازه به دوران رسیده دست دراز کنی.

حضرت امیر عليه السلام می‌فرماید: اینکه حاجت تو فوت شود و روا نگردد، بهتر است از اینکه دست به سوی هر کسی دراز کنی.

«فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِهَا».^۳

روا نشدن حاجت بهتر است از طلب از نااهل.

امتناع از قضا

یکی از گناهان بزرگ، روانکردن حاجت برادر دینی از سوی کسی است که بر آن قدرت و توان دارد. به نمونه‌هایی از روایاتی که در همین رابطه و با لحن شدیدی وارد شده‌اند، توجه کنید:

قال الصادق عليه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ مِنْ شِيعَتِنَا آتَاهُ رَجُلٌ مِنْ إِخْوَانِنَا، فَاسْتَعَانَ بِهِ فِي حَاجَتِهِ، فَلَمْ يُعْنِهِ، وَهُوَ يَقْدِرُ، ابْتَلَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ يَقْضِيَ حَوَائِجَ عَدُوٍّ مِنْ أَعْدَائِنَا يُعَذِّبُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ».^۴

هر کدام از شیعیان ما نزد یکی از برادران ما رود و از وی برای رفع نیازش یاری طلبد و او به یاریش نشتابد با اینکه بدان تواناست، خداوند او را مبتلا می‌کند به اینکه حاجت یکی از دشمنان ما را روا دارد و در روز قیامت به خاطر آن عذابش کند.

آن حضرت نیز فرموده‌اند: کسی که برادر مسلمانش نزد او آید و حاجتش را با وی مطرح کند، و او بتواند آن را برآورده سازد، ولی چنین نکند، خدای متعال در روز قیامت او را به شدت سرزنش می‌نماید، و به وی می‌فرماید: برادرت سوی تو آمد و قضای حاجتش به

^۱ - همان، ص ۱۷۴.

^۲ - تحف العقول، ص ۴۲۵.

^۳ - بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۶۲.

^۴ - همان، ج ۷۵، ص ۱۷۵.

دست تو بود ولی تو منع کردی، به عزّت‌م سوگند به هیچکدام از نیازهای تو نمی‌نگرم؛ خواه معذب در آتش باشی و یا اهل مغفرت.^۱

همان حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: چنین کسی تا لحظه مرگ در لعنت خداوند است.

«مَنْ صَارَ إِلَىٰ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فِي حَاجَةٍ أَوْ مُسَلِّمًا فَحَجَبَهُ لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ إِلَىٰ أَنْ حَضَرَتْهُ الْوَفَاءُ».^۲

کسی که به سوی برادر مؤمنش برای درخواست حاجتی و یا عرض سلامی برود، و او خود را از وی مخفی کند تا وقت مرگش دائماً در لعنت خداوند است.

او در قبر نیز عذابی سخت دارد.

قال الصادق عليه السلام: «أَيُّمَا رَجُلٍ سَأَلَهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ حَاجَةً، فَمَنَعَهُ إِيَّاهَا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ قَضَائِهَا، إِلَّا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شِجَاعاً فِي قَبْرِهِ يَنْهَشُهُ».^۳

هر کسی که برادرش از او چیزی بخواهد و او وی را منع کند با اینکه توان اداء آن را دارد، خداوند ماری را در قبرش بر وی مسلط می‌کند تا او را بگزد.

و قیامت دردناکی هم در انتظار اوست.

قال الصادق عليه السلام: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ حَبَسَ مُؤْمِنًا عَنْ مَالِهِ وَهُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ لَمْ يَذُقْهُ اللَّهُ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ، وَلَا يَشْرَبُ مِنْ رَحِيقِ الْمَخْتُومِ».^۴

مؤمنی که مال خود را از مؤمن دیگری که بدان محتاج است حبس کند، خداوند او را از غذای بهشت نچشانند و از شراب دست نخورده نمی‌نوشد.

مخفی شدن از حاجتمند نیز مذموم و مردود است، علاوه بر روایتی که در همین زمینه گذشت به دو خبر دیگر توجه کنید.

قال الباقر عليه السلام: «أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَتَىٰ مُسَلِّمًا زَائِراً، أَوْ طَالِبَ حَاجَةٍ وَهُوَ فِي مَنْزِلِهِ، فَأَسْتَأْذَنَ، فَلَمْ يَأْذِنْ لَهُ، وَ لَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ، لَمْ يَزَلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّىٰ يَلْتَقِيَا».^۵

هر مسلمانی برای دیدار یا طلب حاجتی نزد مسلمانی برود و اجازه ورود طلبد و او با اینکه در خانه است به وی

^۱ - همان، ص ۱۷۴.

^۲ - همان، ص ۱۹۰.

^۳ - مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰۵.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۰۱.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۹۲.

اجازه نداده و از منزل خارج نشود خود را مخفی کند دائماً در لعنت خداست تا وقتی که همدیگر را ملاقات کنند.

قال الصادق عليه السلام: «أَيُّمَا مُؤْمِنٍ كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ، ضَرَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ سَبْعِينَ أَلْفَ سُورٍ مَا بَيْنَ السُّورِ إِلَى السُّورِ أَلْفُ عَامٍ»^۱
هر مؤمنی که بین او و مؤمن دیگر مانعی باشد تا نتواند حاجات خود را به وی بگوید، خدای متعال بین او و بهشت، هفتاد دیوار که بین هر دو دیوار فاصله هزار سال مسافت باشد، بکشد.

^۱ - همان، ص ۱۹۰.

انفاق واجب

اصولاً اسلام با ثروت و غنا مخالف نیست، مالکیت خصوصی، اصلی مسلم و پذیرفته شده است و هر کسی مالک دسترنج خود می‌باشد.

قال رسول الله ﷺ: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ، الْغِنَى»^۱.

ثروت کمک کار شایسته‌ای است، برای پیشه نمودن تقوای الهی.

و قال الصادق (ع): «سَلُوا اللَّهَ الْغِنَى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْمَغْفِرَةَ وَالْجَنَّةَ»^۲.

برای دنیا از خدا ثروت و عافیت، و برای آخرت نیز بخشش و بهشت را طلب کنید.

بلکه آنچه را که اسلام با شدت با آن مقابله می‌کند این است که غنی، وظیفه خود را در مقابل فقیر انجام ندهد، فقیر و غنی در جامعه دو رکن برای چرخش چرخه حیات هستند، اگر همه غنی می‌بودند بسیاری از امورات و کارها معطل می‌ماند و... اما صحیح نیست که فقیر در حاشیه قرار گیرد و غنی از همه نعمتهای خدادادی بهره برد و دستور خداوند را در مورد فقیر به کار نگیرد.

انفاق‌های واجب

انفاق‌های واجب بر سه دسته‌اند که عبارت است از:

الف) زکات: و آن پرداخت قسمی از اموال (طلا، نقر، گندم، خرما، کشمش، گوسفند، گاو و شتر) است.

ب) خمس: و آن پرداخت یک پنجم منافع اموال و یا معادن، مال مخلوط، گنج، جواهر دریا، غنیمت جنگی و زمین خریداری شده توسط کافر ذمی از مسلمان است.^۳

ج) صدقات واجبه: و آنها صدقاتی هستند که به واسطه نذر یا عهد و قسم واجب شده‌اند، هرچند چنین صدقاتی فی نفسه واجب نیستند، اما اگر کسی نذر یا عهد نمود یا قسم یاد کرد، آن عمل بر وی واجب می‌شود.

دلایل وجوب

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱۵.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۶۴.

^۳ - جهت اطلاع بیشتر به رساله‌های عملیه رجوع شود.

بیش از سی بار در قرآن کریم دستور به اعطای زکات آمده است. زکات در لغت به معنای تزکیه و پیراسته کردن اموال است و مال پیراسته شده به مالی می‌گویند که چون حیوان ذبح شده چرک و کثافات و نجاسات آن فرو ریخته باشد، و لذا زکات را چرک اموال هم تعبیر می‌کنند.

در بسیاری از مواردی که در قرآن کریم، کلمه «زکات» آمده است مراد از آن معنای عام است و شامل خمس نیز می‌شود و آیه شریفه ۴۱ از سوره انفال دلیل روشن و صریحی بر وجوب خمس است.

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأُولِي السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَتَقَىٰ الْجَمْعَانَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

بدانید هرگونه غنیمتی بدست آورید، خمس آن برای خدا و پیامبر و ذی‌القربی و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه به بنده خود روز جدایی دو گروه (جنگ بدر) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید و خدا بر هرکاری تواناست.

در روایات نیز وجوب خمس و زکات با صراحت بیان شده است.
در مورد زکات آمده است:

قال رسول الله ﷺ: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَالٌ لَا يُزَكَّى»^۲.

از درگاه حق مطرود است، مطرود است مالی که زکات آن پرداخت نشده است.

در مورد وجوب پرداخت خمس نیز آمده است.

قال الباقر عليه السلام: «لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئاً حَتَّىٰ يَصِلَ إِلَيْنَا حَقَّنَا»^۳.

جایز نیست کسی چیزی بخرد که خمس بر آن تعلق گرفته است، مگر اینکه حق ما را به ما برگرداند.

آثار پرداخت

پرداخت زکات، کمک مالی به جامعه با هدف ایجاد همدلی و صمیمیت است. از آثار مهم دنیوی و اخروی این واجب، عبودیت و بندگی، تقوی، حفظ و تطهیر اموال، افزایش روزی و ایجاد اخلاق اسلامی است.

^۱ - انفال، ۴۱.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۴.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۳۷.

۱ - عبودیت و بندگی

معیار در عبودیت اطاعت است، بنده‌ای که مطیع دستورات الهی نباشد، بنده نشده و با بندگی فاصله‌اش بسیار است. عبودیت آن است که عبد برای خود چیزی را ملک طلق نداند، و هست و نیست عالم را منحصر در مالکیت خدای متعال پندارد و جان و مال را در قبضه قدرت او ببیند.

امام صادق علیه السلام در بیان حقیقت عبودیت به «عنوان بصری»^۱ می‌فرماید: «أَنَّ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ مِلْكَاً لَّأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ»^۲.

بنده خدا آنچه را که گمان کرده مال اوست از آن خود نداند، چرا که بندگان از خود چیزی ندارند، همه اموال را ملک خدا می‌دانند و به صورتی از آن مصرف می‌کنند که خداوند بدان امر فرموده است.

۲ - تقوی و پرهیزکاری

پیراستگی انسان از گناهان و رذائل از آثار پرداخت حقوق مردم است.

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ... وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۳.

پرهیزکاران در باغهای بهشت و در میان چشمه‌ها جای دارند، آنان که در اموالشان حق سائلین و محرومین را می‌پردازند.

و همچنین نماز که نشانه تقواست، از آثار پرداخت زکات است.

«إِلَّا الْمُصَلِّينَ... وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۴.

مگر نمازگزاران، آنان که در اموالشان حقی معین برای درخواست کنندگان و محرومین وجود دارد.

۳ - حفظ اموال

دفع زکات از اموال، موجب حفظ بقیه مال از گزند آسیب‌ها می‌شود.

قال الصادق علیه السلام: «حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِزَكَاةٍ وَدَاوُوا مَرْضَاتِكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَمَا تَلَفَ مَالٌ فِي بَرٍّ وَلَا بَحْرٍ إِلَّا بِمَنْعِ الزَّكَاةِ»^۵.

^۱ - از اصحاب امام صادق علیه السلام که در سن ۹۴ سالگی برای تشریف به خدمت امام علیه السلام از خداوند یاری می‌جست و استغاثه می‌کرد. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

^۲ - همان، ص ۲۲۷.

^۳ - ذاریات، آیات ۱۵ و ۱۹.

^۴ - معارج، آیات ۲۲ و ۲۴ و ۲۵.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۲۰.

اموال خود را به وسیله زکات حفظ کنید و مریضهائتان را به وسیله صدقه شفا دهید، که هیچ مالی در دریا و خشکی تلف نمی‌شود، مگر به خاطر منع زکات.

۴ - تطهیر اموال

زکات چرک اموال است و مال با زدودن چرک طاهر می‌گردد، و بودن آن در اموال، تمام آن را تباہ می‌کند.

نقل شده است: از بحرین برای امام صادق علیه السلام خمس آوردند، حالت صاحب مال نشان می‌داد که می‌خواهد منّتی بگذارد، امام علیه السلام به غلام خود فرمود، ظرفی که در وسط حیات بود آوردند، سپس بر آن دعایی خواند و از خداوند چیزی خواست. او دست به دعا برداشت و حضرت ربّ جلیل دعایش را به اجابت رسانید و ظرف پر از دینار شد، آنگاه امام طلاها را نزد بحرینی سرازیر کرد و فرمود: تصور کرده اید که ما به خمس تو احتیاج داریم؟ ما خمس را می‌پذیریم که شما پاکیزه گردید. «أَتَرَى مُحْتَاَجًّا فِي مَا أَيْدِيكُمْ؟ إِنَّمَا نَأْخُذُ مِنْكُمْ لِنُطَهِّرَكُمُ»^۱.

۵ - افزایش روزی

انفاق و مخصوصاً انفاقهای واجب موجب افزایش روزی است. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «... وَاللَّهِ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمٍ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِدًا وَأَكَلُوا أَرْبَعَةَ أَحِلَاءٍ...»^۲
خداوند روزی مؤمنین را بر آنان آسان گردانیده که از هر پنج درهم آن، یکی را برای خدا قرار داده و چهار درهم را به نحو حلال بخورند.

۶ - مخلق شدن به خلق الهی

سخاوت خلق الهی است.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أَسْخَاءُ خُلُقِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ.^۳

سخاوت، خلق عظیم الهی است.

و سخی‌ترین مردم کسی است که حقوق واجبه مال خویش را بپردازد.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أَسْخَى النَّاسِ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ»^۱.

^۱ - همان، ج ۴۷، ص ۱۰۱.

^۲ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۳۸.

^۳ - کنز العمال، ح ۱۵۹۲۶.

سخی‌ترین مردم کسی است که زکات مال خویش را بپرازد.

تبعات ترک انفاق واجب

ترک انفاق واجب هم در دنیا و هم در آخرت پیامدهائی بدنبال دارد.

در دنیا

خانه‌ای که در آن وجوهات شرعی پرداخت نشود رحمت الهی بر آن وارد نمی‌گردد. قال رسول الله ﷺ: «سَبَعَةُ بَيُوتٍ لَا تَنْزِلُ عَلَيْهَا الرَّحْمَةُ، بَيْتٌ فِيهِ مُطْلَقَةٌ وَبَيْتٌ فِيهِ عَاصِيَةٌ لِلزَّوْجِهَا، وَبَيْتٌ فِيهِ خِيَانَةٌ لِلْأَمَانَةِ، وَبَيْتٌ فِيهِ مَالٌ لَا يُزَكَّى، وَبَيْتٌ فِيهِ وَصِيَّةٌ لِلْمَيِّتِ، وَبَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ، وَبَيْتٌ فِيهِ امْرَأَةٌ سَارِقَةٌ لِزَوْجِهَا».^۱

بر هفت منزل رحمت خداوند نازل نمی‌گردد. ۱ - خانه‌ای که در آن زن طلاق داده شده باشد، ۲ - خانه‌ای که در آن زنی عصیان‌گر بر شوهر زندگی کند، ۳ - خانه‌ای که در آن خیانت در امانت شود، ۴ - خانه‌ای که در آن مال زکات داده نشده باشد، ۵ - خانه‌ای که در آن به وصیت مّیت عمل نشده باشد، ۶ - خانه‌ای که در آن شراب باشد، ۷ - خانه‌ای که در آن زن از شوهر خود دزدی کند.

نیز کسی که وجوه خود را پرداخت نکند دو برابر آن را در راه باطل مصرف می‌نماید.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ مَنَعَ حَقًّا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْفَقَ فِي الْبَاطِلِ مِثْلِيهِ».^۲

کسی که حق خدای را منع کند دو برابر آن را در راه باطل خرج می‌کند.

در آخرت

قرآن کریم شیوه عذاب منع کنندگان حقوق شرعی در قیامت را چنین تبیین نموده است..

«...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ، يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كَنْزْتُمْ تَكْنِزُونَ».^۳

کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، به عذاب دردناک بشارت ده، روزی که آن را در آتش جهنم سوزان نموده و با آن صورتها و پهلوها و پشت‌هایشان را داغ می‌کنند، و به آنان می‌گویند این همان چیزی است که برای خود اندوخته کردید، پس بچشید هرچه را که خود جمع‌آوری می‌کردید.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

^۲ - مواضع العددية، ص ۲۴۴.

^۳ - وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۵.

^۴ - توبه، آیات ۳۴ و ۳۵.

آیات ۷۵ تا ۷۸ سوره توبه در شأن یکی از انصار بنام «ثعلبه بن حاطب» است. او مردی فقیر بود و مرتب به مسجد پیامبر می‌آمد و نماز خود را همه وقت به جماعت می‌خواند. روزی خدمت حضرت رسالت ﷺ رسید و از فقر خود شکوه نمود و درخواست کرد پیامبر در حق او دعایی کند تا غنی گردد. حضرت به وی فرمود: اندکی که شکر آن را به جای آوری، بهتر است از کثیری که طاقت آن را نداشته باشی. قَلِيلٌ تُؤَدِي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ. ولی او راضی نمی‌شد و مدام اصرار می‌ورزید و در نهایت گفت، به خدایی که تو را به حق فرستاده، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، همه حقوق آن را می‌پردازم. قرآن کریم این مطلب را از ثعلبه با چندین تأکید نقل می‌کند. پیامبر ﷺ دعا فرمود، چیزی نگذشت صاحب مکنت شد، و پس از چند روزی یک بار بیشتر به مسجد نمی‌آمد، کم‌کم گوسفندان وی بسیار شدند و به خارج مدینه رفت و تنها به نماز جمعه حاضر می‌گشت.

وقتی مأمور زکات پیامبر سراغ ثعلبه آمد، ابتدا بهانه آورد که از دیگر دامداران اطراف شروع کند، ولی وقتی زکات همه جمع شد، وی ابا کرد و گفت این جزیه است و من که مسلمان هستم نباید جزیه دهم. پیامبر ﷺ هنگامی که واقعه را شنید دو بار فرمود: وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه و آیاتی در مذمت او نازل گشت.

«وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ، فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»^۱

از آنان [منافقان] کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود. اما هنگامی که خداوند از فضل خود به آنان بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند.

ثعلبه چون به خود آمد و عمل زشتش را متوجه شد و مذمت خودش را شنید، زکات خود را تقدیم کرد ولی حضرت رسالت نپذیرفتند. بعد از ارتحال پیامبر خدا، ابوبکر و عمر در عهد خلافت خود نیز زکات ثعلبه را قبول نمودند.^۲

ثواب انفاق مستحب

پیامبر مکرم ﷺ در روایتی خطاب به حضرت امیر رضی الله عنه صدقه را به پنج قسم تقسیم

^۱ - توبه، آیات ۷۵ و ۷۶.

^۲ - جهت اطلاع بیشتر به مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۲۵۶ رجوع شود.

نموده و ثواب هر یک را بیان فرموده است، این پنج صنف عبارت‌اند از: ۱ - صدقه به فقیر سالم ده برابر، ۲ - صدقه به فقیر مریض یا ناقص هفتاد برابر، ۳ - صدقه به رحم و خویشاوند هفتصد برابر، ۴ - صدقه به والدین هزار برابر، ۵ - صدقه به عالم صد هزار برابر. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: در بنی‌اسرائیل، چندین سال خشکسالی بود. روزی سائلی از زنی لقمه نانی خواست، زن نان خود را به او داد؛ همان زن پسر بچه‌ای داشت که به صحرا رفته بود، گرگی وی را ربود و زن به دنبال گرگ و بچه خویش می‌دوید. خدای سبحان جبرائیل امین را فرستاد و بچه را از گرگ گرفت و به زن داد و فرمود: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ أَرْضِيَتْ لُقْمَةً بِلُقْمَةٍ»^۱.

ای کنیز خدا آیا راضی شدی، لقمه‌ای در عوض لقمه‌ای.

میزان پرداخت

میزان پرداخت باید در حدی باشد که انفاق کننده را دچار مشکل نکند.

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۲.

هرگز دستت را بر گردنت حلقه منما (دست بسته مباش) و بیش از حد نیز دست خود را باز مگذار تا مورد سرزنش قرارگیری و از کار باز بمانی.

در شأن نزول این آیه آمده است: روزی فقری در خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون چیزی برای انفاق نبود فقیر درخواست پیراهن نمود، پیامبر مکرم پیراهن خود را به وی داد و آن روز نتوانست به مسجد بیاید، منافقان در مسجد شایعه کردند که پیامبر مشغول سرگرمی در خانه است و به مسجد نمی‌آید، لذا این آیه نازل شد.

خداوند در سوره بقره میزان انفاق را چنین بیان فرموده است:

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۳.

در راه خدا انفاق کنید و خود را به هلاکت نیندازید و نیکی نمایید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

البته آنچه گفتیم به این معنا نیست که انفاق همه اموال جایز نباشد، بلکه اسلام نمی‌خواهد همگان به مشقت و زحمت افتند، شاید نتوانند در آن لحظات، ایمان خود را نگه‌دارند و لذا عده‌ای که انفاق جمیع اموال برایشان توالی فاسده نداشته است، گاه همه

^۱ - ثواب‌الاعمال، ص ۳۱۲.

^۲ - اسراء، ۲۹.

^۳ - بقره، ۱۹۵.

اموال خود را انفاق نموده‌اند.

«يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا، وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا، إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا، فَوَقَّهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَةً وَسُرُورًا»^۱.

آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که عذابش گسترده است می‌ترسند، غذای خود را با آنکه بدان نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند، و می‌گویند انفاق ما برای خداست و پاداش از شما نمی‌خواهیم، ما از خدا/ایمان در آن روزی که سخت و وحشتناک است می‌هراسیم، خداوند شر آن روز را از آنها دفع می‌کند و آنان را شاد و مسرور می‌پذیرد.

حسنین علیهما السلام بیمار شدند، حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به عیادت آمدند و فرمودند: خوب بود برای شفای آنان نذری می‌کردید، حضرت امیر علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام و فضه خادمه تصمیم گرفتند سه روز روزه بگیرند و بچه‌ها هم گفتند ما نیز روزه می‌گیریم، هر دو به حمد خدا شفا یافتند و وقت ادای نذر رسید، امروز را روزه گرفتند و نان جوینی برای افطار پخته بودند، وقت افطار سر رسید، سائلی بر در خانه آمد و درخواست کمک کرد، آنان همگی فقیر را بر خود ترجیح دادند و قرصهای نان را به وی اعطاء نمودند، روز دوم را نیز روزه گرفتند و در لحظه افطار یتیمی از ایشان درخواست کمک کرد، و باز آنان سهم خود را انفاق کردند، روز سوم را به سختی روزه گرفتند و چون گذشته، نان جوین پخته بودند، اما باز هم اسیری بر در خانه آمد و آنان اسیر را نیز محروم نساختند. این ایثار سبب شد که آیات فوق نازل شود و بدین وسیله تا قیام قیامت درخشش این از خود گذشتگی با احتیاج شدید خودشان برای آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باقی بماند.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۲.

هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی‌رسید، مگر اینکه آنچه را که دوست می‌دارید، در راه خدا انفاق کنید.

برای حضرت امیر علیه السلام مهمان آمد و او چیزی در خانه جز غذای مختصر خودشان نداشتند، حضرت چراغ را به بهانه‌ای خاموش کرد تا مهمان از کمی غذا خجالت نکشد ظرف غذا را آوردند و خود در کنار مهمان نشست و چنان وانمود می‌کرد که غذا می‌خورد، چنین ایثاری موجب نزول این آیه شریفه شد.

وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

^۱ - انسان، آیات ۷ - ۱۱.

^۲ - آل عمران، ۹۲.

و آنها را بر خود مقدم می‌دارند و هر چند خود بسیار نیازمند باشند، کسانی که از حرص و بخل نفس خود باز داشته شوند رستگارانند.

در خاتمه این قسمت از بحث، ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که، در اعطای صدقه بایستی وجه تناسبی بین صدقه و درخواست از خداوند وجود داشته باشد، به عبارت دیگر، می‌بایست همان طوری که برای درخواست خود ارزش قائلید و روای آن را مهم می‌شمارید، با صدقه خود دردی از دردهای فقیر را درمان نمایید، و این صدقه چه از جهت کمی و مقدار و یا از جهت کیفی و شیوه اعطای آن به حدی باشد که حداقل وجه تناسبی با خواسته داشته باشد.

پرهیز از منت گذاری

انفاق می‌بایست فی سبیل‌الله صورت گیرد و هرگونه منت گذاری حاکی از این است که برای چیز دیگری انفاق صورت پذیرفته و لذا هیچ گونه ارزشی ندارد. کسانی که به فقرا و مساکین یاری می‌رسانند و بر آنان منت می‌گذارند، یا با بیان چیزی آنان را دل آزرده می‌سازند، همانند آنند که در ظرف شیری لکه‌ای خون اندازند و بدین وسیله تمام شیر را نجس نمایند؛ و چه بسا تحقیری که انفاق کننده در مورد فقیر از خود بروز می‌دهد، از مقدار مالی که به وی بخشیده است بیشتر باشد، که در این صورت نه تنها انفاقش اثری ندارد، بلکه وزر و وبالی نیز خریداری نموده است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ»^۲

ای مؤمنین بخشش‌های خود را با منت و آذ بطل نکنید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می‌کند، و ایمان به خدا و رستخیز نمی‌آورد، عمل او چون سنگی است که قشری خاک بر آن باشد و بذر در آن افشانند و باران درشت به آن برسد، باران همه بذرهای را می‌شوید و آن را صاف رها می‌کند، آنان از کارشان سودی نمی‌بینند و خداوند کفار را هدایت نمی‌کند.

جواز انفاق به کافر

^۱ - حشر، ۹.

^۲ - بقره، ۲۶۴.

در صدر اسلام به ذهن برخی از مسلمانان خطور می‌کرد که، آیا اعطای صدقه به کافر صحیح است. زنی به نام «اسماء»، در «عمره القضاء» که بعد از صلح حدیبیه صورت گرفت در رکاب پیامبر خدا ﷺ بود، مادر و جدّ این زن نزد وی آمدند و از او درخواست کمک کردند و چون آنان مشرک بودند، اسماء از یاری رساندن به آنان دریغ کرد و به حضور پیامبر خدا رسید و از او جواب مسئله خود را جویا شد، آیه شریفه ذیل در پاسخ او نازل شده است و انفاق به کفار را جایز می‌شمارد.

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسِكُمْ وَ مَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ»^۱

هدایت آنان بر تو نیست، زیرا خداوند هر که را بخواهد هدایت می‌کند، و آنچه از خوبیها انفاق می‌کنید برای خودتان است، ولی جز برای رضای خداوند انفاق نکنید، و آنچه از خوبیها انفاق کنید به خودتان برگردانده می‌شود، و به شما ستم روا نمی‌شود.

در ابتدای آیه، بحثی در مورد هدایت آمده است و خداوند به رسولش ابلاغ می‌فرماید، هدایت تنها بدست خداوند است و کسی غیر او یارای هدایت خلائق نیست و پیامبر مکرم تنها وظیفه تبلیغ دین خدا و ارشاد آنان و نشان دادن راه از چاه دارد.

سپس در ادامه آیه جواز انفاق برای همه خلائق از مؤمن و مشرک را به نحو اطلاق بیان فرموده و می‌افزاید: انفاق را تنها برای خدای انجام دهید و تنها رضایت او را بطلبید، و در انفاق «وجه‌الله» یعنی ذات خداوند و به بیان ساده‌تر یعنی تنها و تنها خدا را در نظر داشته باشید. در نهایت آیه ختم می‌شود به بیان این نکته که ثواب و فایده انفاق کاملاً به خودتان باز می‌گردد، لذا در کم و کیف آن کوتاهی نکنید.

صدقه

صدقات از انواع انفاق‌های مستحبی می‌باشد، اهمیت و آثار دنیوی و اخروی آن در میان اخبار و احادیث از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. برخی از این روایات را تحت عناوین اهمیت صدقه، آثار صدقه، شیوه اعطاء و مصادیق آن می‌آوریم.

الف (اهمیت صدقه

گیرنده صدقه خداوند است، لذا دست سائل تنها واسطه‌ای بیش نیست به همین جهت سفارش شده است، صدقه را در دست بگذارید تا سائل آن را بردارد و دست فقیر بالاتر از

^۱ - بقره، ۲۷۲.

دست دهنده قرار گیرد، آیه شریفه ذیل مؤید این اهمیت است.
«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۱.

آیا نمی دانستید که فقط خداوند، توبه کنندگان را می پذیرد و فقط او صدقات را می گیرد و او توبه پذیر و مهربان است.

ب) آثار صدقه

از جمله آثار صدقه عبارت اند از:

۱ - نزد خداوند و ذخیره ای برای آخرت است. «ما عندكم ينفد وما عند الله باقٍ...»^۲
آنچه نزد شماست نابود و آنچه نزد اوست باقی می ماند.

۲ - خشم را فرو می نشاند. «قال رسول الله ﷺ: إن الصدقة لتطفيء غضب الرب»^۳
صدقه خشم خدای را فرو می نشاند.

۳ - دفع نحوست و بلا می کند. قال رسول الله ﷺ: «الصدقة تمنع سبعين نوعاً من أنواع البلاء»^۴
صدقه هفتاد نوع بلا را دفع می کند.

۴ - دفع مرگ بد می نماید. «قال رسول الله ﷺ: الصدقة تمنع ميتة سوء»^۵
صدقه مرگ بد را مانع می شود.

۵ - داروی امراض و بیماریها است. «قال رسول الله ﷺ: داؤوا مرضاكم بالصدقة»^۶
بیماریهایتان را با صدقه مداوا کنید.

۶ - موجب نزول روزی است. «قال رسول الله ﷺ: أكثروا من الصدقة ترزقوا»^۷
صدقه زیاد دهید، تا روزی یابید.

ج) شیوه اعطاء صدقه

^۱ - توبه، ۱۰۴.

^۲ - نحل، ۹۶.

^۳ - کنز العمال، ح ۱۶۱۱۴.

^۴ - همان، ح ۱۵۹۸۲.

^۵ - بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۱۲۴.

^۶ - همان، ص ۱۱۸.

^۷ - همان، ج ۷۷، ص ۱۷۶.

در باره شیوه اعطای صدقه دستورات مهمی رسیده است که اجمالاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱ - عجله نمودن در اعطای صدقه، زیرا شیطان لحظه‌ای که انسان نیت پرداخت صدقه کرده از او غافل بوده است.

۲ - اعطای صدقه در اوقات شریفه چون ماه مبارک رمضان، دهه ذی‌الحجه، عید غدیر، وقت زوال هر روز.

۳ - همان لحظه که احساس نیاز را از فقیر متوجه شد، به وی انفاق کند، تا صدقه در برابر آبروی ریخته شده نبوده و ثواب بیشتری داشته باشد.

۴ - دست خود را زبردست فقیر بگذارد، چرا که دست گیرنده دست خداست.

۵ - اعطای صدقه مایه خواری گیرنده نشود، لذا در این صورت به شیوه هدیه بدهد، درب خانه ببرد و...

۶ - آنچه اعطاء می‌شود بزرگ بشمارد و روی آن حساب باز نکند.

۷ - در صورت توان به اندازه نیاز فقیر بدهد.

۸ - بعد از پرداخت دست خود را ببوسد چه اینکه بدست خدای چیزی اعطاء نموده است.

۹ - از فقیر التماس دعا داشته باشد.

۱۰ - استحقاق فقیر لحاظ شود.

۱۱ - صدقه را مخفیانه دهد. قال علی عليه السلام: «الْصَّدَقَةُ فِي السِّرِّ مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ»^۱.

صدقه مخفیانه، از بهترین نیکوکاری هاست.

۱۲ - صدقه را بدون منت دهد. قال علی عليه السلام: «إِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ»^۲.

بپرهیز از منت گذاشتن بر زیر دستانت با احسان.

د) انواع صدقه

صدقه منحصر در اعطای امور مالی نمی‌شود بلکه موارد ذیل هم صدقه محسوب می‌شود.

۱ - هر کار نیک. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»^۳.

^۱ - غررالحکم.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۹۶.

^۳ - همان، ج ۹۶، ص ۱۱۹.

هر کار نیکی صدقه است.

۲ - تعلیم علم. قال رسول الله ﷺ: «تَصَدَّقُوا عَلَيَّ أَخِيكُمْ بِعِلْمٍ يَرْشُدُهُ وَرَأْيٍ يُسَدِّدُهُ»^۱.

به برادرت با علمی که هدایتش می‌کند و نظری که او را در مسیر درست قرار دهی، صدقه ده.

۳ - گفتار نیک. قال رسول الله ﷺ: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ»^۲.

سخن نیک صدقه است.

۴ - امر به معروف و نهی از منکر. قال رسول الله ﷺ: «وَأْمُرْكَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْكَ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ»^۳.

امر به معروف و نهی از منکر، از سوی تو، صدقه است.

۵ - نگهداری زبان. قال رسول الله ﷺ: «أَمْسِكْ لِسَانَكَ فَإِنَّهَا صَدَقَةٌ تَصَدَّقُ بِهَا عَلَى نَفْسِكَ»^۴.

زبان را نگه‌دار که صدقه‌ای برای تو می‌باشد.

۶ - خنده بر چهره برادر دینی. قال رسول الله ﷺ: «تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ صَدَقَةٌ»^۵.

تبسم تو بر چهره برادرت، صدقه است.

قرض الحسنه

قرض الحسنه نیز یکی از موارد انفاق مستحبی است و دستورات زیادی در ترویج این سنت حسنه وارد شده است تا آنجا که گفته شده ثواب آن از صدقه بالاتر است.

قال رسول الله ﷺ: «الْصَّدَقَةُ بِعَشْرٍ، وَالْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ وَصِلَةُ الْإِخْوَانِ بِعِشْرِينَ وَصِلَةُ الرَّحِمِ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ»^۶.

صدقه ده برابر، قرض الحسنه هیجده برابر، صلّه دوستان و برادران بیست برابر، و صلّه رحم بیست و چهار برابر ثواب دارد.

علت افزایش ثواب قرض الحسنه نسبت به صدقه چیست؟ پاسخ این سؤال را عاجزانه از حضرت جعفر بن محمد عليه السلام جویا می‌شویم. آن حضرت می‌فرماید: «لَأَنَّ الْمُسْتَقْرِضَ لَا

۱ - همان، ج ۷۵، ص ۱۰۵.

۲ - همان، ج ۸۳، ص ۳۶۹.

۳ - کنز العمال، ج ۱۶۳۰۵.

۴ - بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۲۹۸.

۵ - کنز العمال، ج ۱۶۳۰۵.

۶ - بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۱۱.

يَسْتَقْرِضُ إِلَّا مِنْ حَاجَّةٍ، وَقَدْ يَطْلُبُ الصَّدَقَةَ مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهَا»^۱.

زیرا قرض گیرنده تنها از روی حاجت قرض می‌کند، ولی صدقه را گاهی کسی که به آن نیاز ندارد طلب می‌کند.

^۱ - همان، ج ۱۰۳، ص ۳۶۹.

حج

قرآن کریم در آیه ذیل پنج امتیاز برای مکه عنوان کرده است.

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ، فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۱.

همانا اولین خانه‌ای که بخاطر نیایش خداوند برای مردم قرار داده شد در سرزمین مکه است، که پر برکت و موجب هدایت جهانیان است. در آن نشانه‌های روشن چون مقام ابراهیم می‌باشد و هر که در آن داخل شود در امان خواهد بود، و برای خداست بر مردمی که توان رفتن دارند به حج خانه او روند و هر که کفر ورزد به خود زیان رسانده، و خدا از همه عالمیان بی‌نیاز است.

۱ - مکه اولین پرستشگاه در عالم است و اولین خانه‌ای است که انسان بر کره زمین و به جهت اظهار عبودیت به درگاه حق ساخت.

۲- مکه از جهات مختلفی پربار و پربرکت است. این شهر از قدیم‌الایام مرکز تجاری بزرگی برای بازرگانان نقاط دوردست بوده است، برکت معنوی آن که باعث تقویت ارکان ایمان و بنای تقوای خالصانه در خانه دل می‌شود طرف دیگر و البته جانب مهم قضیه است.

۳ - کعبه مسیر هدایت خلاق بسوی خدای دلهاست. این چهار دیواری از زمان ساخت خود همیشه دلها را بسوی خالق آنان رهنمون کرده است.

۴ - نشانه‌های روشن باقی مانده از زحمات اب الانبیاء حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام ، آدمی را بسوی حقایق و واقعیات می‌خواند. دفاع از حریم توحید، توحیدی بی‌پیرایه و پیراسته از هر گونه خرافه، جهاد با نفس سرکش و با شیطان برون و آثاری که از این مجاهدتها باقی مانده است، سیر ادیان ابراهیمی را طرح‌ریزی نموده است.

۵ - مکه سرزمین امن و امان است، هر که وارد این مکان مقدس می‌شود مصون و محفوظ از هر گونه خطر اجتماعی است و طبعاً کسی که این حریم را بشکنند، معصیتی بس بزرگ مرتکب شده است.

^۱ - آل عمران، آیات ۹۶ و ۹۷.

حکمت حج

حج در لغت به معنای قصد است و رفتن به کعبه را حج گویند. زیرا که حاجی قصد حج می‌کند، این عمل در زمان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام پایه‌ریزی شد و در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام شکل کامل به خود گرفت و رسمیت یافت، و از آن پس تا ظهور اسلام، اعراب جاهلی آن را با پیرایه‌های خرافی به جای می‌آوردند، ولی با ظهور دین اسلام این پیرایه‌ها زدوده شد و حج شکل الهی و توحیدی یافت.

«ابن ابی العوجا» با کسب اجازه از محضر امام ششم علیه السلام از وی در فلسفه حج و اعمال آن می‌پرسد، امام می‌فرماید: این خانه محل آزمایش خلایق است، خداوند آنان را آزمایش می‌کند، که چه مقدار از حق تبعیت می‌کنند. خدای آن را جایگاه انبیاء و قبله نمازگزاران قرار داده و آن شعبه‌ای از رضوان حق و راهی برای غفران عباد می‌باشد.^۱ حضرت امیر علیه السلام در خطبه مشهور به «قاصعه» فلسفه وجودی حج را بیان فرموده که چکیده‌ای از آن چنین است:

«خدای انسان را به سنگهایی که نه زبان دارند و نه نفعی، می‌آزماید. این سنگها را خانه خود قرار داده و آن را در سرزمینی پر از سنگلاخ بی‌آب و علف که بهائم را توان زندگی راحت نیست، نهاد. سپس به بنی آدم امر فرمود که همه به آنجا رو کنند. انسانها از هر کوی و برزن به آنجا ریختند. اگر او خانه خویش را در محلی پر نعمت و دارای مزارع و دشتهای وسیع و درختان پرثمر و گندم‌زارها و باغهای خرم قرار می‌داد به همان قدر که آزمایش ساده‌تر بود، جزا و کیفر نیز کمتر بود؛ و اگر پی و بنیان خانه کعبه و سنگهایی که در بنای آن بکار رفته از زمرد سبز و یاقوت سرخ و... ساخته می‌شد، مردم به آن اطمینان خاطر می‌یافتند، راه شک بسته می‌شد و قابلیت برای امتحان زدوده می‌گشت، اما او بندگان را با بلاهای شدید می‌آزماید».^۲

امام صادق علیه السلام در پاسخ هشام‌ابن حکم که از فلسفه حج و طواف می‌پرسد، چنین می‌فرماید:

«... فَجَعَلَ فِيهِ الْأَجْتِمَاعُ مِنَ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ لِيَتَعَارَفُوا، وَ لِيَنْزِعَ كُلُّ قَوْمٍ مِنَ التِّجَارَاتِ مِنْ

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۹.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۳۴ به ترتیب فیض الاسلام و ۱۹۲ به ترتیب صبحی صالح.

بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَ لِيَنْتَفِعَ بِذَلِكَ الْمَكَارِي وَ الْجَمَالِ وَ لِيَتَعَرَّفَ آثَارَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ تَعَرَّفَ أَخْبَارَهُ وَ يَذْكُرَ وَ لَا يَنْسَى...»^۱

خداوند مکه را محل اجتماع شرق و غرب عالم قرار داد، تا همدیگر را بشناسند و کالاهای تجاری هر شهری منتقل شوند. و به این وسیله کرایه دهندگان وسایل و شتربانان و صاحبان آنها فایده برده، و برای اینکه آثار رسول خدا ﷺ را بشناسند و فرمایشات او را بفهمند و او را یاد نموده و بفرااموشی نسپزند.

آثار حج

اعلام هماهنگی مسلمانان در مقابل مشرکان عالم، اعم از یهود و مسیحیت غرب و بت پرستان شرق، شناخت حوائج مسلمانان و درک وضعیت آنان در اقصی نقاط بلاد اسلامی، هماهنگی آداب و رسوم مسلمانان و زدودن خرافه‌ها و بدعت‌های غلط احتمالی، تجارت و بازرگانی و مهمتر از همه همدلی و صمیمیت جامعه دینی با تقرب به خداوند، از جمله آثار مهم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و عبادی حج محسوب می‌شوند. در این قسمت از بحث به دو نمونه از آثار فردی در اخبار و روایات توجه کنید.

یکی از آثار حج، از بین رفتن فقر و تنگدستی از حاجی است.

قال رسول الله ﷺ: «الْحَجُّ يَنْفِي الْفَقْرَ».^۲

حج فقر را می‌زداید.

و نیز در جای دیگر فرموده است: «حَجُّوا تَسْتَعْنُوا».^۳

حج کنید تا غنی شوید.

و برخی آثار مادی حج در بیان امام سجاد علیه السلام با ذکر چند اثر معنوی جمع شده‌اند.

«حَجُّوا وَاعْتَمِرُوا تَصِحُّ أَجْسَامُكُمْ وَ تَتَّسِعُ أَرْزَاقُكُمْ وَ يَصْلِحُ إِيْمَانُكُمْ».^۴

حج کنید و عمره به جا آورید، بدن شما سالم می‌شود، روزی شما وسعت می‌یابد، ایمان شما اصلاح می‌شود.

دومین اثر فردی حج، غفران و بخشایش حاجی نسبت به معاصی و لغزشهای گذشته اوست و البته این اثر مهمترین اثر حج شمرده می‌شود.

قال علی علیه السلام: «... وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَالْعُمْرَةِ فَإِنَّهُمَا يَنْفِيَانِ الْفَقْرَ وَ يُكْفِرَانِ الذَّنْبَ وَ يُوجِبَانِ

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۸، ص ۹.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۶۲.

^۳ - همان، ج ۷۶، ص ۲۲۱.

^۴ - همان، ج ۹۹، ص ۲۵.

الْجَنَّةَ»^۱

حج خانه خدا و عمره، فقر را منتفی و موجب کفاره گناهان و باعث رفتن به بهشت هستند.

و نیز فرموده است:

«الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَقَدْ أَلَّهِ، وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ وَ يُجِبُّهُ بِالْمَغْفِرَةِ»^۲

حاجی در حج و عمره بر خدا وارد شده است، و بر خدای متعال لازم است که وارد شده بر خودش را اکرام کند و او را با بخشیدنش دوست بدارد.

و البته چنین اثر مهمی مشروط به یک شرط است.

قال الصادق عليه السلام: «مَنْ حَجَّ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ وَ لَا يُرِيدُ بِهِ رِبَاءً وَ سَمْعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ»^۳

کسی که حج کند و آخرت را در نظر داشته باشد نه اینکه قصد ریا و خودنمایی و شهرت طلبی کند، خداوند حتماً او را می بخشد.

شروط حج

شرط اساسی حج صحیح اخلاص است، و آن محقق نمی شود مگر به مقدماتی و از جمله مقدمات، پیراسته شدن از گناهان و معاصی و لقمه های حرام است.

بیتوته، حلق، تقصیر، قربانی، رمی، طواف، نماز، احرام و تلبیه زمانی شکل واقعی می یابند که از مطعم و ملبس و مشرب حلال حاصل شده باشند، و در غیر این صورت اگر حاجی بگوید لبیک، جواب خواهد آمد: لا لبیک.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «مَنْ حَجَّ بِمَالٍ حَرَامٍ فَقَالَ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. قَالَ اللَّهُ لَهُ: لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ، حَجَّكَ مَرْدُودٌ عَلَيْكَ»^۴

کسی که از مال حرام حج کند و بگوید، لبیک، اللهم لبیک، خداوند به وی می فرماید، لبیک تو مورد قبول نیست و تو را سعادت مند نمی کنم، و نیز حج تو پذیرفته نشده و به خودت باز می گردد.

و امام صادق عليه السلام نیز در همین رابطه فرموده اند:

«إِذَا اِكْتَسَبَ الرَّجُلُ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ، ثُمَّ حَجَّ قَلْبِي، نُودِيَ لَا لَبَّيْكَ وَلَا سَعْدَيْكَ، وَإِنْ كَانَ

۱ - همان، ج ۷۷، ص ۲۹۰.

۲ - همان، ج ۹۹، ص ۸.

۳ - همان، ص ۲۴.

۴ - تفسیر در المنثور، ج ۱، ص ۲۴۷.

مِنْ حِلِّهِ، فَلَبِّي نُودِي لَبِيكَ وَ سَعَدَيْكَ»^۱.

وقتی کسی مال غیر حلالی را کسب کرده باشد، و با آن مال به حج رود و لبیک بگوید، ندا داده می‌شود که لبیک تو پذیرفته نیست، ولی اگر از مال حلال حج کند به وی گفته می‌شود لبیک و سعدیک، لبیک تو را پذیرفتم و تو را سعادتمند کردم.

مقدمه دیگر، خالی کردن دل از غیر خداست، آنی که صد سودا به سر دارد، از سفر حج جز رنج و غربت کسب نمی‌کند.

قال الصادق عليه السلام: «إِذَا أَحْرَمْتَ فَعَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ ذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا»^۲.

هرگاه احرام بستی تقوای الهی پیشه کن، و بسیار خدای را یاد نما.

حاجی وقتی وارد مدینه می‌شود بایستی جای پای رسول خدا را همه جا ببیند. صدای مناجات و ناله‌هایش را همه جا بشنود خروش او را در بدر، احد و خیبر به وضوح رؤیت نماید. فداکاری علی عليه السلام را دوشادوش او لمس کند و به فدک زهرا عليها السلام چشم دوزد، آنگاه نگاهی غم‌آلود به جای خالی امام حسن عليه السلام در کنار رسول خدا انداخته و لحظه وداع امام حسین عليه السلام را به خاطر آورد و در خاتمه واله و حیران، خود را بین مسجد و بقیع ببیند و گمشده‌اش را در هر دو سو بجوید، گاه اراده مسجد کند، سپس گام به عقب نهد و سوی بقیع رود، بعد بازگشته و در کنار قبر پدر شکایت حال دختر کند و رقیب شاهد، عقده دلش را و صدای فغانش را و... در کنار بقیع، ثبت و ضبط نماید.

وقتی وارد مکه شد بعد از انجام فرائض و آداب، بیدرنگ به احد رود، و ابلاغ هدایت بشر را عطیه بزرگ الهی بشمرد، آنگاه در جای جای مکه، پیامبر تنها را در برابر موجی از پستیها و منیتهای عرب جاهلی بنگرد، به عظمت بنیان خانه خدا و سیل خروشان موحدان عالم نظر کند.

بیاد سردمداران کفر و الحاد افتد، که برای از بین بردن دین چه کارهایی که نکردند، ولی اکنون اثری از آنان باقی نمانده است، و بدانند باطل نابود محض است هر چند سالها عمر کند، و حق پیروز محض است هر چند بظاهر زوال پذیرد، و این سیره و سنت الهی بوده و لایتغیر می‌باشد. «...إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ ذَهُوْقًا»^۳.

^۱ - وسایل الشیعة، ج ۱۲، ص ۶۰.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۲۱.

^۳ - اسراء، ۸۱.

همانا باطل نابود شدنی است.

فداکاری‌های بانوی اول اسلام حضرت خدیجه کبرا ع.ا.س. مگر فراموش شدنی است؟ نماز او پشت سر پیامبر خدا ص.ا.ع. و در کنار پسر عمش حضرت امیر ع.ا.س.، و در برابر خانه خدا مگر از یاد رفتنی است؟ اهدای همه دارایی‌اش و ترجیح خواب بر پشم گوسفند نسبت به زندگانی ملوکانه، مگر نظیری در صفحه تاریخ دارد؟

و خلاصه اینکه در جای جای مکه و مدینه و اطراف و حوالی آنها و طول مسیر، و همه جا، صدای مظلومیت یاسر و سمیه و بلال و عمار و حمزه و... و غرّش دنیا طلبان و ظالمانی چون ابوجهل، ابولهب، ابوسفیان و... را بشنود و صدای پیامبر و تلاوت دلنشین او را که کفّار و سردمداران آنان را شبانه مات و حیران خود می‌ساخت بشنود و البته تا زمانی که آنجاست جز همان صدا در گوشش طنین نیفکند و همان را همیشه زمزمه کند.

و در نهایت، کوچه به کوچه و محله به محله مکه و مدینه سراغ یار گیرد و جز با وصال قامت رعنا یا آرام نشود و قرار نگیرد که همان نشانه تمامیت حج اوست، امام ششم در تفسیر اتمام حج در آیه شریفه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ...»^۱ می‌فرماید: «إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْتِمْ حَجَّهُ بِزِيَارَتِنَا لَأَنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ»^۲.

هر گاه یکی از شما حج نمود، آن را با دیدار ما به پایان رساند زیرا این همان به اتمام رساندن حج است که در آیه شریفه آمده است.

اینک شما قضاوت کنید کسی که چنین حج کند، آیا فرصت رؤیت زرق و برقهای تمدن امروزی و کالاهای تجاری و هدر دادن فرصت و هضم شدن در مادیات به شیوه‌ای دیگر و اضطراب از کم و کسر کادوها و یا افکار پریشان استقبال و روبوسی دوستان و خرج و مخارج دارد؟ هرگز.

به هر حال شرط اساسی قبولی حج که با حصول مقدمات آن به نحو صحیح، بحول الله و عنایتی قطعاً خواهد آمد، للهی بودن حج و به اصطلاح اخلاص در آن است. قال الصادق ع.ا.س.: «الْحَجُّ حَجَّانٍ، حَجٌّ لِلَّهِ وَ حَجٌّ لِلنَّاسِ، فَمَنْ حَجَّ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ

^۱ - بقره، ۱۹۶.

^۲ - تفسیر نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۸۳.

الْجَنَّةَ، وَ مَنْ حَجَّ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»^۱.

حج بر دو قسم است، حج برای خدا و حج برای مردم، آنکه برای خدا حج کند ثوابش بهشت، و آنکه برای مردم حج کند روز قیامت مزدش با مردم است.

همان حضرت در حدیثی، مجموعه‌ای از آداب باطنی حج را بیان فرموده است. «همین که اراده حج نمودی، خانه دل را از هر فکر و خیال و غل و غش خالی نما، و برای خدا خالص گردان و کارها و امورات خود را به خدا واگذار کن و در حرکات و سکنات خویش به خدا توکل کن و به قضا و قدر و خواست الهی تسلیم شو، و دنیا و راحتی دنیا و اهل آن را رها ساز و حقوق مردم را که در نزد توست ادا کن و به توشه و مرکب رفیق خود اعتماد نکن و به قوت و جوانی و مال و ثروت خویش مغرور مباش و به آنها تکیه نکن، زیرا خوف آن می‌رود که اینها دشمن و وبال انسانی گردند. پس مهیا شو مانند مهیا شدن کسی که امید بازگشت ندارد، و با رفقای نیک کن و اوقات نماز را رعایت نما و دستورات و سنن رسول خدا ﷺ را بکار بند، و آنچه از آداب و رسوم بر تو لازم است انجام ده و حلم و صبر و شکر و مهربانی و سخاوت را در همه جا و پی‌درپی شعار خود گردان، و با آب توبه خالص که زایل کننده گناهان است غسل کن و لباس راستی و صدق و صفا و فروتنی و خشوع را در بر کن، و آنچه که تو را از یاد خدا و اطاعت او باز می‌دارد بر خود حرام کن، اجابتی خالصانه و صادقانه و پاک و بی‌آلایش از روی صفای باطن و تنها برای خدا، در حالی که به دست آویز محکم دست زده باشی. و با قلبت با فرشته‌های اطراف عرش الهی طواف کن، همان گونه که با مسلمانان در اطراف کعبه معظمه طواف می‌کنی، هروله کن یعنی از قوای نفس‌گریزان باش و از حول و قوه خود بی‌زاری جوی و با خارج شدن بسوی منی از غفلت و لغزشها بدر آی و هرگز آرزوی چیزی که حلال نیست و یا تو لیاقت آن را نداری منما، و در عرفات به گناهان و خطاهای خود اقرار کن، و عهد خود را نزد خداوند تجدید نما و بدو تقرب بجو و در مزدلفه به عنایت او متشبث شده از گناهان دوری کن، و چون بر کوه صفا و مروه بالا روی روح خود را به ملاء اعلا ارتقا ده، و گردن هوا و طمع را در هنگام ذبح جدا کن، و در رمی جمرات شهوات و اخلاق پست را از خود دور ساز و در وقت تحلیق، عیوب ظاهری و باطنی خود را پاک کن و در ورود به حرم امن خدا، حفظ و متابعت از فرامین

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۲۴.

او را درخواست کن و در هنگام ورود به بیت احترام صاحب‌خانه و جلالت او را از خاطر مبر، حجرالاسود را استلام کن و خشنودی به قسمت خداوندی را اقرار و اعتراف بنما، و در برابر نیروی او خضوع و خشوع کن و غیر او را برای آخرین بار وداع کن، و هنگامی که بر کوه صفا وقوف پیدا می‌کنی روح خود را برای ملاقات رحمت او آماده کن، و در مروه خود را با کمال طهارت از خیانت نفسانی در مرئی و منظر حق تعالی قرار بده، و به شرایط حج استقامت بورز و به عهد خود برای همیشه برقرار باش»^۱.

به یک نمونه‌ای از حجی خالص، توجه کنید:

«عبدالله بن مبارک» برای حج عازم شد، در یکی از منازل بین راه، زنی را در مزبله‌ای دید که مرغ مرده‌ای برداشت و زیر چادر خود مخفی کرد، عبدالله به تعقیب وی پرداخت، زن به منزل رسید، بچه‌ها که گویا مضطربانه منتظر مادر بودند به او گفتند چه آورده‌ای؟ او گفت: مرغ برایتان آورده‌ام، آنان در پوست خود نمی‌گنجیدند. عبدالله در زد و ماجرا را پرسید و برای آنکه زن چیزی را انکار نکند، گفت همه چیز را دیده‌ام. زن گفت بر ما حلال است، این کودکان چند روزی است طعام نخورده‌اند، امروز مجبور شدم این مرغ مرده را برای سدّ جوع آنان بیاورم. عبدالله که نیاز شدید اینان و عفت والای زن را مشاهده کرد مخارج حج را که پانصد اشرفی بود به آنان داد و برگشت. وقتی حجاج آمدند، به وی گفتند وقت بازگشت کجا رفتی، هر چه گشتیم تو را نیافتیم، گفت من حج نیامدم، متعجبانه گفتند هر جا ما می‌رفتیم تو بودی، طواف و سعی و سایر اعمال را با ما به جا آوردی، البته آقای احوال تو را پرسید و کیسه‌ای به ما داد به تو بدهیم، عبدالله کیسه پول را گرفت نگاه کرد و شمرد، متوجه شد که به همان مقدار است که به آن زن داده بود.

تأخیر حج

در طول عمر بر هر مسلمانی، در صورت استطاعت مالی و بدنی و نیز امکان رفتن، واجب است یک بار که اصطلاحاً «حجّة الاسلام» گفته می‌شود به جا آورد. انکار این واجب، همانند انکار سایر واجبات اگر به تکذیب پیامبر ﷺ برگردد، کفر و ترک آن گناه کبیره محسوب می‌شود.

^۱ - همان، ص ۱۲۴.

در ذیل آیاتی که در صدر بحث گذشت، تارک حج کافر شمرده شده و پیامبر خدا ﷺ در یکی از سفارشهای خود به حضرت امیر علیه السلام ضمن بیان همین مطلب و اینکه تارک حج کافر است، به همان آیه شریفه استدلال نموده است.

«يا عَلِيُّ، تَارِكُ الْحَجِّ وَهُوَ مُسْتَطِيعٌ كَافِرٌ، يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...»^۱
ای علی، آنکه حج را ترک کند با اینکه مستطیع است کافر است. خداوند متعال می فرماید، برای خدا بر مردم حج واجب است.

این دو روایت نیز در همین باره است:

قال رسول الله ﷺ: «مَنْ سَوَّفَ الْحَجَّ حَتَّى يَمُوتَ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا».^۲
کسی که حج را به امسال و سال دیگر بیندازد تا اینکه بمیرد، خداوند روز قیامت او را یهودی یا نصرانی برمی انگیزد.

قال علي عليه السلام: «مَنْ تَرَكَ الْحَجَّ لِحَاجَةٍ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا لَمْ يَقْضَ حَتَّى يَنْظَرَ إِلَى الْمُحَلِّقِينَ».^۳

هر کس حج را برای انجام حاجتی از حوائج دنیا ترک کند، حاجیان با سرهای تراشیده برمی گردند در حالی که کار وی هنوز انجام نشده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه، چندین روایت پی در پی آورده است که مضمون همه آنها این است که، تارک حج در قیامت کور محشور می شود. در یکی از این روایتهای «معاویه بن عمار» می گوید از امام صادق علیه السلام وضعیت کسی را پرسیدم که با وجود دارایی، حج نمی رود، حضرت جواب داد: «هُوَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَحَشْرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى».^۴

اواز کسانی است که خدای متعال درباره اش فرموده است، روز قیامت او را کور محشور می کنیم.

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۱.

^۲ - بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۵۸.

^۳ - عقاب الاعمال، ص ۵۳۶.

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۷.

فهرست منابع

- بعد از قرآن کریم و نهج الفصاحه و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه،
احیاء علوم الدین، محمد بن محمد غزالی (ابوحامد)، دارالمعرفه، بیروت.
ارشاد، شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن نعمان عکبری م ۴۱۳، چاپ دوم ۱۴۱۴، دارالمفید، بیروت.
ارشاد، شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن نعمان عکبری م ۴۱۳، چاپ ۱۳۸۱، متبعه حیدری، نجف.
ارشاد القلوب الی الصواب، ابو محمد حسن بن ابوالحسن دیلمی متوفی ۷۱۱ق، ۱۴۱۲ق، موسسه شریف
رضی، قم.
ازدواج و آداب زناشویی در آئینه حدیث، علی غضنفری، چاپ چهارم ۱۳۸۲، لاهیجی، قم.
اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابوالحسن عزالدین علی بن ابو الکریم محمد شیبانی (ابن اثیر جزری)
۶۳۰ق، ۱۳۷۷ق، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.
استبصار، ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی م ۴۶۰، چاپ چهارم ۱۳۶۳ش، خورشید، دارالکتب
الاسلامیه، تهران.
اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ابو محمد حسن بن ابوالحسن دیلمی ۷۱۱ق، ۱۴۰۸ق، موسسه آل
البيت، قم.
اعلام الوری باعلام الهدی، ابو علی فضل بن حسن طبرسی ۵۴۸ق، ۱۴۱۷ق، آل البيت، قم.
اقبال الاعمال، سید رضی الدین علی بن موسی جعفر بن طاووس م ۶۶۴، چاپ اول ۱۴۱۴، دفتر تبلیغات
اسلامی، قم.
امالی صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی شیخ صدوق م ۳۸۱، چاپ اول ۱۴۱۷، مؤسسه بعثه.
امالی سید مرتضی، شریف المرتضی م ۴۳۶، چاپ اول ۱۳۲۵ق، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی
المرعشی النجفی، جامعه مدرسین، قم.
امالی شیخ صدوق، الشیخ الصدوق م ۳۸۱، جامعه مدرسین، قم.
امالی شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی م ۳۸۵، چاپ اول ۱۴۱۴، مؤسسه البعثه.
امالی شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن نعمان عکبری م ۴۱۳، اسلامیه، جامعه مدرسین، قم.
انوار النعمانیه، سید نعمت الله جزایری.
بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، م ۱۱۱۱، چاپ دوم ۱۴۰۳، مؤسسه الوفاء، بیروت.
بحار الانوار فی تفسیر المأثور القرآن، محمد باقر مجلسی، م ۱۱۱۱، ایران.
بصائر الدرجات؛ ابو جعفر محمد بن حسن صفار قمی (ابن فروخ)، ۲۹۰ق.
تاج العروس، محمد مرتضی زبیدی م ۱۲۰۵، چاپ ۱۴۱۴، دارالفکر، بیروت.
تاریخ انبیا، سید هاشم رسولی محلاتی.
تاریخ ابن خلدون، ابن خلدون م ۸۰۸، چاپ چهارم، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت.

- تاريخ الاسلام، ذهبي م ٧٤٨، چاپ اول ١٤٠٧، دارالكتب العربي، بيروت.
- تاريخ الامم والملوك (تاريخ طبري)، ابن جرير طبري م ٣١٠، چاپ چهارم ١٤٠٣، مؤسسه اعلمي، بيروت.
- تاريخ بغداد، خطيب بغدادی م ٤٦٣، چاپ اول ١٤١٧، دارالكتب العلميه، بيروت.
- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر م ٥٧١، چاپ ١٤١٥، دارالفكر، بيروت.
- تاريخ يعقوبي، يعقوبي، م ٢٨٤، دارصادر، بيروت.
- تحف العقول، ابن شعبه حراني م قرن چهارم، چاپ دوم ١٤٠٤ ق، جامعه مدرسین.
- الترغيب و الترهيب، عبدالعظيم بن عبد القوي منذری شامی ٦٥٦ ق.
- تذکره الأولياء، فريدالدين عطار نيشابوري.
- تفسير آصفی، مولى محمد حسن فيض كاشانى م ١٠٩١، چاپ اول ١٤١٨، مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي، قم.
- تفسير البرهان، سيد هاشم بن سليمان حسيني بحراني ١٣٧٤ ش، بعثه، قم.
- تفسير تبيان، ابوجعفر محمد بن حسن طوسي م ٤٦٠، چاپ اول ١٤٠٩، مكتب الاعلام الاسلامي.
- تفسير جامع البيان، ابن جرير طبري م ٣١٠، چاپ ١٤١٥، دارالفكر، بيروت.
- تفسير الجامع لاحكام القرآن، شمس الدين ابو محمد قرطبي م ٦٧١، چاپ ١٤٠٥، داراحياء التراث العربي، بيروت.
- تفسير الدر المنثور، جلال الدين سيوطي م ٩١١، چاپ اول ١٣٦٥ الفتح، جده، دارالمعرفه، بيروت.
- تفسير روح المعاني، آلوسي بغدادی، داراحياء التراث، بيروت.
- تفسير عياشي، محمد بن مسعود عياشي م ٣٢٠، مكتبة العلميه الاسلاميه، تهران.
- تفسير قمی؛ ابوالحسن علي بن ابراهيم بن هاشم قمی، ٣٠٧ ق.
- تفسير كشاف، جارالله زمخشری م ٥٣٨، چاپ ١٣٨٥، مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي.
- تفسير مجمع البيان؛ ابو علي فضل بن حسن طبرسي، ٥٤٨ ق.
- تفسير مفاتيح الغيب (كبير)، محد بن عمر فخر رازی م ٦٠٦، چاپ چهارم، ١٤١٣ ق، مكتبة الاعلام الاسلامي، قم.
- تفسير المنار، محمد رشيد رضا، چاپ دوم، ١٣٩٣ ق، دارالمعرفه، بيروت.
- تفسير منهج الصادقين؛ ملا فتح الله ابن شكرالله كاشاني، ٩٨٨ ق.
- تفسير الميزان، سيد محمد حسين طباطبائي، م ١٤١٢، منشورات جامعه مدرسین حوزه علميه، قم.
- تفسير نمونه، ناصر مكارم شيرازي، چاپ دوازدهم، ١٣٧٣ ش، دارالكتب الاسلاميه آخوندي، تهران.
- تفسير نورالثقلين، ابن جمعه حويزي م ١١١٢، چاپ چهارم ١٤١٢، مؤسسه اسماعيليان، قم.
- تفسير الصافي، مولى محسن فيض كاشاني م ١٠٩١، چاپ دوم ١٤١٦، مؤسسه الهادي، مكتبة الصدر، قم.
- تفسير في ظلال القرآن، سيدبن قطب بن ابراهيم شاذلي، ١٤١٢ ق، دارالشروق، القاهرة - بيروت.

تفسیر مجمع البیان، طبرسی م ۵۴۸، چاپ اول ۱۴۱۵، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

تنبيه الخواطر و نزهة النواظر، ابوالحسین ورام بن فرّاس ۶۰۵ق.

ثواب الاعمال، ابو جعفر محمد بن علی بابویه قمی شیخ صدوق م ۳۸۱، چاپ دوم ۱۳۶۸، منشورات رضی، قم.

جامع احادیث شیعه، بروجردی، م ۱۳۸۳، المطبعة العلمية، قم.

جامع الاخبار، محمد بن محمد الشعیری (این کتاب به غیر ایشان نیز منسوب شده است) قرن هفتم.

جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی غروی حائری قرن یازدهم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.

جامع السعادات، محمد مهدی نراقی ۱۲۰۹ق، چاپ سوم، ۱۳۸۳ق، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.

جواهر الکلام، جواهری م ۱۲۶۶، چاپ دوم ۱۳۶۵ش، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش دوم)، علی غضنفری، چاپ دوم، ۱۳۸۵، نیلوفرانه، قم.

حلیة المتقین، ملا محمد باقر بن محمد تقی مجلسی ۱۱۱۰ق، بی تا، چاپ طاهری، تهران.

الخصال، محمد بن علی بابویه قمی شیخ صدوق م ۳۸۱، ۱۳۶۲ش، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.

دعائم الاسلام، نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون التیمی المغربي م ۳۶۳، ۱۳۸۵ق، موسسه آل البيت، قم.

دهخدا، علی اکبر دهخدا.

ره رستگاری ج ۱ تا ۳، علی غضنفری، چاپ اول، ۱۳۸۲، لاهیجی، قم.

روضه الواعظین، محمد بن احمد قتال نیشابوری ۵۰۸ق، ۱۳۷۵ق، موسسه رضی، قم.

سفینه البحار؛ عباس قمی، ۱۳۵۹ق.

سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی م ۲۷۳، دارالفکر، بیروت.

سنن ابی داود، ابن اشعث سجستانی، م ۲۷۵، چاپ اول ۱۴۱۰، دارالفکر، بیروت.

سنن ترمذی، محمد بن عیسی ترمذی م ۲۷۹، چاپ دوم ۱۴۰۳، دارالفکر، بیروت.

سنن دارالقطنی، علی ابن عمر ابوالحسن الدارالقطنی بغدادی م ۳۸۵، چاپ اول ۱۴۱۷، دارالکتب العلمیه، بیروت.

سنن دارمی، عبدالله بن بهرام دارمی م ۲۵۵، چاپ ۱۳۴۹، مطبعة الاعتدال، دمشق.

سنن الکبری بیهقی، احمد بن حسین بن علی بیهقی م ۴۵۸، دارالفکر، بیروت.

سنن الکبری نسایی، نسایی م ۳۰۳، چاپ اول ۱۴۱۱، دارالکتب العلمیه، بیروت.

سنن نسایی، احمد بن شعیب نسایی م ۳۰۳، چاپ اول ۱۳۴۸، دارالفکر، بیروت.

سیره اعلام النبلاء، ذهبی م ۷۴۸، چاپ نهم ۱۴۱۳، مؤسسه الرساله، بیروت.

سیره الحلبیه، حلبی م ۱۰۴۴، چاپ ۱۴۰۰، دارالمعرفه، بیروت.

سیره النبویه، ابن هشام حمیری، چاپ ۱۳۸۳، مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، مصر.

شرح اخبار، قاضى نعمان المغربى م ٣٦٣، چاپ دوم ١٤١٤، مؤسسه نشر اسلامى، قم.

شرح صحيح مسلم، نووى م ٦٧٦، چاپ ١٤٠٧، دارالكتب العربى، بيروت.

شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد م ٦٥٦، چاپ اول ١٣٧٨، داراحياء الكتب العربيه، عيسى البابى الحلبي و شركاه.

شرح نهج البلاغه ابن ميثم، كمال الدين ميثم بن على بن ميثم بحراني ٦٧٩ق، چاپ سوم، ١٤٠٤ق، دفتر نشر كتاب.

شگفتى هاى عالم برزخ، على غضنفرى، چاپ دوازدهم، ١٣٨٣، نيولوفرانه، قم.

شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني م قرن ٥ق، چاپ اول ١٤١١، مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، مجمع احياء الثقافة.

صاح اللغة، جوهرى م ٢٩٣، چاپ چهارم ١٤١٧، دارالعلم للملايين، بيروت.

صحيح بخارى، بخارى م ٢٥٦، چاپ ١٤٠١، دارالفكر، بيروت.

صحيح مسلم، مسلم نيسابورى م ٢٦١، دارالفكر، بيروت.

الصواعق الالهيه فى رد الوهابيه، سليمان عبدالوهاب، چاپ اول، ١٤٢٠، دارالهدايه.

طبقات الكبرى، محمد بن سعد م ٢٣٠، دارصادر، بيروت.

فلاح السائل، ابوالقاسم على بن موسى بن طاووس حسنى حلى ٦٦٤ق، ١٤٠٦ق، بوستان كتاب، قم.

كافى، محمد بن يعقوب كلينى م ٣٢٨، ٣٢٩، سوم، ١٣٨٨ق، حيدرى، دارالكتب الاسلاميه آخوندى، تهران.

كامل الزيارات، جعفر بن محمد بن قولويه قمى م ٣٦٨، چاپ اول ١٤١٧ مؤسسه نشر اسلامى، مؤسسه نشر الثقافة.

الكامل فى تاريخ، ابن اثير م ٦٠٦، چاپ ١٣٨٦، دارالصادر، داربيروت.

كمال الدين، صدوق م ٣٨١، چاپ ١٤٠٥، مؤسسه نشر اسلامى، قم.

كنز العمال، المتقى الهندى م ٩٧٥، چاپ ١٤٠٩، مؤسسه الرساله، بيروت.

عدة الداعى و نجاح الساعى، ابو العباس احمد بن محمد بن فهد حلى اسدى ٨٤١ق، چاپ اول، ١٤٠٧ق، دارالكتب الاسلامى، تهران.

علل الشرايع، ابو جعفر محمد بن على بابويه قمى، ١٣٨٥ش، داورى، قم.

عوالى اللئالى العزيمه فى الاحاديث الدينيه، ابن ابى جمهور الاحسائى حدود ٨٨٠، چاپ اول ١٤٠٣ق، شيدا، قم.

عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابو جعفر محمد بن على بابويه قمى شيخ صدوق م ٣٨١، چاپ اول ١٤٠٤، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت.

عيون الحكم والمواظ، على بن محمد ليثى واسطى م قرن ششم هجرى، چاپ اول ١٣٧٦ شمسى، دارالحديث، قم.

العین، خلیل بن احمد فراهیدی م ۱۷۵ق، چاپ دوم، مؤسسه هجرت، قم.
غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد آمدی تمیمی م ۵۰۵ق، بی تا، بی جا.
فروق اللغه؛ ابوهندل عسکری قرن چهارم.
فلاح السائل؛ ابوالقاسم علی بن موسی بن طاووس حسنی حلی، ۶۶۴ق.
قاموس القرآن، سید علی اکبر قرشی، دارالکتب اسلامی، تهران.
کامل الزیارات؛ ابولقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، ۳۶۷ق.
کنز العمال فی سنن الاقوال؛ علاء الدین علی متقی بن حسام الدین هندی، ۹۷۵ق.
لسان العرب، ابن منظور م ۷۱۱، اول، ۱۴۰۵، داراحیاء التراث العربی، نشرادب حوزة.
ما و ابلیس، علی غضنفری، چاپ اول، ۱۳۸۸، نیلوفرانه، قم.
مبانی تشیع در منابع تسنن، علی غضنفری، چاپ اول، ۱۳۸۸، اسوه، قم.
مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی.
مجمع البحرین فی اللغه، فخرالدین طریحی م ۱۰۸۵ق، ۱۳۶۲ش، مرتضوی، تهران.
محبته البیضاء فی تهذیب الاحیاء، محمد بن مرتضی، مولی محسن فیض کاشانی م ۱۰۹۱.
مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری م ۱۳۲۰، چاپ اول ۱۴۰۸، مهر مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم.
المستدرک علی الصحیحین، الحاکم نیسابوری م ۴۰۵، چاپ ۱۴۰۶، دارالمعرفه، بیروت.
مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی م ۱۴۰۵ق، چاپ ۱۴۱۹، مؤسسه انتشارات جامعه مدرسین، قم.
مسند احمد، احمد بن حنبل م ۲۴۱، بی تا، دارالصادر، بیروت.
مشکاة الانوار، علی بن حسن طبرسی ۶۰۰ق، ۱۳۸۵ق، المكتبة الحیدریة، نجف.
معانی الاخبار؛ ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ۳۸۱ق.
معجم الرجال الاحادیث، سید ابوالقاسم موسوی خوئی ۱۴۱۳ق، چاپ سوم ۱۴۰۳ق، مدینه العلم، قم.
معجم فروق اللغویة، ابوهلال حسن بن عبدالله عسکری، جامعه مدرسین، قم.
معجم مقاییس اللغه، ابوالیس احمد بن فارس بن زکریا، ۱۴۰۴، مکتب الاعلام الاسلامی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم.
معراج السعادة، ملا احمد نراقی ۱۲۴۵ق، چاپ پنجم، ۱۳۷۷ش، هجرت، قم.
مقاییس اللغه؛ ابو الحسین احمد بن فارس بن زکریا، ۳۹۵ق.
مکارم الاخلاق، ابو علی فضل بن حسن طبرسی م ۵۴۸ق، ۱۴۱۲ق، مؤسسه شریف رضی، قم.
مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب م ۵۸۸، چاپ ۱۳۷۶، المكتبة الحیدریة، نجف اشرف.
مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی م ۴۱۰، چاپ دوم، دارالحدیث، قم.
المنجد فی اللغه والاعلام، لوئیز معلوف، ۱۳۶۲ش، انتشارات اسماعیلیان، تهران.

من لا يحضره الفقيه، ابو جعفر محمد بن علي بابويه قمى م ٣٨١، چاپ ١٤١٠ دارالكتب الاسلاميه، تهران.

منهاج السنة النبويه، احمد ابن عبدالحليم ابن تيميه حرانى م ٧٢٨، تحقيق محمد رشاد سالم، چاپ اول ١٤٠٦ق، مؤسسه قرطبه.

مواظب العدديه؛ محمد بن حسن حسيني عاملی، قرن يازدهم، بی تا بی جا.

مهج الدعوات، ابولقاسم علي بن موسى حلی (ابن طاووس) م ٦٦٤ق، ١٤١١ق، دارالزخائر، قم.

منية المرید في آداب المفید و المستفید، زين الدين علي بن جبعی عاملی (شهيد ثانی)، ٩٦٥ق، شرح و توضیح با عنوان آداب تعليم و تعلم در اسلام، ترجمه سيد محمد باقر حجتی، چاپ اول، ١٣٥٩ش، دفتر نشر فرهنگ اسلامي.

مواظب العدديه؛ محمد بن حسن حسيني، قرن يازدهم.

مهج الدعوات؛ ابولقاسم علي بن موسى حلی (ابن طاووس)، ٦٦٤ق.

ميزان الحكمة، محمد محمدی ری شهري، چاپ اول، ١٤٠٣ق، مكتب الاعلام الاسلامي، قم.

نوادير راوندی، فضل الله بن علي حسيني راوندی م ٥٧٣ق، بی تا، دارالكتاب، قم.

النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثير م ٦٠٦، چاپ چهارم، ١٣٦٤ش، مؤسسه اسماعيليان، قم.

نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة، محمد باقر محمودی، معاصر، چاپ اول ١٣٩٦، دارالتعارف للمطبوعات.

وسائل الشيعة (آل البيت)، محمد بن حسن حر عاملی م ١١٠٤، چاپ دوم، ١٤١٤ق، مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بيروت.

وسائل الشيعة، محمد بن حسن حر عاملی، م ١١٠٤، چاپ پنجم ١٣٩٨ق، مكتبة الاسلاميه، طهران.

فهرست منشورات مؤلف

- بیان روان، میثم تمار، ۱۳۷۶، ۱۵۰۰۰، پنجم، وزیری، ۳۲۸ص، ۷۵۰۰ ریال.
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه، طاووس بهشت، ۱۳۷۹، ۲۰۰۰، اول، وزیری، ۳۲۰ص، ۱۴۰۰۰ ریال.
- الاضواءالفقهیه رساله فی البلوغ، طاووس بهشت، ۱۳۸۰ش، ۱۴۲۲ق، ۳۰۰۰، اول، وزیری، ۱۶۰ص، ۸۵۰۰۰ ریال.
- ازدواج و آداب زناشویی در آئینه حدیث، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، چهارم، وزیری، ۲۲۴ص، ۸۵۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۱، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۱۶ص، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۲، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۲۸ص، ۲۰۰۰۰ ریال.
- ره رستگاری ج ۳، لاهیجی، ۱۳۸۲، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۰۸ص، ۲۰۰۰۰ ریال.
- زفاف، نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۵۰۰۰، ششم، رقعی، ۲۰۸ص، ۱۲۰۰۰ ریال.
- شگفتی‌های عالم برزخ، نیلوفرانه، ۱۳۸۳، ۳۰۰۰، دهم، رقعی، ۱۹۲ص، ۱۰۰۰۰ ریال.
- حکومت اسلامی در نهج البلاغه (ویرایش دوم)، نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ۲۰۰۰، اول، وزیری، ۳۴۴ص، ۲۱۰۰۰ ریال.
- تجوید قرآن، نیلوفرانه، ۱۳۸۵، ۳۰۰۰، اول، رقعی، ۱۶۰ص، ۱۲۰۰۰۰ ریال.
- نهج الفصاحه، عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۶۸۸ص، ۵۷۰۰۰ ریال.
- تفسیر النبی ﷺ، عصر غیبت، ۱۳۸۶، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۳۰۴ص، ۲۸۰۰۰ ریال.
- ما و ابلیس، نیلوفرانه، ۱۳۸۸، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۳۷۶ص، ۴۵۰۰۰ ریال.
- مبانی تشیع در منابع تسنن، اسوه، ۱۳۸۸، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۴۴۸ص، ۵۰۰۰۰ ریال.
- شگفتی‌های عالم برزخ (ویرایش دوم)، نیلوفرانه، ۱۳۸۹، ۳۰۰۰، ششم، رقعی، ۱۹۲ص،

۲۹۰۰۰ ریال.

ترجمه و تحقیق کشکول شیخ بهاء، نیلوفرانه، ۱۳۸۹، ۵۰۰۰، اول، وزیری، ۸۹۶ص،
۱۳۰۰۰۰ ریال.

اخلاق در قرآن و سنت ج ۱، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۲، ۱۰۰۰، اول،
وزیری، ۶۱۶ص، ۲۵۰۰۰۰ ریال.

اخلاق در قرآن و سنت ج ۲، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۲، ۱۰۰۰، اول،
وزیری، ۶۱۶ص، ۲۵۰۰۰۰ ریال.

اسرار التکرار فی القرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، ۱۳۹۳، ۱۰۰۰، اول، وزیری،
۳۴۴ص، ۱۳۶۰۰۰ ریال.

پیوند پایدار، انتشارات حرم حضرت معصومه علیها السلام، در حال چاپ.